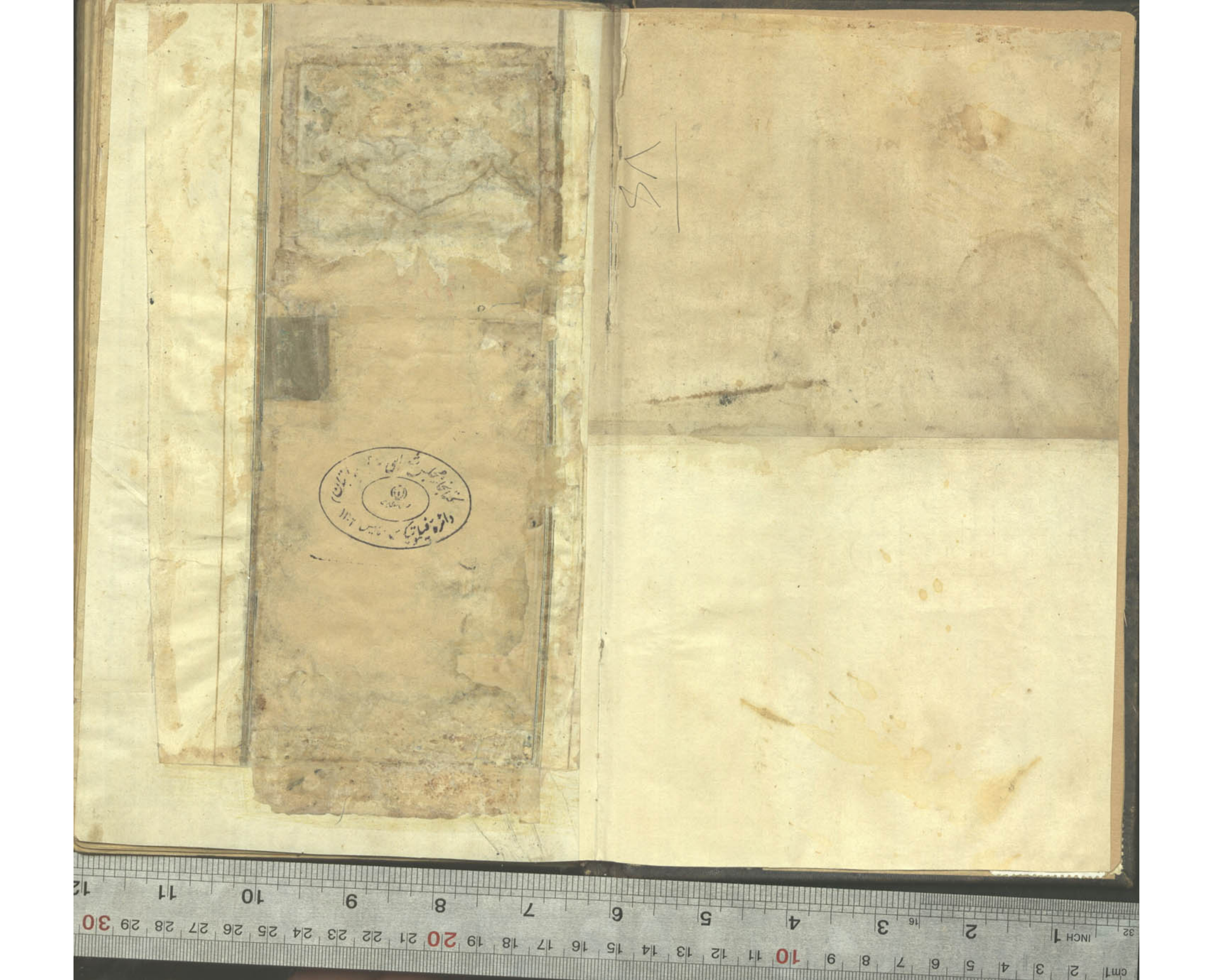

بازدید شد
۱۳۸۲





بسم الله الرحمن الرحيم
و منه استمد فی اتخاذ خل حمیم

الباب العاشر

فی منافع التودد الی الناس و من یلیق بالاخوة و من لا یلیق

معروض رای رزین و ضمیر صدق گزین برادران دینی ؛ و ...
زلال وداد آیینی میگرداند ؛ که کافهٔ طوایف انسان را بمقتضای الانسان
که طینت ایشان مفطور بر آن ؛ و مبدا اشتقاق این لفظ موانست
عنوانست ؛ ترک الفت و محبت نسبت با ابنای نوع ممتنع
و بسبب اینکه بمقتضای حکمت بالغهٔ ربانی بتمدن و تعاون مطبوع

و محتاج گشته اند در گوشهٔ انزوا نشستن ؛ و ابواب آشنایی و آمیزش
بر روی خلایق بستن مقدور این صنف سعادت حیرنه ؛
زیرا که هر کس در انتظام امر معاش و معاد ؛ و دفع مضرت و فساد
بانصار و اعوان بی نهایت محتاج ؛ و بتوافق و تشارک در تحصیل
مصالح زندگانی ناچار و بی علاجست ؛ چنانکه از تصور مبادی
حصول لب نان خشکی که سدرمق خویش بآن توان نمود ؛ یا خرقهٔ
کم بهایی که بوسیلهٔ آن باید از نظر نامحرمان مستور تواند بود ؛ معلوم
میشود که چه مقدار عرق از جبین سعی باید ریخت ؛ و با همگنان
برای تحصیل مذکورات درآویخت ؛ تا بچیزهای دیگر چه رسد
پس درینصورت بر هر کس لازمست که با ابنای نوع خود رابطهٔ
محبت و مودت در میان آورده ؛ با هر صنف و هر شخص بطریقی
که مستحسن شرع و عقل و عرف بوده ؛ و انتظام امر معاش

و معاد اقتضا مینموده باشد سلوک نماید؛ و ابواب مجاملت و
مباسطت بر روی کافهٔ ناس که همگی فی الحقیقه مهیا نماینده اسباب
زندگانی اویند بگشاید؛ و بر هر ذی شعوری مخفی نیست که سلوک
این طریقه امریست بغایت دشوار؛ و بسط بساط اختلاط با ابنای
زمان با وجود ناگزیری از آن مشتمل است بر بسی مهالک و اخطار؛
و عاقل هوشمند را بسی حدس و تجربه ضرورست تا نفع و ضرر
هر یک از مردمان را دانسته از منافع ایشان بهره مند؛
و از مضار ایشان کناره جوی شود؛ و طریق مستقیم سلوک با هر طایفه را
شناخته در حفظ آداب و رسوم از طرفی افراط و تفریط که
مستلزم هلاک و وبال اند مجتنب گردد؛ خصوصاً گرگ صفتان
از جملهٔ اخوان [illegible] که با یوسف خصلتان صدق طویت
حسد جبلی دارند؛ و شیطان طینتان در هیأت انسان بشمار؛

که با آدم

که با آدم طبعان کرامت منزلت سلوک طریقهٔ عداوت را لازم شمارند
بسی دشمنان دوست نما؛ و راهزنان دین و دنیا هستند؛ که
از روی چاپلوسی و طراری در لباس محبت و غمخواری نقد عمر و سرمایهٔ
فرصت را در اندک مهلتی از دست اینکس بیرون میبرند؛ و بعد از انکه
زبدهٔ اوقات زندگانی؛ و نقد خالص جوانی از اینکس فوت
شده سراسر رو عرصهٔ بطالت و پابستهٔ زنجیر کسالت گشته باشد
آن بظاهر موافقان در باطن منافق؛ از پی مصاحبت سبکمغز
دیگر میروند؛ و در آنوقت کسیکه فریب صحبت ایشان خورده
و آن بیگانه سیرتان آشنا صورت را دوست واقعی شمرده
با وجود تهی دستی از متاع کمال دنیا و عقبی بغایت بیکس و تنها؛
و زبان حالش بصد حسرت و تاسف باینمقال گویا است **شعر**

تا توانستم ندانستم چه سود ‖ چون بدانستم توانستم نبود

دگاه باشد که بعضی از ناقصان و ناقابلان برای جلب منفعتی یا از راه
حسد و عداوتی آنقدر در مقام مدح و اطرا کسی درآیند بلکه قبایح
افعال و ذمایم خصال او را در صورت مدایح باز نمایند چنانکه آن
بیچاره با وجود امکان کسب مراتب کمال و تحصیل شرف حال و مآل بخود
مغرور و تایه وادی عجب و نخوت و غرور گشته از صعود درجات عالیه
باز ماند بلکه خویش را از مرتبهٔ جهل و نادانی بمراتب انسانی نیز
نرساند شونیز بسیاری از دوستان هستند که اگرچه در محبت
صادق و از آشنایان ظاهر و باطن موافقند لیکن چون خود
تمیز نیک از بد نکرده خویش را از حضیض نقص و جهل بیرون نیاورده اند
لا محاله بسی از امور ناصواب را نیک و پسندیده خیال کرده برای
دوستان روا و امیدوارند و بارادهٔ نفع و فایدهٔ خرابی نقصانهای
کلی پیش می آرند و باریک بینان رموز زندگی و راه آشنایان

فراز

فراز و نشیب وبال و فرخندگی ضرر این قسم دوستان را اعظم تر
از ضرر دشمنان دانا گرفته اند و درین باب مثلهای حکیمانه و شعرهای
دانشمندانه گفته اند مصراع دشمن دانا به از نادان دوست
و بر هر عاقل هوشمند پوشیده نیست که شاه و گدا و اعلی و ادنی
و ضعیف و برنا و پیر و جوان و بالجمله بنی نوع انسان خاکی بنیان را
در بازار نفع و نقصان سراچهٔ دنیا که مزرعهٔ عقبی و خلق ذریهٔ
آدم و حوا برای امتحان در این خاکدان عاریت سراست سرمایهٔ عزیز
نقد دو روزهٔ عمر بی بقا نیست و چنانکه هر یک از آحاد ناس
ضیاع و عقار و انفس امتعهٔ خود را از طراران حوادث پاس
میدارد و اگر هوشمند و صاحب همت بلند و طالب مرتبهٔ
ارجمند است باید این سرمایهٔ خطیر و این گوهر بی مثل و نظیر یعنی
نقد عمر عزیز را از کیسه بران نفس مکار و طراران بدکردار از خویش

کفتار و کرکان میش نما و شیطان نشان ایمان را بهتر محافظت
نماید و در ضبط نقد اوقات بیشتر اهتمام فرماید چه ظاهر است که اکر
کسی بالفرض در تمام عالم بغیر عمر عزیز مالک دینار و درهمی نباشد
و خریداری بهمرسد که مالک تمام دنیا و ما فیها بلا منازعی بود
و عمر او باخر رسیده و روزنامه زندکانی او طی کردیده باشد
و بنا بر فرض محال مخبر صادقی بزبان حال یا قال کوید که اکر این
فقیر بی جز عمر عزیز خود را بتو فروشد بر عمر تو بیفزاید و عمر او
بکاهد و فی الحقیقة آن شخص در مقام خریداری آن بر آید بر هیچیک
از عقلا مخفی نخواهد بود که هیچ مجنونی این سودا راضی و هیچ
سفیهی قایل باینمعنی نخواهد شد چه اکر فروشنده بصفت علم و
تقوی متصف و بر عمر کذشته خود متاسف است تدارک آنرا
غنیمتی عظیم میشمارد و فروختن بقیه عمر عزیز را باضعاف این مشت

خسیس روا نمیدارد و اکر اسیر شهوت دنیا یعنی سر بهوا و مفتون این
عجوزه خود آرا و بی اعتقاد بعقبی و معامله روز جزا باشد مانند دیگر
داشیا بهم روشن و مبرهن است که او را در دنیایی که مطلوب
اوست بعد از مرک انتفاعی نخواهد بود پس او را ازین سودا
به سود و بعضی از عرفا در مقام تاسف از در باختن عمر عزیز بی بقا
اینمعنی را در سلک نظم در آورده

الدهر ساومنی عمری فقلت له	ما بعت عمری بالدنیا و ما فیها
ثم اشتراه بتدریج بلا ثمن	تبت یدا صفقة قد خاب شاریها

پس حیف باشد که عاقل خردمند و لبیب سعادتمند در ضبط این کوهر
پربها و سرمایه دین و دنیا بی اهتمامی نماید و بچرخ دانه این راس
المال عزیز را بهمنشینی و مرافقت لئیمان ضعیف ایمان در بازد
و در مقام تضییع این وسیله سعادت بی پایان در اید بلکه

بر کافهٔ عقلا دیده ور و بصیرت پیشه کاردین پرور و صرافان عیار
نقود فراست و خریداران هوشمند کالای مؤالفت و مؤانست
واجب و متحتم است که دیدهٔ عاقبت بین کشوده و بنظر تحقیق و
تدقیق تامل فرموده از آمیزش نااهلان که موجب نقصان دین و
ایمانست اجتناب و قرینی لایق و همصحبتی موافق انتخاب نمایند که دیدنش
یاد خدا و فکر عقبی را در دل ایشان اندازد و سخن گفتنش در علم و معرفت
ایشان بیفزاید و فعل و عملش ایشان را در سعی برای سرای باقی
رغبت فرماید چنانچه منقولست که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
فرمود بحواریین که خود را دوست کنید بخدا بسبب بغض اهل معاصی
و تقرب و نزدیکی بجویید بخدا بسبب دوری جستن از اهل معاصی
و طلب کنید رضای خدا را بدشمن داشتن ایشان یعنی
اهل معاصی حواریین پرسیدند که یا روح الله پس با که همنشینی

کنیم

کنیم آنحضرت در جواب فرمودند با کسی که این سه صفت در او باشد
که دیدنش یاد خدا را در دل شما اندازد و سخن گفتنش در علم شما
افزاید و فعلش شما را در سعی برای سرای باقی رغبت فرماید
و مقصود از وضع این باب از جمله این کتاب با صواب که مملو از جواهر آیات
حکمت علمی و عملی و ماخوذ از کلمات اعجاز سمات بلاغت آیات
امام خفی و جلی و معدن علوم لاریبی قائل کلمهٔ حق ما سلونی قبل
ان تفقدونی باب الابواب مدینهٔ علم لدنی مردم دیدهٔ بینش
و نور جبین آفرینش موج دریای رحمت و رحمت عام رب عزت
طوفان گرداب اختلاف امت را سفینهٔ نوح ابدان بیجان تشنه
لبان جویبار رحمت را روح طبیب جگرهای خسته و مرهم دلهای
شکسته باغبان گلشن رحمت آله هادی امت روسیاه
ساقی کوثر و سلسبیل ممدوح و محبوب رب جلیل وصی بحق و

جانشین مطلق جناب مقدس نبوی المدعو فی السموات والارضین علی
علیهما وآلهما الصلوة والسلم بتعلیم سلوک اصدقا واحباب
وتمیز نیک وبد همنشینان واصحاب بعبارات رائقه دلنشین
وکلمات بلاغت آیات اعجاز آیین وفقرات حکمت سمات بغایت متین
برای تنبیه مؤمنین تلقین فرموده تا هریک ازین دستور العمل بهره مند
گشته رفیقی با حمیت وموافق وهمنشینی نیکو صحبت ولایق
انتخاب نماید که در سراء وضراء ومحنت وبلا وشدت ورخا محبت او
برجا وموافقت ومرافقت او سبب سعادات دنیا وعقبی تواند
بود وبالله التوفیق بدانکه قبل از شروع در مقصد این باب ناچار است
از ذکر دقیقه وآن بیان احتیاج عامه خلایق است در جمعیتها بوجود
پادشاهان عادل کارآگاه در هر زمانی از ازمنه زیرا که چنانکه
سبق ذکر یافت انسان مدنی بالطبع ومحتاج است در تعیش

وامور

دلیل بر شدت احتیاج خارج نوع
بجمع پادشاهان نافع از بقومی
عادل

وامور زندگانی خود بمجمعها بمعنی که ایشانرا از اجتماع وایتلاف
با یکدیگر در امصار ومداین وقری چاره نیست وچون در امزجه وطبایع
مختلف مخلوق شده اند وهر مزاجی را اقتضایی وهر طبعی را مقتضاییست
پس ناچار است ایشانرا از قانونی لایق ودستوری موافق که با یکدیگر
بر آنوجه وطریقه سلوک نمایند وقوانین آنرا در همه ابواب مسلوک
دارند تا حیف ومیلی در معاملات بر هیچیک واقع نگردد ومقننین
آن قوانین بتعلیم رب العالمین رسولانند وحافظان بعد از ایشان
اوصیاء ایشان صلوات الله علیهم اجمعین وهرگاه که بسبب مصالح
وموانع چنانچه در این زمانست امام زمان صلوات الله علیه غایب
باشد پس پادشاهان عادل پاک اعتقاد صحیح الایمان علی
الخصوص که از اولاد ایشان باشند که ایشانرا موافق اخبار
ائمه اطهار ظل الله گویند واجبست که بشوکت واقتدار

نمود محافظت حدود شریعت الهی نموده نگذارند که احدی از جاده
شرع شریف تجاوز نماید چه اگر العیاذ بالله وجود پادشاهان
دین پرور و سلاطین معدلت گستر نباشد گرگان و سبعان درنده
آدمی خوار دود از نهاد خلق روزگار بر می آرند و عرض و ناموس و مال
در هیچکس نمیگذارند و هرج و مرج در عالم پدید می آید و نیز عقلا
گفته اند شاه بمثابه دلست در تن آدمی که چون شاه بصلاح آید و چون
شاه بفساد آید جهان بفساد آید پس واجبست که عامه رعیت
قدر ایشان بدانند و پیوسته دوام دولت ایشانرا از درگاه
الهی با خلاص عقیدت مسئلت نمایند و تخم محبت ایشانرا در ضمیر حق
پذیر خود قربة الی الله بکارند و بدانند که محبت پادشاهان عادل
از اینجهت که سبب امنیت بلاد و آسایش عباد و ترفیه حال
کافه رعایا و برایا و فروغ بال مؤمنین و طلبه علوم حقه دین مبین

جهان بصلاح آید

وانتشار

وانتشار آثار و اخبار ائمه طیبین و طاهرین اند فی الحقیقه و بدون شک
راجع بمحبت جناب اقدس الهیست اگر مذکورات را بخاطر آرند و از لوث
اغراض دنیه فانیه غیر شرعیه معری سازند و اگر نعوذ بالله مقصود از محبت
ظاهری وصول بمناصب متنوعه غیر مرضیه و ظلم بر عباد و تخریب
بلاد باشد فی الحقیقه محبت ایشان با پادشاهان نخواهد بود بلکه
ایشان عدوی خانگی خواهند بود بلی اگر قصد ایشان اعانت با پادشاهان
در اجرای احکام شریعت خیر الانام علیه صلوات الله الملک العلام
و ترفیه حال عجزه عباد مؤمنین و محافظت ثغور مسلمین باشد میتواند
بود که بفضل آله در زمره محبین فی الله محشور گردند و بر ملوک
عالیشان بشکرانه این نعمت بی منتها که خلعت والای تعز من تشاء
که بمصلحت ازلی و اراده لم یزلی تاج وهاج شوکت و اقتدار را
بر فرق ایشان نهاده و زمام اختیار امر و نهی عالمی را بقبضه تصرف

ایشان داده لازمست که خود را بآداب شرع مؤدب سازند تا سپاهی
و رعیت نیز بنا بر مضمون الناس علی دین ملوکهم پیروی ایشان نمایند
زیرا که شکر هر نعمت فی الحقیقه باعث ازدیاد و دوام آنست چنانچه
الله تعالی در قرآن مجید فرموده لئن شکرتم لازیدنکم
و شکر نعمت پادشاهی عظیم است درینمقام ذکر حکایتی که در بعض کتب
مسطور است مناسب است و تقریر آن حکایت برین منوال است
که سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی پادشاهی بعقل و کار آگاهی
موصوف و بعدل و دادخواهی مشهور و معروف بود روزی از راهی
میگذشت پیری ژنده پوش بر سر راه ایستاده بود و سلام کرد
چون سلطان مشغول بذکری بود سری جنبانید و بزبان جوابی
نگفت آن مرد ژنده پوش گفت ای شاه سلام کردن سنت است
و جواب دادن آن واجب من سنت بجای آوردم تو چرا ترک

واجب

واجب کردی آن سلطان کوچک دل از عالم انصاف در دین و تعظیم
احکام رب العالمین عنان دولت کشید و زبان بعذرخواهی گشود
که ای درویش من بشکرگذاری مشغول بودم و لهذا از جواب تو غافل
گشتم آن مرد گفت که را شکر میکردی گفت خدا را که منعم حقیقی اوست و همه
نعمتها داده او و همه عطاها فرستاده اوست آن مرد پرسید
که بچه نوع شکر میکردی سلطان جواب داد که بکلمه الحمد لله رب العالمین
که شکر جمیع نعمتها درین مندرجست آن مرد گفت ای سلطان
تو طریقه سپاسداری نمیدانی و وظیفه شکرگذاری
بجا نمی آری شکر تو باید بقدر فیضان نعمت الهی و ترادف
مواهب نامتناهی باشد که روزگار دولت ترا حاصل و ایام اقبال
ترا شامل است و شکر مثل تو نه همین شد که بگفتن بکلمه
الحمد لله مشغولی نمایی بلکه شکر ملوک در حضرت ملک الملوک

وقتی توقیع قبول‌ها بدو بدرجهٔ بالشکر یستحق المزید مترقی گردد
که بر هر چه دارند شکری مناسب آن بجای آرند آن پادشاه والاگهر
چون جویای مردان حق گو بود التماس نمود که مرا بران مطلع
گردان آن مرد عالم آگاه گفت شکر پادشاهی و سلطنت و جاه
عدالت نمودنست بر عموم عالمیان و احسان با جمیع آدمیان
و شکر فسحت مملکت و وسعت عرصهٔ ولایت طمع نکردن در املاک
رعیت و شکر فرمانروایی حق فرمانبران شناختن و شکر
بلندی تخت اجلال و بسیاری بخت و اقبال بر افتادگان خاک
مذلت و ادبار رحم نمودن و از احوال نزدیک و دور باخبر
بودن و نعم ما قیل فی هذا المعنی شعر

تا که واقف گردد از احوال نزدیک و دور	❀	بر فراز تخت آن‌جا داده ایزد شاه را

و شکر معموری خزانه صدقات برای اهل استحقاق مقرر داشتن

و شکر قوت و قدرت بر ضعیفان و عاجزان بخشودن و شکر
صحت بر ستم رسیدگان را از قانون عدل شفای کلی ارزانی
فرمودن و شکر بسیاری لشکر و سپاه آسیب ایشان را
از مسلمانان دور ساختن و شکر عمارتهای عالی و باغهای بهشت
آیین متعالی منازل و مساکن رعیت را از نزول خدم و حشم معاف
داشتن و خلاصهٔ شکرگذاری آنست که در خشم و رضا جانب حق را
فرو نگذاری و از دست ندهی و آسایش عباد را که ودایع حضرت
پروردگارند بر آسایش خود تقدم داری شعر

نیاساید اندر دیار تو کس	❀	چو آسایش خویش خواهی و بس

سلطان را سخنان آن مرد حق گو بغایت الغایت مستحسن افتاد
اراده نمود که از مرکب دولت فرود آید و آن مرد را زیارت
نماید چون بنگریست او را ندید و هیچکس از و نشان نداد

فی الفور بفرمود که این کلمات حکمت آیات را نوشتند و دستور
العمل خود ساخت بدانکه آنچه بفضل الهی بر زبان این عالم ربّانی
جاری گشته و لطایف نکاتی که میان آن پادشاه آگاه و او
گذشته تحقیق بلیغی است از تحقیقات علما و تدقیق انیقی است
از تدقیقات عرفا زیرا که بجملگی تصریح نموده اند بانکه شکر عبارت است
از صرف نمودن بنده جمیع آنچه را که حق تعالی با و عطا فرموده
در آنچه او تعالی شانه برای آن عطا نموده است پس حقیقت
شکر پادشاهان والا شان که عموم نعمای الهی بدست قدرت
ایشانست همین خواهد بود که هر نعمتی را در مصرف آن صرف نمایند و بدستور
تفصیلی که درین حکایت مذکور شده با عموم خلایق سلوک فرمایند و من الله الاستعانة علی التوفیق

الْمَوَدَّةُ تَعَاطُفُ الْقُلُوبِ وَ ائْتِلَافُ الْأَرْوَاحِ

دوستی مهربانی دلها والفت گرفتن جانهاست

زنهار

اشارتست بانکه مودّت حقیقی آنست که دلها با یکدیگر مهربان و جانها
بالفت توامان باشند نه آنکه محض اظهار بزبان و دل بیخبر از آن باشند اکثر منافقان باشند

اَخُوكَ مُوَاسِيكَ فِي الشِّدَّةِ

برادر واقعی تو کسی است که در شدت و تنگی با تو مواسات نماید

مواسات آنست که شخص از قدر کفاف خود بصدیق خود احسان کند
چه اگر زیاد بر قدر کفاف داشته باشد و بدهد آن کرم است و مواسات
نیست چنانچه در باب خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی

اَلْمَلَلُ يُفْسِدُ الْأُخُوَّةَ ؛ اَلْمَوَدَّةُ نَسَبٌ

اثر ملالت بظهور آوردن با برادران دینی فاسد میسازد برادری را ؛ دوستی خویشی است

مُسْتَفَادٌ ؛ اَلرِّفْقُ عُنْوَانُ السَّدَادِ

که تحصیل آن کسب شده ؛ همواری و ملائمت کردن و تعجیل ننمودن
در امور علامت راستی و درستی قول و فعل انسانست

مَنْ فَقَدَ اَخًا فِي اللّٰهِ فَكَاَنَّمَا فَقَدَ اَشْرَفَ اَعْضَائِهِ

کسی که برطرف شود از و برادری که برادری و محض رضای الٰهی باشد پس چنانست که برطرف شده باشد از و شریفترین اعضای او

اَلْمَوَدَّةُ اَقْرَبُ رَحِمٍ ۞ اَلصَّفْحُ اَحْسَنُ الشِّيَمِ

دوستی نزدیکتر خویشیست ۞ عفو نمودن گناه نیکوترین خصلتهاست

اَلصَّدِيقُ اَقْرَبُ الْاَقَارِبِ ۞ اَلْاَيَّامُ

دوست واقعی نزدیکترین خویشانست و این معنی سبب بقای محبت اصدقاست ۞ مرور ایام

تُفِيدُ التَّجَارِبَ

فایده میدهد تجربه‌ها را

یعنی بمرور ایام تجربه‌ها حاصل میشود و عقل کامل میگردد

چنانچه در باب عقل گذشت

اَلْاِخْوَانُ اَفْضَلُ الْعُدَدِ ۞ خُلُوصُ الْوُدِّ

برادران دینی در دنیا و آخرت بلندمرتبه‌ترین ذخیره‌اند ۞ خالص نمودن دوستی

وَالْوَفَاءُ بِالْوَعْدِ مِنْ اَحْسَنِ الْعَهْدِ

برای خداوند بی شائبه غرض دنیا و وفا نمودن بوعده از نیکوترین وفای بعهدهاست

عهد را در کتاب و سنت مفسرین و شارحین رضوان الله علیهم بمعانی
بسیار تفسیر نموده اند از جمله در آیه شریفه مَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ
مِنْ عَهْدٍ گفته اند ای وفاء عهدٍ و این موافق آنست که ترجمه
شده و در حدیث شریف حُسْنُ الْعَهْدِ مِنَ الْاِيمَانِ بمحافظت
و رعایت حرمت تعبیر شده و بنابراین حاصل معنی این فقره چنین میشود
که کسی که دوستی او خالص باشد یعنی مشوب باغراض دنیویه نباشد
بلکه لله و فی الله باشد و بوعده که کند وفا کند محافظت و رعایت
حرمت ایمان و دوست خود بنیکوترین وجهی کرده خواهد بود

اَلْعِتَابُ حَيٰوةُ الْمَوَدَّةِ

عتاب نمودن دوست در مقامی که مقتضی عتاب نمودن باشد سبب حیوة یعنی پاینده گی دوستی است

الهدیة تجلب المحبة، المعین علی

هدیه نمودن کسب میکند محبت را اعانت کننده بر

الطاعة خیر الاصحاب، الفقد

طاعت الٰهی بهترین مصاحبانست نبودنی که

الممرض فقد الاصحاب

بیمار کننده است نبودن مصاحبانست

وازاینجاست که حکما گفته اند الحاجة الی الاخ المعین کالحاجة

الی الماء المعین یعنی احتیاج انسان ببرادری که معین امور دنیوی

واخرویه او باشد مانند احتیاج هر ذی حیوتیست بآب ظاهر جاری که

سبب حیوة هر مخلوقیست و مراد از هم صحبت در این فقره شریفه

شریفه همصحبتی است که شرائط مصاحبت در او جمع باشد چنانچه

از فقرات این باب مستفاد میگردد والله علیم

الصدیق من صدق غیبه

دوست واقعی کسی است که صادق باشد دوستی غایبانه او

زیراکه اکثر ناس در حضور باهم طریق صداقت سلوک میدارند لیکن

صدیق حقیقی آن باشد که در غیبت تو رعایت نماید و بحضور اکتفا ننماید

المنقوص مستور عنه عیبه

مرد ناقص عقل پوشیده است از و عیب او

یعنی از عیب خود کور است باعتبار فرط محبت او بخود

الرفیق کالصدیق فاتخذه موافقا

رفیق مانند دوست واقعی است پس بگیر رفیق را موافق

الصاحب کالرقعة فاتخذه مشاکلا

مصاحب مانند پینه جامه است پس رفیق را موافق و مشابه خود بگیر

التودد الی الناس نصف العقل

تحصیل دوستی مردمان نمودن نصف عقل است

و در روایت دیگر سر عقل است یعنی که خو در انجمن معاشرت و خوبی اخلاق

وخوبی اخلاق و بشاشت دوست کرداند در دلهای مردمان چرا

که اتصاف باین صفات موجب حسن حال و طیب عیش و قبول ناس است

اَلْعَفْوُ عُنْوَانُ النُّبْلِ

عفو نمودن و در گذشتن از تقصیرات علامت بزرگی و نجابت است

اِخْوَانُ الدِّینِ اَبْقیٰ مَوَدَّةً

برادران دینی باقی ترند بحسب دوستی

یعنی مادام که دین سبب محبت است باقیست دوستی ایشان نیز باقی است

برخلاف محبتهای ظاهری اهل دنیا که آن بی بقا و در معرض

زوال و فنا است

اِخْوَانُ الصِّدْقِ اَفْضَلُ عُدَّةٍ

برادران واقعی بهترین ذخیره اند یعنی در دنیا و آخرت

اَخٌ تَسْتَفِیدُهٗ خَیْرٌ مِنْ اَخٍ تَسْتَزِیدُهٗ

برادر دینی که تحصیل کنی او را برای خود بهتر است از برادر نسبی که طلب نمائی زیادتی او را

یعنی برادر ایمانی بهتر است از برادر نسبی چه برادر نسبی در وقتی بکار

آنکس می آید که برادر ایمانی و صدیق واقعی نیز باشد چنانچه مشهور است

که از حکیمی پرسیدند که دوست بهتر است یا برادر گفت برادر وقتی

خوبست که دوست باشد و مراد ازین فقره شریفه و الله یعلم

آنست که انسان اکثر اوقات تمنی کثرت برادر نسبی مینماید بجهت

زیادتی اعوان و انصار و آن با آنکه امریست بدون اختیار اینکس

فائده بر محض وجود آن مترتب نیست اگر صدیق و عاقل نباشد

پس میباید که تحصیل برادر دینی نماید که امریست پر نفع اگر صدیق

واقعی و متدین باشد و نیز ممکن است که مراد ازین فقرهٔ شریفه

آن باشد که برادری که ازو استفادهٔ علم نمائی بهتر است از برادری

که طلب زیادتی مال از و نمایی و محتمل است که مراد این باشد که برادری
اصل
که از و استفادهٔ علم محتاج الیه مانند معرفت و خداشناسی و ضرور
دین خودنمایی بهتر است از برادری که از و طلب زیادتی علمی نمایی که بکار
تو نیاید و فضله باشد یعنی مراد تو از آن طلب زیادتی و رنگینی خود
باشد در مجالس و محافل از جمله علومی که در شرع شریف نهی از آن
شده مانند علوم فلسفه و رمل و هندسه و مانند آن که مراد از تحصیل
جمیع یا اکثر آنها محض خودنمایی و مجلس آرایی باشد زیرا که علوم
بی‌نهایتست و بقای عمر نسبت بآن بغایت الغایت کم است و وفا
بتحصیل اقل قلیل آن نمی‌نماید پس عاقل هوشمند باید که عمر عزیز
خود را صرف علمی نماید که بکار آخرت او آید که باقیست نه زیادتی
دنیای فانی او که بی‌بقاتر از موج حباب و درخشیدن سرابست
والله عالم بمقاصد اولیائه

جاوِرْ مَنْ تَأْمَنُ شَرَّهُ وَلَا يَعْدُوكَ خَيْرُهُ
مرافقت و همراهی و همسایگی کن کسی که ایمن باشی از شر او و درنگذرد از تو نیکویی او
یعنی نیکی و خیر خود را از تو منع ننماید
اَلْمَوَدَّةُ فِي اللهِ أَقْرَبُ نَسَبٍ، إِسْتِفْسَادُ
دوستی که محض رضای الهی باشد نزدیکتر خویشی است   فاسد ساختن
الصَّدِيقِ مِنْ عَدَمِ التَّوْفِيقِ
دوستی دوست از جمله عدم توفیق است
یعنی ارتکاب امری که باعث فساد دوستی دوست شود ناشی از بی توفیقیست
اِسْتِدْرَاكُ فَسَادِ النَّفْسِ مِنْ أَفْضَلِ التَّحْقِيقِ
دریافتن و معالجه نمودن فساد نفس خود از جمله فاضل‌ترین اقسام رسیدن بحقایق امور است
مراد والله اعلم استصلاح نقایص و رذایل نفس اماره است مانند طمع
و حرص و شره و ظلم و حسد و بخل و غضب و لئامت و دنائت و کذب
و خیانت و وشایت و امثال آنها و اصل و عمده در این ابواب

تحصیل یقین وازالهٔ شکست در دین و مذاکرهٔ احوال گذشتگان

پیشین وبیخبر رسیدن اجل موعود وطی نمودن عقبات کئود

والوقوف بین یدی المعبود

اَلْمَوَدَّةُ فِی اللّٰهِ اٰکَدُ مِنْ وَشِیجِ الرَّحِمِ

دوستی در راه خدا محکمتر از خویشی است بهم پیچیده رحم است

وشیجه در اصل لغت بمعنی ریشه درخت است وشاخهای درخت

برهم پیچیده را نیز وشیج میگویند و درینمقام استعاره شده

برای خویشی که بهم پیچیده شده و بمنزلهٔ شاخهای درختی باشند

که بهم پیچیده واصل آن یکی باشد که از هم ممتاز نباشد وجدا

شوان نمود مراد اینست که دوستی که در راه خدا باشد

بنحوی محکم است که انقطاع ندارد ودائمیت باعتبار استحکام

سبب آن که آن محبت لله وفی الله است بدون اغراض دنیویه

اَلْمَوَدَّةُ اِحْدَی الْقَرَابَتَیْنِ ❁ اَلْمَوَدَّةُ فِی اللّٰهِ

دوستی یکی از دو خویشی است • دوستی در راه خدا

اٰکَدُ السَّبَبَیْنِ

محکمتر دو سبب دوستی است

یعنی امور دنیویه اگرچه بعضی اوقات باعث دوستی برادران

میگردد امابنای آن چون بر امر زایل وفانیست بتغیر اوقات

وحالات متبدل واحیانا مبدل بدشمنی نیز میگردد چنانچه

بعض احادیث این باب دلالت بر آن میکند وایضا اغلب

اوقات ثمرهٔ این دوستی در ظاهر است بخلاف دوستیکه بمحض

رضای الهی باشد که آن دایم وباقیست وتاثیر در باطن میکند وثمرهٔ

چنین دوستی بالآخره ظاهر میگردد ح

اَلصَّدِیقُ اَفْضَلُ الذُّخْرَیْنِ

دوست صادق واقعی فاضلترین دو ذخیره است یعنی ذخیرهٔ دنیا وعقبی

الوصلة بالله في الانقطاع عن الناس

دایم در یاد خدا و مشغول گراو بودن در بریدن و دوری نمودن از مردمانست

یعنی جمعی که ضرر دین و دنیا از مصاحبت و مرافقت ایشان متصور باشد
و اختلاط ایشان اینکس را از یاد خدا غافل سازد نه جمعی از علما و مؤمنین
و صلحا و متقین که دیدن ایشان موافق اخبار ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین و هر محبتی که لله و فی الله باشد در حقیقت بخدا پیوستن است
نه با خلق چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی

الاخوان في الله تعالی تدوم مودتهم

برادران در راه خدای تعالی دایمیست دوستی ایشان بسبب

لدوام سببها ❁ اخوان الدنیا تنقطع مودتهم

دائمی بودن سبب آن دوستی که آن تحصیل رضای الهیست. برادران
دنیوی قطع میشود دوستیهای ایشان

لسرعة

لسرعة انقطاع اسبابها ❁ الصدیق

بسبب سرعت قطع شدن باعثهای آن دوستیها دوست واقعی

افضل عدة و ابقی مودة ❁ اخوان

فاضل ترین ذخیره و دوستی او باقی ترین دوستی است برادران

الصدق زینة في السراء و عدة في الضراء ❁

واقعی زینتند در ایام وسعت و ذخیره اند در حین تنگی و عسرت

الرفیق في دنیاه کالرفیق في دینه

کسی که رفیق تو باشد در دنیای خود مانند رفیق در دین است

ممکن است والله یعلم که مراد این باشد که چنانچه آدمی بجهة رفاقت
دینی خود میباید رفیقی را انتخاب کند که از ضرر او ایمن باشد و از نفع
او امیدوار همچنین بجهة رفاقت دنیوی خود میباید که چنین کسی را
انتخاب کند و محتملست که مراد این باشد که رفیق در امور دنیا

بمنزله رفیق در امور دینی است زیرا که اغلب اوقات اعانت بر امور

دنیویه اینکس باعث رفاهیت و فراغبالی برای کسب امور دینیه میکرد

و نیز ممکن است که مراد این باشد که چنانچه رفاقت در دین لازم دارد

تقارب معتقدات را همچنین مصاحبت در دنیا لازم دارد مشاکلت

در افعال و خصال را چه مشاهد است که مصاحبت کریم با لئیم

راست نیاید و وضیع رفاقت شریف را نشاید باینمعنی که اگر

موافقتی در مسلک و مذهب نباشد مرافقت و مؤالفت نیاید

و مؤید اینست فقرهٔ شریفه اَلْمَرْءُ عَلٰى دِينِ خَلِيلِهِ حاصل معنی

آنکه هر مردی بر طریقه و دستور و عادت صدیق و همنشین

و دوست خود است و باین ناظر است فقرهٔ اینقطع یُعْرَفُ الصّاحِبُ بالصّاحِب

و از بعض شعرای عرب منقولست

عَنِ الْمَرْءِ لا تَسْأَلْ وَاَبْصِرْ قَرِينَهُ ❊ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ مُقْتَدٍ

یعنی از مرد سؤال مکن و به بین رفیق او را پس هر رفیقی بر رفیق خود

اقتدا کننده است یعنی تابع افعال و طریقهٔ اوست

اَلصَّدِيقُ اِنْسانٌ هُوَ اَنْتَ اِلّا اَنَّهُ غَيْرُكَ

دوست واقعی انسانیست که در حقیقت تمشابه اتحاد دارد با تو که گویا او توئی مگر اینکه جسم او غیر جسم تست

و مصداق این صداقت فیما بین حضرت رسالت پناه و شاه

ولایت پناه صلوات الله علیهما و آلهما الطاهرین متحقق

بود چنانکه کریمهٔ وَاَنْفُسَنا وَاَنْفُسَكُمْ در آیهٔ مباهله بر ان دلالت واضحه

دارد و گوهر اینمعنی را واعظ الانام طاب ثراه باین نحو در سلک

نظم کشیده و الحق ملهم گردیده

نبی و ولی هر دو نسبت بهم ❊ دو تا و یکی چون زبان قلم

دو سر چون قلم لیکن از جان یکی ❊ زبانشان دو تا و سخنشان یکی

قلم وار بر دند از آن سر بسر ❊ که مو در میانشان نگنجد مگر

خط شرع کردیده ناخوان ازان ؛ که کنجیده عنبری چو مو در میان

اَلاِخوانُ زینَةٌ فی الرَّخاءِ وَعُدَّةٌ فی البَلاءِ

برادران دینی واصدقا یعنی زینتند در ایام وسعت ورخا و ذخیره اند در حین حلول محنت و بلا

اَلاَخُ المُکتَسَبُ فی اللّٰهِ اَقرَبُ الاَقرِباءِ

برادری که کسب شده باشد در راه خدا نزدیکترین خویشان

وَاَرحَمُ مِنَ الاُمَّهاتِ وَالآباءِ

ورحیمترین ومهربانترین اند از مادران وپدران

بدانکه الله تبارک وتعالی بحکمت کامله وعطوفت شامله

خود کردانیده است صدیق را بدل از ذی رحمی که قاطع رحم باشد

وباین معنی ناظر است آنچه زمخشری در ربیع الابرار از بعض محققین

احرار نقل نموده که قَد جَعَلَ اللّٰهُ سُبحانَهُ فی الصَّدیقِ عِوَضًا

مِن ذِی الرَّحِمِ المُدبِرِ

اَلصَّدیقُ الصَّدُوقُ مَن نَصَحَکَ فی

دوست واقعی ترین غایت دوستی کسی است که نصیحت کند ترا در

عَیبِکَ وَحَفِظَکَ فی غَیبِکَ وَآثَرَکَ

حضور تو وحفظ کند شرایط صداقت ترا در غایبانهٔ تو وترجیح دهد ترا

عَلیٰ نَفسِهِ

بر نفس خود

اینچنین دوستی بغایت نایاب ونادراست واکر بفضل الهی نصیب احدی شود باید قدر

او بداند ودست از و برندارد وما دام الحیوة پاس او بدارد وحق شکر او بجا آرد

اَخُوکَ فِی اللّٰهِ مَن هَداکَ اِلیٰ رَشادٍ وَنَهاکَ

برادر تو که برادری او در راه خدا باشد کسی است که دلالت وراهنمایی کند ترا بسوی

راه حق ومنع کند ترا

عَن فَسادٍ وَاَعانَکَ عَلیٰ صَلاحِ مَعادٍ

از فساد یعنی از ارتکاب اموری که موجب فساد باشد واعانت کند ترا بر اصلاح امور آخرت

اَخُوكَ الصَّدِيقُ مَنْ وَقَاكَ بِنَفْسِهِ وَآثَرَكَ

برادر تو که دوست واقعی باشد کسی است که محافظت کند ترا بنفس خود و ترجیح دهد ترا

عَلَى مَالِهِ وَوَلَدِهِ وَعِرْسِهِ

بر مال خود و فرزند خود و اهل خود

یعنی هر گاه مکروهی پیش تو آید که دفع آن ممکن باشد برادر دوست
تو جان خود را دریغ از تو نداشته بجان خود دفع آن مکروه از تو
نماید و اگر ترا ضرورتی رو دهد در باب احتیاج دنیوی دوست تو مال را
از تو مضایقه نماید هر چند خود و فرزندان و اهل او احتیاجی بآن داشته باشند

اَلْاَصْدِقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ

دوستان واقعی بمنزله یکجانند در بدنهای متفرقه

اینفقره شریفه نظیر فقرهٔ اَلصَّدِيقُ اِنْسَانٌ هُوَ اَنْتَ اِلَّا اَنَّهُ
غَيْرُكَ است که گذشت و نیز از این باب خواهست آنچه زمخشری در ربیع

الابرار از عالمی نقل نموده است که حاصل معنی آن اینست که بدرستیکه حیوة
مرد مقرون بحیوة اخوان اوست هر گاه بروند یعنی بمیرند برادران او مرده است آن مرد

اَلصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ

دوست واقعی کیست که بوده باشد منع کننده از ظلم و عدوان

مُعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَالْاِحْسَانِ ه اَلْاِخْوَانُ

و اعانت کننده بر نیکوکاری و احسان و عطا نمودن بمردمان برادران

جِلَاءُ الْهُمُومِ وَالْاَحْزَانِ

جلاء غمها و اندوهها اند

مراد از اخوان درین فقره شریفه والله العلیم برادران دینی اند که محض
دیدن ایشان سبب رفع هموم و احزانست و نیز محتمل است که اشاره
باشد بر اینکه برادران دینی و اصدقا یقینی سزاوار است که موصوف
باین صفت باشند که هر گاه بسببی از اسباب ایشان مهموم و مغموم

أَخُوكَ الصَّدِيقُ مَنْ وَقَاكَ بِنَفْسِهِ وَآثَرَكَ

برادر تو که دوست واقعی باشد کسی است که محافظت کند ترا بنفس خود و ترجیح دهد ترا

عَلَى مَالِهِ وَوَلَدِهِ وَعِرْسِهِ

بر مال خود و فرزند خود و اهل خود

یعنی هر گاه مکروهی پیش تو آید که دفع آن ممکن باشد برادر دوست
تو جان خود را دریغ از تو نداشته بجان خود دفع آن مکروه از تو
نماید و اگر ترا ضرورتی رو دهد در باب احتیاج دنیوی دوست تو مال
از تو مضایقه نماید هر چند خود و فرزندان و اهل او احتیاجی بآن داشته باشند

الأَصْدِقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ

دوستان واقعی بمنزله یکجانند در بدنهای متفرقه

اینفقره شریفه نظیر فقره الصَّدِيقُ إِنْسَانٌ هُوَ أَنْتَ إِلَّا أَنَّهُ
غَيْرُكَ است که گذشت و نیز از این باب خود است آنچه زمخشری در ربیع

الابرار از عالمی نقل نموده است که حاصل معنی آن اینست که بدرستیکه حیوة
مرد مقرون بحیوة اخوان اوست هر گاه بروند یعنی بمیرند برادران او مرده است آن مرد

الصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ

دوست واقعی کیست که بوده باشد منع کننده از ظلم و عدوان

مُعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ الْإِخْوَانُ

واعانت کننده بر نیکوکاری و احسان و عطا نمودن بمردمان برادران

جَلَاءُ الْهُمُومِ وَالْأَحْزَانِ

جلاء غمها و اندوهها اند

مراد از اخوان در این فقره شریفه والله یعلم برادران دینی اند که محض
دیدن ایشان سبب رفع هموم و احزانست و نیز محتمل است که اشاره
باشد بر اینکه برادران دینی و اصدقاء یقینی سزاوار است که موصوف
باین صفت باشند که هر گاه بسببی از اسباب ایشان مهموم و مغموم

شود ایشان بقدر مقدور از مال و اعتبار خود مضایقه ننموده رفع
آن سبب از او نمایند والا اصدقاء یقینی و اخوان دینی نخواهند بود

اِصْحَبْ تَخْتَبِرْ ۞ اُفْكُرْ تَسْتَبْصِرْ

رفاقت کن تا امتحان کنی   فکر کن تا دیده ور شوی

اُخْبُرْ تَقْلِ

امتحان کن مردمان را تا دشمن داری یعنی جمعی را که از محک امتحان قلب یابی
غرض آنست والله یعلم که اکثر مردمان که در ظاهر ایشان نیکی
بینی بعد از امتحان و تحقیق حال عیوب و قبایح از ایشان ظاهر گردد
و خلاف آنچه ظاهر میسازند واضح شود پس نباید پیش از اختبار
و امتحان دل بر دوستی مردمان بندی و اعتماد کلی نمایی و اسرار خود
بدایشان سپاری بلکه باید اول امتحان نمایی تا صلاح و فساد
ضمیر شان بر تو ظاهر گردد و بدوستی نا اهلان مبتلا نگردی

اَقِلْ تُقَلْ

درگذر از تقصیر دیگران تا از تقصیر تو درگذرند ایشان
و ممکن است که اشاره باشد بر اینکه کسی که از تقصیرات خلایق درگذرد
الله تبارک و تعالی نیز از تقصیرات او درمیگذرد

اِنْسَ رِفْدَكَ ۞ اُذْكُرْ وَعْدَكَ

فراموش کن عطا و احسان خود را   یاد بکندار وعده خود را

بدانکه عمده در احسان بشهادت عقل و نقل فراموش ساختن آن
و منت نگذاشتن بر آن و مخفی داشتن آنست و می آید در باب سخا
که منت گذاشتن بر عطا سیاه میکند و باطل میسازد آنرا و آنچه
گوارا نمیشود البته احسان و عطایی که با منت گذاشتن باشد

اَكْرِمْ وُدَّكَ ۞ وَاحْفَظْ عَهْدَكَ

گرامی دار دوستی خود را   و محافظت کن عهد و پیمان خود را

ابق یبق علیك

رحم کن و متعرض هلاک احدی مشو تا رحم کرده شوی و احدی

متعرض هلاک تو نشود

فی النهایة ابقیت علیه

ابقاء اذا رحمته واشفقت علیه

اطع اخاك وان عصاك وصله وان جفاك

اطاعت و فرمانبرداری کن برادر دینی خود را هر چند او نافرمانی تو کند

و مواصلت و احسان کن با وی هر چند که او ترک مواصلت تو کند

اصحب اخا التقی والدین تسلم واسترشده

مصاحب شو برادر متصف بصفت پرهیزکاری و دینداری تا سلامت یابی و طلب راه حق کن از او

تغنم ودع الخوض فیما لا یعنیك تکرم

غنیمت یابی و واگذار ارتکاب و شروع در اموری را که بکار دین و دنیای تو نیاید تا گرامی و عزیز شوی یعنی در دین و دنیا

احبب فی الله من یجاهدك علی صلاح

دوست دار در راه خدا کسی را که مجاهده کند با تو بر سر چیزی که صلاح

دین ویکسبك حسن یقین

دین تو دران باشد و کسب کند برای تو نیکویی یقین را

الن کنفك فی بلین کنفه یستدم من

نرم کن جانب خود را با قوم و قبیله خود یعنی هموار سلوک کن با ایشان پس کسی که نرم کند جانب خود را دائمی میکند برای خود

قومه المحبة اذکر اخاك اذا غاب

محبت قوم و قبیله خود را

هر گاه غایب باشد ۴

جاری ساز بر زبان ثنا و شرف و نیکی برادر دینی خود را

بالذی تحب ان یذکرك به وایاك

بانچه دوست داری که او بر زبان آرد ترا بآن و بپرهیز از آنچه

وما یکره ودعه مما تحب ان یدعك منه

ناخوش دارد آنرا یعنی از غیبت و غیر آن و معاف دار او را از آنچه دوست داری که معاف دارد ترا

اصحب من لا تراه الا وکانه لا غنی به

مصاحب شو چنان کسی را که نه بینی او را مگر اینکه گویا بی نیازی نیست او را از تو

عنك وان اساءت اليه احسن اليك

یعنی علاقه و احتیاج او بتو بسیار است و او را از تو گزیر نیست و اگر با او بدی کنی نیکی نماید او بتو بجوی

وکأنه المسیئ

که گویا او بد کرده و صاحب تقصیر است

بدانکه صفات مذکوره درین حدیث شریف صفات مومن متورع عالم
عامل حلیم نجیب صاحب حیا و کرمست و چنین دوستی بسیار نایاب
و عزیز الوجود و کمست و اگر بفضل آلهی نصیب شود قدر او باید دانست
که دوستی او محض لله و فی الله و بی شائبه اغراض دنیویه است
و دست از دامن صحبت و الفت او نباید کشید و او را بچشم
دیگران نشاید دید و لنعم ما قیل

واذا صاحبت فاصحب ماجدا	ذا عفاف وحیاء وکرم
قوله للشیء لا ان قلت لا	واذا قلت نعم قال نعم

ونیز

ونیز محتمل است که درین فقره شریفه اعجاز طریقه آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه امر بمصاحبت مصاحبان محتاج فرموده باشد که باید
کثرت احتیاج ایشان سبب دوری گزیدن از ایشان نشود و لنعم ما قال الصائب

نیکی بکسی کن که بکار تو نیاید	احسان هنری نیست با امید تلافی

بلکه بدلالت احادیث دیگر اینمعنی را باید مغتنم دانست چنانچه در مقام
دیگر فرموده من کثرت نعم الله علیه کثرت حوائج
الناس الیه فمن قام لله فیها بما یجب عرضها
للدوام والبقاء ومن لم یقم لله فیها بما یجب عرضها
للزوال والفناء حاصل معنی آنکه هر که بسیار شود نعمتهای
خدای تعالی بر او بسیار میشود حاجتهای مردمان باو پس هر که
قیام کند برای رضای خدا در ان نعمتها بآنچه واجبست بر او
از حقوق الهی آن نعمتها را در معرض دوام و بقا در آورده است

امر باجتناب از مصاحبت کذاب

وهر که قیام نماید برای خدا دران نعمتها بانچه واجبست آن نعمتهارا

در معرض زوال وفنا در آورده است

اِجْتَنِبْ مُصَاحَبَةَ الْكَذَّابِ فَاِنِ

دوری کن از مصاحبت کذاب پس اگر

اضْطُرِرْتَ فَلَا تُصَدِّقْهُ وَلَا تُعْلِمْهُ

مضطر وناچار شوی از مصاحبت او پس در دل خود تصدیق سخن او مکن وباو مفهمان

اَنَّكَ تُكَذِّبُهُ فَاِنَّهُ يَنْتَقِلُ عَنْ وُدِّكَ

که من ترا در وغگو شمرده وسخن ترا تصدیق نکرده ام پس بدرستیکه او بر میگردد از دوستی تو

وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْ طَبْعِهِ

وبر نمیگردد از طبع خود

این فقره شریفه اشاره است باینکه کسی که دروغگو باشد وعادت

داده باشد طبع خود را بآن صفت ذمیمه موعظه ونصیحت او را سود نمیدهد

داو از عادت خبیثه خود برنمیگردد پس رنج بردن در نصح او بیفایده

وواگذاشتن او بر حال خود بی غائله تر خواهد بود نسبت بحال شفیق مصاحب او

اِقْبَلْ اَعْذَارَ النَّاسِ تَسْتَمْتِعْ بِاِخَائِهِمْ

قبول کن عذرهای مردمانرا تا بهره یابی بسبب برادری ایشان

وَالْقَهُمْ بِالْبِشْرِ تُمِتْ اَضْغَانَهُمْ

وملاقات کن ایشانرا بشگفته روئی تا ساکن کنی کینهای ایشان را

اِرْحَمْ مَنْ دُونَكَ يَرْحَمْكَ مَنْ فَوْقَكَ

ت یعنی جناب حق تعالی

رحم کن بر کسی که مرتبه او پست تر از مرتبه تو باشد تا رحم کند بر تو کسی که بلند تر از مرتبه

وَقِسْ سَهْوَهُ بِسَهْوِكَ وَمَعْصِيَتَهُ لَكَ

وقیاس کن سهو او را بسهو خود وبنا فرمانی او را برای تو

بِمَعْصِيَتِكَ لِرَبِّكَ وَفَقْرَهُ اِلَى رَحْمَتِكَ

بنا فرمانی تو برای پروردگار تو واحتیاج او را برحمت تو

يقربك الى رحمة ربك ثم الصق باهل

باجتناب تو رحمت پروردگار تو متصل شو باهل

الخير والورع والصدق ثم رضهم

خير و پرهيزكاري و راستي بعد ازان تعليم نما و عادت فرما

على ان لا يطروك ولا يبجحوك بباطل

ايشانرا برانكه مبالغه نكنند در مدح و ثناي تو و ترا از راه باطل ...

فان كثرة الاطراء تحدث الزهو وتدني

پس بدرستيكه بسيار مدح و ثنا احداث ميكند كبر و فخر ...

من الغرة والرضا بذلك يوجب ...

بمغرور شدن موافق آنچه در حديث ديگر ... بجاهل ...

امحض اخاك النصيحة حسنة كانت

خالص گردان برادر را در موعظه و نصيحت يعني آنچه محض نصيحت ...

بودن بمدح زياد موجب خشم و غضب الهي است

خواه در نظر او مستحسن و مطابق هواي او باشد

ام قبيحة

وخواه مستقبح و مكروه او

و ميتواند بود كه مراد از نصيحت حسنه اين باشد كه او را بر كارهاي خير

و صواب نصرت ده و هدايت كن و نصيحت قبيحه آن باشد كه او را

در كارهاي شر توبيخ نما و قبح اعمال او را در روي او بگو و هر دو معني

بدو ... حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله مرويست كه انصر

اخاك ظالما او مظلوما يعني نصرت بده برادر خود را اگر ظالم باشد

و اگر مظلوم ... آنحضرت صلى الله عليه وآله پرسيدند كه نصرت ظالم

چون تواند بود ... داد او را از ظلم منع نمايد

الكذب ... والنميمة باطلة كانت او صحيحة

... كسي كه سخن چيني ميكند يعني سخنان از جمعي نقل

... ميكند بقصد ... خواه سخن ايشان دروغ و باطل باشد و خواه صحيح و راست

ساعي ... گويند كه خبر برد براي پادشاه يا حكام بقصد ضرر

بر مسلمانی بقصد اصلاح وامر بمعروف ونهی از منکر و ابن اثیر حدیثی نقل
کرده که الساعی مثلث یعنی سعایت کننده هلاک میکند بسعایت
خود سه کس را پادشاه یا حاکمی را که آن خبر را برای او آورده وشخصی را
که قصد ضرر او کرده ونفس خود را انتهی

اِحمِلْ نفسَكَ عِندَ شِدّةِ أخيكَ على
بتکلف ومشقت وادار نفس خود را در وقت درشتی وشدت نمودن برادر دینی خود
اللّينِ وعِندَ قطيعتِهِ على الوصلِ
بر نرمی ودر وقت مهاجرت و دوری نمودن او بر مواصلت ونزدیکی
وعِندَ جُمودِهِ على البذلِ وكُن للّذي
ودر وقت بخل نمودن او بر عطا وبخشش وباش مر آنچه را که ظاهر میشود از او
يَبدو مِنهُ حَمولاً ولَهُ وَصولا
از درشتی خود وغیر ذلک متحمل شونده ومر او را بغایت نزدیکی کننده

سفارش بقوم وقبیله

کسی را که توفیق الهی معین گشته عمل بمقتضای این حدیث شریف ونظم
آن نماید باید قدر این منزلت عظمی بداند واز عهده شکر آن بر آید اگر تواند

أكرِمْ عشيرتَكَ فإنّهم جَناحُكَ الّذي
گرامی ومحترم دار قبیله وعشیره خود را پس بدرستیکه ایشان پر وبال تواند آنچنان
بِهِ تطيرُ وأصلُكَ الّذي إليهِ تَصيرُ
پر وبالی که بآن می پری واصل تواند آنچنان اصلی که بسوی آن باز میگردی
ويَدُكَ الّتي بها تَصولُ اِحمِلْ نفسَكَ
ودست تواند آنچنان دستی که بآن حمله مینمایی وکار میفرمایی بتکلف ومشقت وادار نفس خود را
مَعَ أخيكَ عِندَ صَرمِهِ على الصِّلةِ
با برادر دینی خود در وقت قطع کردن ومهاجر نمودن او از تو بر مواصلت نمودن با او
وعِندَ صُدودِهِ على اللُّطفِ والمُقارَبةِ
ودر وقت روگردانیدن او از تو بر لطف وملایمت ونیکویی ونزدیکی نمودن با او

وَعِندَ تَباعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَعِندَ جُرمِهِ

و در نزد دوری نمودن او از تو بنزدیکی و دفا و در نزد جرم و جفا نمودن او نسبت بتو

عَلَى العُذرِ حَتّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبدٌ وَكَأَنَّهُ

بر پذیرفتن معذرت او حتی اینکه گویا تو غلام اوئی و گویا او صاحب

ذُو نِعمَةٍ عَلَيكَ وَإِيّاكَ أَن تَضَعَ ذَلِكَ

نعمتی است بر تو و بپرهیز از اینکه این امور را بگذاری در جائی

فِي غَيرِ مَوضِعِهِ أَو تَفعَلَهُ مَعَ غَيرِ أَهلِهِ

که موقع آن نباشد یا بکار بری این مذکورات را با کسی که اهلیت و صلاحیت آن نداشته باشد

درین فقره شریفه آنحضرت صلوات الله علیه اشاره فرموده بکمال

طریقه دوستی لایق بحال احرار و آزاد مردان و ابرار و نیکوکاران

و اختیار نسبت ببرادران دینی و دوستان یقینی و تحذیر فرموده

از اینکه این نحو سلوک کنند مؤمنان با کسیکه نباشد اهل آن

چنانچه این معنی بر همگنان ظاهر است که با لئیمان رفق و مدارا و حلم و احسان

نتیجه بر عکس و بد و مآل کار ندامت بخشد و نیکوئی با نااهل تخم در زمین

شوره افکندن و مار و کژدم در بغل پروردن است و کم کسیست

که باین تجربه نرسیده باشد و چه نیکو برشته نظم کشیده این معنی را حکیم فردوسی

شعر

درختی که تلخست وی را سرشت ¤ گرش در نشانی بباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب ¤ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر بکار آورد ¤ همان میوهٔ تلخ بار آورد

و گفته اند نفس خبیثه را پروردن آبروی خود بردن است چه حرام است

بر کسی که از نطفه خبیثه در وجود آمده باشد که از دنیا انتقال کند

بدی ناکرده بجای آنکه با او نیکوئی کرده باشد و این مضمون مطابق حدیثی است

که در شرح شهاب از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله منقولست

كه حَرامٌ عَلَى كُلِّ نَفسٍ خَبيثَةٍ أَن يَخرُجَ مِنَ الدُّنيا

وبگفته انرحم

حتی تشیء الی من احسن الیهما وترجمه ایحدیث شریف ازانچه گذشت ظاهر است

مصراع حنظل تربیت ندهد طعم شکر

اِصْحَبِ النّاسَ بِما تُحِبُّ اَنْ یَصْحَبُوكَ

معاشرت کن مردمانرا بخوی که دوست میداری که معاشرت کنند ایشان با تو

تَاْمَنْهُمْ وَیَاْمَنُوكَ ✤ اَکْرِمْ ذَوِی رَحِمِكَ

تا ایمن شوی از شر ایشان و ایمن شوند ایشان از شر تو ✤ گرامی دار خویشان و قومی ارحام خود را

وَوَقِّرْ حَلِیمَهُمْ وَاحْلُمْ عَنْ سَفِیهِهِمْ وَ

و تعظیم کن بردبار ایشان را و بردباری کن از کم عقل و نادان ایشان و

تَیَسَّرْ لِمُعْسِرِهِمْ فَاِنَّهُمْ لَكَ نِعْمَ الْعُدَّةُ

وسعت بده به بیچیز ایشان پس بدرستیکه ایشان برای تو خوب ذخیره هستند

فِی الرَّخَاءِ وَالشِّدَّةِ

در گشادی زندگانی و تنگی آن یعنی در مالداری و بیچیزی دوران

اخته

طریق سلوک با قوم و قبیله

۵۲

اِخْتَرْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ جَدِیدَهُ وَمِنَ الْاِخْوانِ اَقْدَمَهُمْ

بگزین از هر چیزی تازه آنرا و بگزین از برادران قدیمتر ایشان را

در احادیث و اخبار تاکید و تحریص بر ثبات اخوت و مودات قدیمه بسیار

وارد شده از جمله اینکه مَوَدَّةُ سَنَتَیْنِ رَحِمٌ ماسَّةٌ مَنْ قَطَعَها

قَطَعَهُ اللّٰهُ حاصل معنی آنکه دوستی که یکسال ممتد و برقرار مانده

باشد مانند خویشی است چسپیده کسیکه قطع کند آنرا الله تعالی قطع

کند اورا و بقرینه احادیث دیگر ظاهر است که مراد از دوستی در اینمقام

صدیقی باشد که ممتحن و بشرایط صداقت متصف باشد زیرا که موافق

اخبار صحیحه هرگاه شخصی قبل از امتحان و اختبار دوستی نماید با کسی چه لله تعالی

و بعد از آن از او ارتکاب خلاف اوامر الهی و اصرار بر معاصی خصوصا

مجاهره با آنها ظاهر گردد در اینصورت واجبست که بغض اورا در دل

گیرد چه جای قطع محبت از او نیز مؤید اینفقره شریفه در مجمع البحرین

دوستی

وكتاب حقایق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که

عَلَيْكَ بِالتِّلَادِ وَإِيَّاكَ وَكُلَّ مُحْدَثٍ لَا عَهْدَ لَهُ وَلَا أَمَانَ

وَلَا ذِمَّةَ وَلَا مِيثَاقَ وَكُنْ عَلَى حَذَرٍ مِنْ أَوْثَقِ النَّاسِ

فِي نَفْسِكَ فَإِنَّ النَّاسَ أَعْدَاءُ النِّعَمِ حاصل معنی آنکه بر تو باد

بمصاحبت قدیم مجرّب و بپرهیز از مصاحب تازه که او را نه امانی باشد

ونه ذمّهٔ و نه میثاقی و بر حذر باش از اعتمادترین مردمان در نفس

خودت پس بدرستیکه مردمان دشمنان نعمتها اند یا بمعنی که هر گاه

در تو یا در هر کسی نعمتی بینند حسد برند و در زوال آن کوشند والله اعلم

أُبْذُلْ لِصَدِيقِكَ كُلَّ الْمَوَدَّةِ وَلَا تَبْذُلْ

عطا کن بدوست خود تمام دوستی خود را و مده باو تمام

لَهُ كُلَّ الطُّمَأْنِينَةِ وَأَعْطِهِ مِنْ نَفْسِكَ كُلَّ

خاطرجمعی خود را وعطا کن او را از نفس خود تمام

الْمُوَاسَاةِ وَلَا تُفْضِ إِلَيْهِ بِكُلِّ أَسْرَارِكَ

مواساة یعنی اخلبه قدر کفاف خود در همه حال عطا کن باو و اظهار مکن باو جمیع سرّهای خود را

أُبْذُلْ لِصَدِيقِكَ نُصْحَكَ وَلِمَعَارِفِكَ

عطا کن بدوست خود نصیحت خالص و موعظه نمودن خود را و بآشنایان خود

مَعُونَتَكَ وَلِكَافَّةِ النَّاسِ بِشْرَكَ إِحْذَرْ

یاری و مددکاری خود را و بسایر مردمان کشادہ رویی خود را بپرهیز

مُصَاحَبَةَ كُلِّ مَنْ يَقْبَلُ رَأْيَهُ وَيُنْكِرُ

از معاشرت نمودن هر کسی که قبول کنند عقل او را و بد دانند عمل

عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ

وفعل او را پس بدرستیکه مصاحب اعتبار و امتحان کرده میشود بخوبی و بدی مصاحبش

بیشک از حال مصاحب و رفیق استدلال بر حال مصاحب و رفیق

صحیح است و هر چیز را کشش بمثل خود است و همجنس با همجنس متصل است

وهمین معنی اشعرای عرب و عجم بنظم در آورده اند شعر

ذرّه کاندر همه ارض و سمات ‫ــ‬ جنس خود را همچو کاه و کهربات

اِحْذَرْ مُصَاحَبَةَ الْفُسَّاقِ وَ الْفُجَّارِ

دوری کن از مصاحبت فاسقان و زنا کاران

وَالْمُجَاهِرِينَ بِمَعَاصِي اللّٰهِ

وجمعی که نافرمانیهای الهی آشکارا مرتکب میشوند

چنانچه گذشت که صحبت مؤثر میباشد و گاه باشد که از کثرت اختلاط اینفرقه قبح افعال ذمیمه ایشان در نظر همصحبتان بنحوی صورت استحسان پذیرد که من حیث لا یشعر او نیز یکی از امثال ایشان گردد و با آتش ایشان سوزد و نیز در احادیث ائمه اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل والنهار تحذیر از مجالست فساق و اشرار و جمعی که ارتکاب نافرمانی پروردگار مینمایند در پنهان و آشکار متواتر و بیشمار واقع شده از انجمله

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده که آنحضرت نهی فرمودند بعض اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلالت و گمراهی آنشخص گفت بر من چه لازم آید هرگاه آنچه او میگوید نگویم و در اعتقاد خود ثابت و راسخ باشم حضرت امام علیه السلام فرمودند

اَمَا تَخَافُ اَنْ تَنْزِلَ بِهِ نَقِمَةٌ فَتُصِيبَكُمْ جَمِيعًا حاصل معنی آنکه آیا نمیترسی از آنکه از زشتی عقیده و کردار او بلایی بر او نازل شود و آتش و از تر و خشک شما را در معرض هلاکت در آورد و همه شما را فرا گیرد و فی الحقیقه اگر بر انزوا و عزلت از فساق و فجار سوای این فایده مترتب نباشد همین فائده کافیست و حال آنکه فواید و منافع آن از حد

احصا پروستم

اِحْذَرْ مُجَالَسَةَ قَرِينِ السَّوْءِ فَاِنَّهُ يُهْلِكُ

بپرهیز از همنشینی رفیق بد ‫ــ‬ پس بدرستیکه او هلاک میکند

مُقَارِبَة وَيُرْدِي مُصَاحِبَه

نزدیکی کننده با خود را و میکشد مصاحب خود را

اینفقرهٔ شریفه از مؤیدات فقرهٔ سابقه است و لنعم ما قیل فی هذا المعنی

ای برادر میگریز از یار بد ❊ یار بد بدتر بود از مار بد ❊
مار بد تنها همین بر جان زند ❊ یار بد بر جان و بر ایمان زند ❊

اِحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمِزَاحِ وَ

بپرهیز از هرزه و بازی بیفایده و بسیاری مزاح یعنی شوخی و خوش طبعی و

الضِّحْكِ وَالتُّرَّهَاتِ ❊ اِحْذَرِ اللَّئِيمَ

خنده و باطلها و سخنهای لاطایل بیفایده پرهیز از ناکس و پست فطرت

اِذَا اَكْرَمْتَهُ وَالرَّذْلَ اِذَا قَدَّمْتَهُ وَالسِّفْلَةَ

هرگاه گرامی داشتی او را و از دنی خسیس کم قدر هرگاه بلند قدر کردی او را و

از فرومایهٔ پست مرتبه

اِذَا رَفَعْتَهُ

هرگاه بلند مرتبه کردی او را

درفقیه احادیثی که در معنی سفله مذکور شده بر چند وجه است از جمله

اینکه سفله آنکسی است که ضرب نماید نطبوتن یعنی سخن کند بمجرد دلخواهها

بدون تحقیقی و دیگر اینکه سفله آنکسی است که پروایی نداشته باشد

از آنچه گوید از لاطایل بدیگران و از آنچه دیگران باو گویند و دیگری

اینکه سفله کسیست که شاد نکند او را نیکویی نمودن با او و غمناک

نکند او را بد کردن با او یعنی نیکی و بدی هر دو نزد او یکسان

باشد و دیگری آنکه سفله کسی است که دعوی امامت کند و اهل

آن نباشد و بر هر تقدیر این مذکورات تمام اوصاف سفله است

پس در کسی که جمع شود بعضی از اینها یا تمام اینها واجبست اجتناب

از مرافقت و معاشرت با او و احتراز از اعلاء مرتبهٔ او زیرا که

بتجربه رسیده که هرگاه صاحبان این صفات ذمیمه اندک مایه اعتباری

بهم رسانند ضررهای کلی بنجبا و اخیار و نیکان میرسانند

وکسی نشان نداده که نفعی از این طبقه باحدی رسیده باشد و نعم ما قیل شعر

سفله را تقیه را ماند چو یابد اعتبار	میتواند سوخت نتواند چراغ افروختن

اِحْذَرِ الکَرِیمَ اِذَا اَهَنْتَهُ وَالحَلِیمَ اِذَا جَرَحْتَهُ

پرهیز از کریم هرگاه خفیف نمایی اورا و از حلیم و بردبار هرگاه دلتنگ کنی اورا

وَالشُّجَاعَ اِذَا اَوْجَعْتَهُ اِحْذَرْ مُجَالَسَةَ

و از شجاع وقتی که بدرد آوری اورا حذر کن از همنشینی

الجَاهِلِ کَمَا تَامَنُ مُصَاحَبَةَ العَاقِلِ

نادان چنانچه ایمن میباشی از همصحبتی و معاشرت عاقل

حاصل اینکه بقدر ایمنی از مرافقت عاقل از همصحبتی جاهل نادان حذر باید داشت و ایمنی از عاقل دایم است پس حذر نمودن از جاهل نیز دایم باید و در باب منع از مرافقت جاهل غزالی شعری نسبت بحضرت امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه نقل نموده شعر

تحذیر از اهانت کرام و حلما و شجعان

امر بدوری از مجالست نادان

دگر

وَلَا تَصْحَبْ اَخَا الجَهْلِ وَاِیَّاکَ وَاِیَّاهُ	فَکَمْ مِنْ جَاهِلٍ اَرْدَی حَلِیمًا حِینَ وَاخَاهُ
یُقَاسُ المَرْءُ بِالمَرْءِ اِذَا مَا هُوَ مَاشَاهُ	وَلِلشَّیْءِ مِنَ الشَّیْءِ مَقَایِیسُ وَاَشْبَاهُ

حاصل معنی آنکه مصاحبت مکن با جاهل و حذر باد ترا از وای بسا جاهل که بچاه انداخت و هلاک ساخت مرد حلیم را وقتی که برادری بست با او و قیاس کرده میشود مرد بمرد وقتی که همراه روند براهی یعنی مرافقت و مصاحبت نمایند با یکدیگر و برای هر چیزی از چیزی قیاسها و مانندها است حاصل آنکه حال بدی و نیکی هر کس را از بدی و نیکی مصاحب او باید قیاس نمود و از بد ایشان بر حذر بود

اِحْذَرُوا اَهْلَ النِّفَاقِ فَاِنَّهُمُ الضَّالُّونَ

حذر کنید از اهل نفاق پس بدرستیکه ایشان گمراهانند

المُضِلُّونَ الزَّالُّونَ المُزِلُّونَ قُلُوبَهُمْ

گمراه کنندگانند گناهکارانند بگناه اندازکانند دلهای ایشان

یعنی محاشات کرد یا همراهی کرد با او هم

امر بدوری نمودن از اهل نفاق و مفاسد ایشان

دوریّة وصفاحهم نقیّة

مرضناکست دردهای ایشان پاکست یعنی خوش ظاهر بد باطن‌اند

آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه در اینفقرهٔ شریفه هدایت طریقه
امر فرموده امّت را بدوری از مصاحبت و مرافقت منافق مشککان
بدکیش وکمراهان بداندیش که مرضهای ایشان در دلشان پنهان
و پاکیزکی ظاهری از صفحات وجوه خبیثشان هویدا و نمایان و فی الحقیقه
این نوع طایفه کمراه کننده کان اهل ایمان و آفت جان متّقیانند
نکه الله تعالی پناه دهد از ایشان و علیه التّکلان

اِصْحَبِ السُّلْطَانَ بِالْحَذَرِ وَالصَّدِیقَ بِالتَّوَاضُعِ

ملازمت کن پادشاه را باکاهی و احتیاط و دوست را بتواضع

وَالْبِشْرِ وَالْعَدُوَّ بِمَا یَقُومُ بِهِ عَلَیْهِ حُجَّتُكَ

و شکفته رویی و دشمن را بچیزی که مستقیم شود بآن چیز دلیل حجّت تو بر او

تعلیم ملازمت ملوک و اصدقا و اعدا

حاصل

حاصل اینکه راه سخنی بدشمن خود مده که حجت او بر تو تمام شود بحسب
شرع یا عرف بلکه باید حجّت تو در همهٔ احوال بر او تمام باشد تا دشمن
بر تو بحجّت غالب نکردد زیرا که غلبه نمودن او بعصبیت اگر بحث
علمی باشد و بعنوان قوّت و قدرت اگر معرکه آرایی باشد در نزد
عقلا نقص نیست زیرا که محق نیز کاه مغلوب میکردد بسبب قوّت
و قدرت خصم و این محلّ تعییر و سرزنش نمیتواند بود لیکن بحجّت
و دلیل مغلوب بودن نزد عقلا نقص است و مع ذلک غلبه
بقوّت و قدرت کاه زایل میشود باعتبار زوال سبب آن و آنچه
بحجت و دلیل باشد زوال پذیر نیست و لهذا در این کتاب
مستطاب آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه در همه حال
وصیّت فرموده که حجّت بدست احدی مده یعنی نوعی مکن
که مغلوب شوی از راه دلیل و حجت

إيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الفُسَّاقِ فَإنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ

بپرهیز و حذر کن از مصاحبت و معاشرت فاسقان پس بدرستیکه شر بشر ملحق میشود

یعنی هر چیزی میل میکند بجنس خود و چون ایشان شریرند شر با ایشان

میرسد و با ایشان می پیوندد و ترا نیز باعتبار رفاقت فرا میگیرد

و مؤید اینست فقره بعد و مراد کمال تحذیر از مرافقت

اشرار است والله یعلم

منع از مصاحبت فساق

إيَّاكَ وَمُعَاشَرَةَ الأشْرَارِ فَإنَّهُمْ كَالنَّارِ

بپرهیز و حذر کن از معاشرت اشرار پس بدرستیکه ایشان مانند آتشند

مُبَاشَرَتُهَا تُحْرِقُ

که نزدیکی آن میسوزاند

ازین حیثیت که بدی ایشان البته باینکس میرسد یا باعتبار اینکه

همنشینی و همصحبتی ایشان باعث این میشود که اینکس نیز کسب اخلاق

ایشان نموده از جمله بدان شود و این فی الحقیقة سوزاننده ترین

آتشهاست وقال الشاعر

از سرشت بد نیاید جز بدی ‌‌٭ از بدان دوری گزین گر بخردی

إيَّاكَ أنْ تُخْدَعَ عَنْ صَدِيقِكَ أوْ تُغْلَبَ

بپرهیز و حذر کن از اینکه فریب داده شوی از دوست خود یا اینکه مغلوب شوی

عَنْ عَدُوِّكَ

بخدعه از دشمن خود

حاصل آنکه برحذر باش که بسخنان غرض آمیز سخن چینان و غمازان

فریب خوری و از دوست خود بعبث بر گردی و پیوسته

بمانی یا دشمن خود را دوست پنداری و از خدعه او غافل گردی و مغلوب او شوی

إيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الأحْمَقِ فَإنَّهُ يُرِيدُ أنْ يَنْفَعَكَ

بپرهیز و دوری کن از دوستی نمودن با احمق پس بدرستیکه او اراده میکند اینکه نفع

و منع از دوستی احمق

رساند بتو

فَيَضُرُّكَ • اِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَاِنَّهُ

پس ضرر میرساند تو بسبب کم عقلیی که دارد • پرهیز وحذر کن از دوستی نمودن بخیل پس بدرستیکه

يَقْعُدُ بِكَ اَحْوَجَ مَا تَكُونُ اِلَيْهِ •

او ترک مدد تو میکند در وقتی که سخت ترین اوقات حاجت تو باوست و در بعض

اِيَّاكَ اَنْ تَعْتَمِدَ عَلَى اللَّئِيمِ فَاِنَّهُ يَخْذُلُ

پرهیز وحذر کن از اینکه اعتماد نمائی بر لئیم یعنی بخیل یا کس پست مرتبه و پست فطرت پس بدرستیکه او ترک میکند

مَنِ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ • اِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ

یاری و مددکاری کسیرا که اعتماد کرده باشد برا او • پرهیز وحذر کن از مصاحبت ومعاشرت

بدان

الْاَشْرَارِ فَاِنَّهُمْ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ بِالسَّلَامَةِ مِنْهُمْ

اشرار پس بدرستیکه ایشان منت میگذارند بر تو بسالم ماندن از شر ایشان

یعنی بهمین که ترا سالم گذاشته اند وبدی با تو نمیکنند اینمعنی را منت

واقعی

عظیم میشمارند بر تو و دوستی تو هستی واحتمال نفع دور است

تحذیر از دوستی بخیل

تحذیر از صحبت اشرار

عنك

نسخه عنك بدل بك است وحاصل هر دو یکیست

از اینجماعت ولهذا حضرت صلوات الله وسلامه علیه امر فرموده

بترک مصاحبت ایشان کاشنا من کان

اِيَّاكَ وَمُعَاشَرَةَ مُتَتَبِّعِي عُيُوبِ النَّاسِ

پرهیز وحذر کن از معاشرت کردن با جمعی که تتبع عیبهای مردمان میکنند

فَاِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ

پس بدرستیکه شان اینست که سالم نمیماند مصاحب ایشان از شر ایشان

چراکه آدمی هرگز بی عیب نمیباشد ومصاحب بر آنها زود تر وآسان تر

مطلع میگردد وکسی که پیشه وصنعت او تتبع عیوب خلق باشد

بنا بر قول حضرت صلوات الله وسلامه علیه مصاحب خودرا سالم

جماعت نمیکذارند چه

نخواهد گذاشت وفی الحقیقه این قسم نمیکنند که بر مواضع جراحت

می نشینند وبا موضع صحیح کاری ندارند هزار نیکی اگر از کسی ببینند

یکی را در خاطر نگیرند واگر اندک بدی ببینند از آن در نگذرند

تحذیر از معاشرت عیب جویان

مفاسد بخل

اعاذنا الله وسایر المومنین منهم

اِیّاكَ وَمُصادَقَةَ الکذّابِ فَاِنَّهُ یُقَرِّبُ

پرهیز وحذر کن از دوستی نمودن با کذاب پس بدرستیکه نزدیک وا مینماید

عَلَیكَ البَعِیدَ وَیُبَعِّدُ عَلَیكَ القَرِیبَ

بر تو دور را ودور وا مینماید بر تو نزدیک را

یعنی چیز چندی که محال یا قریب بمحال یا صعب بغایت دشوار است چنان بتو مینماید که نزدیک ورسیدن بآن آسانست وترا در تحصیل آن برنج وعنا می اندازد وچیزی که نزدیکست بتو وآسانست حصول آن چنان وا مینماید که دورست وسعی در تحصیل آن خلاف دستورست

اِیّاكَ وَالتَّحَلِّیَ بِالبُخلِ فَاِنَّهُ یُزرِی بِكَ عِندَ الغَرِیبِ

بپرهیز وحذر کن از اینکه بیارایی خود را از زیور خود سازی بخل را

پس بدرستیکه بخل حقیر وعیبناک میکند ترا نزد بیگانه بیگانه

وعقبك

٧٠

تحذیر از صفت قبیحهٔ تکبر

از تکبر نمودن

وَیُمَقِّتُكَ اِلَی النَّسِیبِ ۴ اِیّاكَ وَالکِبرَ

ودشمن میکند ترا بسوی خویش یعنی خویشان را با تو دشمن میکند بپرهیز

فَاِنَّهُ اَعظَمُ الذُّنُوبِ وَاَلاَمُ العُیُوبِ

پس بدرستیکه تکبر نمودن بزرگترین گناهان ودر دناکترین عیبهاست

وَهُوَ حِلیَةُ اِبلِیسَ

وآن صفت ابلیس لعین است

که از غایت کبر وغرور آنرا زیور خود خیال وبآن تفاخر کرده ولنعم ما قیل شعر

ترک عجب وکبر کن تا قبلهٔ عالم شوی	۴	سیرت ابلیس بگذار تا آدم شوی

بدانکه تکبر ظن انسانست بنفس خود که او بزرگتر است از غیر او ومتکبر کسی است که اظهار این مینماید واین صفتی است که هیچکس مستحق این نیست مگر خدای عز وجل وکسیکه این ادعا نماید از مخلوقین دروغگوست وباین سبب نسبت تکبر بجناب اقدس

الهی جلّ و علا مدح و در حق غیر او ذمّست و عقل حاکمست که تکبر کسی را

سزاوار است که هیچ نحو احتیاجی بغیر خود نداشته باشد و تحقق

اینمعنی در انسان ممتنع است پس اگر مغروری تکبر نماید بمنزله

آنست که ادعا عدم احتیاج بغیر خود نموده باشد و این صفت در

غیر واجب الوجود تعالی شانه محالست که یافت شود و مستلزم

شرک بلکه کفر است و از جناب مستطاب مصطفوی صلّی الله علیه و آله

ماثور است که لا یدخل الجنّة من کان فی قلبه مثقال

حبّة من خردل من کبر حاصل معنی آنکه داخل بهشت نمیشود کسیکه

بوده باشد در دل او بوزن یکدانه خردل از کبر اعاذنا الله و سایر

المؤمنین منه و گفته اند که متکبر کسیکه بجهة طمع خضوع و تذلل مینماید

در نزد اهل دنیا هر دو جاهلند لیکن کسیکه تذلل و فروتنی مینماید

برای طمع دنیوی کودنست و پس و متکبر کودن و احمق است

وجه

وجه بسیار است فرق میان این دو چه کودن ممکنست که قبول

ادب تواند نمود و احمق متادب نمیشود البتّه و هیچ متکبری صدیق

واقعی نمیدارد و هر کسی که با او بر حسب ظاهر در مقام دوستی

باشد یا بسبب طمع مال و جاه دنیویست یا خوف و بیم و فی الحقیقه

بجهات مذکوره خود را گرفتن و بر خود چندین چیدن بر متکبر

ضرر بیشتر میرسد از غیر او و لنعم ما قال من قال **شعر**

سگ دیوانه یا دیوانگی خود را نمیگیرد	**	تو با این عقل خود را چون زیاد از غیر میگیری

إیّاكَ وَالجَفاءَ فَإنّهُ یُفسِدُ الإخاءَ

حذر نما و بپرهیز از ترک صله و احسان و رعایت آداب

نسبت ببرادران پس بدرستیکه آن فاسد میکند برادری را

وَمَمقَتٌ إلَى اللهِ وَالنّاسِ

و دشمن میگرداند بسوی خدا و مردمان آن جفا کار را

یعنی هر کس که ترک صله و احسان و رعایت برادران و دوستان

کند برادری ایشان بسبب آن باطل میشود و برهم میخورد و امیعنی

خالق و خلایق را دشمن آن شخص میکرداند اعاذنا الله و سایر المؤمنین منه

اِیّاکَ اَنْ تَغْفُلَ عَنْ حَقِّ اَخِیکَ اِتِّکَالاً

بپرهیز و حذر کن از اینکه غفلت ورزی از حق برادر خود از روی اعتماد نمودن

عَلٰی وَاجِبِ حَقِّکَ عَلَیْهِ فَاِنَّ لِاَخِیکَ

بر حق تو که واجبست براو | پس بدرستیکه برای برادرت

عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِی لَکَ عَلَیْهِ

از حق واجب بر تو مثل حقی که برای تو واجب است براو

یعنی دوری کن از اینکه ترک کنی حق واجب برادر خود را برای آنکه

او ترک کرده است حق ترا از صله و عطا چرا که او بد کرده است

واگر تو نیز ترک کنی بد کرده خواهی بود بلکه اگر خواهی که براو عتاب

کنی بهترین عتابها در انتقام آنست که آن ولی ملک علام درهمین

باب بیان فرموده است که عتاب کن با برادران خود به نیکوئی نمودن

باو و انتقام بکش ازو با انعام نمودن براو

اِیّاکَ اَنْ تُخْرِجَ صَدِیقَکَ اِخْرَاجاً یُخْرِجُهُ

بپرهیز و دوری کن از اینکه بیرون کنی دوست واقعی خود را بیرون کردنی که بیرون

عَنْ مَوَدَّتِکَ وَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ اُنْسِکَ مَوْضِعاً

برد او را یکباره از دوستی تو و باقی گذار از برای او از مؤانست خود جای صلحی

تَثِقُ بِالرُّجُوعِ اِلَیْهِ

که اعتماد کنی برجوع کردن بسوی آن در هنگام صلح

حاصل اینکه چون گاه اتفاق می افتد که رنجشی درمیان دو دوست

بهم میرسد پس حضرت صلوات الله علیه تعلیم و موعظه میفرماید که در آن حالت

بالکلیه ترک دوستی مکن بلکه راه صلحی واگذار که اگر وقتی نادم شوی

تعلیم سلوک با صدیق

وصلح نمایی خجالت از ان بخشی و دوستی بحال اول عود تواند نمود

وهو الله المستعان

اِيَّاكَ اَنْ تُهْمِلَ حَقَّ اَخِيكَ اِتِّكَالًا عَلَى مَا

بپرهیز و حذر کن از اینکه واگذاری یعنی عمل ننمایی حق برادر خود را از روی اعتماد بر

بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَلَيْسَ لَكَ بِاَخٍ مَنْ اَضَعْتَ

چیزی که میانه تو و اوست پس نیست برای تو برادر کسی که ضایع کنی

حَقَّهُ ❊ اِيَّاكَ اَنْ تُوحِشَ مَوَدَّةً وَحْشَة

حق برادری او را ❊ بپرهیز و حذر کن از اینکه وحشت اندازی یعنی اندوهناک کنی

تُفْضِي بِهِ اِلَى اخْتِيَارِهِ الْبُعْدَ عَنْكَ وَ

یا بترسانی دوست خود را مخزون نمودی یا بترسانیدنی که بکشاند او را باختیار کردن او

دوری از تو را و ترجیح دادن

وَاِيثَارِ الْفُرْقَةِ ❊ اِيَّاكَ وَصُحْبَةَ مَنْ اَلْهَاكَ

جدایی ترا بر مواصلت ❊ بپرهیز و حذر کن از مصاحبت کسی که مشغول نمود

و لعب ساز د ترا و حرص زیاد

انداز د ترا در جمع

واغراك

وَاَغْرَاكَ فَاِنَّهُ يَخْذُلُكَ وَيُوبِقُكَ ❊

زخارف دنیویه پس بدرستیکه او یاری نمود کار میکند ترا و هلاک میسازد ترا

اِيَّاكَ وَالْفُرْقَةَ فَاِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ

بپرهیز و حذر کن از جدا شدن از اهل حق پس بدرستیکه نادر و تنها مانده از جمیع مردمان

لِلشَّيْطَانِ كَمَا اَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ

مال شیطانست یعنی بر او تسلط می یابد چنانچه نادر از گوسفندان مال گرگ است

اینفقرهٔ شریفه مشعر است بر ترغیب الفت گرفتن مومنان با یکدیگر

و تحذیر از تسلط شیطان لعین در هنگام انزوا و دوری جستن

از اصدقا و اصحاب و مؤید این حدیث شریف است حدیثی که در کتاب

حقایق از حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه و آله الی یوم المحشر ماثور است که

اَلْمُؤْمِنُ اَلِفٌ مَاْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَاْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ

حاصل معنی آنکه مومن الفت میگیرد و با او خلق الفت میگیرند و نیست خیری

در کسی که الفت نگیرد او بکسی و الفت گرفته نشود او از کسی یعنی کسی رغبت
بالفت او نکند و الله تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود نهی و مذمت
کرده تفرقه را و فرموده وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
حاصل ظاهر معنی و الله اعلم آنکه تمسک جویید بعهد الله تعالی یا بقرآن
و متفرق مشوید و در مقام دیگر فرموده وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا پس بنا بر مضمون این آیات و احادیث الفت مؤمنان
و اخوان دینی با یکدیگر ستوده و تفرق و اختلاف ایشان ناپسندیده است

اِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ اَهْلِ الْفُسُوقِ فَاِنَّ الرَّاضِي

بپرهیز و حذر کن از مصاحبت فاسقان و اهل معصیت پس بدرستیکه راضی

بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ مَعَهُمْ

بفعل قومی مانند داخل ایشانست در آن فعل

در این فقره شریفه نهی فرموده آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه

از مصاحبت

از مصاحبت فساق فاسق آنکسی است که ترک کند آنچه الله تعالی امر بآن
کرده و عصیان ورزد و از طریق حق بیرون رود و معلوم است که چنین
کسی خوف از غضب الهی ندارد و کسیکه خوف الهی ندارد ارتکاب کبایر نیز
در اغلب اوقات مینماید و اعتماد بر صداقت او نتوان نمود و ایمن
از غائله او نشاید بود و الله تعالی در کلام مجید منع نموده از متابعت
فساق و امر فرموده بدوری از ایشان بقول او جل و علا وَلَا تُطِعْ
مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا
حاصل ظاهر معنی بنا بر قول مفسرین آنکه و اطاعت مکن کسی را که غافل
گردانیده ایم ما بطریق خذلان دل او را و یا یافته ایم ما دل او را غافل
از یاد کردن ما و پیروی کرده خواهشهای نفس اماره خود را و از یاد
ما غافل شده و بود کار او در گذشتن از حق و صواب و نیز فرموده
فَاَعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا

حاصل ظاهر معنی آنکه پس اعراض کن وروی بگردان از انکسی که روی
بگرداند از ذکر ما و اراده نکرده بکارهای خود بواسطهٔ عدم اعتقاد بروز
جزا مگر زندگانی دنیا را

إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللهِ أَوْ تُصْفِيَ

پرهیز و حذر کن از اینکه دوست داری دشمنان خدا را یا اینکه خالص سازی

وُدَّكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللهِ فَإِنَّهُ مَنْ

دوستی خود را برای غیر دوستان خدا پس بدرستیکه شان اینست که کسی که دوست

أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ

دوست دارد جمعی را محشور میشود با ایشان در قیامت

بدانکه هرکه دوست دارد جمعی را لله لابد و ناچار است او را اینکه
دشمن دارد جمعی را لله زیرا که هرگاه دوست داری شخصی را
برای آنکه او مطیع و فرمانبردار اوامر و نواهی الهی و محبوب اوست

تحذیر از دوستی با دشمنان خدا و بیان مفاسد آن

پس اگر همان شخص کافر شود یا مرتکب کبایر ذنوب یا صغایر بعنوان
اصرار گردد پس البته مبغوض الهی گردید و هرگاه دوستی او برای
محبوب بودن نزد الله تعالی باشد البته باید مبغوض بودن نزد
الله تعالی سبب بغض او گردد و اگر همچنین است غیر او یعنی
هر که الخدا دشمن دارد واجبست که هر مؤمنی او را دشمن دارد
البته زیرا که الله تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود در سورهٔ
ممتحنه فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي
وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ حاصل
ظاهر آیهٔ شریفه والله یعلم آنکه ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
فرا مگیرید دشمن مرا و دشمن خود را دوستان که افکنید
سوی ایشان دوستی را و در سورهٔ مجادله فرموده
که لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ

خواهد

مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ

اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيرَتَهُمْ اُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ

الْاِيمَانَ وَاَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللّٰهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ اُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ

حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ حاصل معنی ظاهر آیه شریفه والله العلیم

آنکه نمی یابی تو گروهی را که ایمان آورده باشند بربوبیت خدای

تعالی وبحقیقت روز قیامت که ایشان مودّت ودوستی کنند

با کسانیکه مخالفت کردند باخدای تعالی ورسول او واگرچه باشند

آن مخالفین پدران ایشان یا پسران ایشان [یابرادران ایشان] یا عشیره ایشان

وخویشان هم

آن گروه که با اهل خلاف ودّ ودوستی اختیار نکنند نوشته است

وجمع کرده است الله تعالی بلطف وتوفیق خود ایمان را

دردلهای ایشان ومدد وتقویت بخشیده خدای تعالی ایشانرا بثبات

زندگی ازجانب خود که آن نور هدایت یا قرآن یا نصرت یا حجّت وبرهان است

وداخل میکند حق تعالی این مؤمنانرا که وصف کردیم درروز

قیامت دربهشتهایی که میرود اززیر قصور واشجار آن بهشتها نهرهای

آب برحالی که جاوید مانند کانند درآن بهشتها خوشنود است

خدای تعالی ازایشان وخوشنودند ایشان از الله تعالی این گروه

مؤمنین لشکر خدای تعالی وناصر دین مبین اویند بدانید بدرستی

که اعوان دین خدا ایشانند رستگاران وجمعی که شیعه وتابع

ایشانند اَللّٰهُمَّ احْشُرْنَا مَعَهُمْ وَتَحْتَ لِوَائِهِمْ وصیگا

درسوره مبارکه توبه فرموده که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا

آبَاءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْاِيمَانِ

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

حاصل ترجمهٔ ظاهر آیهٔ شریفه والله یعلم ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
فرا مگیرید پدران خود را و برادران خود را دوستان در امر دین
اگر بگزینند ایشان کفر را بر ایمان و هر که ایشانرا دوست دارد از شما
ای مؤمنین پس آنگروه ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر
محل آن کرده اند **و باید دانست** که دوستی و اخلاص بجناب اقدس
الهی لازم دارد دوستی و اخلاصمندی را با محبوبان او مثل انبیا
و اولیا و مؤمنان و همچنین لازم دارد دشمن بودن با دشمنان
او را چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که
دوستان تو سه طایفه اند **یکی** دوستان تو **دوم** دوستان
دوستان تو **سیوم** دشمنان دشمنان تو و دشمنان تو سه طایفه اند
یکی دشمنان تو **دوم** دشمنان دوستان تو **سیوم** دوستان
دشمنان تو پس اگر کسی نعوذ بالله با دشمنان خدا مثل کفار

ومنافقین

ومنافقین و مصرین بر معاصی دوستی و الفت نماید و محبت خود را
با ایشان صاف و خالص کرداند پس فی الحقیقه از جملهٔ دشمنان
جناب احدیت خواهد بود نعوذ بالله منه و همچنین کسی که با دوستان
و محبان جناب احدیت دشمن باشد او نیز در حقیقت با حق تعالی
دشمنی کرده است و مناسب اینمعنی است آنچه وارد شده
در ترجمهٔ قول حق تعالی که در بیان حال کفار میفرماید که فَلَمَّا
آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ ترجمهٔ ظاهر آیه والله یعلم اینست که پس چون
غمگین و اندوهناک کردند مارا انتقام کشیدیم از ایشان
مراد غمگین کردن انبیا و مؤمنانست که حق تعالی آنرا اندوهناک
نمودن خویش شمرده است والله عالم ببطون کلامه العزیز والراسخون فی العلم

اِیَّاكَ وَمَوَدَّةَ الاَحْمَقِ فَاِنَّهُ یَضُرُّكَ مِنْ

پرهیز و حذر کن از دوستی نمودن با احمق پس بدرستیکه او ضرر میرساند ترا از

تحذیر از دوستی احمقان

حَيْثُ يَرَى اَنَّهُ يَنْفَعُكَ وَيَسُوءُكَ وَهُوَ

جایی که پندارد که او نفع میرساند بتو و غمناک میکند ترا و حال آنکه او

يَرَى اَنَّهُ يَسُرُّكَ

می پندارد که خوشحال میکند ترا

و در مبالغه از دوری احمق بعضی از سلف گفته اَلنَّظَرُ اِلَى وَجْهِ

الاَحْمَقِ خَطِيئَةٌ مَكْتُوبَةٌ یعنی نظر کردن بروی احمق گناهیست

که نوشته میشود در دیوان اعمال خلایق

اِيَّاكُمْ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَاِنَّهُ يَبِيعُ مُصَادِقَهُ

بپرهیزید و حذر کنید از دوستی نمودن با زناکار و بدکردار که از راه حرص بدستی

بِالتَّافِهِ الْمُحْتَقَرِ اَشَدُّ الْاَعْمَالِ ثَلٰثَةٌ ذِكْرُ اللّٰهِ

که او میفروشد دوست خود را بچیز سهل حقیر شمرده شده قویترین

عملها سه چیز است یاد خدا

فی کل

فِي كُلِّ حَالٍ وَمُوَاسَاةُ الْاِخْوَانِ بِالْمَالِ

در هر حال و شریک نمودن برادران در مال

وَاِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ

و انصاف دادن مردمان از نفس خود

بامعنی که هرگاه درمیان تو و احدی معامله باشد انصاف را

مرعی داری و جانب خود را منظور نداری

اَحَقُّ النَّاسِ اَنْ يُؤْنَسَ بِهِ اَلْوَدُودُ الْمَأْلُوفُ

سزاوارترین مردمان بانکه انس گرفته شود با و بسیار دوست الفت گرفته شده است

اَنْفَعُ الْكُنُوزِ مَحَبَّةُ الْقُلُوبِ

نافع ترین گنجها دوستی دلهاست

اِعَادَةُ الْاِعْتِذَارِ تَذْكِيرٌ بِالذُّنُوبِ

تکرار نمودن عذرخواهی نزد مردمان یعنی اصدقا و اخوان یاد آوردن گناهان است بخاطر ایشان

زیرا که اگر صدیق تو واقعی از کرام الناس باشد البته عذری که آورده خواسته

پذیرفته خواهد بود بنا بر مضمون اَلعُذرُ عِندَ کِرامِ النّاسِ مَقبُولٌ

واگر دشمن یا آزاد دانی باشد مذاکرهٔ آن سبب یادآوری آن گناهان

وگاه باشد که این یادآوری سبب عداوت مجدّد نیز گردد

اَشرَفُ المُرُوَّةِ حُسنُ الاُخُوَّةِ

بلندمرتبه‌ترین مروّتی آنست که نیکو رعایت کند انسان حقوق اخوت را

اَفضَلُ النّاسِ مَنِ ابتَدَأَ بِالمَوَدَّةِ

زیادترین مردمان از حیثیت منت کسی است که ابتدا کند بدوستی

زیرا که بهترین نعمتهای دنیا دوستیست در میان دو مؤمن و ابتدا

نماینده با آن فضیلت پیشی گرفتن را دارد

اَفحَشُ البَغیِ البَغیُ عَلَی الاُلّافِ

قبیح‌ترین حسد و ظلمی حسد و ظلم نمودن بر الفت گرفتگانست

علامت دوستان صمیمی چیست

اَحسَنُ المُرُوَّةِ حِفظُ الوُدِّ اَصدَقُ

نیکوترین مروّتی محافظت نمودن دوستی است راست‌ترین

الاِخوانِ مَوَدَّةً اَفضَلُهُم لِاِخوانِهِم فِی السَّرّاءِ

برادران از روی دوستی فزونترین ایشانست مر برادران خود را در شادی

وَالضَّرّاءِ مُواساةً

و سختی از راه مواسات

یعنی بخشش یا بخشش از قدر کفاف خود یا برابر داشتن ایشان

با خود در اموال و وجوه اعتبارات دنیویه و ترجیح نهادن خود

بر ایشان و در بعض نسخ چنین است که فِی السَّرّاءِ مُساواةً

وَفِی الضَّرّاءِ مُواساةً و بنا بر این معنی چنین میشود که افزونتر

باشد در اینکه در شادی ایشان مساوی ایشان باشد یعنی او نیز

شاد گردد بشادی ایشان یا ایشان را با خود برابر داند در ایام

شادی و فراخی نعمت در اموال خود و مضایقه از ایشان نکنند در آنچه

خواهند از تصرف نمودن در اموال و مانند تصرف او در وقتیکه

ایشان در سختی و محنت باشند مواسات نماید با ایشان یعنی البته چیزی

عطا کند یا از قدر کفاف خود بدهد هرگاه زیاد بر آن نداشته باشد

یا چنانچه برای خود صرف خرج میکند برای ایشان نیز بکند

اَوْهَنُ الْاَعْدَاءِ کَیْدًا مَنْ اَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ

سست ترین دشمنان از روی مکر کسی است که ظاهر کند دشمنی خود را

زیرا که اظهار دشمنی باعث آن میشود که آنشخص از او همیشه در

احتیاط و در فکر تدارک تدبیرات بدخواهی او باشد و چون خلق

نیز بر این معنی مطلع کردند که با او دشمنی دارد سخنان عداوت آمیز او را

در مادهٔ آنشخص قبول نکنند بخلاف ظاهر دوست باطن دشمن

که این صفت ذمیمه از جملهٔ صفات قبیحه منافق است اللّه تعالی

بیان اینکه دشمنی کردن شخصی که دشمنی خود را اظهار کند سستتر از آنکه پنهان دارد

جمیع

جمیع مؤمنان را از شر ایشان حمایت نماید که نوع بشر از علم بما

فی الضمیر ایشان بجماعت عاجز می آید

اَفْضَلُ الْعُدَدِ ثِقَاتُ الْاِخْوَانِ

فاضلتر و زیادتر چیزی که مهیا کنند برای حوادث روزگار برادران معتمدند

یعنی بهترین ذخیرها برای روز بد برادران ثقه و معتمدند

اَحْسَنُ الْاِحْسَانِ مُوَاسَاةُ الْاِخْوَانِ

نیکوترین انعامی از مردان عطا نمودن از قدر کفاف خود است با اخوان یعنی دوستان و برادران دینی و ایمانی

اَقْرَبُ الْقُرْبِ مَوَدَّاتُ الْقُلُوبِ

نزدیکترین نزدیکیها دوستیهای دلها است

اَبْعَدُ الْبُعْدِ تَنَائِی الْقُلُوبِ

دورترین دوریها دوری دلها است

حاصل آنکه دوست آنست که بدل دوست دارد اگر چه بر حسب تقدیر

دوری صوری روا دارد

اَوْلَی مَنْ اَحْبَبْتَ مَنْ لَا یُعَادِیْكَ

لائقتر کسی که دوستی کنی با او کسیست که دشمن نداشته باشد ترا

مراد ازین فقرهٔ شریفه والله العلیم آنست که کسی که دشمنی با تو نداشته باشد سزاوارتر آنست که تو با او دوستی نمایی زیرا که دوستی با دوست نمودن فی الحقیقه عوض دوستی اوست و کسی که بمرتبهٔ دوستی نرسیده باشد ابتدا نمودن بدوستی مستلزم مسابقت در دوستیست و میتواند بود که مراد این باشد که لائقتر محبت آنکسی است که ترا ناخوش ندارد بلکه رغبت بدوستی تو داشته باشد چه سعی در محبت کسی که تنفر بالطبع از آدمی داشته باشد غالب بی‌فایده است و ضرورت ندارد و بمقتضای اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُجَنَّدَةٌ کم انجام می‌پذیرد.

داشته م

والله عالم بمقاصد اولیائه

اَحَقُّ مَنْ ذَکَرْتَ مَنْ لَا یَنْسَاكَ

سزاوارتر کسی که یاد او کنی کسیست که فراموش نمیکند ترا

ممکنست که مراد جناب اقدس الهی باشد و غرض ازین موعظه آن باشد که چون او در هیچ حالی از بندهٔ خود غافل نیست سزاوار اینست که بنده نیز از ذکر و یاد او غافل و ذاهل نباشد رَزَقَنَا اللهُ وَ سَائِرَ الْمُؤْمِنِیْنَ الْاِشْتِغَالَ بِذِکْرِهٖ فِی السَّرَّآءِ وَ الضَّرَّآءِ وَ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْاَنْبِیَاءِ وَ اَوْصِیَائِهٖ خَیْرِ الْاَوْصِیَاءِ صلوات الله علیهم مَا دَامَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ.

بتقریب دوستی اشرار

اَسْرَعُ الْمَوَدَّاتِ انْقِطَاعًا مَوَدَّاتُ الْاَشْرَارِ

شتابانتر دوستیها از روی قطع شدن دوستیهای شریران و بدانست

اَکْبَرُ الْاَوْزَارِ تَزْکِیَةُ الْاَشْرَارِ

بزرگترین گناهان مدح و ثنا نمودن بدانست

نفع دوستی عقلا

أَكْثَرُ الصَّوابِ فِي صُحْبَةِ أُولِي النُّهى

بیشتر یافتن خوم صواب در صحبت صاحبان عقلها

وَالأَلْبابِ

و خردها است

زیرا که در حین معاوضه اقتباس لوامع معارف مهما امکن

مینماید و نفس بسبب کسب هدایت از هبوط جهالت بشرف

کمال میرسد

إِغْبابُ الزِّيارَةِ أَمانٌ مِنَ المَلالَةِ

دیدن اخوان یکروز در میان ایمنیست از ملالت میان تو و ایشان

أَفْضَلُ العُدَدِ أَخٌ وَفِيٌّ وَشَفِيقٌ

فاضلترین و نافعترین چیزی که مهیا کنند برای حوادث روزگار برادر دینی وفادار و دوست

زَكِيٌّ أَحْسَنُ الشِّيَمِ إِكْرامُ المُصاحِبِ

مطهر پاکیزه اطوار است نیکوترین خصلتها گرامی و عزیز داشتن مصاحب

طوائفی که حذر از ایشان واجبست

وَإِسْعافُ الطّالِبِ أَحَقُّ النّاسِ أَنْ يُحْذَرَ

و بر آوردن حاجت صاحب حاجت است سزاوارترین مردمان بحذر کردن از او

اَلسُّلْطانُ الجائِرُ وَالعَدُوُّ القاهِرُ

پادشاه ستمکار و دشمن بغایت غالب قهار

وَالصَّدِيقُ الغادِرُ

و دوستی نماینده خیانت کار است

حاصل اینکه از سه نوع آدمی حذر و احتیاط نمودن بر هر کس بغایت

ضرور است اوّل پادشاه ظالم ستمکار که اگر میسر باشد از مملکت

او هجرت باید نمود که زمین خدا فراخست و ایام زندگانی بغایت تنگ

و خانه و مسکن بدل میتواند داشت و جان بدل ندارد و اگر آن میسر

نشود خود را پنهان داشتن و منزوی ساختن و بموجبات بی نام

و نشانی پرداختن دوم از دشمنی که غالب و قاهر و بی پروا باشد

وازخدا وخلق باکی نداشته باشد وحذر نمودن از وینز بدستور

هجر ستت اکر میسر شود **سیوم** صدیقی که بظاهر خودرا دوست وا

نماید ودرباطن دشمن باشد که آدمی سخنان دلفریب او ازراه

رود وخانهٔ دین وایمان خود راخراب کند مکر خدا علاج او نماید

که عقلا از علاج او بعجز وقصور اعتراف دارند وبحفظ آلهی امیدوار

اَبْعَدُ النَّاسِ سَفَرًا مَنْ كَانَ سَفَرُهُ فِي ابْتِغَاءِ اَخٍ صَالِحٍ

دورترین مردمان از روی سفر کسی است که باشد سفر کردن او در طلب کردن برادر شایسته

حاصل معنی والله اعلم انکه انسانی که صدیق واقعی شایسته برادری باشد

بسیار کم یابست وکسی که در طلب وجستجوی او سفر کند سفر او دورترین

سفرها خواهد بود کنایه ازانکه بآن مطلب خود نخواهد

رسید وقال الشاعر **شعر**

آنچه ما جستیم وکم دیدیم ودرکارست نیست ❁ درحقیقت نیست ظ انسان کمین بسیارست نیست

اَوَّلُ الْمُرُوَّةِ طَلَاقَةُ الْوَجْهِ وَآخِرُهَا التَّوَدُّدُ

اول مروت ومردمی شکفتگی روست وآخر آن خودرا دوست کردنست

اِلَى النَّاسِ ❁ اَشْرَفُ الشِّيَمِ رِعَايَةُ الْوُدِّ وَ

بسوی مردمان ❁ شریفترین خصلتها وطبیعتها رعایت نمودن دوستی است

اَحْسَنُ الْهِمَمِ اِنْجَازُ الْوَعْدِ ❁ اَبْلَغُ مَا يُسْتَدَرُّ

ونکوترین همتها وقصدها وفا نمودن بوعده است ❁ بلیغ ترو رساتر

بِهِ الرَّحْمَةُ اَنْ تُضْمِرَ لِجَمِيعِ النَّاسِ الرَّحْمَةَ

آنچه طلب شود بآن بریش ابر رحمت یزدان آنست که در دل کیری برای همه مردمان رحمت را

حاصل انکه عظیمترین آنچه سبب نزول رحمت آله منان ورحیم مهربان

وعفو وغفران زلات بنی نوع انسانست آنست که نسبت بجمیع صغیر

وکبیر وبرناء وپیر نظیر رحم وشفقت در ضمیر نکیرند وجمیع معاذیر

ایشانرا دریذیرند وحدیثی درکتاب احتجاج ازحضرت زین العابدین

وفخر الساجدین صلوات الله وسلامه علیه منقولست که هر کس از خلق عالم
بمضمون آن عمل نماید گرامی ترین خلق خواهد بود در نظر مردمان و ذکر
آن درین مقام جهت تعلیم سلوک با اخوان و سایر مردمان کائناً
من کان مناسب مینماید ولهذا بذکر آن مبادرت مینماید عن محمد
بن علی الباقر علیهما السلام قال دخل محمد بن مسلم بن
شهاب الزهری علی علی بن الحسین علیهما السلام و
هو کئیب حزین فقال زین العابدین علیه السلام ما بالک
مغموما قال بلی یا بن رسول الله غموم وهموم تتوالی
علی لما امتحنت به من جهة حساد نعمتی والطامعین
فی وممن ارجوه وممن احسنت الیه فیتخلف
ظنی فقال علیهما السلام احفظ علیک لسانک تملک
به اخوانک قال الزهری یا بن رسول الله انی

علی بن الحسین ع

احسن الیهم بما یبدو من کلامی قال علی بن الحسین علیهما السلام
هیهات هیهات ایاک وان تعجب من نفسک بذلک
وایاک ان تتکلم بما یسبق الی القلوب انکاره وان
کان عندک اعتذاره فلیس کل من تسمعه نکرا
یمکنک ان توسعه عذرا ثم قال یا زهری من لم یکن
عقله من اکمل ما فیه کان هلاکه من ایسر ما فیه
ثم قال یا زهری اما علیک ان تجعل المسلمین منک
بمنزلة اهل بیتک فتجعل کبیرهم منک بمنزلة والدک
وتجعل صغیرهم منک بمنزلة ولدک وتجعل تربک
منهم بمنزلة اخیک فای هؤلاء تحب ان تظلم وای
هؤلاء تحب ان تدعو علیه وای هؤلاء تحب ان
تهتک ستره وان عرض علیک ابلیس لعنه الله

بان لك فضلا على احد من اهل القبلة فانظر ان كان
اكبر منك فقل قد سبقني بالايمان والعمل الصالح وهو
خير مني وان كان اصغر منك فقل قد سبقته بالمعاصي
والذنوب فهو خير مني وان كان تربك فقل انا على
يقين من ذنبي وفي شك من امره فما لي ادع يقيني لشكي
وان رايت المسلمين يوقرونك ويبجلونك فقل هذا
فضل اخذوا به وان رايت منهم جفاء وانقباضا
عنك فقل هذا لذنب احدثته فانك اذا فعلت
ذلك سهل الله تعالى عليك وكثر اصدقاؤك
وقل اعداؤك وفرحت بما يكون من برهم ولم تاسف
على ما يكون من جفائهم واعلم ان اكرم الناس
على الناس من كان خيره عليهم فائضا وكان عنهم

يعظمونك

مستغنيا

مستغنيا متعففا واكرم الناس بعده عليهم من كان
عنهم متعففا وان كان اليهم محتاجا فانما اهل
الدنيا يعتقبون الاموال فمن لم يزدحمهم بما يعتقبونه
كرم عليهم ومن لم يزاحمهم فيها ومكنهم من بعضها
كان اعز عليهم واكرم حاصل معنی آنکه شیخ طبرسی طاب رمسه
باسناد خود نقل نموده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که کفت داخل
شد محمد بن مسلم بن شهاب زهری بر علی بن الحسین صلوات الله
علیهما و او یعنی محمد بن مسلم غمکین و اندوهناک بود پس کفت
حضرت امام زین العابدین علیه السلام باو که چیست ترا که غمناکی
کفت محمد بن مسلم بلی ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
غمها و همها پی در پی رسیده است بر من برای آنچه امتحان
کرده شده ام بآن از جهة حسد کنند کان نعمتی که خدا بمن عطا

فرموده وطمع کننده کان درمن واز کسی که امیدوار بودم اراو
وازکسی که نیکویی نمودم باو پس تخلف نمود کمان من یعنی خلاف
کمان من بعمل آمد ازایشان پس کفت آنحضرت علیه السلم که اِحْفَظْ
لِسانَکَ تَمْلِکْ بِهِ اِخْوانَکَ یعنی محافظت کن زبان خود را
تامالک شوی بآن اخوان خود را کفت زهری که ای پسر رسول
خدا صلی الله علیه وآله بدرستیکه من نیکویی میکنم بایشان بآنچه
ظاهر میشود از کلام من کفت آنحضرت علیه السلم چه دوراست
چه دوراست برحذر باش وبپرهیز ازانکه خودپسندی کنی
ازنفس خود باینکه کفتی وبپرهیز وحذر کن ازاینکه بکویی سخنی را
که پیش ازان دلها منکر آن باشند یعنی آنرا نخواهند ونه پسندند
هرچند تو معذور باشی درآن وعذری داشته باشی پس نیست
آنچنان که هرکس را که بشنوانی کلام ناخوشی ممکن باشد ترا اینکه

بیان نمایی برای آن عذری را بعد ازان فرمود آنحضرت که ای زهری
کسیکه نباشد عقل او ازجمله کاملترین آنچه دروست یعنی از خصال
میباشد هلاک او ازآسانترین آنچه دروست بعد ازان فرمود
آن حضرت علیه السلم که ای زهری آکاه باش که برتو لازم است
اینکه بکردانی جمیع مسلمانانرا نسبت بخود بمنزلهٔ اهل بیت خود پس
بکردانی یعنی قرار دهی نزد خود بزرک ایشانرا بمنزلهٔ پدر خود
وبکردانی صغیر ایشانرا بمنزلهٔ فرزند خود وبکردانی همسنان خود را
بمنزلهٔ برادر خود پس کدام یک ازاینهارا دوست داری اینکه
ظلم کنی براو وکدام یک ازاینهارا دوست داری که نفرین کنی براو
وکدام یک ازاینهارا دوست داری که پرده از روی کار او برداری
واکر تلبیس نماید برتو شیطان لعنت کناد خدا اورا که مر ترا زیادتیست
بریکی از اهل قبله یعنی مسلمانان پس ببین اکر بزرک ترا زتو

باشد پس بگو یعنی در نفس خود که بتحقیق که سبقت گرفته است بر من
بایمان و عمل صالح پس او باین سبب بهتر از منست و اگر بوده باشد
کوچکتر از تو پس با خود بگو که من پیشی گرفته ام بر او بارتکاب معاصی و ذنوب
پس او بهتر است از من و اگر همسن تو باشد بگو که من یقین دارم
بر گناه خود و در شکم از کار او پس چیست مرا و چه داشته مرا
که واگذارم یقین خود را برای شکی که در گناه او دارم و اگر ببینی
که مسلمانان ترا تعظیم و توقیر و تبجیل مینمایند یعنی ترا بزرگ میشمارند
و وزنی و محلی برای تو قرار میدهند پس بگو در نفس خود که این
فضیلتی است که ایشان پیشی گرفتند بآن و صاحب آن فضیلت
شدند و اگر ببینی از ایشان دوری و انقباض از تو را پس بگو
این دوری ایشان (نموده‌اند) از من بجهة گناهی است که من کرده ام پس
بدرستی که هرگاه چنین نمائی آسان میکند الله تعالی بر تو مشکلها را

و بسیار میشوند دوستان واقعی تو و کم میشوند دشمنان تو و شاد
و خوشحال میشوی بآنچه حاصل میشود از نیکویی ایشان نسبت بتو
و دلتنگ و اندوهناک نمیگردی بر آنچه میرسد بتو از دوری و جفای
ایشان و بدان بدرستی که گرامی ترین مردمان بر خلایق کسیست که برسد
خیر او بر ایشان و بوده باشد آنکس مستغنی و بی احتیاج و متعفف
یعنی باز دارنده خود اند طمع کردن از ایشان و گرامی ترین مردمان
نزد خلایق بعد ازین طبقه کسی است که با وجود احتیاج دامن
طمع خود را از ایشان کشیده و دور دارد امنیت و خزاین
که اهل دنیا حبس مینمایند یعنی ضبط میکنند و بمیراث میگذارند
مالها را پس هر کس که ازدحام ننماید مر ایشان را در ان اموال یعنی
در ضبط اموال و تحصیل آن هجوم نیاورد و راه بر ایشان تنگ
نسازد نیکویی کرده است بر ایشان و کسیکه مزاحمت نساز

ایشانرا دران مالها ملکه ایشانرا واگذارد که هرچه خواهند کنند ولکن

بدهد ایشانرا از بعض مالهای دنیا باشد انکس عزیز و گرامی تر برایشان

تمام شد ترجمهٔ کلام معجز نظام آن ولی رحمن علیه صلوات الله الملک المنان

رحم الله المتغطین به یوم یجزی الانس والجان بما اکتسبوا من الطاعة والعصیان

اَشْفَقُ النَّاسِ عَلَیْكَ اَعْوَنُهُمْ لَكَ عَلٰی

مهربانترین مردمان بر تو یاری کننده ترین ایشانست مر ترا بر

صَلَاحِ نَفْسِكَ وَاَنْصَحُهُمْ لَكَ فِی دِینِكَ

صلاح نفس تو و نصیحت کننده ترین و خالص ترین ایشانست برای تو در دین تو

اَحَقُّ مَنْ اَحْبَبْتَهُ مَنْ نَفْعُهُ لَكَ وَضَرُّهُ

سزاوارترین کسی که دوست داری او را کسی است که نفع او برای تو باشد و ضرر او

لِغَیْرِكَ اِنَّ النُّفُوسَ اِذَا تَنَاسَبَتْ ائْتَلَفَتْ

برای غیر تو بدرستیکه نفوس و جانها هرگاه مناسب باشند بایکدیگر الفت میگیرند

مراد

مراد ازینفقرهٔ شریفه والله یعلم آنست که الفت و محبت نفوس با یکدیگر

بسبب تناسب آنها در طهارت و دناوت ذات و نزدیکی

ایشان در خوبی و بدی صفاتست چه بدون تقارب در اخلاق

و اوصاف التیام محبت حاصل نمیشود و اینمعنی در حیوانات نیز مشاهداست

مشهورست که شخصی دید که در هوا زاغی با کبوتری پرواز مینمودند

و بعنوان مرافقت قطع مسافت می نمودند از مصاحبت

ایشان با اختلاف نوعی بکمال تعجب نمود بعد از آنکه هر دو در

زمین قرار گرفتند دید که هر دو لنگ بودند رفع استبعاد

خود نمود که معلوم شد که مصاحبت ایشان از راه اشتراک در صفت لنگیست

اِنَّ الرَّحِمَ اِذَا تَمَاسَّتْ تَعَاطَفَتْ

بدرستیکه رحم هرگاه بچسبد برحم خود مهربان میشود

ظاهر آنست والله یعلم که مراد ازینفقرهٔ شریفه آن باشد که جمعی

[illegible]

که فیما بین ایشان قرابت رحمی متحقق باشد درمیان ایشان عداوتی
ونامهربانی بر حسب اقتضاء زمان وحوادث دوران بهم رسیده
باشد اکر مصافحه یا تقبیلی درمیان ایشان واقع شود باعث
رفع کدورتهای ایشان میکردد وموافق این احادیث بسیار
از ائمه اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل والنهار منقولست

إِنَّ مُوَاسَاةَ الرِّفَاقِ مِنْ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ

بدرستیکه مواسات نمودن با رفقا وایشار از خود ترجیح دادن در اموال وما یحتاج دنیا از نیکوئی

و شرافت اصلهاست

إِنَّ مَنْعَ الْمُقْتَصِدِ أَحْسَنُ مِنْ عَطَاءِ الْمُبَذِّرِ

بدرستیکه منع نمودن میانه رو بهتر است از عطا دادن اسراف کننده

قصد در لغت عرب استعمال کرده میشود در طریقه وامری که ما بین
اسراف وتقتیر باشد یعنی میانه افراط وتفریط وتبذیر بمعنی اسراف
نمودن در نفقه است وفرق درمیان اسراف وتبذیر آنست



که تبذیر صرف نمودن مالست درجائی که الله تعالی حلال کرده باشد
ولهذا در قرآن مجید فرموده که إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
الشَّيَاطِينِ که مبذرین برادران شیاطین خوانده واسراف
صرف نمودن زیاد از قدر لایق وسزاوار است وهردو حرامست
مکر آنکه اقتصاد کند در ثانی وحاصل فقره شریفه اینکه عطا واحسان
نمودن مقتصد یعنی میانه رو بهتر است از عطا واحسان نمودن
مبذر یعنی شخصی که مال خود را در آنچه الله تعالی حرام فرموده صرف
مینماید

إِنَّ إِمْسَاكَ الْحَافِظِ أَجْمَلُ مِنْ بَذْلِ الْمُضَيِّعِ

بدرستیکه بخل کردن محافظت کننده مال برای خود بهتر است از عطا وبخشش ضایع نماینده

إِنَّ كُفْرَ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ وَمُصَاحَبَةَ الْجَاهِلِ

بدرستیکه کفران نعمت نمودن لئیمی است یعنی اهل صفت خسیسه از جمله صفات لئیمات

و مذموم است رفیق هم





شوم ان المودة یعبر عنها اللسان

مصاحب اهل بودن بدرستی که محبت ظاهری تعبیر مینماید از آن زبان و محبت شونست

وعن المحبة العینان

و از محبت باطنی تعبیر مینماید دو چشم

یعنی آثار مودت ظاهری از زبان ظاهر میشود و آثار محبت باطنی از چشمها زیرا

که تفاوت میان نگاه دوستانه و دشمنانه ظاهرست و معنی و صحبت داهل بصیرت قوی کا

ان افضل الدین الحب فی الله والبغض فی الله

بدرستی که فاضلترین پرستش خدای تعالی دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا

والاخذ فی الله والعطاء فی الله سبحانه

و گرفتن در راه خدا و دادن در راه خدای سبحانه است ای خوشا حال آن مومنی که جمع نماید

این خصلتهای فاضله را

الایمان

ان الدین لشجرة اصلها الیقین بالله

علی اختلاف النسخ

بدرستیکه دین بمنزله درختیست که بیخ آن درخت یقین و ایمان بخدای تعالی است

وثمرها

وثمرها الموالاة فی الله والمعاداة

و بار آن درخت دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدای

فی الله سبحانه

سبحانه است

و در این باب احادیث بسیار از سید ابرار و ائمه اطهار صلوات

الله علیهم ماثور است از جمله در کافی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

منقولست که ود المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب

الایمان الا و من احب فی الله وابغض فی الله واعطی

فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله حاصل معنی آنکه

دوست داشتن مومن مومن را در راه خدا از بزرگترین شعبهای

اعظم شعب ایمان

درخت ایمانست بدان و آگاه باش که هر کس دوست دارد در راه

خدا و دشمن دارد در راه خدا و عطا و بخشش کند در راه خدا

وار بذل مال خود را باز دارد در راه خدا یعنی عطای خود را از دشمنان

خدا باز دارد پس او از جمله برگزیدگان خداست **ونیز** در همان کتاب

از آنحضرت صلی الله علیه وآله مرویست که از اصحاب خود پرسیدند

که اَیُّ عُرَی الایمانِ اَوثَقُ یعنی کدام دسته از دستهای ایمان محکمتر است

که مؤمنانرا در گرفتن و نگاه داشتن آن اهتمام بیشتر باید نمود صحابه

گفتند اَللهُ وَرَسُولُهُ اَعلَمُ یعنی خدا و پیغمبرش بهتر میدانند

و بعضی گفتند نماز و بعضی گفتند زکوة و بعضی دیگر گفتند روزه و بعضی

گفتند حج و عمره و بعضی گفتند جهاد آنسرور فرمودند که

لِکُلِّ ما قُلتُم فَضلٌ وَلَیسَ بِهِ وَلکِن اَوثَقُ عُرَی الایمانِ

اَلحُبُّ فِی اللهِ وَالبُغضُ فِی اللهِ وَتَوَلّی اَولِیاءِ اللهِ وَ

التَّبَرّی مِن اَعداءِ اللهِ حاصل معنی آنکه برای هر یک از آنچه

گفتید فضیلتی هست و اما آنچه من گفتم آن نیست ولیکن محکمترین

دستهای ایمان دوستی است در راه خدا و دشمنی است در راه

خدا و موالات و دوستی با دوستان خدا که ائمه معصومین صلوات

الله علیهم و اشیاع و اتباع ایشان باشند و بیزاری از دشمنان خدا

که مخالفان دین و اتباع شیاطین و فاسقین و فاجرین باشند

ونیز در کافی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه ماثور است که

اِنَّ المُسلِمَینِ یَلتَقِیانِ فَاَفضَلُهُما اَشَدُّهُما حُبّاً لِصاحِبِهِ

حاصل معنی آنکه بدرستی که دو مسلمان با هم ملاقات میکنند پس

فاضلترین ایشان آنکسی است که آن دیگری را بیشتر دوست دارد

وایضاً در کافی از آنحضرت صلوات الله علیه وسلامه روایت شده که

اِنَّ المُتَحابّینَ فِی اللهِ یَومَ القِیمَةِ عَلی مَنابِرَ مِن نُورٍ

قَد اَضاءَ نُورُ وُجُوهِهِم وَنُورُ اَجسادِهِم وَنُورُ مَنابِرِهِم

کُلَّ شَیءٍ حَتّی یُعرَفُوا بِهِ فَیُقالُ هؤُلاءِ المُتَحابُّونَ

فی الله حاصل معنی آنکه بدرستیکه جمعی که در راه خدا با هم دوستی میکنند
در روز قیامت بر منبرهای نور خواهند بود بتحقیق که روشن خواهد
ساخت نور رویهای ایشان و نور بدنهای ایشان هر چیز را
تابان در عرصه محشر ایشانرا اشناسند پس گفته شود که اینجماعت
دوستی کنندگانند با هم در راه خدا و در جامع کتاب از جناب مستطاب
نبوی صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که آنکسانیکه در راه خدا با هم دوستی مینمایند در روز قیامت
بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش الهی از جانب راست آن
خواهند بود و رویهای ایشان سفیدتر و نورانیتر از آفتاب
تابان است تمنا و آرزوی منزلت ایشان کنند هر فرشته مقربی
و هر پیغمبر مرسلی و مردمان گویند که اینجماعت کیانند در جواب گفته
شود که اینجماعت دوستی کنندگانند با هم در راه خدا و نیز

و نور منبرهای ایشان مه

در کافی از حضرت سید الساجدین و زین العابدین صلوات الله و سلامه
علیه ابد الآبدین مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که چون
خدای عز و جل جمع کند خلق اولین و آخرین را یعنی در روز جزا
منادی برخواسته ندا کند چنانکه بمردمان شنواند و گوید کجا بیند آنکسانی
که در راه خدا با هم دوستی میکرده اند پس گروهی از مردمان برخیزند
پس گفته شود بایشان که بروید بسوی بهشت بحساب پس
فرشتگان بایشان برخورند و گویند بکجا میروید گویند بهشت
گویند چه چیز بود عملهای شما گویند دوست میداشتیم در راه خدا
یعنی کسانیرا که دوست [میبایست] داشت و دشمن میداشتیم در راه خدا
یعنی کسانیرا که دشمن میبایست داشت پس آن فرشتگان گویند
نعم اجر العاملین حاصل معنی آنکه دخول بهشت بحساب نیکو اجریست
برای عمل کنندگان و نیز در کتاب مذکور از جناب اقدس نبوی

صلی الله علیه وآله ماثور است که اَنْسَكُ النّاسِ نُسُكاً اَنْصَحُهُمْ
جَيْباً وَاَسْلَمُهُمْ قَلْباً لِجَميعِ الْمُسْلِمينَ ملخص معنی آنکه عابدترین
مردمان کسی است که باطنش از شوب نفاق وکین صافتر و دلش از مرض
بغض و حسد سالمتر باشد با همه مسلمانان وایضاً در کافی از حفص بن
البختری روایت کرده که گفت من در خدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه بودم مردی داخل شد آنحضرت بمن گفت دوست
میداری او را گفتم آری فرمودند که وَلِمَ لا تُحِبُّهُ وَهُوَ اَخُوكَ
وَشَريكُكَ في دينِكَ وَعَوْنُكَ عَلى عَدُوِّكَ وَرِزْقُهُ
عَلى غَيْرِكَ یعنی چرا دوست نداری او را و حال آنکه او برادر تست و شریک
تست در دین تو و مددکار تست بر دفع دشمن تو و روزی او بر تو
نیست بر دیگریست یعنی بر رزاق بمنت وضمانت است ونیز
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم ماثور است که اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ

هو

هُوَ عَيْنُهُ وَمِرْآتُهُ وَدَليلُهُ لا يَخُونُهُ وَلا يَخْدَعُهُ وَلا يَظْلِمُهُ
وَلا يَكْذِبُهُ وَلا يَغْتابُهُ حاصل معنی آنکه مسلمان برادر مسلمانست
و بمنزله چشم اوست که باو خیر و شر و نیک و بد را میتواند دید و بمنزله
آینه اوست که باو بر عیب و هنر خود مطلع میتواند گردید و راهنمای
اوست بطریق خیرات و حسنات که با او خیانت نکند و مکر و حیله
نبازد و در حق او ظلم و ستم ننماید و با او دروغ نگوید و غیبت او
نکند وایضاً از امام محمد باقر علیه السلم حکایتی نقل کرده که خلاصه مضمون
آن اینست که چند کس از مسلمانان بسفری میرفتند راه گم کردند
و تشنگی بر ایشان غلبه کرد چنانکه دل بر مرگ نهاده کفنها پوشیدند
و در زیر درختان ماوی گزیدند در اینحالت شیخی جامههای سفید
پوشیده نزد ایشان آمد و گفت برخیزید که بر شما باکی نیست
این آب است پس برخاستند و آب آشامیدند و سیراب گشتند

پس گفتند تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من از جماعت جنّم که با حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردند بدرستی که من شنیدم
از آنحضرت صلی الله علیه و آله که میگفت مؤمن برادر مؤمن است
چشم اوست و راهنمای اوست بنابراین گنجایش نداشت که گذارم
که شما در حوالی سر منزل من هلاک گردید و نیز از معلی بن خنیس
روایت نموده که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفتم که حق
مسلمان بر مسلمان چیست آنجناب فرمودند که لَهُ سَبْعُ
حُقُوقٍ واجِباتٍ ما مِنْهُنَّ حَقٌّ اِلّا وَهُوَ عَلَیْهِ واجِبٌ
اِنْ ضَیَّعَ مِنْها حَقّاً خَرَجَ مِنْ وِلایَةِ اللهِ وَطاعَتِهِ وَلَمْ
یَکُنْ لِلّهِ فیهِ مِنْ نَصیبٍ حاصل معنی آنکه مسلمان را بر مسلمان
هفت حق است که رعایت آنها واجبست نیست چیزی از جمله آن
حقوق مگر و حال آنکه حفظ و رعایت آن بر او واجبست اگر یکی از آنها را

ضایع کند و رعایت ننماید از ولایت و فرمانبرداری خدای تعالی بیرون
رود و خدای تعالی را در او نصیبی نباشد یعنی همه او از شیطان خواهد
بود گفتم فدای تو گردم چیست آن هفت حق که رعایت آنها واجبست
فرمود یا مُعَلّی اِنّی عَلَیْكَ شَفیقٌ اَخافُ اَنْ تُضَیِّعَ وَلا تَحْفَظَ
وَتَعْلَمَ وَلا تَعْمَلَ حاصل معنی آنکه ای معلی من بر تو مشفقم میترسم
که بیان آن حقوق کنم و تو رعایت نکنی و بدانی و بآن عمل ننمائی گفتم
لا قُوَّةَ اِلّا بِالله مراد اینکه بیاری خدای تعالی و توفیق او بعمل
خواهم آورد آنحضرت فرمود که اَیْسَرُ حَقٍّ مِنْها اَنْ تُحِبَّ لَهُ
ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ اِلی آخِرِ الْحَدیثِ چون عبارت حدیث فی الجمله
طولی داشت رعایةً للاختصار بذکر حاصل معنی آن اکتفا مینماید
و آن اینست که سهلترین حقی از جمله آن حقوق که رعایت آنها
واجبست اینست که دوست داری برای مسلمان آنچه برای خود دوست

میداری و مکروه داری برای او و آنچه برای خود مکروه میداری
وحق دوم اینست که از چیزی که باعث آزردگی او شود اجتناب کنی
و رضای او جویی و اطاعت او [فرمان] نمایی وحق سوم اینکه بنفس خود و بمال
خود و بزبان و بدست و پای خود اعانت و یاری او کنی وحق چهارم
اینکه بمنزلهٔ چشم او باشی که بتو خیر از شر و راه از چاه تواند شناخت
و دلیل او باشی که براهنمایی تو طریق خیر و صلاح و منهج فوز و فلاح را
تواند یافت و آیینهٔ او باشی که اگر عیبی [و نقصی] در او یابی از روی صداقت
و یاری نه از طریق ستم ظریفی و خاطر آزاری او را بران مطلع سازی
وحق پنجم آنکه سیر نگردی و حال آنکه او گرسنه باشد و سیراب نگردی
و حال آنکه او تشنه باشد و جامه نپوشی و حال آنکه او برهنه باشد
یعنی در خورش و پوشش برادر مسلمان خود را هرگاه محتاج باشد
با خود شریک دانی نه اینکه از گرسنگی و برهنگی او چشم پوشیده

همت

همت بر سیر کردن شکم و پوشیدن بدن خویش مقصور گردانی وحق
ششم اینکه اگر ترا خادمی باشد و برادر دینی تو خدمتکاری نداشته باشد
خادم خود را فرستی که جامهٔ او را بشوید و طعامش را سرانجام
نماید و فراشش را گسترد وحق هفتم آنکه سوگند او را راست دانی و
دعوتش را اجابت نمایی و بیمارش را عیادت کنی و در جنازه‌اش
حاضر گردی و هرگاه دانی که او را حاجتیست بر آوردن آن حاجت
مبادرت نمایی پس چون این کارها کردی و حقوق مذکوره را رعایت
نمودی وصل کردی دوستی خود را بدوستی او و دوستی او را
بدوستی خود یعنی دوستی و صداقت میان مسلمانان باین چند
چیز منوط و برادری دینی بر رعایت حقوق مذکوره موقوف
و مشروطست پس اگر آن بعمل آید سخن دوستی است و دعوی
برادری بجابست والا محض دعوی و لاف و سر بسر کذب و خلافست

موضع قابل برای احسان نمودن

إنّ كرامتك لا تتّسع لجميع النّاس فتوخّ

در رستیکه کرامت تو وسعت ندارد برای جمیع مردمان پس طلب کن از برای

بها أفاضل الخلق

آن بهترین مردمان را

مراد اینست که چون احسان بجمیع مردمان نمودن میسّر و مقدور نیست

هیچ احدی را سوای جناب اقدس الهی جلّ شانه پس باید که از برای

احسان خود محلّ قابلی طلب نمود که بعبث ضایع نگردد و آن محل

قابل مردمان نیک اعتقاد فاضل عالم عاملند که احسان با ایشان

نمودن مثمر سعادات دنیویّه و اخرویّه است و باید دانست که

اوّل احسان با انبساط و شکفته رویی ملاقات نمودنست با ایشان

و این عطاییست آسان و بدون مؤنت و خسران و دیگری انعام و احسانست

بقدر قدرت و توان و قضای حوایج ایشان والله المستعان

ان

علامت برادر از روی حقیقی

إنّ أخاك حقًّا من غفر زلّتك وسدّ

در رستیکه برادر تو حقا کسیست که ببخشد لغزش ترا و مسدود نماید احتیاج ترا

خلّتك وقبل عذرك وستر عورتك

و قبول نماید عذر ترا و بپوشاند عیب ترا

ونفى وجلك وحقّق أملك

و برطرف نماید ترس ترا و محقق نماید آرزوی ترا

إن أردت قطيعة أخيك فاستبق له

اگر اراده نمایی قطع نمودن دوستی برادر خود را پس باقی بگذار از برای

من نفسك بقيّة يرجع إليها إن بدا له

آن برادر خود دت بقیّهٔ دوستی را که رجوع نماید بسوی آن بقیّه اگر چنانچه برگردد

ذلك يومًا ما

بسوی دوستی روزی

مراد اینست که با کسی از برادران دینی ونسبی که قطع دوستی مینمایی

چنان مکن که راه دوستی بالکلیه مسدود باشد بلکه فی الجمله راه دوستی

وصلحی را واگذار که اگر آنکس خواهد یا تو خواهی از آن راه دوستی

توانید بر آمد

اِنِ استَکتَمتَ اِلیٰ وَدُودٍ فَاحرِز مِعدٗه

اگر به پنهانی گذاشتی سری را بسوی دوستی پس پنهان دار با او قدری

مِن اَمرِکَ وَاستَبقِ لَهُم بِسِرِّکَ مالِعَلَّکَ

از کارت را وباقی بگذار برای او قدری از سر خود ترا بقدری که شاید تو

اَن تَندَمَ عَلَیهِ وَقتاً ما

پشیمان شوی بران وقتی از اوقات

یعنی باید که قدری از سر خود را نگاهداری که اگر کشته باشی بسا

باشد که پشیمان شوی وتدارک آن نتوانی نمود

انما

اِنَّمَا یُحِبُّکَ مَن لَا یَتَمَلَّقُکَ وَیُثنِی عَلَیکَ

اینست وجز این نیست که دوست میدارد ترا کسی که تملق نماید بسوی تو وثنا میکند بر تو

مَن لَا یُسمِعُکَ

کسیکه غرض او شنوانیدن تو نباشد

علامت دوست مبغض

مراد اینست که آنکه اظهار دوستی مینماید وتملق میکند برای تو

او دوست تو نیست بلکه منظور او تحصیل اسباب دنیا است از تو

بحیله وتملق پس او دوست دنیا است نه دوست تو وهمچنین کسی ثنا میگوید

ترا برای اینکه بشنوی وخوشت آید غرض او ثنای تو نیست بلکه منظورش

خوشامد گفتن دوست

اِنَّمَا سُمِّیَ العَدُوُّ عَدُوّاً لِاَنَّهُ یَعدُو

اینست وجز این نیست که نامیده شده است دشمن بعدو از راه اینکه ظلم وتجاوز از حد مینماید

عَلَیکَ فَمَن دَاهَنَکَ فِی مَعَایِبِکَ فَهُوَ

در بدیها بر تو پس هر که مداهنه ومساهله نماید در عیبهای تو یا بمعنی که آن را بتو اظهار نماید

العدوُّ العادی علیکَ

بلکه آنهارا عیب نشمارد پس او دشمنی است تجاوز ازحد نماینده در دشمنی
یعنی چنین کسی را باید دشمن خود دانست

اِنّما سُمّی الصّدیقُ صدیقاً لِاَنّهُ یصدقُکَ

امیت وجز این نیست که نامیده شده است دوست بصدیق برای اینکه راست

فی نفسِکَ ومعایبِکَ فَمَن فعلَ ذٰلِکَ

میگوید بتو درباب خودت وعیبهای خودت پس هر که بکند اینرا

فاستَنِمْ اِلیهِ فاِنّهُ الصّدیقُ

پس میل کن بسوی او پس بدرستی که او دوست است

حاصل این فقره شریفه والله یعلم آنکه دوست آنست که حق واقع را از عیوب
تو بتو بگوید هرچند بسیار تلخ باشد واگر چنین نکند ومطلبش خوشامد
گویی بتو باشد او صدیق نیست واعتماد را نمیشاید بدانکه خلفا وملوک
ذی شوکت با وجود نهایت سطوت وعظمت از علما ومشایخ

سخنان

سخنان بغایت تلخ میشنیده اند واز روی خلاص قبول میفرموده اند
چنانچه در کتب مذکور است که هرون الرشید بعالمی شقیق نام گفت
که مرا پندی ده شقیق گفت خدای را سرایست که آنرا دوزخ گویند
ترا دربان آنسرای گردانیده است وسه چیز بتو داده است که بدان آن
سه چیز خلق را از دوزخ باز داری مال وشمشیر وتازیانه پس باید
که بمال محتاجان را از فاقه خلاص کنی تا بواسطه صرف ضروریات ارتکاب
شبهات ومحرمات ننمایند وشر ظالمانرا بشمشیر قطع نمایی
تا مسلمانان از شر ایشان ایمن گردند وبتازیانه فاسقانرا ادب نمایی
تا از فسق وفجور باز ایستند اگر چنین کنی هم خود نجات یابی
وهم خلق را نجات دهی واگر برخلاف این باشی تو پیش از همه
بدوزخ روی ودیگران از پی تو در آیند هرون بگریست ودست
شقیق را ببوسید

إنّما سُمّيَ الرّفيقُ رفيقاً لأنّهُ يرفقُكَ

امینت وجز این که نامیده شده است رفیق رفیق برای آنکه هموار می نماید ترا

عَلى صَلاحِ دينِكَ فَمَنْ أعانَكَ عَلى صَلاحِ

برای اصلاح دین تو پس هر که اعانت تو نماید بر اصلاح

دينِكَ فَهُوَ الرّفيقُ الشّفيقُ، إنّما الدُّنيا

دین تو پس اوست رفیق بغایت مهربان امینت وجز این نیست که دنیا

جيفَةٌ وَالمُتَواخُونَ عَلَيها أشْباهُ الكِلابِ

مرداریست و برادران بر دنیا بمنزلهٔ سگانند

فَلا يَمنَعُهُم أُخُوَّتُهُم لَها مِنَ التَّهارُشِ

پس منع نمی نماید ایشان را برادری ایشان برای دنیا از جنگ نمودن با یکدیگر

عَلَيها إنّما أهلُ الدُّنيا كِلابٌ عاوِيَةٌ

بر سر دنیا امینت وجز این نیست که اهل دنیا سگانند فریاد زننده

وسباع

از جملهٔ وصایای آنحضرت بحضرت امام حسن علیهما السلام

وَسِباعٌ ضارِيَةٌ يَهِرُّ بَعضُها بَعضاً وَ

و درندگانند جرأت کننده بر معتاد بجوز زدن گوشت و ما کن بعر بانگ می کند بعضی آن بر بعضی

يَأكُلُ عَزيزُها ذَليلَها وَيَقهَرُ كَبيرُها

و میخورد صاحب عزت و غلبهٔ آن ذلیل و خوار آن را و قهر و ظلم می نماید بزرگ آن

صَغيرَها نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ وَأُخرى مُهمَلَةٌ

کوچک آن را اهل دنیا بعضی مانند چهارپایان بسته اند و بعضی دیگر مانند چهارپایان رها کرده شده

قَد أضَلَّت عُقولَها وَرَكِبَت مَجهولَها

که بتحقیق گم کرده اند عقلهای خود را و سوار شده اند بر جهل و نادانی خود

ازان ایشان بعضی آرام

اینفقره شریفه از جملهٔ وصایای حضرت امیر المؤمنین بحضرت امام حسن

صلوات الله و سلامه علیهما و در نهج البلاغه نیز مذکور است

و فقرهٔ سابق بر آن اینست که وَإيّاكَ أن تَغتَرَّ بِما تَرى مِن

إخلادِ أهلِ الدُّنيا إليها وَتَكالُبِهِم عَلَيها فَقَد

نَبَّاَكَ اللهُ عنها وَنَعَتَتْ لكَ نَفْسَها وَتَكَشَّفَتْ لكَ
عَنْ مَساوِيها فَاِنَّما اَهْلُها كِلابٌ عاوِيَةٌ الخ حاصل معنی
آنکه بپرهیز و حذر کن از آنکه فریفته شوی و بازی خوری بآنچه می‌بینی
از میل اهل دنیا و حرص ایشان بر حطام آن و جنگ و کوشش
ایشان مانند سگان بر سر مرداری و فی الحقیقه اخلاد خلق یعنی میل
ایشان باین منزل فنا و اتفاق کافه مردمان بر حب دنیا موجب
اعتماد و اغترار و غفلت سایر ناس گشته است و لنعم ما قیل شعر

در خوابگه جهان من شیدائی * چشمی بگشودم از پی بینائی
دیدم که در او نبود بیدار کسی * من نیز بخواب رفتم از تنهائی

و بعضی از شراح نهج البلاغه رضوان الله علیه در اینمقام برای
فریب خوردن بعضی از ساده لوحان از دیدن مشغولی اهل دنیا
بدنیا بنحویکه گویا مخلد خواهند بود در آن مثلی ذکر کرده و آن

هیئت

هیئت که زاهدی گوسفندی بخرید تا قربانی کند چندی رندان باهم اتفاق
نموده یکی از ایشان بر سر راه او آمده گفت اینسگ را بچند خریده زاهد
گفت این گوسفند است نه سگ مگر تو سگ از گوسفند نشناسی
و برفت دیگری راه براو گرفت و گفت اینسگ بمن بفروش که برای
گله میخواهم زاهد گفت نه سگ است که گوسفند است و در شک افتاد
دیگری بر سر راه آمد و گفت تو مرد زاهدی این سگ کجا می‌بری
تردد در زاهد بیش شد و دیگری پیش آمد و گفت این سگ از کجا خریدی
که مال منست زاهد چون اتفاق ایشان بدید شک نکرد که آن
سگ است ریسمانش بگشاد و سر داد قوله ع فَقَدْ نَبَّاَكَ الله
یعنی پس بتحقیق خبر داده است ترا خدای تعالی از دنیا و وصف
کرده است از برای تو دنیا نفس خود را و پرده برداشته است از
مساوی و عیوب خود هیچ پنهان نمانده است بر تو از عیوب او

چیزی پس نباید فریفته گردی از اخلاد و میل اهل دنیا و حرص ایشان

در طلب آن که عقل تو ببرند و راه تو بزنند قال الله تعالی وَإِنْ

تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وقال تعالی

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قوله علیه السلام فَإِنَّمَا أَهْلُهَا یعنی پس

بدرستی که اهل دنیا سگان فریاد کننده اند و سباع صید گیرنده

و عادت بصید کرده اند بعضی ازان سگان آن سگان دیگر را بگزد و درهریره

و نفیر افکند و قوی آن حقیر را بگزد و بزرگ آن صغیر را قهر کند

چنانچه شاعر گوید **شعر**

این جهان بر مثال مرداریست ❊ کرکسان گرد او هزار هزار

این مر آنرا همی زند مخلب ❊ وان مر اینرا همی زند منقار

آخر الامر بر پرند همه ❊ وز همه بازماند این مردار

في ديوانه عليه السلام

وَمَنْ يَذُقِ الدُّنْيَا فَإِنِّي طَعِمْتُهَا ❊ وَسِيقَ إِلَيْنَا عَذْبُهَا وَعَذَابُهَا

فَلَمْ أَرَهَا إِلَّا غُرُورًا وَحَسْرَةً ❊ كَمَا لَاحَ فِي أَرْضِ الْفَلَاةِ سَرَابُهَا

وَمَا هِيَ إِلَّا جِيفَةٌ مُسْتَحِيلَةٌ ❊ عَلَيْهَا كِلَابٌ هَمُّهُنَّ اجْتِذَابُهَا

فَإِنْ تَجْتَنِبْهَا كُنْتَ سِلْمًا لِأَهْلِهَا ❊ وَإِنْ تَجْتَذِبْهَا نَازَعَتْكَ كِلَابُهَا

حاصل معنی آنکه و هر که چشیده باشد دنیا را پس بتحقیق که من خورده ام

آنرا یعنی تمام دریافته ام آنرا و کشیده شده است بسوی ما آب گوارا

و ناگوار ای آن پس ندیدم دنیا را مگر محض فریب و حسرت مانند

آنکه در بیابان سرابی ظاهر و لایح گردد و تشنه بطمع آب

سوی آن رود و چون نزدیک گردد جز حسرت و غرور نه بیند

و نیست دنیا مگر جیفه گندیده و متغیر شده بر سر آن سگها

هجوم کرده اند اندیشه هر یک آنکه آنرا بربایند و از چنگ دیگری

بستانند پس اگر تو اجتناب و احتراز کنی ازان جیفه اهل دنیا و طالبان

آن جیفه با تو صلح کنند و اگر تو نیز با ایشان در مقام ربودن آن جیفه در آ
سگان دنیا با تو کمر بمنازعه و پرخاش بندند و چه خوب فرموده
عارفی در تمثیل و تصویر آنکه سرای بی بنا محض خیال و پندار است
و نعمت موهوم آن مانند سایهٔ سحاب تابستانی بی اعتماد و ناپایدار شعر

طفلکی دید وقت بهار ؛ کلکی دید بر سر دیوار
نیک آورد تا کلک چیند ؛ وان کلک را دست هیچ نچیند
سر نی چون بگل رسید بریخت ؛ همچو دنیا که رخ نمود و گریخت

و قول آنحضرت علیه السلام نعم معقلة تا قول او و دکبت مجهولها
تمثیلی دیگر است برای اهل دنیا و مجهول و مجمل بیابانیست که در او
هیچ نشان نباشد و راه در او پدید نگردد یعنی شیفتگان دنیا
بعضی چهار پایانند سرهاشان بسته و پرهاشان عقال برنهاده
دستشان از دست انداز دنیا کوتاه ناچار کوتاه دستی پیشه کرده اند

وسرهاشان

و سرهاشان بر آخورهای قناعت مربوط لابد دهن از کشت ضعیفان بسته اند

سر گاو عصار از آن در که است ؛ که از کنجدش ریسمان کوته است

اژدرهای نفسشان در سرما و برف حرمان افسرده و مار حرصشان
در سیاه چال ناکامی مرده و بعضی از شراح رحمه الله علیه گوید که این
فقرهٔ شریفه اشارت بقومی است که ایشان را بصیرتی در دین نیست
ولیکن بظاهر شرع عمل مینمایند و باحکام دین مقید گشته راه معاصی
و شهوات نمیسپرند و بعضی چارپایانند سر واده شده و عقال
و بند از ایشان برگرفته در مراتع شهوات بی ترس و مبالات
میچرند بتحقیق گم کرده اند عقول خود را و سوار گشته اند بیابان
بی راه و نشان دنیا را شارح میگوید میتواند عقولها اصلش
عقلها باشد باشباع ضمهٔ قاف عقول شده باشد برای مجانست
مجهول یعنی چارپایان سر واده عقالهای خود گم کرده و راه بیابان

بی نشان بیش گرفته و آن مثال آدمی است از راه قوت بهیمی و آنچه از
پیش گذشت تمثیل آدمی است از راه قوت غضبی والله عالم بحقایق معانی کلمات اولیا.

أفةُ الخيرِ قرينُ السّوءِ

آفت خیر و خوبی قرین و رفیق بد است زیرا که رفیق بد باعث زوال خوبی اینکس است

إذا عاتبتَ فاستبقِ ۞ إذا أبغضتَ

هرگاه عتاب نمایی پس قدری از عتاب خود را باقی بگذار ۞ هرگاه دشمن داشتی

فلا تَهجُر

کسی را پس ترک او بالکلیه منما

حاصل این فقره و فقره شریفه سابقه قریب بیکدیگر است و مراد از اولی
والله یعلم آنست که هرگاه عتاب با مصاحب و رفیق موجبی بهم رساند
بیکدفعه آنمقدار عتاب و سرزنش نباید نمود که منجر بعداوت شود
بلکه قدری از عتاب خود را باید باقی گذاشت که هرگاه احیانا طلب

محبت

محبت و دوستی کردی عذر آن بر تو آسان باشد و از فقره ثانیه آنکه هرگاه
رفیق خود را بسببی از اسباب مثل غیبت یا دروغ گفتن یا اسباب دیگر
مانند اینها دشمن داری بالکلیه از او هجرت و دوری مگزین که او
از دوستی تو بر میگردد و از طبیعت خود نمیگردد چنانچه بتفصیل
از فقرات همین باب معلوم میگردد انشاء الله تعالی

إذا أحببتَ فلا تُكثِر ۞

هرگاه دوست داشتی کسی را پس افراط منما در دوستی او
چنانچه بعد ازین خواهد آمد که افراط در دوستی منما باین معنی که
جمیع اسرار خود را به دوست خود خصوصا دوستی که امتحان
او ننموده باشی که بسا باشد که بسببی عداوتی بهم رسد و باید البته مقهور او شوی

إذا عاقبتَ فارفُق ۞ إذا عاقدتَ فأتمِم ۞

هرگاه عقاب نمودی کسی را پس همواری نما در آن عقاب ۞ هرگاه بستی عقد دوستی را پس تمام نما

اِذَا تَاكَّدَ الْاِخَاءُ سَمُجَ الثَّنَاءُ ۞

هرگاه مؤکد و مستحکم شود برادری زشت و قبیح میشود ثنا گفتن یکدیگر

اِذَا اخَيْتَ فَاكْرِمْ حَقَّ الْاِخَاءِ ۞

هرگاه برادری بستی با کسی پس گرامی دار حق برادری را

اِذَا طَالَتِ الصُّحْبَةُ تَاكَّدَتِ الْحُرْمَةُ

هرگاه دراز شود ایام صحبت مؤکد و مستحکم میشود احترام آن

اِذَا احْبَبْتَ السَّلَامَةَ فَاجْتَنِبْ مُصَاحَبَةَ

هرگاه دوست داشتی سلامت را یعنی سلامتی خود را پس اجتناب نما از مصاحبت

الْجَهُوْلِ ۞ اِذَا كَثُرَتْ ذُنُوْبُ الصَّدِيْقِ

بسیار نادان هرگاه بسیار شود گناهان دوست کم

قَلَّ السُّرُوْرُ بِهٖ

میشود خوشحالی بسبب او

منع از مصاحبت جهول

ظاهر اینست که مراد بگناهان در اینفقره شریفه گناهانی باشد

که متعلق بحقوق اخوت باشد نه فسق و فجور زیرا که چنانچه گذشت

ضرر مصاحبت فساق و اهل معاصی کثیر است و عدم سرور در صحبت آنها

بغایت حقیر والله یعلم

اِذَا وَثِقْتَ بِمَحَبَّةِ اَخِيْكَ فَلَا تُبَالِ مَتٰى

هرگاه اعتماد نمودی به دوستی برادرت پس باک مدار که چه وقت

لَقِيْتَهُ وَلَقِيَكَ

تو او را دیدی و او ترا چه وقت دید

حاصل اینکه هرگاه امتحان نمودی صدیق خود را و جزم کردی که محبت او

با تو لله و فی الله است پس اگر نه بیند او البته برای مانعی یا مصلحتی

خواهد بود پس اینمعنی را علامت زوال محبت او مدان و اگر تو

نه بینی او را مطمئن باش که باین سبب محبت او زوال پذیر نمیگردد

إِذا ثبتَ الودُّ وجبَ الترافدُ والتعاضدُ

هرکاه ثابت شد دوستی واجب شد عطا نمودن بیکدیکر و معاونت بیکدیکر نمودن

إِذا اتّخذكَ وليُّكَ أخاً فكُن لهُ عبداً

هرکاه بکیرد ترا دوست تو برادر پس باش برای او بنده

وامنحهُ صدقَ الوفاءِ وحسنَ الصفاءِ

وعطا کن با و خالص وفا نمودن بحقوق اخوت را و نیکویی اخلاص مودت را

إِن كانَ في الرجلِ خلّةٌ رائقةٌ فانتظر منها

اکر بوده باشد در مرد خصلت نیکویی پس منتظر باش از آن خصلت

أخواتِها إِذا ظهرَ غدرُ الصديقِ سهلَ

نیکوامثال آنرا هرکاه ظاهر شود بیوفایی و نقض عهد دوست آسان میشود

هجرُهُ إِذا كرمَ أصلُ الرجلِ كرمَ مغيبُهُ

دوری از او هرکاه نیکو و محمود باشد اصل مرد نیکو میباشد غیبت او

ومحضرُهُ بحسنِ الموافقةِ تدومُ الصحبةُ

وحضور او سبب نیکویی موافقت دایم و باقی میماند مصاحبت

حاصل اینکه مصاحبان هرکاه در اموری که مخالفتی با شرع اقدس نداشته

باشد با یکدیکر موافقت نمایند مصاحبت ایشان باقی و دایمی میباشد

والا زود میکسلد و بقایی نمیدارد

بالوقارِ تكثرُ الهيبةُ

سبب وقار و تمکین بسیار میشود مهابت آدمی در دلها

یعنی بسبب سبکمغزی نکردن و سخنان هرزه و لاطایل نکفتن بسبب هیبت

و شکوه شخص در نظر عامهٔ خلایق بسیار میکردد

بالتودّدِ تكونُ المحبّةُ

سبب دوست کردن مردمان با خود حاصل میشود محبت

کذشت اینکه تودد بمعنی دوستی کردن و جلب دوستی مردمان نمودن

بسوی خود است وحاصل این فقره شریفه والله یعلم اشاره است

باینکه دوستی کردن با خلق وطلب دوستی ایشان نمودن بمهربانی

کردن با ایشان حاصل میشود وسبب رسوخ دوستی ایشان میگردد

واگر دوست راسخ هم باشند سبب بقا وثبات وزیادتی رسوخ آن میگردد

بِالبُخلِ تَكثُرُ المَسَبَّةُ

سبب بخل نمودن بسیار میشود دشنام دادن خلق

زیرا که هر کس با بخصیه یا بخیل میباشد هر چند توقع از او نداشته باشند

ودشنام میدهد یعنی آن بخیل سبب عیب وعار اوست در حضور وغایبانه

او میگویند بخلاف صاحبان کرم که همگی صاحبان کرم را دوست

میدارند وعیبهای او را میپوشند هر چند توقع احسان از و

نداشته باشند ومؤید اینست فقره شریفه که در باب بخل می آید انشاء الله

تعالی که لَيسَ لِبَخيلٍ حَبيبٌ یعنی نیست هیچ بخیلی را دوستی

وایضا جُودُ الرَّجُلِ يُحَبِّبُهُ إلى أضدادِهِ وبُخلُهُ يُبَغِّضُهُ

إلى أولادِهِ ملخص مضمون آنکه صفت جود وکرم مرد را محبوب دشمنان

میسازد وبخل دشمنی او را در دل فرزندانش می اندازد

بِحُسنِ العِشرَةِ تَدُومُ المَوَدَّةُ ٭ بِحُسنِ

بسبب نیکویی مصاحبت وآمیزش دائم میشود دوستی بسبب نیکویی

العِشرَةِ تَدُومُ الوُصلَةُ ٭ بِالتَّواخي

معاشرت وآمیزش دایم میشود نزدیکی وپیوند مصاحبت وآشنایی به برادر شدن

فِي اللهِ تُثمِرُ الأُخُوَّةُ

در راه خدا میوه میدهد برادری

یعنی هر برادریی که ثمره ونفعی دارد ودائمیست آنست که منظور

از آن رضای الهی باشد نه اغراض فاسده دنیویه که بزوال آن

البته زایل گردد وحاصلی نبخشد

بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ تَكْثُرُ الرِّفَاقُ بِحُسْنِ

سبب نکویی صحبت بسیار میشوند رفیقان سبب نکویی

الْعِشْرَةِ تَأْنَسُ الرِّفَاقُ

معاشرت و آمیزش انس میگیرند رفیقان

حاصل این فقره شریفه و چند فقره سابقه آنکه اگر کسی با رفیقان

و مصاحبان بنیکویی مصاحبت و معاشرت نماید رفقا و اصحاب

با او انس و آرام میگیرند و الّا ازو وحشت نموده جدا میگردند

و دوری میگزینند و همواره بی رفیق خواهد بود

بِلِينِ الْجَانِبِ تَأْنَسُ النُّفُوسُ

بنجلق نیکو و نرمی پهلو انس و آرام میگیرد جانها

یعنی سبب این میشود که مردمان با او انس و آرام گیرند و از او تنفر

و وحشت ننمایند و مراد از نرمی پهلو میتواند بود که این باشد

که فحاش

که فحاش و متکبر و بدخو نباشد زیرا که صاحبان این صفات ذمیمه

بمنزله آنند که پهلوی ایشان درشت باشد و باین سبب هیچکس در

در پهلوی ایشان آرام نتواند گرفت و خلق باین سبب از ایشان

تنفر کنند والله تعالی علیم

بِحُسْنِ الْأَخْلَاقِ تَدِرُّ الْأَرْزَاقُ

بسبب نیکویی خلقها جاری و روان میشود رزقها یعنی بسیار میشود و وسعت میابد ارزاق

بِالتَّوَدُّدِ تَتَأَكَّدُ الْمَحَبَّةُ

بتحصیل نمودن دوستی محکم میشود محبت

بِالرِّفْقِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ

بسبب هموارى سلوک در مرافقت دایم میشود مصاحبت

بِبَذْلِ الرَّحْمَةِ تُسْتَنْزَلُ الرَّحْمَةُ

بسبب مبذول نمودن رحمت نسبت بخلایق و تحصیل کرده میشود نزول رحمت از جناب خالق تعالی شانه

رحمت در لغت عطا کرده بنی آدم نسبت داده شود مراد ازان رقت قلب است
یا عطوفت واگر بالله تعالی نسبت داده شود مراد ازان نیکویی
وعطوفت در رزق واحسانست

بِبَذْلِ النِّعَمِ تُسْتَدَامُ النِّعْمَةُ

بسبب عطا نمودن نعمت بمستحق آن دایم شود نعمت معطی حقیقی تعالی شانه

حاصل این فقرهٔ شریفه ایمائیست بر آنکه هر کس را که الله تعالی نعمتی
ارزانی فرموده باشد اگر بخل ورزد او خود سبب قطع نعمت الهی
شده خواهد بود واگر دوام آن نعمت را خواهد باید او نیز بقدر مقدور
خود بر دیگران عطا نماید تا آن نعمت برای او باقی ماند والله تعالی اعلم

بِئْسَ الصَّدِيقُ الْمَلُولُ

بد دوستی است ملول

یعنی کسیکه از آشنایی زود ملالت کند با اینکه پیوسته در مجالس

ومحافل ملول باشد و شگفتگی در طبع او نباشد زیرا که چنین کسی رفیق
خود بلکه حضار مجلس خود را ملول وغمناک بسیار دهد چنانچه گفته اند مصراع
آزرده دل افسرده کند انجمنی را

بِئْسَ السَّجِيَّةُ الْغُلُولُ

بد خصلتی است خیانت نمودن

غلول بمعنی خیانت نمودنست در غنیمت قبل از قسمت و هر کس
که خیانت نماید در چیزی خفیه او را میگویند غَلَّ فلانٌ کذا فی النهایه

بِئْسَ الْعَادَةُ الْفُضُولُ

بد عادتیست مشغول بودن بلایعنی وامور غیر نافعه بودن

مثل سخنان بیفایده وکارهای بی منفعت و معیار درین معنی اینست
که هر قول وفعلی که بحسب شرع وجه ترجیحی برای آن نباشد داخل
فضول وارتکاب آن نه شیوه اولی الالباب والعقولست [illegible]

هرچه نه قال الله و قال الرسول ؛ فضله بود فضل مدان ای فضول

بِئْسَ الْقَرِينُ الْجَهُولُ ؛ بِئْسَ الرَّفِيقُ الْحَسُودُ ؛

بد مصاحب و همراهیست بسیار نادان ؛ بد رفیقیست حسود

بِئْسَ الْعَشِيرُ الْحَقُودُ ؛ بِئْسَ الْقَرِينُ الْعَدُوُّ ؛

بد معاشریست کینه ور ؛ بد مصاحبی است دشمن

بِئْسَ الْجَارُ جَارُ السَّوْءِ ؛ بِئْسَ السَّعْيُ

بد همسایه ایست همسایهٔ بد ؛ بد کوششی است سخن چینی و سعی

التَّفْرِقَةُ بَيْنَ الْأَلِيفَيْنِ

نمودن در جدایی میان دو الفت گرفته بهم

الفت در کتاب و سنت ممدوح و تفرق و جدایی در هر دو مذموم

و سعایت و سخن چینی در هر باب نزد اولوا الالباب نا صواب و مورث

انواع غذابست علی الخصوص بقصد جدایی درمیان دو دوست که با یکدیگر

الفت

الفت داشته باشند که این بدترین افعال و موجب وبال و نکال حضرت ذو الجلالست

و مراد از این فقرهٔ شریفه مذمت این فعل نا صوابست اعاذنا الله منه

تَحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ بِالزُّهْدِ فِيمَا فِي أَيْدِيهِمْ

دوست گردان خود را بسوی مردمان به بی رغبتی کردن و بی رغبت بودن در آنچه در دستهای ایشانست

تَقَرَّبْ بِالْمَحَبَّةِ مِنْهُمْ ؛ تَجَمَّلْ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي

یعنی قطع طمع کن از ایشان تا نزدیک شوی بمحبت از جانب ایشان ؛ زینت خود ساز با نا امیدی از آنچه

أَيْدِي النَّاسِ تَسْلَمْ مِنْ غَوَائِلِهِمْ

در دستهای مردمانست تا سلامت یابی از کینهها و آفتهای ایشان

وَتَحَرَّ الْمَحَبَّةَ مِنْهُمْ تَمَسَّكْ بِكُلِّ

و جمع کن یعنی دریابی محبت و دوستی را از ایشان متمسک شو و دست در زن

صَدِيقٍ أَفَادَكَ

بهر دوستی که فایده رساند ترا

و فی الحقیقة بر چنین دوستی اعتماد توان نمود که غرض او جلب منافع
دنیویه نباشد بلکه محض رضای الهی باشد زیرا که غالب اینست که چنین دوستی
در چنین وقتی برای عمل بمضمون حدیث ارحموا عزیز قوم ذل
با تو دوستی میکند و فی الحقیقة چنین محبتی لله و فی الله است پس
رعایت او واجب و تمسک بصداقت او لازم باشد

تَحَبَّبْ اِلَی خَلِیلِكَ یُحِبُّكَ وَاَکْرِمْهُ یُکْرِمْكَ

اظهار دوستی کن بسوی دوست صادق خود تا دوستی او زیاده شود و گرامی دار او را تا گرامی دارد ترا

وَآثِرْهُ عَلَی نَفْسِكَ یُؤْثِرْكَ عَلَی نَفْسِهِ

و ترجیح بده او را از نفس خود تا ترجیح دهد ترا او بر نفس خود

وَاَهْلِهِ تُبْنَی الْاُخُوَّةُ فِی اللهِ عَلَی التَّنَاصُحِ فِی اللهِ

و اهل خود بنا گذاشته شده است برادری در راه خدا
بر نصیحت نمودن یکدیگر در راه خدا

بیان آنکه بنای برادری دینی بر شش چیز است

وَالتَّبَاذُلِ فِی اللهِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَی طَاعَةِ اللهِ

و عطا نمودن یکدیگر در راه خدا و یاری و مددکاری نمودن یکدیگر بر طاعت و فرمانبرداری خدا

وَالتَّنَاهِی عَنْ مَعَاصِی اللهِ وَالتَّنَاصُرِ

و منع نمودن یکدیگر را از نافرمانی خدا و نصرت دادن یکدیگر در راه

فِی اللهِ وَاِخْلَاصِ الْمَحَبَّةِ

خدا و خالص و بیغش ساختن دوستی با یکدیگر

حاصل این فقره شریفه آنکه شش چیز است که بنا نهاده شده است برادری
لله فی الله بر آنها و فی الحقیقة اگر یافت شود آن شش چیز در احدی
باید صدیق او قدر او را بداند و پاس او بدارد که البته اعزاز
کبریت احمر است علامت آن نحو دوستی که خالصاً لله تعالی
و مخلصاً لله تعالی باشد اول نصیحت نمودن لله دوست را در
مقامی که مقتضی آن باشد بشرایط و آدابی که در این باب مذکور است

دوم عطا نمودن است بدستور مذکور سیوم مدد کاری او نمودن در امور

خیری که متضمن طاعت الهی باشدم چهارم منع نمودن او از ارتکاب نافرمانی

الهی جل شانه اگر احیانا بوسوسه موسوسین قصد آن نماید پنجم نصرت

دادن او در راه خدای عز و جل یا بمعنی که اگر ظالم باشد او را از ان ظلم

منع نماید و اگر مظلوم باشد بقدر طاقت خود در رفع آن سعی نماید

ششم بغش ساختن دوستی با او یعنی خود را از اغراض دنیویه خالی

ساختن و بوظایف محبت لله پرداختن اینست کمال صداقت

و نهایت حق اخوت

تَنَاسَ مَسَاوِيَ الإِخْوَانِ تَسْتَدِمْ مَوَدَّتَهُم

فراموش ساز بدیهای برادران را تا دایم داری محبت ایشان را

الحاصل کم برادر و دوست قدیمی است که از او عمدا یا سهوا و غفلة

منافی صداقتی سر زده باشد و از آن نادم باشد هر گاه اظهار آن

شود

آمدن برادران معنی بدبیعهای برادران دینی

شود باعث خجالت زیاد و سبب دوری و انقطاع و داد او میگردد

پس در اینفقره شریفه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه میفرماید

که بنحوی سلوک کن با برادران که ایشان گمان کنند که تو بدیهای ایشان را

فراموش کرده تا دوستی ایشان باقی و مستدام ماند و هر که خلاف

این نماید البته بی دوست میماند چنانچه گذشت

ثَمَرَةُ الأُخُوَّةِ حِفْظُ الغَيْبِ وَإِهْدَاءُ العَيْبِ

حاصل برادری محافظت غایبانه است و اظهار عیب یکدیگر نمودن

یعنی هر یک غایبانه جانب آن دیگر را مراعات نموده یاد او بنیکویی نماید

و کسیکه او را ببدی یاد نماید منع و زجر کند و لوازم برادری را در همه

ابواب مراعات نماید و عیب یکدیگر را بهم بگویند تا عیبهای ایشان

زایل شود و اینمعنی را بمنزله هدیه دانند چه فی الحقیقه هیچ هدیه و تحفه

با این برابری نمیتواند نمود که عیبی از کسی زایل شود و برادری

دراینمقام برادری دینی است که جمیع مؤمنان بایکدیگر دارند بسبب ایمان وائمه المستین

ثلث یوجبن المحبة حسن الخلق وحسن الرفق والتواضع

سه چیز است که واجب ولازم میسازند آن سه چیز دوستی را در دل خلایق حسن خلق ونیکویی وهمواری ورفاقت وتواضع وفروتنی نمودن

جلیس الخیر نعمة

همنشین نیکو نعمتی است از نعمای الهی

جلیس الشر نقمة

همنشین بد غضبی است از غضبهای الهی

جالس العلماء تزدد علماً

همنشینی کن با علما تا زیاد شود علم تو

جالس الحکماء تزدد حلماً

الحلماء

همنشینی کن با حکما یعنی جمعی که راست گفتار ودرست کردار باشند تا زیاد شود حلم تو

جالس الفقراء تزدد شکراً

همنشینی کن با فقرا تا زیاد شود شکر گذاری تو

ودر بعض نسخ بدل الحکما الحلما است ودر این تقدیر ترجمه چنین میشود که همنشینی کن با صاحبان حلم وبردباری تا زیاد شود علم تو

الحق مجالست ومؤانست این سه طبقه اکسیریست که ایشان یافت شود کیمیای

سعادتست اما مجالست علماء زیرا که اگر عالم باشی اقتباس علم از ایشان
مینمایی که فوق کل ذی علم علیم منقولست که حضرت داود علی نبینا وآله
وعلیه السلم اکثر اوقات بصحبت لقمان حکیم رغبت مینمود وحضرت موسی
علی نبینا وآله وعلیه السلم بجهة استفادهٔ علم باوجود نبوت مامور شد
بکسب علم از حضرت خضر علی نبینا وآله وعلیه السلم واگر جاهل باشی مهما
امکن از نور علم وادب ایشان بهره میبابی اما مجالست حکما زیرا که
حکمت عبارتست از علم بچیزهایی که منع کند انسانرا از ارتکاب افعال
قبیحه واز جملهٔ افعال قبیحه طیش وزود از جا برآمدنست که نقیض حلمست
وبرای شدت اهتمام بتخلق بحلم مختص ساخت الله تعالی پیغمبر خود را
صلوات الله علیه وآله بذکر اینصفت باوجود آنکه آنحضرت در جمیع
صفات اکمل از بنی نوع انسان بود ودر فقرات دیگر اشاره
ببعض فواید مجالست حکما ودانشمندان فرموده مثل اینکه ثمره

مجالست ایشان اکمال عقل و علو نفس و انتقاص جهلست و غیر ذلک

اما المجالست فقرا منافع دین و دنیای آن لا تعد و لا تحصی است از جمله شکر بر

ترادف نعمای آلهیست که او را فقیر و محتاج خلق نکرده و فقرا را توشه کش

او ساخته که ذخیره او را از دار فنا بدار بقا نقل مینمایند و او را آن

قدرت داده که ذخیره برای روز تنگدستی خود تواند اندوخت

وفقنا الله و سایر المؤمنین بهذه المواعظ الحسنه بالاتعاظ

جانبوا الاشرار وجالسوا الاخیار ❊

دوری کنید از بدان و اشرار و همنشینی کنید با نیکان و اخیار

جمال الحر تجنب العار ❊ جماع الشر فی مقارنة

زینت آزاد مرد دوری نمودن از چیزیست که مستلزم ننگ و عار باشد   تمام بدی و شر در رفیق

قرین السوء ❊ جماع الخیر فی الموالاة

و مصاحب بد است   تمام نیکی و خوبی در دوستی نمودن

فی الله

فی الله والمعاداة فی الله والمحبة فی الله

در راه خدا و دشمنی نمودن در راه خدا و محبت نمودن در راه خدا

والبغض فی الله ❊ جالس اهل الورع

و بغض داشتن در راه خدا   همنشینی کن با اهل پرهیزکاری

والحکمة واکثر منافثتهم فانک ان کنت

و دانش و بسیار کن مجالست و ملازمت ایشان از این جهت که تو اگر نادان

جاهلا علموک وان کنت عالما ازددت علما

باشی نادان تعلیم کنند ترا و اگر بوده باشی عالم زیاد میشود علم تو

مراد از این فقره شریفه والله یعلم آنست که باید با اهل ورع مجالست

و همنشینی نمود و همیشه باید رغبت کرد بمثل کار ایشان از ورع و تقوی

زیرا که همچشمی و رشک در امور اخرویه بغایت مستحسن است و نعم

ما قال الصائب ره شعر

کار را بی کار فرما نیست بردن مشکل است ۞ کار فرمایی بمن از غیرت همکاره

جالس العلماء یزدد علمك ویحسن

همنشینی کن با علما تا زیاد شود علم تو و نیکو شود

ادبك وتزك نفسك ۞ جالس الحکماء

ادب تو و پاکیزه شود از عیوب نفس تو همنشینی کن با دانشمندان

یکمل عقلك وتشرف نفسك وتنتفی

تا کامل شود عقل تو و عالی شود نفس تو و برطرف شود از تو

عنك جهلك

جهل تو

وفقره سابقه

حاصل این فقره شریفه والله یعلم آنست که چون آدمی مدنی بالطبع واورا

از جلیس و همدمی گزیر نیست پس الیق بحال عقلاء با فراست و هوشمندان

صاحب کیاست آنست که نظر تمیز وتحقیق گشوده از کافه انام قرینی

واز جمیع

واز جمیع خاص و عام همنشینی اختیار کند که صحبتش سبب کسب علم و حسن

ادب و صفای باطن و علو نفس و حیوة ابد گردد زانکه آشنائیش سبب

تضییع عمر بی بدل و بیگانگی از درگاه خدای عزوجل گردد و از حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن

اینست که همنشین صالح مانند عطار است اگر از عطر خود بتو ندهد

از مجالست او معطر و خوشبو میشوی و همنشین بد مانند صاحب

کوره است چون حداد و صفار و امثال ایشان اگر بشراره آتش

خود ترا نسوزد اثر دودش بتو میرسد انتهی اینست طریق اتخاذ

مصاحب و رفیق والله ولی التوفیق

جمال الاخوة احسان العشرة والمواساة فی العسرة

زینت برادری نکو نمودن اختلاط و مصاحبت است و از قدر کفاف

خود دادن برادران را برابر داشتن با خود برادرارا

حُسنُ العِشرَةِ یَستَدیمُ المَوَدَّةَ ❁ حُسنُ

نیکویی مصاحبت دائم میکند دوستی را ❁ نیکویی

الصُّحبَةِ یَزیدُ فی مَحَبَّةِ القُلُوبِ ❁

صحبت زیاد میکند در محبت دلها را

حُسنُ اللِّقاءِ یَزیدُ فی تَأَکُّدِ الإِخاءِ ❁

نیکویی برخورد و نیکی شکفتگی ملاقات نمودن زیاد میکند استحکام بنای برادری را

حُسنُ الإِخاءِ یُجزِلُ الأَجرَ و یُجمِلُ الثَّناءَ

نیکویی برادری بسیار میکند ثواب و جزا را و نیکو میکند حمد و ثنا را

حاصل آنکه بشرایط اخوت عمل نمودن باعث میگردد که مردمان حمد

و ثنای او بگویند و در مجالس و محافل ستایش او کنند

حَسَدُ الصَّدیقِ مِن سُقمِ المَوَدَّةِ

حسد نمودن دوست از جمله بیماری دوستی است

تحقیق معنی حسد و علاج مرض حسود

حاصل

حاصل آنکه مرض حسد هرگاه شدت نماید بمثابه که شخص با صدیق خود این صفت

قبیحه را معمول دارد ظاهر میشود که دوستی او بیمار و محتاج بمعالجه بسیار است

پس ضرور و ناچار است طبیب حاذق را که بتامل تام ملاحظه مرض

و اسباب و علامات آن نماید اگر موافق قانون کلی علاج پذیر باید

معالجه آن از مواعظ بالغه کوشد و اگر مهلک باید ترک او گوید سعدی

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی ❁ حسود را چکنم کو ز خود برنج در است

بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست ❁ که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

وصدیق صادق جوید جو

بدانکه حسد در لغت بمعنی تمنی زوال نعمت است از دیگری که الله

تعالی باو عطا کرده باشد اعم از آنکه آن نعمت را برای خود خواهد یا نه

و این صفت قبیحه بغایت مذموم است بخلاف غبطه که محمود است

و آن خواهش نعمتیست که کسی در دیگری بیند و آرزوی آن کند

که الله تبارک و تعالی مثل آن نعمت را باو عنایت فرماید بدون زوال

آن از اشخص پس حسد صفت منافقین و آفت دین است و غبطه از
خصال مؤمنین و موقنین و در کافی از امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه ماثور است که اِنَّ المُؤمِنَ یَغبُطُ وَلایَحسُدُ وَ
المُنافِقُ یَحسُدُ وَلایَغبِطُ حاصل معنی آنکه مؤمن غبطه میکند
و حسد نمیکند و منافق حسد میکند و غبطه نمیکند و نیز در همان کتاب
از همان جناب صلوات الله علیه ماثور است حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست که بدرستیکه حسد میخورد و معدوم میسازد
ایمان را چنانچه میخورد آتش هیزم را و موافق اخبار ائمه اطهار صلوات
الله علیهم اصول کفر سه صفتست حرص و استکبار و حسد پس بحکم
اخبار مذکوره حسد حاسدان منافی دین و ایمانست زیرا که حاسد
ناراضی است بقسمت و داده رحمن و پیوسته ساخط و خشمگین است
از آن بلکه از غایت جهل و حماقت و نهایت کوری و سفاهت در مجمع

امثال

تحقیق معنی حسد

امثال خود حرف غلط بخشی عالم بالا بر زبان کفر بیان خود می آرد که
با اینهمه کمال و عرفان باید محتاج باشم بلب نان و فلان و بهمان هیچ
مدان مالک ضیاع و عقار بسیار و دولت و اقبال افزون از شمار
چشم آسمان بکر کور است یا مکر در عقل او قصور است مجملا حاصل معنی
حسد همین است که چرا مال و ثروت و قدر و منزلتی که بفلان داده شده
روزی من نشده و مانند این شبهات اندیشهای باطل و خیالات
لاطایل که هرگز انتها ندارد از دل تباه و زبان سیاهش می تراود
و گفته اند که علاج حسد یاد مرگ و تامل و تفکر نمودن در بی بقایی دنیا
و تلخی جان دادن و شداید احوال آنسراست و بعضی از عرفا
گفته که مرض حسد دو نوعست یکی آنکه محض وسوسه صدر است
و اصلا اثری بران مترتب نگردیده و موافق اخبار و آثار اینمرتبه
حسد در مؤمنان نیز میباشد و منافی ایمان نیست مانند کسی

که تصور کفر کند اما اعتقاد نکند زیرا که درین صورت مستحق عذاب
میشود نوع دیگر آنکه وسوسهٔ مذکوره رسوخی در دل او بهم رسانیده
باشد و عطای آن نعمت را بمحسود بیجا شمرده بدست و زبان در ازالهٔ
آن نعمت از او کوشش نماید و این مرتبه حسد صفت خبیثهٔ منافقین
و مخرّب دینست اعاذنا الله و سایر اخواننا المؤمنین منه

خَیرُ الإخوانِ أقَلُّهُم مُصانَعَةً فی النَّصیحَةِ

بهترین برادران آنست که کمتر باشد مداهنهٔ او در نصیحت

خَیرُ الاختیارِ مُوادَّةُ الأخیارِ

بهترین چیزی که شخص ترجیح آن دهد در افعال دوستی نمودن با نیکانست

خَیرُ الإخوانِ مَن لا یُحوِجُ إخوانَهُ إلی سِواهُ

بهترین برادران کسیست که محتاج نکند برادران خود را بغیر خود
یعنی تا ممکن باشد مهمات ایشان را خود کفایت نماید و پهلو از آن

خالی نماید و ایشان را بدیگری محتاج نسازد

خَیرُ إخوانِکَ مَن عَنَّفَکَ فی طاعَةِ اللهِ سُبحانَهُ

بهترین برادران تو کسی است که درشتی کند و شدت و مشقت رساند بتو در طاعت الله تعالی
یعنی در امور متعلقه بطاعات و عبادات با تو مداهنه ننماید

خَیرُ إخوانِکَ مَن واساکَ وَخَیرٌ مِنهُ

بهترین برادران تو کسی است که مواسات کند با تو یعنی از قدر کفاف خود بتو احسان کند و بهتر از او

مَن کَفاکَ خَیرُ إخوانِکَ مَن

آنکه کفایت امور تو نماید یعنی ترا محتاج بغیر خود نسازد بهترین برادران تو کسیست

إذا احتَجتَ إلَیهِ کَفاکَ وَإنِ احتاجَ إلَیکَ

که هرگاه محتاج شوی باو برآورد حاجت ترا و اگر او محتاج شود بتو

أعفاکَ خَیرُ مَن صاحَبتَ ذَوُو العِلمِ

معاف دارد ترا بهترین کسی که مصاحب شوی باو صاحبان علم و حلمند

وَالحِلمِ خَيرُ الاِخوانِ مَن اَعانَكَ عَلَى المَكارِمِ

وحلمند بهترین برادران کسی است که اعانت تو کند بر افعال خیر

خَيرُ المالِ ما قَضَى اللَّوازِمَ

بهترین مالها مالیست که ادا کنند واجبها و ثابتها را

یعنی از حقوق خدای متعال یا تندرج و زکوة مفروض و ادای قرض و

وصلهٔ ارحام و کفارهٔ صیام و غیر ذلک از العطا و انعام

خَيرُ الاِخوانِ مَن لَم يَكُن عَلَى اِخوانِهِ مُستَقصِيًا

بهترین برادران کسیست که نباشد بر برادران خود سخت گیر و خورده گیر

خَيرُ اِخوانِكَ مَن كَثُرَ اِغضابُهُ لَكَ فِي الحَقِّ

بهترین برادران تو کسی است که بسیار باشد بخشم آوردن او ترا در حق

یعنی فعلی یا عملی از تو سر زند که موافق حق نباشد با تو مسامحه نماید و مساهله

جایز ندارد و اگر بهمواری و ملامت متنبه نشوی درشتی نماید

وازغضبناک شدن تو هر چند مکرر واقع شود باک نداشته باشد

خَيرُ مَن صَحِبتَ مَن لا يُحوِجُكَ اِلَى حاكِمٍ بَينَكَ

بهترین کسی که مصاحبت کنی کسی است که محتاج نکند ترا بحاکمی که محاکمه نماید میان تو

وَبَينَهُ خَيرُ اِخوانِكَ مَن واساكَ بِخَيرِهِ

و میان او — بهترین برادران تو کسی است که احسان نماید بتو از قدر کفاف

وَخَيرٌ مِنهُ مَن اَغناكَ عَن غَيرِهِ

مال خود و بهتر از او کسی است که ترا بی نیاز کند از غیر خود

مراد اینست که پیوسته مراعات جمیع احوال تو نماید که هر گاه ترا احتیاجی

رو دهد او بقدر مقدور خود رفع آن احتیاج نماید بنحوی

که نتواند ترا احتیاج دیگران نسازد چنانکه گذشت

خَيرُ الاِخوانِ اَنصَحُهُم وَشَرُّهُم اَغَشُّهُم

بهترین برادران دل صافتر ایشانست با برادران و بدترین ایشان کینه دارتر ایشانست

بابرادران

خَيْرُ الإِخْوَانِ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى

بهترین برادران تو کسی است که نبوده باشد برای

الدُّنْيَا أُخُوَّتُهُ

دنیا برادری او یعنی لله و فی الله باشد نه برای انتفاعات دنیویه

خَيْرُ الإِخْوَانِ مَنْ كَانَتْ لِلّٰهِ مَوَدَّتُهُ

بهترین برادران کسیست که بوده باشد برای رضای خدا دوستی او

خَيْرُ الإِخْوَانِ مَنْ إِذَا فَقَدْتَهُ لَمْ تُحِبَّ

بهترین برادران کسی است که هرگاه بی او مانی دوست نداری

الْبَقَاءَ بَعْدَهُ ، خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ سَارَعَ

زندگانی دنیا را بعد از او   بهترین برادران تو کسی است که شتاب نماید

إِلَى الْخَيْرِ وَجَذَبَكَ إِلَيْهِ وَأَمَرَكَ إِلَى الْبِرِّ

بافعال خیر و بکشد ترا بسوی آن افعال و امر کند ترا به نیکویی

وَأَعَانَكَ عَلَيْهِ ، خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ

و اعانت کند ترا بر آن نیکویی بهترین برادران تو کسی است که ترغیب کند

إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ وَنَدَبَكَ

ترا براستی گفتاری براستی گفتن خود   و بخواند ترا

إِلَى أَفْضَلِ الأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ

به بهترین عملها به نیکویی اعمال خود

یعنی صدق اقوال و درستی و نیکویی افعال او سبب هدایت تو
شود و تو با نها متعظ شوی و بتدریج باخلاق حسنه او متخلق گردی

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَلَّكَ عَلَى هُدًى وَأَكْسَبَكَ

بهترین برادران تو کسی است که دلالت کند ترا براه حق و حاصل کند برای تو

تُقًى وَصَدَّكَ عَنِ اتِّبَاعِ هَوًى

پرهیزکاری را و دور کند ترا از متابعت خواهش نفس

خَيْرُ مَنْ صَحِبْتَ مَنْ وَلَّهَكَ بِالْأُخْرَى

بهترین کسی که مصاحب شوی با او کسی است که واله و شیفته سازد ترا با آخرت

وَزَهَّدَكَ فِي الدُّنْيَا وَأَعَانَكَ عَلَى

وبی رغبت کند ترا در دنیا و اعانت کند ترا بر طاعت پروردگار

طَاعَةِ الْمَوْلَى

بر طاعت پروردگار این فقره شریفه قریب بفقرات سابقه و حاصل حکمت

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ بَكَوْا

آمیزش کنید با مردمان آمیزش کردنی که اگر بمیرید گریه کنند

عَلَيْكُمْ وَإِنْ غِبْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ

بر شما و اگر غایب شوید شوق کنند بسوی ملاقات شما

حنین در لغت ناله شتر ماده است وقتی که بچه اش از و جدا شده و دور افتاده
باشد و در اینمقام مراد مبالغه است در نیکو نمودن اختلاط

ومصاحبت

ومصاحبت بحدی که اگر جدا شوی از مصاحب خود او مانند شتر جدا شده
از فرزند خود در فراق تو ناله کند و جویای تو باشد

خَالِطُوا النَّاسَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ

آمیزش کنید با مخالفان بزبانهای شما و بدنهای شما

وَزَايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ

و جدا شوید از ایشان بدلهای شما و عملهای شما

خُلْطَةُ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا تَشِينُ الدِّينَ

آمیزش اهل دنیا و دنیاپرستان عیبناک میکند دین را و ضعیف

وَتُضْعِفُ الْيَقِينَ

و ضعیف مینماید یقین را

چه پر ظاهر است که اختلاط با سرمستان باده غرور دنیا رباینده
هوش و عقل و حبت نماینده مستی هوی و جهل است زیرا که هواهای

کامنهٔ نفس اماره بمجالست اینقسم جماعت بروز مینماید وقدح آتش
هوس بمجاورت زناد اهل فساد آتش افروز میگردد ولنعم ما قال الصائب رحمه الله شعر

رفیق اهل غفلت عاقبت از کار میماند ٭ چو پای خفته پای دیگر از رفتار میماند

خُذِ العَفْوَ مِنَ النَّاسِ وَلَا تَبْلُغْ مِنْ اَحَدٍ

فراگیر آنچه را که آسان باشد نسبت بمردمان ومرس از هیچکس از آن احدی که ناخوش

مَکْرُوهَهُ

دارد آن را و براو شاق باشد

واز حدیث عیون اخبار الرضا علیه التحیة والثنا معلوم میشود که
مراد از عفو مدارات با خلق است ودر مجمع البیان مرویست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از جبرئیل امین علیه السلم معنی خُذِ
العَفْو را پرسید جبرئیل گفت نمیدانم تا آنکه از علام الغیوب
معلوم کنم پس رفت وتحقیق کرده باز آمد وگفت ای محمد حق تعالی

امر میکند ترا که عفو کن از کسیکه بر تو ستم کرده باشد وعطا کن کسی را
که ترا از عطیه خود منع نموده باشد وبه پیوند با کسی که از تو بریده باشد
حاصل که عفو از صفات محموده کریمان وخصال مرغوبه ایشان ودر زیبایی
بتمام است علی الخصوص در وقت قدرت بر انتقام وچه کلام متین
وموعظه دلنشینی است آنچه شیخ بهایی رضوان الله علیه در کشکول
خود نقل نموده که وقتی که حضرت یعقوب را با حضرت یوسف علی نبینا وآله
وعلیهم السلم ملاقات اتفاق افتاد گفت ای پسرک من بمن باز گو خبر
خبر خود ترا پس گفت آنحضرت که ای پدر بزرگوار من سؤال مکن از آنچه
کردند بمن برادران من وبپرس از آنچه الله سبحانه کرد بمن
از عطا واحسان وکرم وفضل وامتنان

خَلِیلُ المَرْءِ دَلِیلُ عَقْلِهِ وَکَلَامُهُ بُرْهَانُ فَضْلِهِ

دوست مرد دلیل عقل اوست وسخن گفتن او دلیل فضیلت او

دلیل عقل وبرهان فضل

یعنی باین دو صفت عقل و فضل هر کس معلوم میکردد که اکر در انتخاب

دوست بیخردی نموده دوستی کرفت که قابل دوستی نبود پس

بیعقل است و اکر بهرزه کویی و لاطایل مشغولی نمود بیکمال و جاهلست

و اکر بر عکس این یعنی صد نقش دلنشین و کلامش متین باشد

عقل و فضلش ظاهر و باهر میکردد

خَیْرُ کُلِّ شَیْءٍ جَدِیدُهُ وَخَیْرُ الْاِخْوَانِ

بهترین هر چیزی تازه آنست وبهترین هر چیزی

اَقْدَمُهُمْ

قدیمترین ایشانست

بهترین برادران از قدیمترین ایشانست

و مؤید این حدیث شریف در کتاب عشرت از کافی از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه مرویست حدیثی

که حاصل مضمون آن اینست که آنحضرت فرمودند ببعضی از اصحاب خود

که بر تو باد بمصاحب دیرین قدیم و بپرهیز و بر حذر باش از هر مصاحب

جدیدی که نیست برای او عهدی و امانت و نه ذمت و نه پیمانی

و تکرار امور مذکوره برای مبالغه و تاکید است و باش بر حذر

از معتمد ترین مردمان در نزد تو یعنی سزاوار نیست برای مؤمن

اینکه افشا کند سر خود را نزد هر کسیکه امتحان او نکرده باشد

خَیْرُ الْاِخْوَانِ اَعْوَنُهُمْ عَلَی الْخَیْرِ وَاَعْمَلُهُمْ

بهترین برادران اعانت و یاری کننده ترین ایشانست بر اعمال و افعال نیک و عمل

بِالْبِرِّ وَاَرْفَقُهُمْ بِالْمُصَاحِبِ خُذْ مِنْ صَالِحِ

با فعال خیر و ملایمت و همواری کننده ترین ایشانست بمصاحب بفعل آر

الْعَمَلِ وَخَالِلْ خَیْرَ خَلِیلٍ فَاِنَّ لِلْمَرْءِ مَا کْتَسَبَ

عمل صالح را و دوست بگیر بهتر دوستی پس بدرستیکه برای

مرد است آنچه کسب کرده

وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ

واو در آخرت محشور میشود باکسیکه دوست دارد اورا

در اینفقرهٔ شریفه آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه امر باکتساب

اعمال صالحه فرموده که حاصل مزرعهٔ دنیا همانست چنانچه فرموده وَ

لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ و امر باتخاذ و انتخاب نمودن صدیق صدوق فرموده

که چون هر کسی باکسی که دوست دارد در قیامت محشور خواهد بود.

پس مناسب احوال عقلا آنست که چنان کسی را که محشور بودن با اورا

خواهند دوست دارند و اورا بهر وسیله دوست خود سازند

بنابرین باید دوستی انتخاب نمود که دوستی او فی الحقیقه راجع

بدوستی خدا باشد مانند علمای با عمل و صلحا و اتقیا و متورعین

که دوستی ایشان راجع بدوستی پیشوایان دین و ائمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین و دوستی ایشان راجع بدوستی رسول

گزین صلوات الله علیه و اله ابد الآبدین و دوستی جناب رب العالمین

میگردد چنانچه از اخبار همین باب معلوم میگردد

دَارِ عَدُوَّكَ وَ أَخْلِصْ لِوَدُودِكَ

مدارا کن با دشمن خود و خالص و بیغش کن دوستی را برای کسی بسیار دوست دارد ترا

تَحْفَظِ الْأُخُوَّةَ وَ تَحْرُزِ الْمُرُوَّةَ

تا محافظت کنی حق برادری را و حفظ کنی مروت را

رَأْسُ الْعَقْلِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ

سر عقل خود را دوست گردانیدنست بسوی مردمان

وتحصیل دوستی خلایق نمیشود بچیزی مانند احسان و در خبر آمده که

الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ و بتحقیق که مجبولست دل انسان

بر دوستی کسی که نیکویی و احسان بنماید باو و اگر احسان مالی مقدور

نشود به بشاشت برخوردن و شگفته رویی و خوش خلقی نمودن

سر عقل تحصیل دوستی خلقست

که آن نیز اول عطاییست بدون مؤنت و بنابر مضمون احادیث
شریفه باحسان محسوب و صاحب این صفات نزد خالق و خلایق محبوبست

اَلقَرابَةُ اِلَی المَوَدَّةِ اَحوَجُ مِنَ المَوَدَّةِ اِلَی القَرابَةِ

احتیاج خویشی و نزدیکی بدوستی بیشتر است از احتیاج دوستی بخویشی و نزدیکی

اگر شخص با تو دوست باشد چه غم که نزدیک نباشد و اگر دوست نباشد
چه نفع رسد بتو از آنکه او خویش باشد از بزرگی پرسیدند
که دوست بهتر است یا برادر گفت برادر اگر دوست باشد یا گفت
دوست اگرچه برادر باشد و گفته‌اند برادر تن خویش است و
دوست جان و گفته‌اند دوست صالح به از نفس تست زیرا که نفس
ترا ببدی میخواند که اِنَّ النَّفسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ و دوست ترا
بخیر و نیکی میخواند و فی الحقیقه دوست واقعی و صدیق حقیقی

از جمله نعمای بی‌منتهای الهی است امید که هیچ مؤمنی از این عطیه بی‌بهره نباشد
و ذکر فقره شریفه وَالغَریبُ مَن لَم یَکُن لَهُ حَبیبٌ مناسب این مقام است
یعنی غریب کسی است که او را دوست نباشد هرچند در وطن باشد
و مؤید اینست فقره فَقدُ الاَحِبَّةِ غُربَةٌ و لله در من قال شعر

رفتند دوستان و شدم در وطن غریب ** بلبل شود بفصل خزان در چمن غریب

و متنبی گفته شعر

لَولا مُفارَقَةُ الاَحبابِ ما وَجَدَت ** لَها المَنایا اِلَی اَرواحِنا سُبُلا

یعنی اگر مفارقت دوستان و جدایی یاران و عزیزان میبود مرگ راه
بجانهای ما نمی‌یافت و دیگری گوهر همین معنی را باین نحو در سلک نظم کشیده شعر

هر که رفت از هستی ما پاره با خویشتن برد ** از فراق دوستان آخر ز چیزی نمی

مجملا آدمی بی دوست همیشه در وحشت و غربتست الله تعالی هیچکس را
در وطن غریب نگردانَد و هیچ غریب را در سفر از نعمت عافیت و حبیب بی‌نصیب نسازد

رُبَّ صَدِیقٍ حَسُودٍ

با دوستی که حسود باشد

بدانکه حسود کسی است که زوال نعمت از کسی خواهد و کسیکه زوال نعمت از دوست خواهد البته صدیق واقعی او نخواهد بود بلکه مناقق بظاهر دوست و بباطن دشمن خواهد بود پس بنا براین والله یعلم مراد از صدیق درین فقرهٔ شریفه صدیق بظاهر صدیق بباطن منافق خواهد بود

رُبَّ قَرِیبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِیدٍ ۞ رُبَّ بَعِیدٍ

با نزدیکی که دورتر باشد از هر دوری با دوری که

أَقْرَبُ مِنْ کُلِّ قَرِیبٍ ۞ رُبَّ عَشِیرٍ غَیْرُ حَبِیبٍ

نزدیکتر باشد از هر نزدیکی مفسر همین معنی است فقرهٔ آینده با خویشی که دوست باشد

رُبَّ مُوَاصَلَةٍ أَدَّتْ إِلَى تَثْقِیلٍ

با پیوستن آشنایی که منجر شود آشنایی او بگرانی و ناخوشی

بس

پس در آشنایی اختبار و امتحان را باید مقدم داشت

رُبَّ مَعْرِفَةٍ أَدَّتْ إِلَى التَّضْلِیلِ ۞ رُبَّ

با شناسایی که مؤدی شود بگمراهی با

أَخٍ لَمْ تَلِدْهُ أُمُّكَ ۞ رُبَّ عِلْمٍ أَدَّى إِلَى

برادری که نزائیده باشد او را مادر تو با علمی که مؤدی شود

مُضَلَّتِكَ

بگمراهی تو

مخفی نماند که علومی که بحسب شرع شریف نهی از آن واقع شده سبب گمراهی صاحب آن علم و دیگرانست مثل علم قمار از شطرنج و نرد و غیر آن و علم سحر بجمیع اقسام آن از شعبده و نیرنجات و طلسمات و غیر آن چه یاد گرفتن آنها جهت عمل کردن باعث ضلال و اضلالست و همچنین است علم قیافه و رمل با حکم جزم نمودن بانچه از آنها استفاد

تفصیل علومی که سبب گمراهیست

میشود چه علم غیب مخصوص جناب مقدس علام الغیوب است و انبیا
و اولیا و ائمه سلام الله علیهم اعلم بامور غایبه بواسطه وحی و الهام
الهی حاصل شده و میشود و غیر انبیا از علوم محرمه که در کتب فقهیه
مفصلا مذکور است و همچنین است بعضی از دانشهای متعلق بامور دنیویه
و تدبیرات و حیلها و مکرهای مردمان دنیا دار که باطل خود را کاهی
بسبب حیله و مکر بصورت حق بر مردمان ملتبس ساخته سبب اضلال
جمعی میکردند مثل حیلهای معاویه ملعون و عمرو بن عاص مطعون و
امثال ایشان که سبب ضلال و اضلال جمعی تا قیام قیامت
گردیدند و همچنین است علوم متعلقه بمسایل شرعیه که از اهل بیت عصمت
علیهم السلم اخذ ننموده باشند و از محض هوا و هوس و آرا
فاسده ناشی شده باشد مثل فتاوی ابو حنیفه و شافعی
و سایر علماء چهار مذهب باطله اهل سنت که خود گناهکار

و در گناه جماعتی که عمل بفتوای ایشان نموده و مینمایند تا قیامت
شریک و گرفتارند و همچنین جمعی از اهل مذاهب فاسده که حقیقت
مذهب اهل بیت علیهم السلم را ایشان معلوم شده از راه تعصب و عناد
انکار صریح آن نموده اند چنانچه از تتبع کتب جمعی از اکابر ایشان ظاهر میشود
و همچنین علوم اهل بیت عصمت سلام الله علیهم که صاحبش عمل بمضمون علم خود
ننماید چه در احادیث بیشمار مذمت بسیار در باب علمای بیعمل وارد
شده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که بخشیده میشود
از برای جاهل هفتاد گناه قبل از آنکه بخشیده شود از برای عالم یک گناه
و مجمل حاصل این فقره شریفه و فقره سابقه رُبَّ مَعْرِفَةٍ اَدَّتْ اِلی تَضْلیلٍ
آنکه علم نافع آنست که از خانواده علم که اهل بیت رسول مختار و اولاد ابرار
او سلام الله علیهم که علم ببطون احکام قرآنی و ناسخ و منسوخ آن نزد ایشانست
و بس و ایشانند باب مدینه علم الهی تعالی شانه العزیز اخذ و بآن عمل

شود وسوای این علمی نافع که بکار دین آید نیست والسلم علی من اتبع الهدی

رُبَّ صَدِيقٍ يُؤْتَى مِنْ جَهْلِهِ لَا مِنْ نِيَّتِهِ

بسا دوستی که هلاک شود در طریق دوستی با دوست خود از نادانی او نه از نیت او

یعنی نیت او بخیر باشد اما از عالم جهل و نادانی ارتکاب اموری نماید

که سبب هلاک او و هلاک صدیق او گردد

رُبَّ مُوَاصَلَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْقَطِيعَةُ

بسا پیوند نمودن که بهتر باشد از آن دوری کردن و قطع دوستی نمودن

ممکن است که مراد دوستی نااهل چند که درین باب نهی از دوستی والله اعلم

ایشان شده مانند احمق و حسود و بخیل و فساق و نادانان و امثال ایشان

رُبَّ مَوْهِبَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْفَجِيعَةُ

بسا نعمتی که مصیبت بهتر باشد از آن

موهبه بمعنی عطیه و بخشش و فجیعه بمعنی دردناکی است که از فقدان

محبوب

محبوب بهم رسد خواه آن محبوب مال دنیویه باشد و خواه فوت و موت

اولاد و احباب و غیر ذلک بنابراین میتواند بود که مراد از این فقره

شریفه والله یعلم این باشد که بسا عطیه و نعمتی که بسبب منت گذاشتن

و عبوس نمودن معطی سایل چنان دردناک شود که درد محرومی

آنرا بهتر داند از آن عطا و باین ناظر است آیه وافی هدایه

لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى حاصل ظاهر معنی آنکه

باطل مسازید صدقات خود را بمنت گذاشتن و مکروه سانیدن

و مغموم نمودن فقیران

رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ

میل کردن تو در صحبت کسی که بیرغبت است در تو خواریست برای تو

رَغْبَتُكَ فِي الْمُسْتَحِيلِ جَهْلٌ

میل کردن تو در چیزی که محال است نادانیست زیرا که هیچ عاقلی طلب محال نمینماید

رِضَا الْمُتَعَنِّتِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ

رضای کسیکه غرض او از سؤال جستن لغزش مسؤل عنه باشد و همواره خواهد
که با او کج بحثی و جدال و خصومت نماید نهایتیست که هیچوقت دریافته نمیشود
یعنی عبث است و با مطلب نمیتوان رسید و در حدیث آمده
که سَلْ تَفَقُّهًا وَلَا تَسْئَلْ تَعَنُّتًا یعنی حاصل آنکه سؤال باید در حال
بقصد فهم کردن باشد نه بقصد ضرر و مشقت رسانیدن و بتعب منجر ساختن
واصل عنت در لغت بمعنی صعوبت و دشواریست ولیکن در قرآن
بنابر تفسیر مفسرین و در احادیث بنابر اقوال شارحین بمعانی
بسیار تفسیر و تعبیر شده مثل وقوع در گناه و هلاک و زنا و خطا
و ضرر و فساد و وقوع در امر شاق و فجور و غضب و میتواند بود
که اکثر این معانی مراد باشد یعنی کسی که فاسق و فاجر و مفسد و در غایت
غضب باشد نسبت بکسی مانند معاویه علیه اللعنة والهاویة نسبت

بجناب مستطاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
که بعضی از دوستان آنحضرت از عالم مآل اندیشی در اوان استقرار
خلافت عرض مینمودند که شام را باو واگذارید و باو استمالت
نامه بنویسید تا او راضی شود و بعد از چندی او را معزول فرمایید
آنحضرت علیه السلام در جواب فرمودند که من عصیان الله تبارک و تعالی
در تمکین ظالم نمینمایم الحدیث و ممکنست که همین فقره شریفه را نیز در آن
باب فرموده باشند حاصل آنکه تحصیل رضای او نمودن غایتیست
که دریافته نمیشود هرگز بنابر علمی که داشته اند بر وقوع حوادث معلومه

زَيْنُ الْمُصَاحَبَةِ الْاِحْتِمَالُ ۞ زُرْ فِي اللّٰهِ

زینت مصاحبت بردباری و فرو خوردن خشمست از رفیق و مصاحب ۞ زیارت کن در راه خدا

أَهْلَ طَاعَتِهِ وَخُذِ الْهِدَايَةَ مِنْ أَهْلِ

اهل طاعت او را و فرا گیر راه حق یافتن را ازادلیا

منافع دوستی که لله باشد

وَلاٰيَتِهِ زُورُوا فِي اللّٰهِ وَجَالِسُوا
اللّٰه تعالی زیارت کنید دوستان ومؤمنان را در راه خدا و همنشینی
فِي اللّٰهِ وَأَعْطُوا وَامْنَعُوا فِي اللّٰهِ
کنید در راه خدا وعطا کنید ومنع عطا کنید در راه خدا
بدانکه از جمله مؤیّدات فضیلت دوستی وخلّت ومؤکّدات قواعد
قواعد روابط والفت زیارت نمودن اخوان دینی است یکدیگر را
ودوستی در میان برادران دینی بر رعایت آن موقوف واداء
حقوق اخوّت برادر وتحابب منوط ومشروط است واخبار
وآثار در باب حث برین فعل سراپا صواب بسیار وارد شده
از جمله در کافی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که مَنْ
زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَنْتَ ضَيْفِي وَزَائِرِي
عَلَيَّ قِرَاكَ وَقَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ

یعنی

فضل زیارت مؤمنین

یعنی کسیکه زیارت کند برادر دینی خود را در خانهٔ او خدای عز وجل باو
گوید که تو مهمان منی وزیارت کنندهٔ منی یعنی چنانست که بزیارت
من آمده باشی بر منست مهمانداری تو بر وجهی نیکو وتحقیق که واجب
گردانیدم برای تو بهشت را بسبب دوستی تو برادر مؤمن را
ودر کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است حدیثی که ملخّص
مضمون آن اینست که مؤمن هر آینه بیرون می آید از منزل خود
که برادر مؤمن خود را زیارت نماید پس خدای عز وجل فرشته
باو موکّل میکرداند آن فرشته بالی از بالهای خود را بر زمین
یعنی در زیر قدم او می افکند وبالی دیگر سایه بان او میکند
پس چون بمنزل آن برادر مؤمن داخل شد خدای تبارک
وتعالی باو ندا می فرماید که ای بندهٔ تعظیم کنندهٔ حق من
وپیروی نمایندهٔ آثار پیغمبر من لازمست بر من که تعظیم تو کنم خواه

از من تا عطا نمایم بخوان مرا تا اجابت تو فرمایم ساکت شو تا بی طلب
حاجت تو برآرم پس در وقتیکه مراجعت نمود آن فرشته مشایعت
او کرده همچنان بال خود را سایه بان او سازد تا منزله خود داخل گردد
و بعد از آن خدای تبارک و تعالی او را ندا میفرماید که ای بندهٔ
تعظیم کننده حق من اکرام تو بر من لازم است بتحقیق که واجب
گردانیدم برای تو بهشت خود را و ترا اذن شفاعت دادم در بندگان
خود و در همانکتاب از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله منقول است
حدیثی که حاصل معنی آن اینست که حدیث کرد برای من جبرئیل
که خدای عز و جل فرو فرستاد فرشته بزمین پس آن فرشته
میرفت تا بدر خانه رسید که مردی ایستاده بار میطلبید که داخل
شود فرشته گفت بصاحب اینخانه چکار داری گفت برادر
مسلمان منست در راه خدای تبارک و تعالی بزیارت او آمده ام

فرشته

فرشته گفت برای همین آمدهٔ و قصدی دیگر نداری گفت برای همین
آمده ام فرشته گفت پس بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم بسوی تو
و خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که بهشت از برای تو واجب
شد و فرشته گفت بدرستیکه خدای عز و جل میگوید که هر مسلمانی
که زیارت مسلمانی کند نه اینست که او را زیارت کرده مرا زیارت
کرده است و نیز شیخ کلینی رحمه الله علیه حدیثی از حضرت امام محمد
باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در کافی ذکر کرده که حاصل معنی
آن اینست که هر مؤمنی که از منزل خود برآید که زیارت برادر مؤمن
خود نماید و عارف بر حق او باشد بنویسد خدای تعالی برای او بهر گامی
حسنهٔ و محو کرده شود از او سیئهٔ و بلند کرده شود برای او
درجهٔ پس چون در خانه او را کوبد گشوده شود برای او درهای
آسمان و چون باهم ملاقات نمایند و مصافحه کنند و دست بگردن

یکدیگر افکنند الله تعالی متوجه ایشان گردد و بعد از آن بسبب ایشان
بر ملائکه مباهات فرموده گوید نظر کنید بسوی این دو بنده
من که زیارت هم کردند و با یکدیگر دوستی نمودند در راه من لازم است
بر من که عذاب نکنم ایشانرا باتش بعد از این پس چون باز گردد
فرشتگان بعدد انفاس او و بعدد گامهای او و بعدد کلام او
مشایعت او کرده او را از بلای دنیا و شدائد آخرت محافظت
مینمایند تا مثل آنشب از سال آینده پس اگر در اثنای آن
سال بمیرد از حساب و رفاقت معاف باشد و اگر آن مومن
زیارت کرده شده نیز عارف بوده باشد از حق آن زیارت کننده
بانچه او عارفست از حق او او را نیز مانند اجر آن زیارت کننده
باشد و یکی دیگر از جمله مؤکدات الفت مؤمنان با یکدیگر که از
متممات زیارتست مصافحه و معانقه نمودنست و اخبار بسیار

بیان فضیلت مصافحه

در فضیلت آن وارد شده و از انجمله در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
مرویست که اِنَّ المُؤمِنَینِ اِذَا التَقَیَا وَتَصَافَحَا اَدخَلَ اللّٰهُ
یَدَهُ بَینَ اَیدِیهِمَا فَصَافَحَ اَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ
حاصل معنی انکه چون دو مومن با هم ملاقات کنند و مصافحه نمایند
خدای تعالی دست خود را میان دستهای ایشان داخل کرده با انکه
محبت با آن دیگر بیشتر دارد مصافحه نماید همانا مراد اینست که مصافحه
برادر دینی با محبت چنینی از غایت فضل و ثواب بمنزله مصافحه با جناب
رب الارباب است و نیز در کافی از ابی عبیده حدیثی روایت شده
که خلاصه مضمون آن اینست که من با حضرت امام محمد باقر علیه السلم هم
کجاوه بودیم و اول من سوار میشدم بعد از آن آنحضرت و چون درست
می نشستیم آنحضرت سلام میکرد و پرسش میفرمود مثل پرسش
کسی که یار خود را از دیرگاه باز ندیده باشد و مصافحه مینمود در فرود

آمدن او پیش از من فرود می‌آمد و چون من و او بر زمین درست
مقام میگرفتیم باز سلام میکرد و پرسش مینمود چون پرسش کسی که یار
خود را ندیده باشد گفتم یا ابن رسول الله تو کاری میکنی که در پیش ما
کسی آنرا نمیکند و اگر یکبار کند آنرا بسیار میشمرد آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که آیا ندانسته که در مصافحه چه فایده هست بدرستی که
دو مؤمن با هم ملاقات میکنند پس یکی از ایشان با آن دیگر مصافحه
میکنند پس پیوسته گناه از ایشان فرو میریزد چنانکه برگ از درخت
فرو میریزد و خدای تعالی نظر میکند بسوی ایشان تا وقتی که از هم جدا
کردند **و نیز** در همان کتاب ابو عبیده حذاء از آنجناب روایت نموده
که فرمود یَنبَغِی لِلمُؤمِنِینَ اِذَا تَوَارَى اَحَدُهُمَا عَن صَاحِبِهِ
بِشَجَرَةٍ ثُمَّ التَقَیَا اَن یَتَصَافَحَا حاصل معنی آنکه سزاوار است
از برای دو مؤمن هرگاه حایل گردد درختی در میان ایشان اینکه

بایکدیگر

بایکدیگر مصافحه نمایند **وایضاً** در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
صلوات الله وسلامه علیه منقولست که تَصَافَحُوا فَاِنَّهَا تُذهِبُ
بِالسَّخِیمَةِ یعنی مصافحه کنید با یکدیگر پس بدرستیکه مصافحه میبرد
و برطرف میسازد کینه را از دلها **و نیز** در همان کتاب مرویست
که مُصَافَحَةُ المُؤمِنِ اَفضَلُ مِن مُصَافَحَةِ المَلَائِکَةِ یعنی
مصافحه کردن با مؤمن بهتر است از مصافحه کردن با فرشتگان
وایضاً در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی روایت
شده که حاصل مضمون آن اینست که جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
بحذیفه بن الیمان ملاقات فرموده دست مبارک خود را دراز
کرد که با او مصافحه نماید حذیفه دست خود را دراز نکرد آنحضرت
صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای حذیفه من دست خود را بجانب
تو دراز کردم و تو دست خود را از من نگاهداشتی حذیفه گفت

باب عدم تغییر سلوک با مومنین

یارسول الله بملامسه دست مبارک تو مرا رغبت بود ولیکن جنب بودم

نخواستم که با جنابت دست من بدست مبارک تو مالیده شود آن

حضرت فرمودند که آیا نمیدانی اینکه بدرستی که دو مسلمان چون

باهم ملاقات کنند پس با یکدیگر مصافحه نمایند فرو میریزد گناهان

ایشان چنانکه فرو میریزد برگ از درخت و نیز در همان کتاب

در باب مصافحه از اسحق بن عمار مرویست روایتی که حاصل معنی آن (یعنیت)

که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم رفتم آنحضرت ترش

رو و چین بر ابرو بسوی من نگریست گفتم چه چیز ترا با من متغیر

و خاطر مبارک ترا از من منحرف ساخته فرمود آنچیزی که ترا با برادران

تو متغیر ساخته یعنی سبب تغیر و آزردگی من از تو اینست که تو

با برادران دینی خود تغییر سلوک داده بمن رسیده است ای

اسحق که تو بر در خانه خود دربانی نشانده که فقراء شیعه را از تو باز

میکردند

میکرداند یعنی نمیگذارد که نزد تو آیند گفتم فدای تو گردم من از شهرت

ترسیدم فرمود که اَفَلَا خِفتَ البَلِیَّةَ یعنی آیا از بلا نترسیدی که

بر تو نازل شود اَوَ مَا عَلِمتَ اَنَّ المُؤمِنِینَ اِذَا التَقَیَا فَتَصَافَحَا

اَنزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحمَةَ عَلَیهِمَا فَکَانَت تِسعَةٌ وَتِسعُونَ مِنهَا

لِاَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ فَاِذَا تَوَافَقَا غَمَرَتهُمَا الرَّحمَةُ وَ

اِذَا قَعَدَا یَتَحَادَثَانِ قَالَتِ الحَفَظَةُ بَعضُهَا لِبَعضٍ اعتَزِلُوا بِنَا

فَلَعَلَّ لَهُمَا سِرًّا وَقَد سَتَرَ اللهُ عَلَیهِمَا حاصل معنی آیا ندانسته (انکه)

که دو مومن چون باهم ملاقات کرده با یکدیگر مصافحه نمایند خدای

عزوجل رحمت بر ایشان فرو میفرستد و نود و نه جزء آن رحمت

از آن یکیست که محبت با آن دیگری بیشتر دارد پس چون باهم

رفیق شوند رحمت هر دو را فرو میگیرد و چون بنشینند و باهم

سخن کنند حفظه یعنی فرشتگانی که حافظان و ضابطان

اعمالند باهم گویند بیایید کناری کنیم که شاید این دو مؤمن را
ستری باشد وتحقیق که خدای تعالی پرده بر روی کار ایشان پوشیده
ونمیخواهد که کسی بر راز ایشان مطلع گردد اسحق گوید گفتم که نه خدای
عز وجل میفرماید که مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ
یعنی بیرون نمیکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی مگر اینکه نزد او
باشد آن سخن نگهبانیست مهیا که ضبط آن مینماید همانا اسحق می پنداشته
که نگهبان میباید البته از فرشتگان باشد آنحضرت فرمودند که
يَا إِسْحَاقُ إِنْ كَانَتِ الْحَفَظَةُ لَا تَسْمَعُ فَإِنَّ عَالِمَ السِّرِّ يَسْمَعُ
ويرى ملخص معنی آنکه اگر فرشتگانی که حافظانند سخن ایشانرا
نمی شنوند که ضبط کنند جناب الهی که بر هر رازی آگاهی دارد میشنود
وافعال هر یکرا می بیند ونزدیک بمضمون این روایت مضمون
روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی در باب معانقه

فضیلت معانقهٔ با مؤمن

هم از اسحق بن عمار نقل نموده واو از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه روایت
فرموده وحاصل معنی آن اینست که دو مؤمن چون با هم معانقه نمایند
یعنی دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد
وچون هم را در آغوش کشند واز آن جز رضای الهی نخواهند ومنظور ایشان
غرضی از اغراض دنیا نباشد گفته میشود بایشان یعنی از جانب
جناب مقدس الهی که مَغْفُورٌ لَكُمَا فَاسْتَأْنِفَا ملخص معنی آنکه
گناهان شما آمرزیده شد پس عمل را از سر گیرید پس چون
متوجه پرسش یکدیگر شوند فرشتگان که حفظهٔ اعمالند بهم را گویند
که دور شوید از ایشان که ایشانرا سریست وخدای تعالی پوشانیده است
بر ایشان یعنی نمی پسندد که کسی بر راز ایشان مطلع گردد اسحق گوید
گفتم فدای تو گردم پس سخن ایشان نوشته نمیشود بر ایشان وحال
آنکه خدای عز وجل فرموده است که مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ

عتید پس آنحضرت نفس بلندی برآورد چنانکه در وقت دلتنگی
و غلبهٔ اندوه متعارف است و بعد ازان گریست چندانکه محاسن مبارکش
از اشک تر شد و فرمود ای اسحق إنّ الله تبارك وتعالى إنّما أمر
الملائكة أن تعتزل عن المؤمنين إذا التقيا إجلالاً لهما
وإنّه وإن كانت الملائكة لا تكتب لفظهما ولا تعرف
كلامهما فإنّه يعرفه ويحفظه عليهما عالم السرّ وأخفى
حاصل مضمون اینکه بدرستیکه الله تبارک و تعالی جز این نیست
که برای تعظیم آن دو مومن فرشتگانرا امر میفرماید که از ایشان کناره
کنند چون باهم ملاقات مینمایند و اگرچه فرشتگان عبارت
ایشانرا نمینویسند و سخن ایشانرا نمیدانند حضرت عالم السّر
والخفیات آنرا میداند و ضبط آن مینماید و نیز از جملهٔ مؤکدات
مودّت ضیافت و اجابت دعوت و عیادت نمودن و امثال

فضیلت ضیافت و اجابت دعوت مؤمن

اهمیت

آنهاست که هریک بموجب اخبار و آثار ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم ثواب
عظیم دارد چنانکه در کتب معتبره مذکور است چه ظاهر اینست که غرض
شارع صلوات الله علیه و آله از ترغیب بامور مذکوره این باشد که مؤمنان
باهم ملاقات نموده بدست مهربانی و غمکساری تخم صداقت و یاری
در زمین دلهای یکدیگر کارند و بآب اجرای سنن مذکوره گلشن آشنایی
و دوستی هم را سیراب سازند الحاصل تودد و التیام مؤمنان سعادت
فرجام باهم امریست مهمّ و رعایت حقوق اخوّت دینی و ایمانی
بر ذمّت همّت معتقدان آیین مسلمانی و دینی لازم پس لبیب
هوشمند آنست که با برادران دینی بچشم حقارت ننگرد و در پاس
داری و رعایت حرمت لحقر ایشان غایت اهتمام لازم شمارد
که مبادا باشد که باندک مساهله بر ایشان آتش غضب جبّاری فرو
بارد و مؤید اینمعنی در کافی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا

باین تقریبات ۲

حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست که در زمان بنی اسرائیل
چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر در منزل یکی از ایشان مجتمع گشته
مناظره در میان داشتند که نفر چهارم آمده در کوفت غلام بیرون
آمد گفت مولای تو کجاست غلام گفت در خانه نیست آنمرد باز گشت
و غلام داخل گشته نزد مولای خود رفت مولای او پرسید که که بود
در میکوفت غلام گفت فلانی بود من گفتم آقا در خانه نیست
او ساکت شد و پروا نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچ یک از ایشان
از باز گشتن آن مؤمن آزرده نگشتند و متوجه گفتگویی که داشتند
گردیدند چون فردا شد دیگر باره آن مرد اول صبح آمد و ایشان را
دریافت در حالتی که بیرون آمده بودند و اراده داشتند
که بمزرعه یا نخلستانی که متعلق به بعضی از ایشان بود روند پس بر ایشان
سلام کرد و گفت من نیز با شما رفیقم گفتند آری و از و معذرت

نخواستند

نخواستند و آنمرد محتاج و ضعیف الحال بود یعنی بجهة درویشی و پریشانی
او را حقیر شمردند و بایستی عذر خواهی غبار زشتی آن کردار را
از چهره احوال خود ستردند در راه ابری بر ایشان سایه انداخت
گمان کردند که بارانست بشتافتند پس چون ابر بر سر ایشان
راست ایستاد ناگاه منادی از جوف آن ابر ندا میکرد که ای آتش
بگیر ایشان را و من جبرئیلم فرستاده خدا پس آتشی از جوف آن ابر
جسته آن سه نفر را در ربود و آنمرد دیگر ترسان ماند از آنچه بر آن
قوم نازل شد تعجب مینمود و نمیدانست که سبب نزول آن بلا
چیست پس بشهر عود کرد و با حضرت یوشع بن نون علی نبینا و آله
و علیه السلم ملاقات نمود و او را از آن خبر داد و آنچه دیده و شنیده بود
اخبار فرمود حضرت یوشع گفت آیا ندانستی که خدای تعالی
بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان خوشنود بود و آن سبب

فعلی بود که با تو کردند آنمرد گفت با من چه کردند حضرت یوشع آنچه
گذشته بود بر او حدیث فرمود آنمرد گفت من ایشانرا بحل میکنم
و از ایشان عفو مینمایم گفت اگر این بحل کردن پیش ازین میبود
هر آئینه فایده بحال ایشان میرسانید یعنی از ورطه بلا میرهانید ایشانرا هم
اما حالا که بلا نازل گشته فایده ندارد و شاید که بعد ازین یعنی
در آنعالم فایده بر ایشان رساند عاقلان تأمل پیشه و روشندلان
صاحب اندیشه از مضمون اینحکایت سراپا هدایت استعلام
میتوانند نمود که شان مؤمنان در درگاه جناب اقدس احدی تا چه
قدر عظیم و بلند و خاطر شان در آنحضرت تا چه غایت عزیز و ارجمند است
که بیک بی پروایی و سهل انگاری که در مراعات خاطر احدی
از ایشان واقع شده آتش قهاریتش برافروخته و شعله غضب خرمن
حیات جماعتی را درهم سوخته است تا حال کسانی که برای دو روزه

ملک

ملک و مال اینعالم خیال سالها دشمنی و کین اهل دین را ذخیره خاطر میسازند
و تیغ زبان تندی و ناخوشی از نیام تغافل و خاموشی کشیده بر ترک
و تارک عرض و ناموس یکدیگر میزنند چه باشد و چه حالت میسر شود

زایلوا اعداء الله وواصلوا اولیاء الله

جدا شوید و دوری گیرید از دشمنان خدا و بپیوندید و نزدیکی کنید با دوستان خدا

زیادة الشح تشین الفتوة وتفسد الاخوة

بسیاری حرص و بخل عیبناک میکند جوانمردی را و فاسد میکند برادری را

بیان آنکه سخاوت موجب محبتست

سبب المحبة السخاء

سبب دوستی سخاوتست

چنانچه معلوم است که هر که تخم سخاوت کارد محبت او در دلها
بار آرد و گفته اند که سخا درختیست در بهشت که اصل آن از روضه
همت رسته و فرع آن در سرافرازی با علی علیین پیوسته

دشاخ و برگ آن ساتر جمیع عیبها و میوهٔ آن کرامت و نیکنامی
وصید دلهاست و چون سخا ساتر جمیع عیبهاست پس سعادت
دنیا آنست که مرغ دلهای خلق را بکرم صید نمایی و چون دل که سلطان
شهر بند وجود خلایقست در دام کسی افتاد بدن انسانی که غالب
آنست بتبعیت قلب در دام می افتد و چون آدمی مالک رقاب جمعی دید
اسباب ارادات او حاصل و مراتب عالیه واصل میگردد **حکایت**
آورده اند که یکی از پادشاهان را امیری بود بغایت صاحب شوکت
وعظمت و بسط ید و پادشاه را از وی گزیری نبود از گردباد نخوت
وسوسهٔ سلطنت در دلش افتاد پادشاه از استماع این خبر بغایت
متفکر و متألم شد و با امراء خود درین باب مشاورت نمود اصحاب
جانبی همگی اتفاق نمودند که او را در بند و قید باید کشید
و متوجه علاج این واقعه پیش از وقوع باید کرد دید آن پادشاه آگاه

نقل از ملوک

حسن تدبیر سران سپاه را تحسین فرمود و او را طلب نموده در اعزا
و احترام او مبالغات نمود و خصال پسندیده و حسن خدمات
او را بر زبان جاری ساخت و از خزاین و نقود زیاده بر استحقاق باو داد
مشیران دولت که صلاح در قید و بند دیده بودند در حین فرصت
عرض نمودند که سبب تخلف از مشورت چه بود پادشاه تبسمی نمود
گفت من خلاف رای شما نکردم و از عزم خود نیز انحراف نورزیدم
چون شما متفق شدید که او را باید بند کرد خواستم که او را بمحکمترین
بندی مقید سازم هیچ قیدی محکمتر از احسان و انعام نیافتم
چرا که هر بندی که بر عضوی افتد زود گسیخته گردد بند بر دلش
نهادم که سلطانست و جمیع جوارح و اعضا تابع آن

سَبَبُ الائتلافِ الوَفاءُ ۴ سلوّ القلوب

سبب الفت گرفتن وفا داشتن است برسید دلها را

عَنِ الْمَوَدَّاتِ فَاِنَّهَا شَوَاهِدُ لَا تَقْبَلُ الرُّشَا

از دوستیها پس بدرستیکه دلها شاهدهای چند اند که قبول رشوه نمیکنند

حکمت والله یعلم که حاصل اینفقره شریفه اعجاز طریقه این باشد که بعضی منافق
پیشگان از بنی نوع انسان میباشند که بظاهر و زبان خود اداء دوست
واقعی و امین مینمایند و در افعال ظاهریه نیز بجهت اغراض مختلفه که ابنای
زمان را میباشد همین طریقه را مرعی میدارند مؤمن باید بهر احدی
قبل از امتحان اعتماد ننماید و یکی از جمله طرق امتحانات آنست که
از دل خود خبر گیرد که دل شاهد عدلیست که قبول رشوه نمینماید هرگاه
دل او گواهی بصدق محبت او دهد یعنی در ضمیر خود اثر محبت آن
مدعی دوستی را ادراک نماید میتواند بود که اعتماد نماید چنانچه گفته اند

مصرع رجوع کن بدلت کز دلم خبر یابی

و همچنین است حال کسی که در دل خود از احدی بدون سبب ظاهری

اثر کراهتی مشاهده نماید و بی جهتی در مقام انکار او در آید البته در دل
آنکس نیز چیزی از عداوت و کراهت نسبت باو خواهد بود و اگر چند
وقتی خودداری نموده در کتمان آن کوشد بالآخره اثر آن بروز
خواهد نمود پس بنا بر مضمون صدق مشحون اتَّقُوا مَنْ اَبْغَضَتْهُ
قُلُوبُکُمْ پرهیز نمودن و دوری گزیدن از کسی که دل او را دوست
ندارد از انواع احتیاط بلکه از جمله ضروریات است و شعرا همین مضمون را
برشته نظم کشیده اند شعر

از آنکس بپرهیز فعل و فنش ۰ که دارد دلت بی سبب دشمنش
اگر ره نگرداند از گرگ میش ۰ بود یاور او در آزار خویش

حاصل آنکه بدوستان ظاهریه اعتماد نشاید نمود و در تفحص مکنونات دلها باید بود

سَبَبُ الْفُرْقَةِ الاِخْتِلَافُ

سبب جدایی و دوری نمودن اختلافست

يعني اختلاف طبعها و رايها و شربها و مذهبها مانع ائتلاف و
باعث اختلافست زيرا كه هر طبعي را مقتضائي و هر مزاجي را مقتضائيست
و ممكن است كه مراد اين باشد كه مخالفت نمودن در اكثر اوقات با رفقا
و اصحاب سبب مفارقت ايشان ميگردد چنانچه در همين باب مي آيد

كشرط المصاحبة قلة المخالفة

ساعد اخاك على كل حال و زل معه

ياري و مددكاري كن برادر خود را بر هر حال و انتقال كن با او

حيث زال

هر جا كه او انتقال نمايد

يعني بر هر حال از شدت و رخا و محنت و بلا اعانت و ياري او بكن و از و در هيچ حال مفارقت روا مدار

سوء المنطق يزري بالقدر و يفسد الاخوة

بدحرفي عيبناك ميكند قدر و منزلت او را و فاسد ميكند برادري را

علامت تنافر اخوان

شر

شر اخوانك من ارضاك بالباطل

بدترين اخوان تو كسي است كه راضي كند ترا بباطل

يعني باطل را در لباس حق نزد تو جلوه دهد براي خوش آمدن تو و حق
و صدق را از تو پوشيده دارد و قبايح و عيوب ترا كه اعلام و اظهار
آن از مقتضيات صداقتست بجهة استرضاي خاطر تو از او مخفي دارد پس
ثابتست كه چنين كسي علامت اخوت با او نيست بلكه در دعوي صداقت
خود كاذب و حذر نمودن از رفاقت او واجبست

شر من صاحبت الجاهل ۞ شر اخوانك

بدترين كسي كه مصاحبت كني با او نادانست بدترين برادران تو كسيست

من احوجك الى مداراة و الجاك الى اعتذار

كه محتاج كند ترا بمدارات و مماشات نمودن با خود و ملجا سازد ترا بعذر گفتن

يعني از تقصيرات كرده يا ناكرده خود يا تهاون در امور صداقت يا اعتقاد او يا غير كدورات

شَرُّ اِخْوَانِكَ مَنْ يَبْتَغِي لَكَ شَرَّ يَوْمِهِ

بدترین برادران تو کسی است که طلبد برای تو روز بد خود را

یعنی خواهد که بلیه و نائبه که باو رسیده از او رفع و بتو عاید گردد

یا آنکه مثل آنرا برای تو خواهد

شَرُّ اَصْدِقَائِكَ مَنْ تَتَكَلَّفُ لَهُ

بدترین دوستان تو کسی است که تو تکلف کنی برای او

یعنی مشقت کشی و خود را بتعب وا داری برای استرضای خاطر و

رعایت جانب او می آید که شَرُّ الْاُلْفَةِ اِطْرَاحُ الْكُلْفَةِ حاصل معنی که

شرط الفت دور داشتن کلفت است یعنی دور داشتن چیزی

که در آن مشقت تو و صد توع در آن باشد

شَرُّ الْاِخْوَانِ الْخَاذِلُ

بدترین برادران کسی است که ترک یاری و مددکاری برادر خود کند

علامت بدترین دوستان

یعنی

یعنی در وقت استعانت تو از تو خود را از یاری و مددکاری تو معاف دارد

سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْاِحْسَانُ ۴ شَرُّ النَّاسِ مَنْ سَعَى

سبب محبت نیکویی و انعام نمودنست ۴ بدترین برادران کسی است که سعی

بِالْاِخْوَانِ وَنَسِيَ الْاِحْسَانَ ۴ شَرُّ

و چغلی برادران نماید و فراموش کند نیکویی که باو کرده باشند ۴ بدترین

الْاِخْوَانِ الْمُوَاصِلُ عِنْدَ الرَّخَاءِ

برادران نزدیکی کننده در وقت رخا و وسعت

وَالْمُفَاصِلُ عِنْدَ الْبَلَاءِ

و دوری کننده در وقت بلا و محنت است

چنانچه اکثر ابنای زمانست که هرجا دولتی بینند خود را از خواص آن

صاحب دولت وانمایند و زبان بلاف و گزاف کشایند و

در روز بد فوراً مفارقت نمایند و بدیگری پیوندند مانند مگسی

علامت بدترین برادران و چغلی

احفص

که جویای عسل باشد چنانچه گفته اند شعر

این دغل دوستان که می بینی ❊ مگسانند گرد شیرینی

و ظاهر است که اینمعنی مختص باهل زمانی نباشد بلکه در هر زمانی اینقسم طایفه
میبوده و میباشند حتی اینکه در کتاب مناقب شعری مشعر باینمعنی از
حضرت امیر البررة و قاتل الکفرة صلوات الله وسلامه علیه منقولست که

وما اکثر الاخوان حین تعدهم ❊ ولکنهم فی النائبات قلیل

حاصل معنی آنکه وچه بسیارند برادران در هنگام شمردن اسامی ایشان
ولیکن در وقت نزول حوادث و بلایا کمند خدا پناه دهد از امثال این لئیمان و ناکسان

شر اخوانک من اغراک بهوی وولهک

بدترین برادران تو کسی است که حریص سازد ترا بخواهش نفس و واله و حیران سازد ترا

بالدنیا ❊ شر اخوانک من داهنک فی نفسک

بدنیا   بدترین برادران تو کسی است که نفاق ورزد با تو مسامحه و مساهله نماید با تو در گفتن عیب نفس تو

وساترک عیبک ❊ شر اخوانک الغاش

وبپوشاند از تو عیب ترا   بدترین برادران تو کسی است که اظهار کند بتو

المداهن ❊ شر اخوانک واغشهم لک

خلاف آنچه در دل اوست و مساهله کند در نصیحت تو   بدترین برادران تو و پنهان کننده ترین ایشان

من اغراک بالعاجلة والهاک عن الآجلة

مافی الضمیر خود را برای تو کسی است که حریص کند ترا   بدنیا و غافل سازد ترا از امور آخرت

شر الاصحاب السریع الانقلاب

بدترین مصاحبان کسی است که زود برگردد

یعنی مزاجش مستقیم نباشد و باندک خیال فاسدی محبتش با اصدقا
واصحاب بعداوت منقلب شود

شر الاعداء ابعدهم غورا

بدترین دشمنان دورترین ایشانست بحسب غور یعنی فرو رفتن در مغاک یا غیر آن

وَأَخْفَاهُمْ مَكِيدَةً

وپنهان کننده ترین ایشانست بحیله و مکر

یعنی مکر وحیلهٔ خودرا پنهان کند والحق ازچنین دشمنی حذر بایدبود علی الخصوص در وقتی که بحسب ظاهر دوستی نماید اعاذنا الله من امثالهم

شَرْطُ الأُلْفَةِ اطِّرَاحُ الكُلْفَةِ

شرط الفت دور داشتن کلفت است

یعنی تکلیف ننمودن الیف بچیزی که دران مشقت او باشد یا بمعنی که شرط الفت آنست که تکلفات در میانه نباشد واتحاد محکم باشد چنانچه گذشت که بدترین دوستان کسی است که تو تکلف کنی برای او

شَرْطُ المُصَاحَبَةِ قِلَّةُ المُخَالَفَةِ

شرط مصاحبت کمی مخالفت است

چه اگر در مصاحبت مخالفت بسیار شود لابد بمفارقت منجر و رشتهٔ

اختلاط

اختلاط بزودی گسسته گردد

صِحَّةُ الوُدِّ مِنْ كَرَمِ العَهْدِ

صحیح بودن دوستی یعنی بی عیب بودن آن از جملهٔ نیکویی عاییت حرمت و وفا بعهدست

صَاحِبُ السُّوءِ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ

مصاحب بد قطعه از آتش است

یعنی چنانچه آتش قرین خودرا میسوزد مصاحب بد نیز رفیق خودرا میسوزاند

صُحْبَةُ الأَخْيَارِ تَكْسِبُ الخَيْرَ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالطِّيبِ حَمَلَتْ طِيباً

صحبت نیکان حاصل میکند نیکی را مانند عطر باد که هرگاه بگذرد بخوشبویی بر میدارد با خود بوی خوش را صحبت

صُحْبَةُ الأَشْرَارِ

بدان و اشرار

حکایت دوستی خرس

تکسب الشر کالریح اذا مرت بالنتن حملت نتنا

کسب میکنید بدی را مانند باد که هرگاه بگذرد ببوی بدی برمیدارد با خود بوی بد را

صحبة الاحمق عذاب الروح ، صحبة

صحبت احمق عذاب روح است صحبت

الولی اللبیب حیوة الروح ، صدیق الاحمق

دوست عاقل زندگی روح است دوست مرد احمق همیشه

فی تعب ، صدیق الجاهل معرض للعطب

در محنت و تعبست دوست نادان افتاده شده است بهلاکت

مشهور است که دوستی نادان مانند دوستی خرس است و منشاء شهرت آنست که شخصی خرس بچه را پرورد و با او انواع نیکوییها کرد تا خرس بزرگ شد و در هیچ وقت از و جدا نمیشد روزی در کوهستانی خفته و مگس بسیار بر و جمع شده بود گویا خرس را

بخاطر

بخاطر گذرانید که از عالم مکافات اشفاق و مهربانی و اداء حقوق دیرینه آن یار جانی بشیوه مگس رانی اشتغال نماید با خود اندیشید که راندن مگس لمحه بلمحه بیفایده است و هرچند راندم باز آمدند باید صبر نمود تا همه بر سر او جمع شوند بیکدفعه سنگ بزرگی بر سر آنها زد که هم صاحب خود را رهایی داده باشم از شر مگسان و هم دل خود را خالی کرده باشم از ایشان آخر الامر آن تدبیر خود را بکار برد و آن مسکین را از مگس رهانیده بدست نهنگ اجل سپرد و این مثل از و باقی و بر زبانها جاریست

صدیق الجاهل متعوب منکوب

دوست مرد نادان بتعب افتاده شده و مصیبت زده شده است

والغالب بالشر مغلوب

و غالب شده بسبب شر مغلوبست

هرچند بحسب ظاهر غالب نماید مصداق انیمقال احوال ضلالت مآل خلفای

بنی امیه و بنی عباس من فعالست که انواع حیل و تدابیر برای استهزا

و استخفاف عزیز کرد کان پادشاه قدر جنیر اعنی ذریت طاهره

صلوات الله و سلامه علیهم نمودند و در هر یک خود مغلوب میبودند

چنانچه الله تبارک و تعالی در کتاب عزیز فرموده که یُرِیدُونَ

لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه میخواهند که فرو

نشانند نور الله تعالی که آن دلائل و حجج امامت و ولایت امیر المؤمنین

علیه السلام است بباد دهنهای خود و الله تعالی تمام کننده است

نور خود را و اگرچه ناخوش دارند کافران و نیز از جمله مصدقات

اینمقال در کتاب کشف الغمه مذکور است که هرون الرشید لعین روزی

طبقی سرکین که بانجیر شباهتی داشت پیکی از معتمدان خود داده

برای

در دفع مکر هرون الرشید علیه اللعنة نسبت بحضرت امام موسی علیه السلام نموده و معجزهٔ آن حضرت

برای نوباوهٔ بوستان آل هاشم حضرت امام موسی کاظم علیه السلم فرستاد

و غرض آن شقی ابتر استهزا و استخفاف آنسرور بود چون خادم طبق را

آورده پوششش از ان برگرفت تمام انجیر پاکیزه شده بود

آنحضرت از ان تناول فرموده بخادمی که آنرا آورده بود نیز خورانید

و بعضی انجیر برای هرون فرستاد چون نزد هرون آوردند از آن

انجیر برداشته در دهن نهاد همچنان در دهن او سرکین گردید

و نیز در انکتاب آورده که مشعبدی هندی نزد متوکل عباسی

لعنه الله آمده حقه بازی میکرد و در آن فن چنان ماهر بود که مثل او

ندیده بودند آنملعون شقی اراده کرد که با حضرت امام علی نقی علیه السلم

لعبی بازد و آن مهر سپهر کرامت را خجل و شرمنده سازد متوکل

نابکار گفت اگر این کار کنی هزار دینار ترا جائزه دهم مشعبد

فرمود تا نان چند تنک که ثقلی چندان نداشته باشد پخته مهیا

معجزهٔ حضرت امام علی نقی علیه السلام

سازند و چون خان گستردند آن نانها را نیز آورند و مراد در پهلوی
یعنی حضرت امام علی نقی علیه السلم جای دهند بعد از تمهید اینمقدمات چون
آنحضرت شرف حضور ارزانی داشت جهت او بالشی که بر آن صورت
شیری نقش کرده بودند گذاشتند و آن بازیگر آمده در پهلوی
آن بالش نشست چون حضرت امام علیه السلم دست بجانب یکی از آن
نانها دراز کرد آن ناپاک لعبی باخته آن نان را پرواز داد و همچنین سه مرتبه
آن کار کرد و اهل مجلس فرو خندیدند آن منبع طوفان جلال و مظهر
قهر حضرت ذو الجلال علیه السلم دست بر آن شیر زده فرمود که بگیر او را
آن صورت شیری شده از بالش برجست و آن بدبخت را فرو برد
بجای خود معاودت نمود آن قوم بی سعادت از دیدن آن خرق
عادت حیران گشتند و آنحضرت از مجلس برخواست متوکل بدسگال
زبان سؤال گشوده گفت میخواهیم که بنشینی و آنمرد را باز آوری آنحضرت

فرمودند که بخدا قسم که آنمرد بعد ازین دیده نخواهد شد آیا مسلط میسازی
دشمنان خدا را بر دوستان خدا این سخن گفته از نزد او بیرون
رفت **و شبیه است** باین واقعه آنچه در میان حضرت امام همام علی بن موسی
الرضا علیهما السلم و ملعونی از ندمای مامون الرشید پلید بوقوع
پیوست **و تفصیل** آن از شیخ صدوق رحمه الله در عیون اخبار
الرضا علیه التحیة والثنا بر وجهی نقل فرموده که مجمل و حاصل مضمون
آن اینست که چون مامون ملعون شهنشاه کشور دین و دنیا حضرت
امام رضا را علیه و علی آبائه صلوات الله الملک الاعلی ولی عهد خود
گردانید مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان مامون که از رحمت
الهی دور و از غبار کینه آن امام همام پیوسته رنجور بودند میگفتند
تا علی بن موسی الرضا ولی عهد ما شده است خدای تعالی باران
از ما باز داشته یعنی نباریدن باران از شآمت اوست این سخن

معجزه حضرت امام علی رضا علیه التحیة والثنا و استسقای مامون علیه اللعنة

بمامون رسیده برخاطرش گران آمد و از آنحضرت استدعای
دعای باران نمود مسؤل درجهٔ قبول یافته آن سحاب باران رحمت
الهی روز دوشنبه بصحرا رفتند و خلایق نیز بیرون رفته نظاره میکردند
پس آنحضرت بمنبر برآمده بعد از گزارش حمد و ثنای الهی دعا فرمودند
که ای معبود برحق ای پروردگار من تو عظیم ساختی حق ما اهل بیت را
پس توسل جستند این خلق بما چنانکه فرمودی و آرزو نمودند فضل
و رحمت ترا و توقع کردند احسان و نعمت ترا پس بپاشان ایشان را
یعنی باران ده ایشان را بارانی دادنی که نافع باشد و فیضش
بهمه جا یا بهمه کس رسد و دیر آینده و زیان رساننده نباشد
و میباید که باران ایشان ابتدا اگر بعد از آن باشد که از اینجا بازگشته بمنازل
و آرامگاههای خود رسیده باشند راوی گوید که قسم بآن خدایی
که مبعوث گردانید محمد را صلی الله علیه و آله بحق به پیغمبری که هرآینه

و بتحقیق بادها در هوا ابرها را بهم بافته و رعد و برق بهم رسانیدند و
مردمان بحرکت درآمدند همانا میخواستند که از باران خود را بجانبی
کشند پس حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا فرمودند که بحال خود
باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست از برای اهل فلان
شهر است پس آن ابر گذشت و بعد از آن ابر دیگر آمد که مشتمل
بر رعد و برق بود دیگرباره مردمان حرکت نمودند و باز آنحضرت
صلوات الله علیه فرمودند که بحال خود باشید که این ابر
از برای شما نیست از برای اهل فلان شهر است و همچنین تا ده ابر
آمد و گذشت و امام علیه السلم میفرمود که بحال خود باشید که
این ابر از جهت شما نیست از برای اهل فلان شهر است بعد از آن
یازدهم آمد آنجناب فرمودند که ایها الناس این ابر را
خدای تعالی برای شما فرستاده پس شکر کنید الله تعالی را بر تفضل او

کرامت بر شما نمود پس برخیزید و بسوی منزلها و آرامگاههای خود روید
که این ابر در بالای سر شما ایستاده است و بر شما میبارد تا بمنزلهای
خود داخل شوید و بعد از آن خواهد آمد بشما از خیر آنچه لایق کرم و بزرگی
الله تعالی باشد و آنحضرت از منبر بزیر آمد و مردمان باز گشتند
و آن ابر میبارید تا بمنزلهای خود نزدیک شدند بعد از آن باران
سختی بارید و وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها پر آب
گردید مردمان میگفتند هَنِیئاً لِوَلَدِ رَسُولِ اللهِ کَرامَاتُ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ یعنی گوارا باد بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کرامتهای
خدای عزّ و جلّ بعد از آن آنحضرت از منزل بر آمده جمع کثیری
از آن خلق حاضر شدند و خطبه مشتمل بر مواعظ و نصایح دلپذیر
ادا نمود و ارض موات دلهای مستمعان را بباران آن سخنان
احیا فرمود القصه بدعای آنحضرت صلوات الله علیه خدای تبارک

وتعالی عظیم گردانید برکت را در بلاد یکی از مقربان مامون که هوای ولی
عهدی او در سر و خار حسد حضرت امام رضا علیه السلام در جگر داشت
بمامون گفت یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أُعِیذُكَ بِاللهِ أَنْ تَكُونَ
تَارِیخَ الْخُلَفَاءِ فِی إِخْرَاجِكَ هَذَا الشَّرَفَ الْعَمِیمَ وَالْفَخْرَ
الْعَظِیمَ مِنْ بَیْتِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ إِلَی بَیْتِ وُلْدِ عَلِیٍّ حاصل
معنی آنکه استعاذه میکنم برای تو بخدای تعالی که ترا پناه دهد و
نگاهدارد از اینکه تاریخ خلفا شوی و مردمان عالم گویند که از خلفا
مامون این شرف عمیم و فخر عظیم یعنی خلافت و پادشاهی را
از خاندان عباس بیرون کرده بخاندان علی نقل فرمود
هر آینه بتحقیق که اعانت کردی بر خود و بر اهل خود یعنی با خود
و با منسوبان خود دشمنی نمودی که این ساحر فرزند ساحران را آوردی
و بتحقیق بی قدر و کم نام بود ظاهرش کردی و پست بود.

بلند مرتبه‌اش گردانیدی و فراموش بود مذکورش ساختی و این
باب مزخرفات که تفصیل آن در عیون اخبار الرضا علیه التحیة و الثنا مذکور است
گفت مامون ملعون که این مرد پنهان بود از ما و مردمان را به بیعت
خود دعوت مینمود خواستیم که او را ولی عهد خود سازیم تا مردمان را
بسوی ما خواند و به پادشاهی و خلافت ما اعتراف نماید و تا آن کسانی
که مفتون او گردیده اند اعتقاد نمایند که او در آنچه ادعا میکرد یعنی در امر
خلافت اصلا حقی ندارد و آن مخصوص ما است و ترسیدیم که اگر او را
همچنان بحال خود واگذاریم رخنه از او در کار ما بهم رسد که آن را سد
نتوانیم کرد و آید بر ما از او آنچه طاقت آن نیاوریم و اکنون که کردیم
آنچه کردیم خطا کردیم و بسبب تعظیم او مشرف بر هلاک شدیم
تهاون و سهل انگاری در کار او جایز نیست لیکن محتاجیم
باینکه اندک اندک مرتبه او را پست کنیم تا او را نزد رعیت

چنان وانمائیم که استحقاق و اهلیت این امر ندارد و بعد از آن تدبیری
در باب او کنیم که مواد بلای او را از ما منقطع و مندفع گرداند آنمرد
گفت یا امیر المومنین مجادله و مباحثه او را بعهده من گذار که بدرستی که من
او و اصحاب او را ساکت میسازم و از قدر و مرتبه‌اش چیزی کم
میکنم و اگر نه هیبت تو در دل من بودی و از تو اندیشه نمیکردم
هر آینه فرود می‌آوردم او را از منزلت و مرتبه خودش و ظاهر میشد
بر مردمان که او شایسته ولی عهدی که باو مفوض داشته نیست
مامون گفت هیچ چیز نزد من محبوب‌تر و خوشتر از این نیست آن ملعون
ازل و ابد گفت که وجوه و اعیان اهل مملکت خود را و سران سپاه
و قاضیان و خیار فقها را جمع ساز تا در حضور ایشان نقص او را ظاهر کنیم
تا بیشتر باعث خفت و حط مرتبه او گردد و انجماعت بدانند
که آنچه از اهانت و استخفاف از تو نسبت باو صادر خواهد شد

صواب و بجاست پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلسی
وسیع جمع کرده خود نیز نشست و حضرت امام رضا علیه السلم را در مرتبه
که برای او قرار داده بود نشاند پس آن حاجب لعین که متعهد اهانت
آن سالار دین شده بود شروع کرده بآنحضرت گفت که مردمان از تو
حکایتها بسیار کردند و از حد گذرانیدند و وصف ترا بآنچه گمان دارم
که اگر تو واقف شوی بر آن از آن تبرا نمایی و بر ایشان انکار
کنی اولا اینکه دعا کرده از خدای باران طلبیدی باران که همیشه
میبارد و بارید پس اینرا از برای تو معجزه کرده اند و بسبب آن
ترا بی مثل و یگانه دنیا قرار داده اند و این امیر المؤمنین ادام الله
ملکه و ابقاه را که با هیچکس موازنه نکنند مگر اینکه دراج آید ترا بمرتبه
رسانیده است که میدانی پس از جمله حقوق او بر تو این نیست که جایز
و روا داری که دروغگویان بثنای تو و کسر شان او دروغها

گویند حضرت امام رضا علیه السلم این مضمون در جواب فرمود که من منع نمیکنم
بندگان خدا را از گفت و گو و مذاکره نعمتهای الهی که مرا داده
و اگر چه از روی نشاط بآن کردن فرازی نکنم و اما اینکه گفتی صاحب
تو مرا بمرتبه رسانیده او مرا نرسانیده مگر بمرتبه که عزیز مصر یوسف
صدیق علیه السلم را رسانیده بود که مراد آنحضرت صلوات الله
علیه این باشد که چنانکه ولی عهدی عزیز مصر دون مرتبه حضرت
یوسف بود ولی عهدی مامون نیز دون مرتبه من است پس در این وقت
آن حاجب برگشته بخت برآشفته گفت ای پسر موسی هر آینه از حد خود
درگذشتی و از قدر خود تجاوز نمودی با اینکه خدای تعالی باران
فرستاد که وقت آن مقدر شده بود و از آن پیش و پس
نمیشد آنرا آیتی ساختی که بآن کردن مباهات می افرازی گویا
معجزه آوردی مثل معجزه ابراهیم خلیل آنگاه که سرهای مرغان را بدست

گرفت و اعضای آنها را که متفرق بر سر کوهها گذاشته بود طلبید
پس شتاب آمدند و بهم پیوستند و بحرکت در آمده پرواز نمودند
باذن خدای تعالی پس اگر تو راست میگویی زنده کن این دو شیر را
و آنها را بر من مسلط ساز که چون این کار کنی آن معجزه باشد و باران
که عادت بباریدن آن جاری گشته تو سزاوارتر نیستی بآنکه بدعای
تو باریده باشد از دیگری که دعا کرده چنانکه تو دعا کرده
یعنی دیگران نیز درین دعا با تو شریک بوده اند از کجا که باریدن
بدعای تو بوده نه ایشان و اشاره بدو صورت شیر کرد که بر مسند
مامون نقش کرده بودند آن نسخهٔ سیاست قهاری و موجهٔ قلزم
قهر جباری علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا غضبناک گشته
بانگ بر آن دو صورت زد که بگیرید این فاجر را و او را طعمهٔ خود
سازید و از وی عین و اثر مگذارید پس آن دو صورت دو شیر شده برجستند

و آن حاجب خشن را گرفته و اعضای او را کوفته در هم شکستند
و خوردند و خونش را لیسیدند و آن قوم از آن متحیر مانده مینگریستند
چون از کار او پرداختند رو بحضرت امام علیه السلم کرده گفتند یا ولی الله
فی ارضه چه میفرمایی ما را آنچه با او کردیم با این نیز بکنیم و اشاره
بمامون میکردند مامون از شنیدن آن بیهوش گردید امام علیه السلم
فرمود گلاب بر او افشانند و بوی خوش بکار بردند و آن دو شیر
دیگر باره میگفتند آیا رخصت میدهی ما را که او را بصاحبش ملحق سازیم
آنحضرت فرمودند نه زیرا که خدای تعالی را در او تدبیریست که او
امضای آن خواهد کرد شیران گفتند پس ما را چه میفرمایی فرمود
بجای خود باز گردید چنانکه بودید ایشان بسوی مسند باز گشته
همچنان دو صورت شیر شدند که بودند

صَاحِبُ المَالِ مُتْعُوبٌ

صاحب مال بتعب افتاده شده است

بجهة انکه مال دنیا معشوق عالم وصاحب مال محسود بنی آدم است
پس در تمام عمر مشغول محافظت آن از طراران ابنای زمان باید بود نه
در روز بآسایش وراحتی ونه در شب بآرام واستراحتی خواهد غنود
مجملا در دار دنیا هیچ نوشی نیست که نیشی با او نبوده وهیچ دوایی
نه که المی بلایی در او نسوده باشد پس با اینحال صاحب مال را
پهلو بر بستر استراحت نهادن امریست محال واین مصلحتی است از
مصالح حکیم لم یزل ولایزال

صَاحِبِ الْإِخْوَانَ بِالْإِحْسَانِ وَتَغَمَّدِ
مصاحب شو برادران را بنیکویی نمودن وبپوشان گناهان را
الذُّنُوبَ بِالْغُفْرَانِ ٭ صَاحِبِ الْعُقَلَاءَ تَغْنَمْ
بعفو نمودن و درگذشتن مصاحب شو
باعاقلان تا غنیمت یابی

واعرض

وَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا تَسْلَمْ ٭ صَاحِبِ الْعُقَلَاءَ
ودوری کن از دنیا تا سالم مانی   مصاحب شو با عاقلان
وَجَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَاغْلِبِ الْهَوَى تُرَافِقِ
وهمنشینی کن با عالمان وغلبه کن بر خواهش نفس تا رفیق شوی
الْمَلَأَ الْأَعْلَى ٭ صَاحِبِ الْحُكَمَاءَ وَجَالِسِ
با ملائکه مقربان   مصاحبت کن با دانشمندان وهمنشینی کن
الْحُلَمَاءَ وَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا تَسْكُنْ جَنَّةَ
با بردباران   ودوری کن از دنیا تا ساکن شوی در بهشت
الْمَأْوَى ٭ صَدِيقُكَ مَنْ نَهَاكَ وَعَدُوُّكَ
جاودان   دوست تو کسی است که نهی کند از بدیها ودشمن تو کسیست
مَنْ أَغْرَاكَ ٭ صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تُوجِبُ سُوءَ
که حریص سازد ترا بآنها   صحبت مردمان بد واشرار باعث میشود بدگمانی را

الظّنّ بالاخیار

بدگمانی را به نیکان و خیار

محتملست که مراد ازانیفقره شریفه این باشد که کسی که مصاحبت با جماعت
بدان نمود و بعد از امتحان مطلع بر بدی ایشان شد اینمعنی باعث
این میشود که بدگمان شود بجماعت نیکان یا بمعنی که خیال نماید که در باطن
ایشان نیز مانند اشرار مرتکب کارهای نالایق میشوند و ممکن است که
بدگمانی به نیکان بسبب مصاحبت بدان ازین راه باشد که جماعت
بدان همیشه نسبت به نیکان بدگمانند و چون اخلاق مصاحبان
در آئینه ضمیر اینکس منطبع میشود اینصفت ذمیمه نیز مکنون خاطر میگردد
و غرض ازانیفقره شریفه نهی از مصاحبت بدانست چه آن باعث
بدگمانیست به نیکان و آن مذمومست شرعاً و عقلاً اما عقلاً
بسبب آنکه این صفت ذمیمه ناشی از عجب و ترفع و خود پسندی
و حسد و عداوت میشود و بر هر کسی لازمست که اجتناب از این

صفت

ذمیمه نماید و همه کس را در مراتب قرب جناب الهی بهتر از خود داند
صفات
و حسد و عداوت با احدی از مؤمنان نداشته باشد و ایضاً بدگمانی
به نیکان باعث فساد نظام معاش و معاد است و اما شرعاً پس
آنچه در باب مذمت آن وارد شده بسیار است بدانکه ظن بمعنی رجحان
احد طرفین نفی و اثباتست با تجویز طرف دیگر و در کتاب و سنت
بمعنی یقین نیز آمده والله تبارک و تعالی در بسیاری از آیات
کلام مجید نهی از متابعت ظن فرموده ازجمله در سورهٔ حجرات که
یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیْرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ
اِثْمٌ حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه ای آنکسانی که ایمان آورده اید
اجتناب کنید بسیاری از گمان از برای آنکه بعضی از ظنون و گمانها
گناه است یعنی موجب گناه و ترتب عذاب یوم الجزاء است
الحاصل ظن و تخمین بجای علم نتوان کار فرمود که منشاء اکثر ظنون بد

بدستویلات شیطانیست که سبب وقوع عداوت درمیان دوستان

وهمصحبتان از جملهٔ مؤمنان میگردد وظاهرست که آنمردود لعین

پیوسته در کمین وقاطبهٔ اولاد آدم را دشمن دیرینیست و در صحرای

بنای دوستی مؤمنان هر لحظه در رنگ تازه ریختن وصرصر فسونش

هر نفس در غبار فتنه انگیختن والله تبارک وتعالی در مقام تحذیر از فسون

آنمردود درگاه سبحانی در کلام مجید فرقانی فرموده که اِنَّمَا

يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ

حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه اینست وجز این نیست که میخواهد

شیطان که اندازد درمیان شما دشمنی وکینه وچنانچه

واجبست که ظن مؤمن بخدای مهربان محض خیر باشد همچنین با جمیع

مؤمنان ظن نیک داشتن واجبست وچنانچه ظن بد بر رحیم

رحمن وبخشاینده عاصیان محض خسران ومنافی بلکه مفسد ایمانست

ظن بد بوستان از جملهٔ ایمان او رندگان بخدا ایر حیاست ودر همین

کتاب از جناب سرور اولو الالباب ماثور ومذکورست که لَا مَعْرُوفَ مَعَ

مَنٍّ وَلَا اِيمَانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ وايضا اِيَّاكَ اَنْ تُسِيءَ الظَّنَّ فَاِنَّ

سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَيُعَظِّمُ الْوِزْرَ حاصل معنی فقرهٔ

اولی اینکه نیست احسانی ونیکیی وصدقه با منت گذاشتن ونیست

ایمانی با بدگمانی یعنی چنانچه باطل میکند نیکی با مردمان را منت همچنان

باطل میسازد ایمان را بدگمانی وحاصل فقرهٔ ثانیه اینکه بپرهیز از بد

گمانی پس بدرستیکه بدگمانی فاسد میسازد عبادت را وعظیم میسازد گناه را

طُوبَى لِمَنْ اَطَاعَ نَاصِحًا يَهْدِيهِ وَتَجَنَّبَ

خوشحالی درزندگانی برای کسیکه اطاعت نماید نصیحت کننده را که هدایت کند اورا

و دوری نماید

غَاوِيًا يُرْدِيهِ

گمراه کننده را که هلاک کند اورا

عليك باخوان الصفا فانهم زينة

بر تو باد که متمسک شوی برادران نیک صاف دل بیغش در برادری پس بدرستیکه ایشان زینتند درزمان

في الرخاء وعون في البلاء ۞ عليك

وسعت نعمت ویار و مددکارند در هنگام بلا ومحنت   بر تو باد که متمسک شوی

بمواخاة من جدك ونهاك فانه

برادری کسی که ترا باز دارد از غضب وخشم الهی ونهی نماید ترا از مناهی پس بدرستیکه او

ينجدك ويرشدك ۞ عليكم بالتوصل

بزرگ میکند ترا وراه مینماید ترا یعنی رسیدن بحق وآنچه صلاح تو در آنست   بر شما باد بمواصلت

والموافقة واياكم والمقاطعة

وهمراهی نمودن با یکدیگر و بپرهیزید وحذر نمایید از مفارقت ودوری نمودن

والمهاجرة ۞ عليك بمقارنة ذي العقل

از یکدیگر   بر تو باد بمصاحبت نمودن با صاحب عقل

والدين فانه خير الاصحاب ۞ على الانصاف

ودین پس بدرستیکه صاحب عقل ودین بهترین مصاحبانست   بر انصاف دادن مردمان

ترسخ المودة ۞ على قدر التواخي في الله

از نفس خود محکم واستوار میشود دوستی   بر قدر برادری در راه خدای تعالی

تخلص المحبة ۞ عاتب اخاك بالاحسان

خالص وبیغش میشود دوستی برادران دینی   سرزنش وعتاب کن با برادر خود هرگاه که بدی نماید نسبت بتو با احسان

اليه واردد شره بالانعام عليه

ونیکی نمودن باو وبرگردان شر اورا از خود بانعام نمودن براو

ودر روایت دیگر بدل واردد شره وانتقم منه است یعنی

وانتقام بکش بانعام دادن باو ولنعم ما قیل بالفارسیه شعر

۞ ببهبود ندارد اثر زخم خجالت ۞

۞ باسیلی نیکی ادب مردم بد کن ۞

عِندَ نُزُولِ الشَّدائِدِ يُجَرَّبُ حِفاظُ الإِخوانِ

درهنگام وقوع سختیها تجربه کرده میشود محافظت نمودن برادران حقوق اخوت را

واین طریق عمده ایست در امتحان اخوان که وصیت بآن در این باب
مکرر مذکور شده و مرویست که از شخصی پرسیدند که چند دوست
داری گفت نمیدانم گفتند چگونه تواند بود که کسی در مدت زندگانی
دوستان خود را نشناخته و نیک و بد ایشان را ندانسته باشد گفت
که در مدت زندگانی دوستان خود را نشناخته و نیک و بد ایشان را
ندانسته باشد گفت که در مدت زندگانی بخت من سازکار بود و در کار
مرا یاری مینموده است و در چنین حال هر کسی اظهار دوستی میکند
و حقیقت صدق و کذب ایشان در حال شدت و سختی معلوم میشود یعنی
بسختی و شدتی گرفتار نشده ام تا صدیق واقعی خود را
امتحان نموده باشم

عِندَ الامتحانِ يُكرَمُ الرَّجلُ أو يُهانُ

نزد امتحان نمودن گرامی و عزت کرده میشود مرد یا خار کرده میشود

عِندَ زَوالِ القُدرةِ يَتَبَيَّنُ الصَّدِيقُ مِنَ العَدُوِّ

وقت زایل شدن قدرت و توانایی هر کس ظاهر و آشکار میشود دوست از دشمن

باین معنی که آنکس که دوست است لله تعالی در حین زوال قدرت ظاهر میکند
دوستی خود را و آنکس که دشمن است ظاهر میکند دشمنی خود را
اما سبب ظاهر شدن دوستی آنکه چون دوستی لله بوده باشد
در هیچ حالی زوال پذیر نمیگردد بواسطهٔ عدم زوال سبب آن
دوستی و اما سبب ظهور عداوتی که در طبع دشمن پنهان بوده باعتبار
عدم قوت اظهار آن مینموده بعد از رفع مانع ازو ظهور میرسد

عجبت لمن يرغب في التكثر من الأصحاب

عجب دارم از کسیکه رغبت میکند در بسیاری مصاحبان

كيف لا يصحب العلماء الألباء الأتقياء

چگونه مصاحب نمیشود علما و عقلا و پرهیزکاران را

الذين يغتنم فضائلهم وتهديه

آنچنانی که نفع بردار فضیلتهای ایشان و هدایت نماید او را

علومهم وتزينه صحبتهم عاشر

علمهای ایشان و زینت دهد او را صحبت ایشان مصاحب شو

أهل الفضل تسعد وتنبل عمارة

با اهل فضل تا سعادت مند و بزرگ شوی عمارت

القلوب في معاشرة ذوي العقول

دلهای خراب در معاشرت صاحبان عقلها و الباب است

عين المحب عمية عن معائب المحبوب

چشم محب کوراست از عیبهای محبوب

وأذنه صماء عن قبح مساويه

وگوش او کراست از شنیدن زشتی بدیهای او

وفي الحديث النبوي صلى الله عليه وآله حبك للشيء يعمي ويصم

وبعضی از شعرای عرب گفته است شعر

وعين الرضا عن كل عيب كليلة كما أن عين السخط تبدي المساويا

واز ارسطو در حد عشق منقولست که العشق عمى الحس عن إدراك

عيوب المحبوب واز اینست که بعض علما در رسم عشق گفته که

العشق فرط المحبة و بهمین اعتبار بعضی اطلاق لفظ عشق را در محبت

الهی منع کرده اند چه در آنجا هر قدر محبت باشد افراط او را اطلاق

نمیتوان نمود

عَداوَةُ الأَقارِبِ أَمَرُّ مِن لَسعِ العَقارِبِ

دشمنی خویشان تلخ‌تر از گزیدن عقربانست

ومناسب این فقره شریفه است شعری که منسوبست بآنحضرت صلوات الله علیه

أَقارِبُ كَالعَقارِبِ في أَذاها ❊ فَلا تَفرَح بِعَمٍّ أَو بِخالٍ

فَكَم عَمٍّ يَكونُ الغَمُّ مِنهُ ❊ وَكَم خالٍ مِنَ الإِحسانِ خالِ

حاصل معنی آنکه خویشان هستند که شبیهند بعقربها در باب آزار کردن

پس شاد مشو بعمو و نه بخالو پس بسیار عموهست که حاصل میشود غم والم

ازجانب او و بسیار خالوهست که از احسان خالیست

غايَةُ الإِيمانِ المُوالاةُ وَالمُعاداةُ فِي اللهِ

نهایت ایمان دوستی نمودن ودشمنی نمودن در راه خدا

وَالتَّباذُلُ فِي اللهِ وَالتَّواصُلُ فِي اللهِ سُبحانَهُ

وعطا نمودن در راه خدا وپیوند نمودن در راه خدای تعالی است

حق مواصلت لله وفی الله آنست که شخص زیارت وعیادت وقضاء

حوائج واجابت دعوت اصدقا نماید و دوری ومهاجرت از ایشان را

در شدت وفقر خار واندارد وچند فقره شریفه بعد نیز از مؤیدات این معنی است

فِي الشِّدَّةِ يُختَبَرُ الصَّدِيقُ ❊ فِي الضِّيقِ

در سختی امتحان کرده میشود دوست در تنگی

يَتَبَيَّنُ حُسنُ مُواساةِ الرَّفِيقِ ❊ فِي الضِّيقِ

ظاهر میشود نیکویی مواساه رفیق یعنی عطا نمودن او از کفاف خود برفیق در تنگی

وَالشِّدَّةِ يَظهَرُ حُسنُ المَوَدَّةِ ❊ فَقدُ الأَحِبَّةِ

وسختی ظاهر میشود نیکویی دوستی نبودن دوستان

غُربَةٌ ❊ فَقدُ الإِخوانِ مُوهِي الجَلَدِ

غربت است نبودن برادران سست

کننده جلادت وتوانائیست

فَقدُ الوَلَدِ مُحرِقُ الكَبِدِ ۞ فِرُّوا كُلَّ الفِرارِ

تلف شدن فرزند سوزاننده جگر است بگریزید گریختنی کامل
ذکر این فقره شریفه درین باب بجهت مشارکت سجع است

مِنَ الفاجِرِ الفاسِقِ ۞ فِرُّوا كُلَّ الفِرارِ مِنَ

از مرد کار فاسق بگریزید گریختنی تمام از

اللَّئيمِ الاَحمَقِ اِحذَرِ الاَحمَقَ فَاِنَّ مُداراتَهُ

لئیم ناکس احمق بپرهیز از احمق پس بدرستیکه مدارا نمودن با احمق

تُعنيكَ وَمُوافَقَتُهُ تُردِيكَ وَمُخالَفَتُهُ

ترا رنج می اندازد و موافقت نمودن با او ترا بهلاکت می اندازد و مخالفت نمودن با او

تُؤذيكَ وَمُصاحَبَتُهُ وَبالٌ عَلَيكَ ۞

ترا آزار میکند و مصاحبت نمودن با او وبالست بر تو

حمق در لغت بمعنی قلت و فساد عقلست و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه در وصف احمق فرموده چنانچه در باب حمق می آید انشاء الله تعالی

تُعرَفُ حَماقَةُ الرَّجُلِ بِالاَشَرِ فِي النِّعمَةِ وَكَثرَةِ الذُّلِّ فِي المِحنَةِ

حاصل معنی آنکه شناخته میشود احمقی مرد به بسیاری شادی و خوشحالی
نمودن او در وقت رسیدن نعمت و دولت و به بسیاری
خضوع و خواری نمودن او در وقت رسیدن سختی و محنت
اما در دولت چنانچه از شادی بسیار شکر آنرا بجا نمی آرد
بلکه کفران نعمت مینماید و از بسیاری باد نخوت که در کاخ دماغ
بیمغزش جا گرفته آشنایان قدیم را فراموش و بیمغزان
و احمقان امثال خود را تربیت مینماید و بر زیر دستان خود
و ضعفا تجبر میکند و بر امثال آن از اعمال قبیحه مرتکب و از وخامت
عاقبت کار خود غافل میگردد و اما در نکبت و معزولی و محنت بر
عکس این انواع خواری در تلاش ترقی و غیر ذلک بر خود روا
میدارد و نیز فرموده که اَحمَقُ النّاسِ مَن ظَنَّ اَنَّهُ اَعقَلُ النّاسِ

یعنی احمق ترین مردمان کسی است که گمان کند که او عاقلترین مردمانست

قَدْ تَوَاخَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَتَهَاجَرُوا

بتحقیق که عقد برادری بستند مردمان زمان بایکدیگر بر سر فسق و معصیتها و قطع نموده اند

عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكَذِبِ وَ

از یکدیگر آشنایی را بر سر دین عقد دوستی بسته اند بایکدیگر بر سر دروغ گفتن و

تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ

دشمنی نموده اند بایکدیگر بر سر راست گفتن

حاصل معنی والله یعلم آنکه برادری بستند مردمان بر فسق و معصیتها
و از یکدیگر دوری گزیدند برای ضرر و محو دین و بایکدیگر دوستی
ورزیدند برای ترویج دروغ و دشمنی ورزیدند برای نقض و ابطال
راستی مجملا اینفقرات شریفه در بیان سوء سریرت و فساد
عقیدت اهل آنزمان وخصوصا معویه بن ابی سفیان و تابعین

آنمردود بی ایمان علیهم اللعنة والنیران است و مراد اینست که فجور و کذب
که منشا تهاجر و تباغض باید باشد و مؤمنان از ان صفتها مجتنب و محترز
باشند در آنزمان سبب مواخات و موالات مردمان گشته و دین
داری و راست گفتاری که سبب تودد و آمیزش افراد انسان
و مؤمنانست همیشه همت مصروف بر ترویج و افشای آنست در آنزمان
موجب تهاجر و تباغض گردیده

قَلَّمَا تَدُومُ مَوَدَّةُ الْمُلُوكِ وَالْخَوَّانِ معا

کمست اینکه دایم ماند دوستی ملوک باخیانت کاران

اگر در اینفقره شریفه واو بمعنی مع گرفته شود حاصل معنی خیانت
که ترجمه شده و مراد اینست که کمست که محبت پادشاهان باخیانت
کنندگان باقی ماند هر چند اینصفت خبیثه قبیحه نسبت بهر احدی الغایت
مذموم و بنهایت شوم است اما نسبت بملوک و خواقین که خاطر

ایشان باعتبار علو رتبت وشرف منزلت وعلم بوخامت عاقبت این
فعل ناصواب وسرایت آن در خرابی ملک وملت وسایر ابواب
از خائن بزودی انحراف مینماید وبمحض شائبه آن اورا از درجه عزت
واعتبار می اندازد بلکه مورد غضب وسیاسات میسازد بنابر این فقره
شریفه موعظه وتوهیمی است که با ملوک میباید بکمال دیانت وراستی
بود واز دروغ که عمده خیانات است نیز بغایت اجتناب نمود واگر دروغ او
گرفته شود حاصل معنی چنین میشود که کم است که دایم ماند محبت
پادشاهان ومحبت بغایت خیانت کنندگان اما دایم وبریکقرار
نماندن محبت پادشاهان بسبب آن میتواند بود که باندک
غفلتی یا تهاونی که توهم کنند که در خدمات ایشان واقع شده
اعم از اینکه از روی عمد باشد یا خطا وسهو در نظر ایشان بغایت
عظیم مینماید وباعث غضب اگر نگردد سبب زوال التفاتشان میگردد

وسببی

وسببی دیگر در سرعت زوال محبت پادشاهان اینست که ایشان بنصّ
کریمه تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ بفر وشکوه ایزدی سرافراز ورفعت
قدر ومنزلت وکمال ترفع وانفت از سایر انام ممتازند وخاطر ایشان
باندک خلاف آدابی رنجه میگردد ومساهله ومداهنه که آحاد ناس را
بایکدیگر در محاورات ومعاشرات میباشد از ایشان نسبت بعموم
ناس خصوصا با نزدیکان وخواص متصور نیست ولهذا حفظ محبت
ملوک از پاس محبت آحاد ناس دشوارتر وبنای دوستی ایشان از قصر
حباب ناپایدارتر است ودر بعض فقرات معجز نظام که درین باب
انتظام یافته اشاره باین معنی شده است وهرچند قرب ومنزلت
در خدمت ملوک وسلاطین بیش باشد رعایت این معنی اولی ومهمتر
وخطر او در ترک طریقه پاس ادب افزونتر است چه مکرر بتجربه
رسیده که هرچند ربط محبت باکسی بیشتر باشد توقع پاس مرتبه

وحفظ ناموس از و زیاده میباشد و از انجهت است که اصدقا از دوستان

و مخصوصان در بعضی امور گله مینمایند و حال آنکه اضعاف آنها را از بیگانگان

واجانب میگذرانند و اما پاینده نبودن دوستی خیانت کنندگان

از جهة آن میتواند بود که کسی که خیانت در امانت نماید اعم از اینکه در مال

و عرض و ناموس یا غیر آنها باشد پس در پاس داری محبت اصدقا

بطریق اولی خیانت خواهد نمود و بتوهم نفعی یا خیال ضرری محبت

او بالکلیه زایل میشود که گویا هرگز نبوده و دور نیست که راضی بمرگ دوست

خود نیز باشد که مبادا بر خیانت او مطلع شود و سبب انفعال او گردد

قَلَّمَا تَدُومُ خُلَّةُ الْمَلُولِ

کمست اینکه دایم ماند دوستی ملول

ملالت گاه بسبب عوارض نفسانیه میباشد مانند مرض سل و دق و بعض

عوارض قلبیه که صاحب علل مذکوره بالخاصیه دایم ملول میباشد و گاه

وگاه در بعض

در بعض اشخاص خلقی نیز مشاهده شده و بهر تقدیر ملول دایم قرین عبوس

میباشد و عبوس نقیض بشاشت است و می آید در باب بشاشت که

عَلَیْكَ بِالْبَشَاشَةِ فَاِنَّهَا حَبَالَةُ الْمَوَدَّةِ یعنی بر تو باد بشاشت

و خنده رویی بدرستی که بشاشت دام محبت است بنابر این مقدمات

کم میتواند بود که دایم ماند محبت ملول با مصحبان و نیز ممکن است که

ملول بدل ملول باشد و از تصرف یا تهاون کتاب ناشی شده باشد

و بنابر آن ترجمه چنان خواهد بود که در فقره شریفه

مرقوم گشته والله تعالی اعلم

قَلِیلٌ یَدُومُ خَیْرٌ مِنْ کَثِیرٍ مُنْقَطِعٍ

کمی که دایم باشد بهتر است . از بسیاری که منقطع باشد

ممکن است والله تعالی اعلم که مراد تعلیم طریق قناعت باشد در اکتساب

امر معاش که بکمی از آن که دائمی باشد اکتفا نمودن بهتر است

از بسیاری که بسبب حرص و طمع کسب شود و منقطع و بادر عرصه زوال باشد

قَطِیعَةُ الأَحْمَقِ حَزْمٌ ٭ قَطِیعَةُ الفَاجِرِ غُنْمٌ

قطع دوستی و رفاقت احمق نمودن از جمله احتیاطست قطع

دوستی و رفاقت و خلطه و مصاحبت فاسق غنیمتست یعنی فایده ایست کسب شده

قَطِیعَةُ الجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ العَاقِلِ

قطع دوستی و همنشینی و همصحبتی نادان برابری میکند با پیوستن عاقل

در مواصلت عاقل جلب نفعست و در قطع از جاهل دفع ضر عاقل

هرگاه با عاقل پیوندد از قبیل دو چراغ خواهد بود که نور ایشان

یکی گردد و عاقل هرگاه با جاهل پیوندد ممکنست ظلمت جهل او نور

عقل او را بپوشد و اگر هر دو جاهل باشند منشاء مفاسد عظیمه

گردد و مراد از این فقره شریفه والله یعلم که چنانچه از مواصلت

و دوستی عاقل با تو باید شاکر و راضی باشی همچنین باید که مشعوف

باشی از قطع دوستی و همصحبتی جاهل که آن نیز بمنزله مواصلت با عاقل است

قَلِیلٌ مِنَ الإِخْوَانِ مَنْ یُنْصِفُ ٭ قِلَّةُ الخُلْطَةِ

کمست از برادران کسی که صاحب انصاف باشد کمی اختلاط با خلق

تَصُونُ الدِّینَ وَتُرِیحُ مِنْ مُقَارَنَةِ الأَشْرَارِ

نگاه میدارد دین را و راحت می اندازد از مصاحب نمودن با بدان و اشرار

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِیَّةٌ مَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ إِلَیْهِ

دلهای مردان وحشی است کسی که الفت نماید با آن دلها روی آورند آن دلها بسوی او

بدانکه تالیف قلوب امریست بغایت مرغوب و مطلوب و علامت

عقل است و مؤید این گذشت که التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ رَأْسُ

العَقْلِ و بنا بر نسخه نِصْفُ العَقْلِ یعنی تحصیل دوستی مردمان سر عقل

یا نصف عقلست لفظ رجال در این حدیث شریف عام است و لیکن

بقرینه احادیث سابقه و لاحقه معلوم است که باید بعد از اختیار

و امتحان کسی را که قابل دوستی داند با او الفت و محبت نماید و دل او را
رام نماید کرده اند و از وحشت باز باشد و الفت ثمره حسن خلقت چنانچه تفرق ثمره
سوء خلقت بنابراین حاصل این فقره شریفه تحریص بر حسن خلق است
که موجب تحابب و توالف و توافق و انقطاع وحشت است و الله تعالی اعلم

قَرِینُ السُّوءِ شَرُّ قَرِینٍ وَدَاءُ اللُّؤْمِ

رفیق بد زبونترین قرینها است و مرض لئامت و ناکسی

دَاءٌ دَفِینٌ

مرض پنهانیست

لئیم در لغت کسی است که دنی الاصل و شحیح النفس یعنی بخیل حریص
باشد و صاحب مجمع البحرین رضوان الله علیه حدیثی نقل نموده که حاصل
ترجمهٔ آن اینست که بخیل بخل مینماید با آنچه در دست او است و شحیح بخل
مینماید با آنچه در دست مردمانست و آنچه در دست او است و تمنا

میناید

مینماید که بوده باشد از و خواه از ممر حلال باشد و خواه از ممر حرام
و قانع نمیشود با آنچه الله تعالی روزی او نموده انتهی و نیز در حدیث
دیگر وارد شده که جمع نمیشود شح و ایمان در دل بنده هرگز بعض
از شراح رضوان الله علیه در توجیه این حدیث گفته که شح طبیعی است که
الله تبارک و تعالی در نفوس انسانی خلق نموده مانند حرص و شهوت
برای امتحان خلایق و برای مصلحت عمارت عالم و سایر مصالح خفیه
پس هرگاه شح مستولی بر قلب شود و تسلط بیابد بر دل در آن وقت
منافی ایمان میتواند بود پس ممکنست که شحی که با ایمان جمع نتواند
شد بعد از تسلط او بر قلب باشد و الله عالم بحقایق کلمات
اولیائه پس بنا برین تحقیقات معلوم شد که مرض لئامت مرضی است
پنهانی که فضایح و قبایح آثار آن بمرور ایام ظاهر میگردد و لهذا
آنحضرت صلوات الله علیه فرموده که فِرُّوا کُلَّ الْفِرَارِ

ظاهرا انیفقره بیفقره بعید است لعدم ارتباط بتقیید و همانا که
با جامه ناسیست با ما قبل و جان عوض استثنا ارزان
اشرار محفوظ مانده و مراد از ناس سیاهی و غیر...
اکثر انیفقرات اعجاز سیاست ... شنول

مِنَ اللَّئِیمِ الاَحْمَقِ چنانچه بخید فقره قبل ازاین گذشت

قَارِبِ النَّاسَ فِی اَخْلَاقِهِمْ تَأمَنْ غَوَائِلَهُمْ

نزدیکی کن با مردمان در خلقهای ایشان تا ایمن شوی از شقتها و ضررهای ایشان

قَدِّمِ الاِخْتِبَارَ فِی اتِّخَاذِ الاِخْوَانِ

مقدم دار امتحان نمودن را در گرفتن برادران

فَاِنَّ الاِخْتِبَارَ مِعْیَارٌ یُفَرِّقُ بَیْنَ الاَخْیَارِ

پس بدرستیکه امتحان معیاریست که جدا کرده میشود بسبب آن نیکان

وَالاَشْرَارِ • قَدِّمِ الاِخْتِبَارَ وَاَجِدِ الاِسْتِظْهَارَ

مقدم دار امتحان را ونیکو کن احتیاط را وبدان

فِی اخْتِیَارِ الاِخْوَانِ وَاِلَّا اَلْجَاَكَ

در برگزیدن برادران واگر چنین نکنی ملجا میسازد ترا

الاِضْطِرَارُ اِلَی مُقَارَنَةِ الاَشْرَارِ

اضطرار بسوی رفاقت کردن ومصاحبت نمودن با اشرار

قَارِنْ اَهْلَ الْخَیْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَبَایِنْ اَهْلَ

رفیق ومصاحب شو با اهل خیر تا از ایشان گردی واز اخلاق ایشان کسب کنی

الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ

ودر صدا ایشان شمرده شوی ودوری کن از اهل شر تا از ایشان

نگردی واخلاق ایشان نگیری ودر آتش ایشان نسوزی

حاصل انیفقره شریفه امر بطریق اکتساب خصال حمیده است

بمصاحبت ومرافقت اخیار ونهی از مرافقت ومؤالفت اشرار

كُلُّ مَوَدَّةٍ مَبْنِیَّةٍ عَلَی غَیْرِ ذَاتِ اللّٰهِ

هر دوستی که بنای آن بر غیر جهت الله تعالی باشد

ضَلَالٌ وَالاِعْتِمَادُ عَلَیْهَا مُحَالٌ

گمراهیست ومحالست که اعتماد بران توان نمود

حاصل اینکه با هر کس وهر طایفه وطبقه که کسی دوستی نماید باید مقصود

ومنظور ازآن ذات اقدس الهی باشد هرچند بواسطه و وسایط باشد
چه اگر بنای دوستی بر غیر آن باشد محض ضلالست و اعتماد در اینشاید
ومراد از مودّت دراینمقام غیر اختلاط ظاهریست مانند صحبت داشتن
همسایه با همسایه و همدرس با همدرس و اهل بازار با یکدیگر و سایر
مجالس اتفاقیه وغیر آن چه این نحو صحبتهای اتفاقی و اضطراری لازم نیست
که منشاء آن محبت و مودّت قلبی باشد تا حکم بضلالت آن توان کرد
بلکه مراد بمودّت دراین فقرهٔ شریفه مودّتی میتواند بود که از صمیم
قلب باشد و امتیاز آن از لله و غیر لله درغایت غموض و اشکالست
وچون بنای اکثر احادیث این باب بر محبت لله و فی الله و تحریص و
ترغیب برآنست لهذا از تطویل و اکثار نمیندیشیده بعرض ناظرین
میرساند که ازجملهٔ مودّات مودّت تلامذه است مر استادان خود را
واین بردو نوع میتواند بود یکی آنکه برای تحصیل علم باشد

وتحسین

تحصیل مع

وتحسین عمل نمودن بآن علم که مقصود او از علم و عمل قرب بحضرت الهی
ورضای او جلّ و علا باشد و بس لا غیر پس این نوع محبتی خالصًا
مخلصًا لله تعالی است ودوم دیگر آنکه مراد او از تحصیل علم کسب جاه و مال
و وظیفه زیاده بر قدر کفاف و قبول نزد خلق و تفوق بر امثال و اقران و
نیل مرتبه قضا و ضبط اموال یتامی پس اگر العیاذ بالله همهٔ این
مراتب یا بعضی از آن منظور او باشد بتحقیق که چنانچه آنحضرت صلوات
الله علیه فرموده محبت او محض ضلال و گمراهی و وبالست و در سرای
آخرت اگر بهمین قصد معذب نگردد بهره از آن نخواهد داشت وازجملهٔ
مودّات دوست داشتن شخص است جمعی را که سبب رفاهیت او
باشند برای تحصیل علم و عمل بلکه جمیع عبادات تا بفراغبال و رفاه
حال مشغول اذخار زاد روز جزا و سفر عقبای خود گردد و عمده درین
باب مودّت پادشاهان عظیم الشان و خواقین و سلاطین معدلت

~~صلت~~ نشانند ابد الله ایام دولتهم الی یوم القیام که بصفت
ایمان وصفت درباره خلق جهان متصف باشند وعباد الله در ظل
حمایت ایشان بفراغ بال بدون تقیه وملال آسوده حال غنوده
باشند پر ظاهر است که محبت ایشان ازین حیثیت محض محبت خدای
رحمن ورحیم منانست ولیکن اگر مقصود از محبت سلطان اضرار وظلم
بر مسلمانان وتعرض بعرض وناموس ایشان ووسیله گستردن بساط
جور وطغیان وتحصیل بد دعای سلطان باشد عین ضلالت وگمراهیست
وفی الحقیقه دوستی نیست بلکه عداوت ودشمنی است وغزالی
در احیاء العلوم نقل نموده که ان الله عز وجل اوحی الی
عیسی علی نبینا واله وعلیه السلم لو انک عبدتنی
بعبادة اهل السموات والارض وحب فی الله لیس و
بغض فی الله لیس ما اغنی عنک ذلک شیئا وقال عیسی

علی نبینا واله وعلیه السلم تحببوا الی الله ببغض اهل
المعاصی وتقربوا الی الله بالتباعد عنهم والتمسوا
رضا الله بسخطهم قالوا یا روح الله فمن نجالس قال
جالسوا من یذکرکم الله رؤیته ومن یزید ~~کم~~
فی علمکم کلامه ومن یرغبکم فی الاخرة عمله
حاصل معنی آنکه بدرستیکه الله تبارک وتعالی وحی فرستاد بحضرت
عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلم که ای عیسی اگر عبادت کنی مرا بمثل
عبادت اهل آسمانها وزمین ونبوده باشد در آنها دوستی کردن
در راه خدا ودشمنی کردن در راه خدا سبب نجات تو نمیشود
چیزی از آن عبادات وگفت حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلم
بقوم خود که دوست گردانید خود را بسوی خدا بسبب دشمن داشتن
شما اهل معاصی را وتقرب بجوئید بسوی خدا بسبب دوری کردن

شما از ایشان و طلب کنید خوشنودی خدا را بسبب دشمن داشتن

و ناخوشنود بودن شما از اهل معاصی گفتند قوم آنحضرت که ای روح

الله پس با که مجالست نماییم گفت مجالست نمایید با کسیکه دیدن

او خدا را بیاد شما آرد و با کسیکه سخن او زیاد کند علم شما را و با کسی که

عمل او ترغیب کند شما را در عمل کردن شما برای آخرت

كَفَىٰ بِالصُّحْبَةِ اِخْتِبَارًا ۞ كَفَىٰ بِالْاَمَلِ اِغْتِرَارًا

کافیست با رفیق صحبت داشتن برای امتحان نمودن او کافیست آرزو برای فریب خوردن و طمع در باطل نمودن

فِي حُسْنِ الْمُصَاحَبَةِ تَرْغَبُ الرِّفَاقُ ۞ كَثْرَةُ

نمودن

در نیکویی مصاحبت رغبت میکنند رفیقان بسیار

الْخِلَافِ شِقَاقٌ ۞ كَثْرَةُ الْوِفَاقِ نِفَاقٌ

مخالفت نمودن عداوتست یعنی مخالفت بسیار در هر امر منجر بعداوت میگردد بسیار موافقت نمودن نفاقست

مخل

تمکنت و الله یعلم که مراد از این دو فقره شریفه اعجاز طریقه تعلیم سلوک

با خلق باشد که مخالفت بسیار در امور با ایشان نباید نمود که مورث

عداوت و شقاقست و نیز موافقت تام در جمیع مواد نشاید کرد

زیرا که آن علامت نفاقست چنانچه در همین باب سمت گزارش

یافت حاصل آنکه در طاعات و عبادات و بالجمله در جمیع مراضی الهی

و اعمال صالحات و مباحات نیز با خلق موافقت و در معاصی و محرمات

و بالجمله آنچه نالایق و مخالف شریعت غرا و ملت بیضا و طریقت

مصطفوی و سیرت سنیه مرتضوی صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما

باشد و نیز آنچه منافی مروت و حیا و مقتضیات مودت و اخا باشد

مخالفت باید نمود و نیز محتمل است که غرض ازین دو کلام معجز نظام

تعلیم طریق معرفت دشمنان و منافقان باشد که آثار هر کدام در

مخالفت و موافقت با هر کس ظاهر میگردد و بنابراین مراد این میتواند

بود که بسیاری مخالف بسبب عداوت ناشی از انست و بسیاری

موافقت نمودن با هر کس علامت نفاقست چه پر ظاهر است که جمیع

کارهای اینکس به وجمیع خوب نیست پس رد جمیع نمودن و اظهار مخالفت

کردن ناشی از عداوتست و الا بنا یست که در کارهای خوب مخالف نماید

و همچنین موافقت جمیع نمودن ناشی از نفاقیست که با اینکس دارند و الا

در کارهای بد بایست مخالفت نمایند و بنا بر این علامت دوست واقعی

آن خواهد بود که در امور صواب موافقت و در خطا مخالفت نماید

كَثْرَةُ الْعَدَاوَةِ عَنَاءُ الْقُلُوبِ ۵ كَثْرَةُ

بسیار دشمنی نمودن با خلایق باعث رنجوری دلها است بسیار

الِاعْتِذَارِ تُعَظِّمُ الذُّنُوبَ ۵

عذر گفتن عظیم میکند گناهان را

كَثْرَةُ الْعِتَابِ تُؤْذِنُ بِالِارْتِيَابِ

بسیار ملامت و سرزنش نمودن خبر میدهد به متهم داشتن و شک داشتن

كَثْرَةُ التَّقْرِيعِ تُوغِرُ الْقُلُوبَ وَتُوحِشُ

بسیار سرزنش نمودن کینه ور میکند دلها را و وحشتی می اندازد مصاحبان را بعنی ایشان

الْأَصْحَابَ ۵ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُوحِشُ الْجَلِيسَ

را از صحبت او دور میکند بسیاری خنده وحشت می اندازد همنشین را

وَتَشِينُ الرَّئِيسَ ۵ كَثْرَةُ الْهَذَرِ تُمِلُّ

و عیبناک میکند بزرگ و سرکرده را بسیار هرزه گفتن ملول میکند

الْجَلِيسَ وَتُهِينُ الرَّئِيسَ ۵ كَثْرَةُ الْكَلَامِ

همنشین را و خوار میکند بزرگ و سرکرده را بسیار حرف زدن

تُمِلُّ الْإِخْوَانَ ۵ كَثْرَةُ الْمَعَارِفِ مِحْنَةٌ

ملول میکند برادران را بسیاری آشنایان محنت است

وَخُلْطَةُ النَّاسِ فِتْنَةٌ ۵ كُنْ بِالْوَحْدَةِ آنِسَ

و اختلاط با مردمان فتنه است بوحدت باشها انس گیرنده

یعنی دلهای ایشان را از محبت او
دور میکند بسبب کینه و وحشتی
که از کثرت عتاب و سرزنش
که کرده بهم رسیده
باشد

مِنكَ بِقُرَنَاءِ السُّوءِ كُنْ لِلْوُدِّ حَافِظًا

باش تو مرد دوستی را حفظ کننده از تو بمصاحبان بد

وَاِنْ لَمْ تَجِدْ مُحَافِظًا

واگرچه نیابی کسی را که محافظت نماید دوستی را

ممکنست که مراد این باشد که اگر مصاحب و رفیق تو حفظ مراتب

دوستی ننمایند باید این معنی اثر ان ندارد که تو هم بمقتضای دوستی

عمل نکنی بلکه تو باید در محافظت بطریقهٔ انسانیت و سلوک بمقتضای

صداقت کوشی و ذمّهٔ خود را از حقوق اخوت بری سازی مانند

اینکه دوست تو هرگاه در کتمان اسرار تو که شرط صداقت است

اهتمام و محافظت تام ننماید باید تو در محافظت اسرار او باقصی

الغایت کوشی و پرده بر عیوب او پوشی و براین قیاس در سایر مقتضیات

اخوت عمل نمایی

كُنْ لِمَنْ قَطَعَكَ مُوَاصِلًا وَلِمَنْ سَأَلَكَ مُعْطِيًا

باش مر آنکسی را که جدایی کند از تو پیوند کننده و مر آنکسی را که سؤال نماید از تو عطا کننده

وَلِمَنْ سَكَتَ عَنْ مَسْئَلَتِكَ مُبْتَدِيًا

و مر آنکسی را که ساکت باشد از سؤال نمودن از تو ابتدا کننده

كُنْ مِنَ الْكَرِيمِ عَلَى حَذَرٍ اِنْ اَهَنْتَهُ وَمِنَ

باش از مصاحبت کریم به احتیاط اگر خفیف کرده باشی او را و از

اللَّئِيمِ اِنْ اَكْرَمْتَهُ وَمِنَ الْحَلِيمِ اِنْ اَحْرَجْتَهُ

لئیم و ناکس اگر عزیز و گرامی کرده باشی او را و از بردبار و حلیم اگر دلتنگ کرده باشی او را

كُنْ عَلَى حَذَرٍ مِنَ الْاَحْمَقِ اِذَا صَاحَبْتَهُ

باش بر احتراز حذر و احتیاط از احمق هرگاه رفیق و همراه شوی با او

وَمِنَ الْفَاجِرِ اِذَا عَاشَرْتَهُ وَمِنَ الظَّالِمِ

و همچنین از فاسق هرگاه معاشرت کنی با او و از ظالم هرگاه

ابن نعیم تبوع سلوک با اصدقا و اعوان و اخوان
مضمون ابیات بعربیه نصایح فوق ابیات ابجد
سادات سبب نقد و لا قدح

اِذَا عَامَلْتَهُ ۞ كُلَّمَا طَالَتِ الصُّحْبَةُ تَاكَّدَتِ

هرگاه معامله کنی با او ۷ هر چند طویل شود ایام مصاحبت یعنی قدیم شود محکم میشود

الحُرْمَةُ ۞ لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَ آفَةُ الخَيْرِ

حرمت یعنی لازم میشود احترام نمودن یکدیگر برای هر چیزی آفتی است و آفت نیکی و خوبی

قَرِيْنُ السُّوْءِ ۞ لِكُلِّ شَيْءٍ نَكَدٌ وَ نَكَدُ العُمْرِ

مرد رفیق بد است برای هر چیزی شدت و دشواریی است و شدت عمر

مُقَارَنَةُ العَدُوِّ ۞ لِيَكُنْ اَحَبُّ النَّاسِ

مصاحبت نمودن با دشمن است باید که باشد دوست ترین مردمان

اِلَيْكَ مَنْ هَدَاكَ اِلَى مَرَاشِدِكَ وَ

بسوی تو کسی که هدایت کند ترا براههائی که باعث استقامت و تفضل

كَشَفَ لَكَ عَنْ مَعَايِبِكَ ۞

تو بر طریق حق باشد و پرده بردارد آنکه برای تو از عیبهای تو

زیرا که در وقت حاجت در لغت بمعنی بسیار کشیده از حق باطل و بمعنی جمیع
ایجاد در این فقره بمعنی دوم است یعنی از این مقوله بود
سبب او دو باشد و داد بعنیع

لیکن

لِيَكُنْ آثَرُ النَّاسِ عِنْدَكَ مَنْ اَهْدَى اِلَيْكَ

باید که باشد برگزیده ترین مردمان نزد تو کسی که هدیه آرد بسوی تو

عَيْبَكَ وَ اَعَانَكَ عَلَى نَفْسِكَ

عیب ترا یعنی آگاه کند ترا از آن عیب که قبح آن بر تو پوشیده
باشد و اعانت کند ترا بر اصلاح نفس تو

اشاره فرموده است آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه در این فقره

شریفه باینکه هر یک از آحاد ناس که عیب کسی را باو گوید بقصد اینکه او

رفع آن عیب از خود کند این معنی بمنزله آنست که هدیه باو کرده باشد

و کدام هدیه میتوان داد بکسی بهتر از اصلاح عیوب او باشد اما این معنی مشروطست

بر آنکه اول در خلوتی موعظه نماید نه در مجمعی که باعث خجلت او شود ۷

چنانچه از صریح اخبار مستفاد میشود

لِيَكُنْ اَحْظَى النَّاسِ عِنْدَكَ اَعْمَلُهُمْ بِالرِّفْقِ

باید که باشد موقرترین و دوست ترین مردمان نزد تو عمل کننده ترین
ایشان بهمواری

فی القاموس الحظه کعدة المکانة والحظ من الرزق و فی مجمع البحرین

حظات المرأة عند زوجها سعدت و دنت من قلبه و احبها حاصل آنکه

کسیکه صاحب حلم و رفق و همواری باشد او را توقیر باید نمود و دوست

باید داشت و بالجمله قابل انواع نیکوییهاست به لآلی احادیث انتخاب

لیکن أوثق الناس لدیک أنطقهم بالصدق

باید که باشد اعتمادی ترین مردمان نزد تو راستگوترین ایشان

حاصل آنکه بکاذب اعتماد نباید داشت و همت بر دوری از و باید گماشت

چنانچه از فقرات اعجاز سمات همین باب مستفاد میگردد

لیکن أبغض الناس الیک و أبعدهم

باید که باشد نزد تو دشمن ترین مردمان بسوی تو و دورترین ایشان

منک أطلبهم لمعائب الناس ✽ لیکن أحب الناس

از تو جوینده ترین ایشان مر عیبهای مردمان را باید

که باشد دوست ترین مردمان بسوی

إلیک المشفق الناصح ✽ لیکن أوثق

بسوی مهربان نصیحت کننده باید که باشد اعتمادی ترین

الذخائر عندک العمل الصالح ✽ لیکن

ذخیرها نزد تو عمل صالح باید که باشد

أحب الناس إلیک و أحظاهم

دوست ترین مردمان بسوی تو و مقرب ترین ایشان

لدیک أکثرهم سعیا فی منافع الناس

نزد تو بسیار سعی کننده ترین ایشان در منافع مردمان

حاصل این فقره شریفه ترغیب و تحریص مؤمنین است بر محبت جمعی

که سعی و اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین بیشتر داشته باشند

لیس لحقود أخوة ✽ لیس لملول مروة

نیست مر کینه ور را برادری نیست یاری کسی که ملول و دلتنگ باشد مروتی

معاد این فقرهٔ شریفه والله اعلم آنکه مقتضای مروت آنست که مومن
با اصدقا و اخوان دینی و نسبی خود که شرایط صداقت در ایشان حاصل باشد
با انبساط و شکفته رویی برخورد نماید پس اگر برخلاف این پیوسته
ملول و ترش رو باشد از مروت بری و عاری خواهد بود
و اگر بذل انبساط خود بغیر صدیق خویش کند یعنی کسی که قابل
صداقت نباشد پس او حکیم و دانشمند نخواهد بود چنانچه در فقرهٔ
شریفه بعد تصریح باین معنی شده والله اعلم

لَیْسَ لِحَسُودٍ خُلَّةٌ لَیْسَ لِحَکِیمٍ ابْتِذَالُ

نیست مر حسود را دوستی   نیست دانشمند کسی که صرف نماید

بِانْبِسَاطِهِ اِلیٰ غَیْرِ حَمِیمٍ

شکفته رویی خود را بغیر خویش و قوم

حاصل آنکه حکیم نیست کسی که اقوام داشته باشد و ایشان را با احسان

ونیکوییها

و نیکوییهای خود که از جمله بلکه اول آنها شکفته رویی است مقدم ندارد
و با وجود خویش و صدیق داشتن انبساط خود را صرف بیگانگان و اجانب نماید

لَیْسَ لَکَ بِاَخٍ مَنِ احْتَجْتَ اِلیٰ مُدَارَاتِهِ

نیست برای تو برادر کسی که محتاج شوی تو بمدارات و مماشات با او

لَیْسَ بِرَفِیقٍ مَحْمُودِ الطَّرِیقَةِ مَنْ اَحْوَجَ

نیست رفیق پسندیده روش کسی که محتاج کند مصاحب خود را بجنگ

صَاحِبَهُ اِلیٰ مُمَارَاتِهِ

و نزاع و خصومت یعنی ارتکاب اموری نماید که رفیق خود را ملجا سازد بمنازعه و مخاصمه

لَیْسَ لَکَ بِاَخٍ مَنْ اَحْوَجَکَ اِلیٰ حَاکِمٍ

نیست برای تو برادر کسی که محتاج سازد ترا بسوی حاکمی

بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ لَیْسَ مَعَ الْخِلَافِ ائْتِلَافٌ

در میان تو و میان او   نیست با مخالفت نمودن الفت گرفتنی

لَيْسَ مَعَ الشَّرَهِ عَفَافٌ

نیست با حرص زیاد پاکدامنی

یعنی با وجود حرص زیاد بر دنیا اجتناب از محرمات و شبهات

آن نمیتوان نمود

لَيْسَ مَنْ خَالَطَ الْأَشْرَارَ بِذِي مَعْقُولٍ

نیست کسی که آمیزش نماید با اشرار و بدان بدون ضرورت تقیه آن صاحب عقل

لَيْسَ مَنْ أَسَاءَ إِلَى نَفْسِهِ بِذِي مَأْمُولٍ

نیست کسیکه بد کند بنفس خود امید داشته شده

یعنی از کسیکه با خود بد کند و با وجود آنکه هر کس خود را دوست تر

از دیگران میدارد بر خود رحم نماید امید خیر و نیکی علی

الخصوص صداقت و الفت و دوستی از و نمیتوان داشت

الحاصل که از اسیر نفس اماره امید صداقت داشتن و او را

صدیق واقعی انگاشتن مناسب افعال ابرار و لایق بحال احرار نیست

لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِخَيْرٍ وَأَنْجَى مِنْ شَرٍّ مِنْ صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ

نیست چیزی خواننده تر برای خوبی و نجات دهنده تر

از بدی از صحبت نیکان

لَمْ يَسُدْ مَنِ افْتَقَرَ إِخْوَانُهُ إِلَى غَيْرِهِ

بزرگ نمیشود کسی که محتاج باشند برادران او بغیر او

لَمْ يَتَّصِفْ بِالْمُرُوَّةِ مَنْ لَمْ يَرْعَ ذِمَّةَ أَوِدَّائِهِ

متصف نمیشود بمروت کسیکه رعایت نکند حق و حرمت یا عهد و پیمان دوستان خود را

وَيُنْصِفْ أَعْدَاءَهُ لُزُومُ الْكَرِيمِ عَلَى

و انصاف ننماید در حق دشمنان خود بودن با کریم بسی پسندیده کثیر النفع

الْهَوَانِ خَيْرٌ مِنْ صُحْبَةِ اللَّئِيمِ عَلَى الْإِحْسَانِ

با وجود خفت بهتر است از صحبت لئیم و ناکس با احسان نمودن او

مَنْ آخَى فِي اللّٰهِ غَنِمَ ۞ مَنْ آخَى

کسی که برادری کند در راه خدا نفع و غنیمت میابد کسی که برادری کند

لِلدُّنْيَا حُرِمَ ۞ مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ

برای انتفاع دنیا محروم کرده میشود کسی که داخل شود در جاهای بد تهمت زده میشود

و باین معنی ناظر است فقرهٔ اِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهَمِ یعنی بپرهیزید

از مقامهای تهمتها

مَنْ صَاحَبَ الْعُقَلَاءَ وُقِّرَ ۞ مَنْ دَاخَلَ

کسی که مصاحبت کند با عاقلان تعظیم کرده میشود کسی که داخل

السُّفَهَاءَ حُقِّرَ ۞ مَنْ يَأْلَفِ النَّاسَ أَحَبُّوهُ

سفیهان شود حقیر و بیقدر میشود کسی که الفت گیرد با مردمان دوست میدارند اورا

مَنْ عَانَدَ النَّاسَ مَقَتُوهُ

کسیکه معانده کند با مردمان دشمن میدارند اورا

معانده در لغت بمعنی مفارقت و مجانبت و معارضه بخلاف رای یکدیگرست

و حاصل این فقرهٔ شریفه آنست که کسی که دوری کند و معارضه نماید

در امورها خلق بغض او را در دل میگیرند بخلاف الفت که آن سبب دوستی

میگردد چنانچه از فقرهٔ سابقه مستفاد شد و مطلب تعلیم سلوکست

با خلق که باید بعنوان مدارا باشد نه بطریق معانده و مخاصمه والله تعالی اعلم

مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ ۞

کسی که نرم و هموار شد سخن کردن او واجب میشود دوستی او

مَنْ سَاءَتْ سِيرَتُهُ سُرَّتْ مَنِيَّتُهُ ۞

کسی که بد باشد سلوک او با مردمان خوشحال میکند ایشانرا مرگ او

مَنْ أَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ قَلَّ كَيْدُهُ

کسی که ظاهر کند دشمنی خود را کم میشود مکر او

بجهة آنکه چون اظهار دشمنی خود نموده تمام اوقات احتیاط از

دشمنی او دارند و آسیب دشمنی او باین سبب چندان نمیرسد بخلاف
کسی که در باطن دشمن باشد و در ظاهر منافقانه اظهار دوستی نماید
که مردمان غافل میشوند از دشمنی او و در لباس دوستی ثمره
دشمنی او ظاهر میشود عصم الله المؤمنین من شره و شر امثاله

مَنْ كَثُرَتْ خُلْطَتُهُ قَلَّتْ تَقِيَّتُهُ ❊ مَنْ

کسیکه بسیار باشد اختلاط و آمیزش او با خلق کم میشود تقیه او از ایشان

كَفَّ أَذَاهُ لَمْ يُعَادِهِ أَحَدٌ ❊ مَنْ نَقِيَ

باز دارد ضرر خود را از خلق دشمنی نمیکند با او هیچکس کسی که پاک کند

قَلْبُهُ لَمْ يَدْخُلْهُ الْحَسَدُ ❊ مَنْ خَلَصَتْ

دل خود را یعنی از بغض خلایق داخل آن نمیشود حسد کسی که خالص شد

مَوَدَّتُهُ احْتُمِلَتْ دَالَّتُهُ ❊

ناز او را میدارند
دوستی او یعنی مردمان او را دوست خالص خود دانستند تاب می آورند

آنچه

یا آنکه بر خود قرار میدهند اعتماد نمودن بمحبت او را و اگر بر سبیل
اتفاق از و امری صادر شود که بحسب ظاهر خلاف مقتضای وداد باشد
از عالم اطمینان و اعتماد بخلوص صداقت او از و نمیرنجند و دوری
نمودن از و را روا نمیدارند

مَنْ سَالَمَ النَّاسَ كَثُرَ أَصْدِقَاؤُهُ وَقَلَّ

کسی که صلح باشد با مردمان بسیار میشود دوستان او و کم میشود

أَعْدَاؤُهُ ❊ مَنْ لَا إِخَاءَ لَهُ لَا خَيْرَ فِيهِ

دشمنان او کسی که برادری نباشد مر او را نیست خیر در او

یعنی کسیکه حقوق اخوت را بجا نیاورد و بخیر او امیدوار نباید بود
و ترک مرافقت او باید نمود

مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ لَا تُرَجِّيهِ ❊ مَنْ كَثُرَ نِفَاقُهُ

کسی که عقلی نیست مر او را امید مدار او را کسی که بسیار شود نفاق او

لم يعرف وفاقه

معلوم نميشود موافقت او

حاصل معنى آنكه هر گاه نفاق رفيق و مصاحب غالب شد بر موافقت او

معلوم نميشود و تميز نمى‌يابد وفاق او از نفاق يعنى در مقامى

كه ظاهر او وفاق ورزد نيز از و خاطر احباب مطمئن نميشود و محل اعتماد

نميتواند بود مجملا از منافق پيشه خاطر جمع نبايد نمود و با قوال و مواثيق

او مطمئن نتوان بود و از رفاقت و همصحبتى او اجتناب بايد نمود

من لانت عريكته وجبت محبته

كسى كه نرم باشد خوى او واجب است محبت او

عريكه در لغت بمعنى طبيعت است و در حديث وارد شده كه

المؤمن لين العريكة يعنى مؤمن نرم خو و مطيع و منقاد

و كم خلافست درشت خو و با نخوت و متكبر نيست صاحب مجمع البحرين

من كثر سخطه لم يعرف رضاه

كسى كه بسيار باشد خشم و ناخشنودى او معلوم نميشود رضاى او

رضوان الله عليه گفته يقال فلان لين العريكة اذا كان

سلسا مطواعا منقادا قليل الخلاف والنفور و لانت

عريكته اذا انكسرت نخوته

من حسنت خليقته طابت عشيرته

كسى كه نيكو باشد طبيعت او و خلق او خوب ميشوند با او قوم او و قبيله او

من خالط الناس قل ورعه

كسى كه آميزش نمود با انواع مردمان كم ميشود پرهيزكارى او

ممكنست كه مراد بناس در اينفقره شريفه مخالفان گمراه باشند و مراد

انتهى از مخالطت ايشان باشد و نيز ممكنست كه مراد جميع باشند

كه در اتخاذ رفيق و مصاحب بى ملاحظه و با هر طبقه از فساق و فجار

و مرتكبين معاصى حضرت پروردگار رفيق و مصاحب شوند و اين

طبقه را در عرف اهل روزگار صاحبان مشرب مينامند حاصل

حاصل اينفقره شريفه قريب بفقره شريفه سابقه و مؤكد آنست

اینکه پرهیزکار کم میشود که با این طبقه مختلط گردد واگر برای طمع یا اغراض

دیگر موافقت نماید پرهیزکاری او ضعیف ونقصان پذیر میگردد

والله عالم بمقاصد اولیائه

مَنْ جَانَبَ الْإِخْوَانَ عَلَى كُلِّ ذَنْبٍ قَلَّ

کسی که دوری نمود از برادران بسبب هر گناه یعنی خواه کوچک باشد آن گناه وخواه بزرگ

أَصْدِقَاؤُهُ ۞ مَنْ عَلِمَ مَا فِيهِ سَتَرَ عَلَى أَخِيهِ

کسی که بداند آنچه در اوست از نقص وعیب

کم میشود دوستان او

میپوشاند برادر خود عیوب اورا

یعنی برادر خود را بر عیوب او سرزنش نمیکند وبآنچه لایق بحال اوست

که اولا اصلاح حال خود نماید مشغول مینماید ومؤید این در کتاب

بسیار است واز این معنی اقتباس نموده شاعر که گفته شعر

خود نا کرفته پند مده پند دیگران ۞ پیکان تیر جا کند آنگاه بر نشان

وفی الحقیقه آدمی چه عیب از برای دیگران اثبات میتواند نمود

که خود

که خود مبتلا آن آلوده نباشد واگر هیچ نباشد همین عیب او بس است که

اوقات شریف خود را بر ذکر این وآن در میباز دو عمر عزیز را بتجسس وقرار

عیوب مردمان ضایع میسازد عیب جویی را هنر خود می پندارد وتفحص

نقص دیگران را کمال خود میشمارد بیچاره نمیداند که هنر وکمال آنست که

دیده تفحص وتفتیش از نیک وبد عالم پوشیده باصلاح حال خویش بردارد

مصراع عیب تو خواهی نگوید خصم عیب او مجو

مَنْ أَبَانَ لَكَ عَنْ عَيْبِكَ فَهُوَ وَدُودُكَ ۞

کسی که ظاهر کرد از برای تو از عیب تو چیزی را پس او دوست تست

مَنْ سَاتَرَكَ عَيْبَكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ ۞

کسیکه پوشانید بر تو عیب ترا پس او دشمن تست

مَنْ وَادَّ السَّخِيفَ أَعْرَبَ عَنْ سُخْفِهِ

کسی که دوستی کرد با ناقص العقل ظاهر کرد از نقصان عقل خود

این فقره شریفه موافق فقره یُعرفُ الصّاحِبُ بالصّاحِبِ است چنانچه گذشت

مَنِ اسْتَعانَ بِالضَّعیفِ اَبانَ عَن ضَعفِهِ

کسی که طلب یاری نمود از ضعیف ظاهر کرد از ضعف خود

مَنِ اسْتَصلَحَ عَدُوَّهُ زادَ فی عَدَدِهِ

کسی که باصلاح آورد دشمن خود را یعنی مدارا با او کرد او را دوست خود نمود زیاد کرد در عدد خود را

مَنِ اسْتَفسَدَ صَدیقَهُ نَقَصَ عَن عَدَدِهِ

کسی که فاسد کرد دوست خود را کم کرد از عدد خود

حاصل این دو فقره شریفه آنکه چون دوست واقعی بمثابه متحد میباشد با آنکس که گویا آنکس است چنانچه گذشت که صَدیقُکَ اَنتَ اِلّا اَنَّهُ غَیرُکَ پس دوست واقعی تو در جان با تو متحد است لیکن در جسم غیر تست بنابرین ثابتست که هرگاه دشمنی دوست شود در عدد تو می افزاید و هرگاه دوستی فاسد شود از

از عدد تو میکاهد این تعلیمیست جمیع خلایق را که تا توانند دشمن خود را باصلاح آورند از ارتکاب معارضات دیگر که امکان ارتکاب بمفاسد در آنها باشد نمایند و در همه حال پاس اصدقا بدارند و از امری که موجب فساد صداقت باشد خود را دور دارند

مَن عَرَفَ النّاسَ لَم یَعتَمِد عَلَیهِم مَن جَهِلَ النّاسَ اِستَنامَ اِلَیهِم

کسیکه شناخت مردمان را اعتماد نمیکند بر ایشان کسیکه نشناخت مردمان را خاطر جمع میکند بایشان

ظاهر اینست والله یعلم که مراد بناس در این دو فقره شریفه مخالفان باشند چنانچه اکثر استعمال این لفظ در ایشان میشود و حاصل این باشد که کسی که شناخت ایشان را اعتماد بر ایشان نمینماید و کسیکه نشناخت ایشان را از روی جهل بمیتر سد از ایشان

وطمعن میشود باشیان وباین سبب امر شده بامتحان در اتحاد

مصاحبان و دوستان والله المستعان

مَنْ صَحِبَ الْأَشْرَارَ لَمْ يَسْلَمْ ؛ مَنْ لَمْ يُبَالِكَ

کسی که ملازم با مصاحبت شد با بدان سالم نمیماند از بدی ایشان کسیکه پروای

فَهُوَ عَدُوُّكَ ؛ مَنِ اهْتَمَّ بِكَ فَهُوَ صَدِيقُكَ

تو نداشته باشد پس او دشمن تست کسی که اهتمام نمود بامور تو پس او دوست واقعی تست

اهتمام نمودن در امور اخوان دینی از جمله شرایط صداقت است

و بی پروا بودن درباره صدیق نشان عداوت و مطلب

ازین دو فقره شریفه شناسانیدن دوست واقعی و دشمن است

و میتواند بود که اشاره بنوعی از امتحانات اصدقا باشد حاصل انکه کسی

که پروای تو ندارد و نفع و ضر و رضا و سخط تو را یکسان میشمارد دل

از دوستی او بردار و او را عدوی خود شمار و کسیکه بخلاف این

باشد یعنی اهتمام در امور تو نماید او دوست تست پاس او بدار

و دست از او بر مدار

مَنْ كَثُرَ شَرُّهُ لَمْ يَأْمَنْهُ مُصَاحِبُهُ ؛

کسیکه بسیار شد بدی او ایمن نمیشود از او مصاحب او

مَنْ أَحْسَنَ الْمُصَاحَبَةَ كَثُرَ أَصْحَابُهُ ؛

کسیکه نیکو کرد مصاحبت را بسیار شد مصاحبان او

مَنْ حَسُنَتْ عِشْرَتُهُ كَثُرَ إِخْوَانُهُ ؛ مَنْ لَانَ

کسی که نیکو باشد معاشرت او بسیار میباشد برادران او کسیکه نرم

عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ

باشد چوب او بسیار میباشد برادران او

یعنی کسیکه ملایم و هموار باشد خلق و اطوار او بسیار

میباشد اعوان و انصار او

مَنِ اسْتَطَالَ عَلَى الْإِخْوَانِ لَمْ يُخْلِصْ

کسی که تکبّر کند بر برادران خالص نمیشود برای محبّت

لَهُ اِنْسَانٌ

هیچ انسانی

یعنی اخلاص نمیورزد با او هیچ احدی بسبب تکبّر او که باعث تنفّر طباعست از او

مَنْ دَارَ النَّاسَ اَمِنَ مَكْرَهُمْ مَنْ كَثُرَ

کسی که مدارا کند با مردمان ایمن میشود از مکر ایشان کسی که بسیار شود

اِحْسَانُهُ اَحَبَّهُ اِخْوَانُهُ

نیکی و احسان او دوست میدارند او را برادران او

و نیز وارد شده که اَلْاِنْسَانُ عَبِيدُ الْاِحْسَانِ و بتحقیق که مجبولست

دل انسان بر دوستی کسی که نیکوبی و احسان نماید با او و بغض

و دشمنی کسی که بدی کند با او و از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

ماثورست که اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ عَلَيَّ يَدًا فَيُحِبَّهُ قَلْبِي

حاصل معنی آنکه خدایا مگردان از فاسقی بر من احسان و نعمتی پس دوست

دارد او را دل من اشاره است باینکه محبّت قلبی بمنعم اضطراریست

بلکه جبلّی و فطری نه اختیاری چنانچه مشاهد است که آدمی با اجنبی که

با او احسانی کند بی اختیار از صمیم قلب دوستی نماید بلکه چون از کسی

آثار سخا و کرم مشاهده کند هر چند اثرش بآنکس نرسیده باشد

که دلش بمحبّت و الفت او میگراید بدانکه اینجا نکته لطیف بغایت

و سرّی بس شریف میتوان گفت و آن اینست که در بسیاری

از آیات و اخبار و آثار کلام اکابر و اخیار واقع شده که مومن نباید که تا تواند

در حاجات صغیر و کبیر و مطالب خطیر و حقیر بغیر جناب اقدس الهی

التجا برد و بقدر تحمّل و حوصله طاقت و توان ممنون احدی از

ابنای زمان نشود و اگرچه اصل درین باب همین است که با وجود

عنایت بغایت الهی و کرم بیکران نامتناهی کبخشایش این نیست که ریزه
خواران خوان احسان او چشم توقع بسوی غیر او گمارند و موجودی
غیر او را صاحب کفایت و محل حاجت شمارند چنانکه در حدیث ماثورست
که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلم بجناب احدیت مناجات
نمود که بار الها مرا گاهی حاجت می افتد که ساحت عزت ترا
بزرگتر از ان میدانم که آن چیزهای بیقدر را از تو سؤال نمایم و در حضرت
مثل تو پادشاهی زبان بسوال آن چیزهای بیمقدار کشایم پس
از جانب رب رحیم ندا رسید که ای موسی بطلب از من هرچه هر چه ترا بآن حاجت
افتد اگرچه جاروبی باشد که خانهٔ خود را بآن بروبی یا یک کف نمکی
که در طعام ریزی زیرا که من پروردگار غیورم و نمیخواهم که
بندهٔ من حاجت خود بسوی دیگری برد و ممنون کسی غیر من شود
امّا دور نیست که بضمیمه آنچه مذکور شد نکته درین نصیحت بالغه

وحکمت

و حکمت درین موعظهٔ سابغه باینمعنی نیز باشد که از کسی ممنون گشتن و
احسان ابنای نوع را پذیرفتن شرعاً و عقلاً مقتضی اینست که اینکس
بمکافات آن نیکی پردازد و زیاده بر آنچه مقتضای ارتباط ایمان
و الفت نوعیت است محبت و خشوع برای او مهیا سازد و این
مناسب حال مؤمنان و خاصان درگاه حضرت منان ذوالاحسان
نیست زیرا که شایستهٔ اخلاص و محبت حقیقی و سزای خضوع و خشوع
و انقیاد تحقیقی حضرت رب الارباب است جل شانه و عم احسانه که ذروهٔ
رفعت و عزتش از غبار نقص و زوال مبرا و خزاین انعام و احسانش
از قفل بخل و امساک مبرا است و بعد از او عموم انبیا و اوصیا
خصوصاً جناب نبوت انتساب محمدی و آل اطهار احمدی صلوات
الله علیهم اجمعین که عامهٔ ناس را بساحت عزت حق تعالی هدایت نموده
و طریق محبت و اخلاص با جناب ربوبیت را برای بیخبران عالم جسمانی

بیان فرموده اند و محبت ایشان در حقیقت منشعب از محبت الهی
و وسیله حصول آن سعادات نامتناهیست قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله حاصل معنی بنا بر قول
مفسرین آنکه بگو ای محمد صلی الله علیه و آله مر یهودی و نصاری را
که میگویند نحن ابناء الله و احباؤه اگر هستید شما صادق
که دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را
دوست دارد یعنی راضی باشد از شما و فی تفسیر علی بن ابرهیم
حب الله للعباد رحمة منه لهم و حب العباد لله
طاعتهم له یعنی دوستی خدای تعالی مر بندگان را رحمتیست
از خدای تعالی مر ایشان را و دوستی عباد مر خدا را طاعت
و عبادت ایشانست مر خدا را و چنانچه محبت خدا را به تبعیت
پیغمبر خدا میتوان دانست همچنین به پیروی ائمه هدی نیز معلوم میشود

فی روضة الکافی عن الصادق علیه السلم فی ضمن حدیث
طویل و من سره ان یعلم ان الله یحبه فلیعمل بطاعة
الله و لیتبعنا الم تسمع قول الله تعالی لنبیه قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
و الله لا یطیع الله عبد ابدا الا ادخل الله علیه
فی طاعته اتباعنا و لا و الله لا یتبعنا عبد ابدا
الا احبه الله و لا و الله لا یدع احد اتباعنا ابدا
الا ابغضنا و لا و الله لا یبغضنا احد ابدا الا
عصی الله و من مات عاصیا لله اخزاه الله و کبه
علی وجهه فی النار یعنی حضرت صادق علیه السلم در ضمن حدیث
طویلی فرموده که هر کس را مسرور میکرداند اینکه بداند که حق تعالی
دوست میدارد او را پس باید که بجا بیارد طاعت خدای تعالی را

وباید که پیروی کند ما را آیا نشنیده قول خدای تعالی را که به پیغمبر خود فرمود

قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی یُحبِبکُمُ اللهُ وَیَغفِر

لَکُم ذُنُوبَکُم بخدا قسم که فرمانبرداری نمیکند خدای تعالی را

بنده هرگز مگر آنکه داخل کند خدای تعالی بر آن بنده در طاعت

خود پیروی ما را و بخدا قسم که پیروی نمیکند ما را بنده هرگز مگر اینکه دوست

میدارد او را خدای تعالی و بخدا قسم که نمیگذارد و ترک

نمیکند کسی پیروی ما را هرگز مگر اینکه دشمن میدارد آنکس ما را

و بخدا قسم که دشمن نمیدارد ما را هرگز کسی مگر اینکه عصیان ورزد خدای

تعالی را و هر که بمیرد در حالتی که عاصی باشد مر خدای تعالی را

رسوا میکند او را خدای تعالی و می اندازد او را بر روی او در آتش

جهنم و همچنین است محبت مؤمنان با یکدیگر که آن نیز فرع و تابع

محبت حضرت رحمن و سبب ارتباط ایشان همان محبت خداوندگا

عالمیانست

عالمیانست **شعر**

بیگانگان ز درد تو همراز هم شدند ❀ هر کس که دیده است ترا با من آشناست

پس با وجود این مراتب کجا مؤمن را فرصت آنست که از احدی ممنون

گشته حق محبت او را نیز بر خویش لازم کرده اند و از عهده این حقوق

لازمه چگونه برآمده که ادای حقوق دیگران را نیز بظهور رساند پس هر دوستی

و محبتی که از آنچه مذکور شد خارج بوده و حق تعالی امر بآن نفرموده

باشد ناپسند نظر اخلاص بینان و نامناسب حال بندگی گزینانست

و تا ممکن باشد باید که تقلد آنرا بر خود لازم نسازند و از اشتغال

بذکر نعما و شکر آلای حضرت منعم حقیقی بدیگری نپردازند خصوصا

که آن نعمت از جانب فاسق یا فاجری بوده و ادای حق آنرا

بر ذمه آنکس واجب و لازم مینموده باشد اعاذنا الله تعالی

نقل کرده اند که خلیفه بغداد که بظلم و بیداد موصوف و بعناد اهل بیت

طهار سلام الله علیهم معروف بود روزی طعامی برای بهلول فرستاد
بهلول طعام را در پیش سگ نهاد ملازم خلیفه که حاضر بود گفت طعام خلیفه را
بسگ میدهی بهلول گفت آهسته باش که اگر سگ بشنود که این
طعام آن ملعون است نمیخورد

مَنْ نَامَ عَنْ نُصْرَةِ وَلِيِّهِ انْتَبَهَ بِوَطْأَةِ عَدُوِّهِ

کسی که بخوابد از یاری و مددکاری دوست خود یعنی ترک نماید یاری و مدد
کاری دوستان بیدار میشود بلکه زدن دشمن خود

یعنی دشمنان را بر او غلبه مینمایند و او را مغلوب خود میسازند
و هر که دوستی او لله است با جمیع مؤمنان دوست است پس
حاصل این میشود که هر که در امور حقه مشروعه بقدر مقدور
خود اعانت و یاری مؤمنان ننماید و از آن پهلو تهی سازد الله تعالی

او را بفضل و رحمت خود با آن مغلوب دشمن او میسازد و در حدیث
سابقه گذشت و می آید که هر که از مؤمنی طلب فریادرسی نماید و او باوجود
قدرت بفریاد او نرسد الله تبارک و تعالی بحول و قوت خود
قدرت او را زایل میسازد

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ

کسی که ضایع گذارد او را نزدیکتر تقدیر کرده شود برای او دورتر

و فی اللغة تاحَ لَهُ الشیءُ ای قُدِّرَ و تُیُسِّرَ لَهُ حاصل معنی و الله
یعلم آنکه کسی که ضایع گذارد او را یعنی نصرت و یاری او نکند نزدیکتر
با او از اقربا و خویشان و رفقا و مصاحبان و دوستان او مقدر
گرداند خدای مهربان غیر ایشان دورتری را تا اعانت و یاری او
کند در امور او و آسان کند مشکل او را و او را هم غنی
از مجرّبات است

مَنْ تَتَبَّعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَمَهُ

کسیکه جستجوی عیبهای نهانی خلق نماید محروم میکند او را

اللهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ

الله تعالی از دوستیهای دلها

ازجمله شرایط مصادقت والفت ولوازم فتوت ومروت پوشانیدن

عیوب خلایق است هم

وتتبع وتفحص آنها ناشی از غایت شقاوت وعلامت غوایت

آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه چنانچه درهمین کتاب مذکور است

فرموده اند لَوْ رَأَيْتُ مُؤْمِنًا عَلَى فَاحِشَةٍ لَسَتَرْتُهُ بِثَوْبِي

حاصل معنی آنکه اگر ببینم مؤمنی را بر قبیح شدیدی از ذنوب هر آینه

بپوشانم او را بجامهٔ خود مراد بتعلیم کافهٔ امت است که در صدد

استکشاف عیوب وقبایح یکدیگر نباشند وپرده برآنچه باعث

هتک عرض وناموس مؤمنان باشد بپوشند ودر اخفاء آن

باقصی

باقصی الغایت بکوشند زیرا که عصمت منحصر است در انبیا واولیا

ایشان وآن نیز بتفضل وحکمت رحیم منان وحکیم مهربان وسایر خلایق

معصوم نیستند از گناهان وبر هر عاقل هوشمندی معلوم است که خلق

عالم همه اسباب هم ویکدیگر را معین ونصیر ودر تمشیت امور ومهمات

از یاری هم ناچار وناگزیرند واین معنی بدون تاکید مبانی وداد

وقواعد صداقت واتحاد صورت نمی بندد ودوستی ومحبت بدون

احتراز از صفت نامستحسن عیب جوئی وبدگوئی میان هیچ دو کس

بحصول نمی پیوندد واگر نباشد نقصی در این صفت خبیثه سوای آنچه

در این فقرهٔ شریفهٔ اعجاز طراز بزبان صدق مقام آن ولی ملک علام صلوات الله

وسلامه علیه جاری گشته کافیست مستبصرا والسلام علی من استمع موعظة

مَنْ نَقَلَ إِلَيْكَ نَقَلَ عَنْكَ

کسی که عیب مردمان را نقل نمود بسوی تو نقل میکند عیب ترا نزد دیگران

اینفقرهٔ شریفه اشاره ایست بر شناختن شخص معتاب از جمله همصحبتان

واصحاب و بهمین معنیست که بنظم آورده شاعر **شعر**

هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد ‌‌ ‌‌ بیقین عیب تو پیش دگران خواهد برد

وغیبت عبارتست از غایبانه بتصریح یا کنایه عیب دیگری گفتن بنحوی که اگر

آنکس بشنود آزرده خاطر گردد و از این معنی در قرآن مجید بخوردن

گوشت برادر مردهٔ خود تعبیر شده و از حضرت نبوی صلی الله

علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که کسی که

غیبت کند مردی یا زنی مسلمان را قبول نکند خدای تعالی نماز

و روزهٔ او را چهل شبانه روز مگر اینکه آنکسی که غیبت او کرده

او را بحل کند **و در حدیث** دیگر فرموده که غیبت سخت تر است از فجور

زیرا که مرد فجور میکند و بعد از آن توبه میکند خدای عز و جل توبه

او را قبول میفرماید و غیبت کننده را نمی آمرزد تا آنکسی که غیبت او کرده

اورا

او را حلال کند **و نیز** از همان جناب صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی

که در باب خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حاصل مجمل آن

اینست که حسنات و اعمال نیک غیبت کننده را بکسی میدهند

که غیبت او کرده **و از ابراهیم** بن ادهم منقولست که شخصی که یکی از دشمنان

و بدخواهان خود ذکر کرده بود و ما غیبت او از روی نصیحت و نیکخواهی خطاب کرده

گفت که ای مسکین در دادن دنیای خود بدوستان بخل نموده

بر سر یک دینار لرزیدی و در بذل آخرت خود بدشمنان مضایقه نکرده

جود و سخا ورزیدی عقلا در آن بخل معذورت نمیدارند و باین سخا

از جمله کریمات نمیشمارند

مَنْ بَلَّغَكَ شَتْمَكَ فَقَدْ شَتَمَكَ

کسی که بتو رساند که فلانکس ترا دشنام داده پس بتحقیق که او خود ترا دشنام داد

در اینفقرهٔ شریفه ایماییست بدوری کردن از نمام و ساعی و سخن چین با

ومفسد ومفتن بلکه دروغگو شمردن ایشان چنانچه در احادیث
دیگر فرموده که سعایت کننده کاذبست هرچند راست گوید فقرهٔ آیتیه

مَنْ صَدَّقَ الْوَاشِیَ أَفْسَدَ الصَّدِیقَ

کسی که راستگو شمرد سخن چین را فاسد ساخت دوست خود را

بدانکه سخن چینی و دشمنی افکندن در میان برادران دینی شیوهٔ
مذبذبان و علامت خبث طینت ایشان است و تصدیق اقوال
ایشان نمودن سبب ویرانی بنای صداقت دوستان و
در کافی از جناب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که خطاب
باصحاب خود فرمودند که أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ یعنی آیا خبر
ندهم و اعلام ننمایم شما را بیدان اصحاب گفتند بلی یا رسول الله
آنحضرت فرمودند الْمَشَّاؤُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ
الْأَحِبَّةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَايِبَ حاصل معنی آنکه بدان

شما کسانیند که میان مردمان آمد و شد میکنند بسخن چینی و جدایی
می افکنند میان دوستان و میجویند و طلب میکنند برای بی عیبان
عیبها و در ارشاد القلوب مذکورست که مردی بحضرت زین العابدین و فخر
الساجدین صلوات الله و سلامه علیه عرض نمود که فلانکس در باب تو
چنین و چنین میگوید آنجناب مضمونی در جواب فرمودند که خلاصهٔ
معنی آن اینست که بخدا قسم که رعایت برادر خود نکردی که او ترا
امین دانسته سخنی در حضور تو گفته بود و تو در ان خیانت کرده
آنرا بمن رسانیدی و حرمت ما را نیز نگاه نداشتی که سخنی که بگاه
مانمی آمد بما شنوانیدی آیا ندانسته که سخن چینان سگان آتش
دوزخند بگو برادر خود یعنی آنکسی که در حق من آن سخنان گفته که بدرستیکه
مرگ ما را فرو میگیرد و قبر ما را در آغوش میکشد یا منضم بهم میسازد
یعنی ما هر دو خواهیم مرد و هر دو در خاک خواهیم خفت و قیامت

وعده گاه ماست و الله تعالی حکم میکند درمیان ما و از جناب حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه روایتی ماثور است که خلاصه

معنی آن اینست که شخصی سعایتی در خدمت آنحضرت کرد فرمودند که من

تحقیق وتفتیش میکنم اگر اقرار کرده ترا حد میزنم و اگر راست گفته ترا دشمن

میدارم و اگر توبه کنی ترا می بخشم آن مرد گفت توبه کردم و باین رهائی یافت

مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالْبَاطِلِ شَهِدَ عَلَيْكَ

کسی که شهادت دهد برای نفع تو بغیر حق شهادت میدهد برای ضرر تو

بِمِثْلِهِ مَنْ اَحَبَّكَ نَهَاكَ مَنْ اَبْغَضَكَ

بمثل آن شهادت یعنی ناحق کسی که دوست دارد ترا منع میکند یعنی از افعال بد و ناحق کسی که دشمن ترا

اَغْرَاكَ مَنْ جَالَسَ الْجُهَّالَ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْقِيلِ وَالْقَالِ

اغوا میکند ترا یعنی بر افعال قبیحه غیر مرضیه کسی که همنشینی کرد

با نادان پس باید که آماده باشد قیل و قال را

من قارن

مَنْ قَارَنَ ضِدَّهُ كَشَفَ عُيُوبَهُ وَعَدَّ قَلْبَهُ

کسی که مصاحبت کرد با دشمن خود پرده داشت از عیب خود و عذاب کرد دل خود را

مراد از این فقره شریفه تحریص بر دوری نمودن از دشمن است زیرا که

او دایم مانند مگسان در جستجوی مواضع معیوبه است که از ریم آن که

غذای اوست منتفع شود و از مواضع صحیحه اعراض مینماید چنانچه گویا ندیده است هرگز چه

همچنین است حال دشمن که اگر هزار هنر بیند یکی در خاطر نگیرد و اگر

یک عیب بیند آنرا اگزیند و بآن خوش صحبتی نماید هرجا نشیند که

مَنْ طَلَبَ عَيْبًا وَجَدَهُ پس در هیچ حالی از دشمن غافل نباید بود

و در امثال سایره وارد شده که مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوِّهِ نَبَّهَتْهُ

الْمَكَائِدُ یعنی کسیکه بخوابد و غافل شود از دشمن بیدار و آگاه میکند او را کیدها و مکرهای او

مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدْ مَوَدَّتَهُ فَقَدْ ضَيَّعَ

کسی که رعایت حرمت دوستان خود نکرد پس بتحقیق که تلف و ضایع کرد

اَلصَّدِيقُ مَنْ وَادَّكَ لِأَمْرٍ وَلّٰی

کسی که دوستی کند با تو برای مصلحت و حاجتی بر میگردد دوست خود را

عِنْدَ انْقِضَائِهِ ٭ مَنِ اسْتَقْصٰی

وقت تمام شدن و برطرف شدن آن حاجت کسی که خورده گیری کند

از دوستی تو

عَلٰی صَدِیقِهِ انْقَطَعَتْ مَوَدَّتُهُ

بر دوست خود منقطع میشود دوستی آن دوست از و

مَنْ تَلِنْ حَاشِیَتُهُ یَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ

کسیکه هموار باشد سلوک او دایم میدارد از قوم خود برای خود

الْمَحَبَّةَ ٭ مَنِ اسْتَخَفَّ بِمُوَالِیهِ اسْتَثْقَلَ

محبت را کسی که سبک شمرد قدر دوستان خود را سنگین خواهد

وَطْأَةَ مُعَادِیهِ

شمرد لگد کوبی دشمنان خود را بر خود

بغی

یعنی هرگاه کسی رعایت دوستان خود نکند پایمال دشمنان خواهد شد

باعتبار اینکه دوستان او بسبب تکدری که از و دارند ترک یاری

و نصرت او مینمایند و دشمنان فرصت غنیمت شمرده او را مغلوب

خود میسازند و از جمله امثال سایره مقتبسه از این فقره اینقدر است

که مَنْ ثَقُلَ عَلٰی صَدِیقِهِ خَفَّ عَلٰی عَدُوِّهِ یعنی کسیکه

گران باشد بر صدیق خود و تکالیف شاقه که بر اصدقا سنگین باشد

نماید سبک میشود بر دشمنان خود یعنی بر ایشان آسان

میشود غالب شدن برا و

مَنْ حَسُنَ مُصَاحَبَةَ الْإِخْوَانِ اسْتَدَامَ

کسی که نیکو کند مصاحبت برادران را دایم و پیوسته میدارد

مِنْهُمُ الْوَصْلَ ٭ مَنْ حَسَرَ إِلَی النَّاسِ

از ایشان مواصلت را کسی که نیکی و انعام و احسان کند بر دمان

استدام منهم المحبة ۞ من عامل

دائمی کرده است از ایشان محبت را برای خود کسی که معامله کند

الناس بالجمیل کافوه به

با مردمان بنیکویی مکافات میکنند خلق او را بنیکویی کردن با او

ولنعم ما قیل فی هذا المعنی شعر

درین گنبد بنیکی برکش آواز ۞ که گنبد هر چه گویی گویدت باز

من کان ذا حفاظ و وفاء لم یعدم

کسی که بوده باشد صاحب حمیت و آگاهی و وفا در برادری برادران نیاید

حسن الاخاء

نمی یابد بنزد خود نیکویی برادری ایشان را

مراد اینست که صاحب حمیت و وفا بی دوستی که با او برادرانه

دوستی نیکی نماید یعنی در غیبت و حضور بلوازم اخوت و قواعد

مصادقت کما ینبغی قیام نماید نمیباشد

من ساترك عیبك وعابك فی غیبك

کسی که بپوشاند عیب ترا در حضور تو و عیب تو بگوید در غایبانه تو

فهو العدو فاحذره ۞ من بصرك

پس او دشمنت پس حذر کن از و کسی بینا کند ترا

عیبك وحفظك فی غیبك فهو

بعیب تو و محافظت کند در غایبانه تو پس او

الصدیق فاحفظه

دوست واقعیست پس محافظت کن او را

مراد از این دو فقرهٔ شریفه تمییز نمودن رفیق و هم صحبت دوست است

از دشمن چه اگر عیبی و نقصی در تو دید و ترا بآن عیب بینا گردانید

وحفظ الغیب را مرعی داشت او دوست واقعی است با او بلوازم

دوستی چنانچه گذشت باید عمل نمود و اگر بر خلاف این در حضور
از عیوب بست و در غیبت زبان بغیبت گشود پس دوری از او بنا
بر امر آنسرور صلوات الله وسلامه علیه واجب و متحتم است مجملا غیبت
کردن در موضعی که استثنا شده در آیین شریعت مذموم و ممنوع
و شنیدن آن نیز حرام و نا مشروعست علی الخصوص نسبت بهمنشین
و رفیق و مصاحبان و صدیق که بسا بنای دوستیهای کهن از این صفت
نا مستحسن زیر و زبر و آتش جانسوز فتنه و فساد در خرمن الفت
دوستان روحانی صادق الوداد شعله ور گردیده دوستانرا
دشمن و دشمنانرا دشمنتر کرده و در نزد عقلا غایبانه لب
بعیب کسان گشودن خود را رسوا کردنست منقولست که حضرت ابی
عبد الله علیه السلام در توضیح معنی حدیث مشهوره عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَی
الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ فرمودند مَا هُوَ اَنْ یَکْشِفَ فَتَرَی مِنْهُ شَیْئاً

اِنَّمَا هُوَ اَنْ تَرْوِیَ عَلَیْهِ اَوْ تَعِیبَهُ یعنی مراد از حرام بودن عورت
مؤمن بر مؤمن آن نیست که کشف عورت او شود پس تو چیزی
از آنرا ببینی پس بدرستیکه مراد این نیست و جز این نیست که روایتی
کنی که ضرر بحال آن مؤمن رساند یا عیبی او را اظهار سازی
در غایبانه او و لنعم ما قال الواعظ طاب ثراه شعر
از گفتن عیب دگران بسته زبان باش ❊ از خوبی خود عیب نمای دگران باش
مَنْ لَا اِخْوَانَ لَهُ لَا اَهْلَ لَهُ ❊ مَنْ
کسی که نباشد از برای او برادران نیست از برای او اهل و قبیله کسی که
لَا صَدِیقَ لَهُ لَا ذُخْرَ لَهُ.
نباشد دوستی برای او نیست ذخیره برای او
یعنی نیست معین نیکی آماده برای روز بد او که نصرت او دهد
اینفقره شریفه اشاره است باینکه آدمی را ناچار است از صدیق

واقعی که ذخیرهٔ روز بد او تواند بود زیرا که دنیا دار انقلابست

یعنی مشحونست بانواع بلایا و رزایا و خیر و شر و تنگی و فراخی معاش

و راحت و مصیبت و پستی و بلندی و خوشی و ناخوشی و دولت و

بخت و اقبال و ادبار در ایام اقبال دوست ظاهری بسیار است

و در ایام ادبار از صدیق و واقعی چاره نیست پس مقتضای عقل آنست که کسی

صدقاء خالص خود را همواره مراعات نماید و در حقوق صداقت

و مواسات دقیقهٔ فرو گذاشت ننماید تا در وقت احتیاج بی ناصر و معین

نماند **و باید دانست** که چون این عالم عالم اسبابست آنحضرت صلوات

الله و سلامه علیه اشاره باسباب فرموده و الا فی الحقیقه معین و ناصر

ضعفا و بیکسان خدای مهربانست نه این و آن از جمله اصدقاء و اخوان

ولیکن بمصلحت و حکمت کامله در وصول نعمای بی منتهای خود

برای نظام عالم و قوام امور بنی آدم و الفت نوع بشر با یکدیگر

وسایل

مقرر فرموده و وسایط چ

وسایل و وسایط مسخر او نید تعالی شانه العزیز پس بلوازم مصادقت

شرایط آن قیام نمودن چنانچه ازین کلام معجز نظام مفهوم میگردد

دواعی و اسباب نصرتند و در حقیقت ناصر و معین جناب اقدس رب

العالمین است و الله ذخر لمن لا ذخر له

مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِاَخِيهِ اَوْقَعَهُ اللّٰهُ

کسی که بکند برای برادر خود چاهی می اندازد او را الله تعالی

تَعَالٰى فِي بِئْرِهِ

دران چاهی که کنده است

و کم کسی است که بتجربه نرسیده باشد و مؤید اینست آنچه الله تبارک و تعالی

در کلام مجید خود فرموده و عز من قائل وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ

السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه و احاطه نکند

مکر و خدعهٔ بد مگر باهل آن مکر و خدعه مانند مکرها و خدعهای

قریش که درباره پیغمبر ما صلی الله علیه وآله میکردند همه با ایشان عاید شد
چنانچه در کتب تفاسیر وسیر مفصلاً مسطور است واز جمله امثال
سایره با خود این کلام معجز نظام است که مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِاَخیهِ
وَقَعَ فیهِ

مَنْ ساءَ تَدْبیرُهُ کانَ هَلاکُهُ فی تَدْبیرِهِ

کسی که بد باشد تدبیر او میباشد هلاک او در تدبیر او

مَنْ سالَمَ النّاسَ رَبِحَ السَّلامَةَ ۞ مَنْ

کسی که صلح باشد با مردمان فایده میبرد سالم ماندن را از شر ایشان کسی که

عادَی النّاسَ اسْتَثْمَرَ النَّدامَةَ ۞

عداوت و دشمنی کند با مردمان حاصل برمیدارد پشیمانی را

مَنِ اسْتَحْلی مُعاداةَ الرِّجالِ اسْتَمَرَّ

کسیکه خوش آید او را دشمنی کردن با خلق مستمر میباشد

علی

عَلی مُعاناةِ القِتالِ

بر رنج بردن قتال

حاصل اینکه کسیکه عادت خود سازد عداوت و دشمنی با خلق را که بغایت
شومست خلایق نیز او را دشمن خواهند داشت و این دشمنی
هرگاه از طرفین استمرار یابد بالآخره منجر بنزاع و قتال میگردد
پس صاحب این صفت ذمیمه را دائم الاوقات با خلایق در منازعه
و مقاتله باید بود و هیچ وقت دل او از رنج نزاع و قتال نخواهد آسود

مَنْ ناقَشَ الإخْوانَ قَلَّ صَدیقُهُ ۞

کسی که مناقشه کند در حسابها با برادران یعنی خورده گیری کند با ایشان در حساب کم میشود دوستان او

مَنْ ساءَ خُلْقُهُ قَلاهُ صاحِبُهُ وَرَفیقُهُ

کسی که بد باشد خلق او دشمن میدارد او را مصاحب او و رفیق او

قلاء بفتح و مد بمعنی بغض است وحاصل این فقره شریفه تحریض بر حلم

وتحذیر از بدخلقیت واینکه بدخلق را خلایق دشمن میدارند حتی رفیق
ومصاحب او هرچند بظاهر حال ازو بگذرانند اما در دل او را دشمن
دارند وبدخلق البته بی صدیق میباشد ومؤیدات این در
باب حلم خواهد آمد انشاء الله تعالی

مَنْ دَعَاكَ اِلَی الدَّارِ الْبَاقِیَةِ وَ

کسی که بخواند ترا بسوی عمل نمودن برای خانهٔ آخرت و

اَعَانَكَ عَلَی الْعَمَلِ لَهَا فَهُوَ الصَّدِیقُ

یاری کند ترا بر عمل نمودن برای آنخانه پس او ست دوست واقعی

الشَّفِیقُ مَنْ عَامَلَ النَّاسَ بِالْمُسَامَحَةِ

مهربان کسی که معامله کند با مردمان بسهل انکاری وعطا

اِسْتَمْتَعَ بِصُحْبَتِهِمْ

بهره مند میشود بسبب صحبت ایشان

سماحت

سماحت در لغت بمعنی عطا وجود است ودر حدیث وارد شده
کهخِیَارُکُمْ سُمَحَاؤُکُمْ یعنی بهترین شما کسی است که جواد باشد
وبمعنی سهل وآسان غیر شاق نیز آمده چنانچه در حدیث نبوی صلی الله
علیه وآله وارد شده که مَا بُعِثْتُ بِالرَّهْبَانِیَّةِ الشَّاقَّةِ
وَلٰکِنْ بِالْحَنِیفِیَّةِ السَّمْحَةِ حاصل معنی آنکه معبوث وفرستاده
نشده ام من برهبانیت شاقه ولیکن مبعوث شده ام بدین مستقیم
راستی که خالی از کجیست وسهل وآسان وعاری از تنگی است
رهبانیت نصاری آن بوده که از زنان دوری میکردند وبامور
دنیویه نمیپرداختند وترک جمیع لذتهای دنیویه مینمودند حتی
آنکه خود را در غارها ومانند آنها مخفی وزنجیرها در گردن کذاشته
لباس خشن میپوشیده اند بعد از آنکه دین اسلام ظاهر وخاتم
النبیین صلی الله علیه وآله مبعوث شدند نهی از مذکورات فرمودند

مَنْ رَضِيَ مِنَ النَّاسِ بِالْمُسَالَمَةِ

کسی که راضی شود از مردمان بترک منازعه نمودن و بصلح راضی بودن

سَلِمَ مِنْ غَوَائِلِهِمْ

سالم میماند از ضررها و آسیبهای ایشان

حاصل اینکه کسیکه قطع طمع کند از خلایق و نیز اذیت و ضرری قولاً

وفعلاً باحدی نرساند و از ایشان نیز راضی باشد بهمین قدر که اذیتی

باو نرسانند غالب اینست که خلق با چنین کسی در مقام اضرار نباشند

و بناخن حسد رخسار او نخراشند و او از ضرر خلق دائماً سالم ماند

و عمر عزیز خود در ارفاه بتمام گذراند

مَنْ عَظَّمَكَ لِإِكْثَارِكَ اسْتَقَلَّكَ عِنْدَ

کسی که عظیم شمرد و احترام کند ترا برای بسیاری مال یا اعتبار

کم و حقیر میشمرد ترا در وقت

إِقْلَالِكَ ❊ مَنْ رَغِبَ فِيكَ عِنْدَ إِقْبَالِكَ

کمی مال یا اعتبار تو ❊ کسی که رغبت کند در وقت رو آوردن دنیا بتو

زَهِدَ فِيكَ عِنْدَ إِدْبَارِكَ

ترک میکند و بیرغبتی مینماید از تو در وقت برگردانیدن دنیا از تو

این فقره شریفه مؤکد فقره سابقه و مؤید آنست و حاصل هر دو یکیست

و مطلب بیان علامت منافق بیحیائیست که در ایام دولت و اقبال

برای جلب زخارف و مال و مرمت احوال خود زبان بانواع مدایحی که در

ممدوح نیست میگشایند و خود را از اخص مخلصان او وا مینمایند

و اگر باقتضاء زمانه بر بنیان دولت خللی بوجوه اعتبارات قصوری

رو دهد فوراً خود را بدر صاحب دولتی دیگر میرسانند و مقابح

افعال او را لباس جمیل پوشانیده از احسن محاسن وا مینمایند

و بعرض او میرسانند پس لبیب خردمند و عاقل هوشمند باید

قریب ایشان نخورده بتفرس از جملهٔ احباب صدیقی انتخاب نماید که در

سرّا وضرّا محبت او پایرجا و از صفت خفیهٔ نفاق وشقاق مبرّا

ومعرّا باشد وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَکْمُلَ ایمانُهُ فَلْیَکُنْ حُبُّهُ

کسی که دوست دارد لیز اگر کامل شود ایمان او پس باید که بوده باشد دوستی او

لِلّٰهِ وَبُغْضُهُ لِلّٰهِ وَرِضَاهُ لِلّٰهِ وَسَخَطُهُ لِلّٰهِ

برای خدا و دشمنی او برای خدا و رضای او برای خدا و خشم او برای خدا

بعرض طالبان تکمیل ایمان میرساند که تمیز حب فی الله وبغض

فی الله از غیر آن در غایت غموض واشکال و عدم تمیز آن مثمر

مواد ههکال و وبالست بنا برین بعرض ناظرین میرساند که اجتماع

خلایق که بر سبیل اتفاق باشد و در آن مجمعها با یکدیگر احیانا

صحبتی اتفاق افتد مانند اجتماع در مدارس واسواق و درگاه سلاطین

و اسفار

واسفار وامثال فذلک از ما نحن فیه بیرون بلکه مراد اختیار کردن

دوستی است بمحض رضای خالق بیچون که برادر دینی بودن البته

درین قسم متحقق است وبس ومراد بدوستی عمل بمقتضای آنست

از مجاورت ومؤانست وامثال آن وصحبت یعنی همنشینی ومخالطت

ومجاورت میتواند بود دیگر سبب دوستی زیرا که با غیر دوست

التیام واقعی از جملهٔ محالاتست و دوست گاه مقصود بالذّات

اوست وگاه وسیلهٔ مقصودی دیگر غیر اوست وآن غیر اگر الله

تعالی وثواب او جلّ وعلا باشد پس دوستی با آن وسیله نیز عین

حب فی الله خواهد بود واگر مقصود بالذات غیر جناب اقدس

الهی یا وسیلهائی که سبب وصول بآن مقصود توانند بود مثل

انبیا واوصیا وعلما وصلحا واتقیا ومؤمنین وجمعی که معین بر عبادات

واعمال خیر باشند چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی مبیّن

میکردد . دوستی جمیع مذکورات عین حب فی الله و دائمی و پروا لسبت

واکر غیر این باشد پس معلوم است که مقصود ازان اشفاعات

عاجل دنیویه از مال و جاه و امثال ذلک خواهد بود و آن بغایت

بی اعتبار و متزلزل و ناپایدار است چنانچه مؤیدات آن در همین

باب بعبارات بلیغه انیقه و الفاظ موجزه اعجاز طریقه خواهد آمد

ان شاء الله تعالی

مَنِ اتَّخَذَ اَخًا بَعْدَ حُسْنِ الاِخْتِبارِ

کسیکه بکیرد یعنی برکزیند برادری را بعد از امتحان نیکو و شایسته

دامَتْ صُحْبَتُهُ وَتَاَکَّدَتْ مَحَبَّتُهُ

دایم میماند مصاحبت او و ثابت و محکم میشود محبت او

مَنْ لَمْ یُقَدِّمْ فی اتِّخاذِ الاِخْوانِ

کسی که در کرفتن برادران مقدم ندارد امتحان

الاِخْتِبارَ دَفَعَهُ الاِغْتِرارُ اِلی صُحْبَةِ

نمودن را می اندازد او را فریب خوردن از برادری نمودن باکسان

الفُجّارِ

ناآزموده بمصاحبت فاسقان و فاجران

بدانکه در حدیث وارد شده که اُخْبُرْ تَقْلِهِ حاصل معنی آنکه مغرور

مشو و فریب مخور بظاهر هر کس که بینی چه اگر امتحان نمایی

او را دشمن میداری یعنی غالب اینست که دوست ناآزموده

کرفتن سبب ندامت و ترک دوستی او و سبب خصومت

و منجر بعداوت میکردد و در مقام دیکر برای تاکید امر با امتحان

نمودن مردمان فرموده که لایُعْرَفُ النّاسُ اِلّا بِالاِخْتِبارِ

فَاخْتَبِرْ اَهْلَکَ وَوُلْدَکَ فی غَیْبَتِکَ وَصَدیقَکَ

فی مُصیبَتِکَ وَذَا القَرابَةِ عِنْدَ فاقَتِکَ وَذَا التَّوَدُّدِ

وَالملَق عِندَ عطيتك لتعلم بذلك منزلتك منهم

حاصل معنی آنکه شناخته نمیشوند مردمان مگر بامتحان پس امتحان

کن اهل خانه و فرزندان خود را در غایبانه خودت و دوست واقعی

خود را در وقت مصیبت خودت و خویشان واقربا خود را در وقت

احتیاج خودت و کسی را که اظهار دوستی مینماید و تملق میکند

در نزد عطا دادن خودت چه اگرچند انکه عطا باو میرسد

تو دود و تملق مینماید و چون عطا دادن ازو قطع شود یا بتاخیر

افتد تودد خود را موقوف مینماید معلوم میشود که محبت او

نسبت بتو واقعی نبوده بلکه محبت و تملق او از محض از برای عطا

دادن بوده پس قابل آن نیست که از جملهٔ اصدقا محسوب گردد

تا بدانی بوسیلهٔ این امتحان قدر و منزلت خود را انزد ایشان

والله المستعان وعلیه التکلان

مَنِ اتَّخذ اخاً مِن غیرِ اختبارٍ الجأهُ

کسی که بگیرد برادری را بدون امتحان نمودن ملجأ میسازد او را

الاِضطِرارُ الی مُرافقةِ الاشرارِ

اضطرار برفاقت نمودن با اشرار و بدان

اینفقرهٔ شریفهٔ اعجاز طریقه مؤید و مؤکد فقرهٔ سابقه است وامتحان

انواع بسیار میدارد و نوعی از آن در اتخاذ اخوان از حضرت

ادریس علی نبینا وآله وعلیه السلم منقولست که حاصل مجمل آن اینست

که هرگاه خواهی که با کسی طرح دوستی افکنی بخشت اور الغضب آور

یعنی ارتکاب فعل و عملی نما که خلاف رضا و خواهش او باشد

تا آتش غضب او بغایت مشتعل گردد اگر در آنحالت

او را منصف یابی یعنی آن غضب او را از جادهٔ حق بیرون نبرد

و میل بباطل ننمود صحبت او رغنیمت نما و الا ازو برحذر باش

که قابل مصادقت نخواهد بود بلکه دوری و حذر از او اولی خواهد بود
چه اگر دوستی او لله باشد از امثال این امور واشد از آن نیز
تغییری در آن راه نخواهد یافت و اگر لله نباشد موافق احادیث
همین باب بتحصیل اسباب دوری از و باید شتافت

مَنْ رَفَقَ بِمُصَاحِبِهِ وَافَقَهُ وَمَنْ عَنُفَ

کسی که ملایمت کند با مصاحب خود موافقت میکند آن مصاحب با او و کسی که شدت کند

بِهِ أَحْرَجَهُ وَفَارَقَهُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ

و مشقت رساند بمصاحب تنگ می آورد آن مصاحب را و مفارقت میکند کسی که غالب شد بر او از مصاحب او

سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَتْرُكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

بدگمانی نمیگذارد میان خود و میان هیچ

خَلِيلٍ صُلْحًا

دوستی صلحی

و وجه اینمعنی بر بهر لبیبی واضحست زیرا که سوء ظن از اعظم مکاید شیطانست
و چون محکم نمود آن مطرود ازلی و ابدی این صفت خبیثه را
در ضمیر حدی حکم مینماید آن شخص در دل خود بشر آنکسی که بدگمانست
با او و بر می انگیزد شیطان او را بر اینکه آنچه در دل اوست بر زبان
آرد و آنچه بزبان آورده اگر راست باشد غیبت است و اگر دروغ
باشد بهتان و تهمت و اگر بر زبان نیاورد البته کوتاهی در حقوق
اخوت و صداقت خواهد نمود و اکرام او نخواهد فرمود بلکه بنظر
حقارت بر او نگریسته خود را بهتر از او تصور خواهد نمود پس در
میان او و هیچ دوستی صلح باقی نخواهد بود

مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنْ صَدِيقِهِ إِلَّا بِإِيثَارِهِ عَلَى

کسی که راضی نشود از دوست خود مگر بترجیح دادن آن دوست او را بر

نَفْسِهِ دَامَ سَخَطُهُ

خود دایم میباشد خشم او

یعنی چنین کسی بر دوستان خود همیشه خشمگین میباشد چرا که چنین
دوستی که دوست خود را بر خود ترجیح دهد نادر است و نادر در حکم
معدوم پس انتقام توقعی از دوست نباید داشت و اگر چنین صدیقی
یافت شود قدر او را باید شناخت و دست از دامن او نباید برداشت

مَن كانت صحبته في الله كانت صحبته

کسی که بوده باشد مصاحبت او در راه خدا میباشد صحبت او گرامی و عزیز

كريمة ومودته مستقيمة ٭ من لم تكن

و دوستی او دائمی و همیشگی کسی که نباشد

مودته في الله فاحذره فان مودته

دوستی او در راه خدا پس بپرهیز و دوری کن از او پس بدرستی

لئيمة وصحبته مشومة ٭ من لم يحسن

که دوستی او و دوستی لئیم است و مصاحبت او شوم است کسیکه نیکو نسازد خلق

خلقه لم ينتفع به قرينه

خلق خود را منتفع نمیشود از و مصاحب او

مراد از خلق نیکو خوش خویی و رفق و نرمی و دلجوییست یعنی ساز
کاری نمودن با خلق خدا بملاطفت و سازگاری ایشان نمودن بمدارا
و ملایمت عقلا گفته اند خوش خویی ده خیر است اول در کارهای نیک
که موافق حق و حساب باشد با مردمان مخالفت ننمودن دوم از نفس
خود انصاف دادن و با خلق منصفانه سلوک نمودن و معنی انصاف
آنست که بدون آنکه از شخص انصاف طلبند خود انصاف دهد یعنی
که در هیچ وقت روا ندارد که از جانب او بطرف هیچ احدی
از بندگان خدا حیف و میلی واقع شود هر چند در انصاف دادن
بر او ضررها رسد چنانچه گفته اند عليك بالانصاف ولو بالاتلاف
یعنی بر تو باد بانصاف دادن و اگر چه بسبب آن مال تو تلف شود

سیم تجسس عیوب خلایق و پنهان نمودن ایشان نمودن چهارم از کسی هر گاه لغزشی

در وجود آید بآن سبب از و نرنجیدن و آنرا تاویل نیکو کردن پنجم

چون گناهکار عذر خواهد عذر او را پذیرفتن و از مواخذه آن

درگذشتن ششم حاجات محتاجان بر آوردن هفتم رنج مردمان

کشیدن هشتم تتبع عیوب خود نمودن و از مشغولی آن در فکر

عیب دیگران نبودن نهم با خلق خدا بگشاده رویی برخوردن

دهم با مردمان سخن خوش گفتن الحاصل خلق خوش از جمله صفات

انبیا و اوصیا و خلص مؤمنین است و هر کس را که این خصلت منفعت

ضرور و پادشاه ملکدار آگاه را دستور است و الله تبارک و تعالی

باین صفت محموده حبیب خود را صلی الله علیه و آله ستوده که

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ حاصل معنی بنابر قول بعض مفسرین آنکه

و بدرستیکه تو هر آینه بر خلق بزرگی که مانند آن کسی دیگر را نیست چه زیرا که تو

تحمل

تحمل میکنی از قوم خود چیز چندی را که غیر تو را تاب تحمل آن نیست

مَنْ جَارَبَ النَّاسَ حُرِبَ وَمَنْ

کسی که خصومت و نزاع کند با مردمان سلب کرده میشود تمام مال او و کسی که امر برده شود

مِنَ السَّلَبِ سُلِبَ

از سلب مسلوب میشود

حرب بتحریک در لغت بمعنی غارت و نهب نمودن جمیع مال انسانست

و در حدیث در مقام دعا بر دشمن وارد شده که اللَّهُمَّ أَذِقْهُمْ

طَعْمَ الْحَرَبِ وَذُلَّ الْأَسْرِ یعنی بار خدایا بچشان او را مزه نهب و غارت

تمام مال و خواری اسیری و بندگی و نیز در حدیث واقع شده است

که إِيَّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ هَمٌّ وَآخِرَهُ حَرَبٌ بسکون راء

یعنی بر شما باد که بپرهیزید از قرض پس بدرستی که اول آن هم

و غم است و آخر آن خصومت و نزاع و ~~بغارت رفتن مال و~~ است

الحاصل مالی که آن بعیش و زندگانی بنماید و صرف جای مجهول خود

جمیع مملکت بنابراین حاصل فقرهٔ شریفهٔ اولی والله العلیم این میشود که هر کس

که دایما با مردمان خصومت و نزاع کند مسلوب المال میشود یعنی

عاقبت این فعل ناصواب مذموم و این امر بغایت شوم بالخاصیة

بآن منجر میشود و حاصل فقرهٔ ثانیه اینکه هر که ایمن داند خود را از

نکایات زمانه خصومت نماید با مردمان و بی پروا باشد

در داخل شدن محل مخاطرات دهر بوقلمون که هیچوقت از حوادث

خالی نبوده و نمیباشد چنانچه بر متتبعین کتب سیر و تواریخ معلوم است

مال و متاع او بمخاطره می افتد پس عاقل هوشمند آنست که در همه

اوقات متوسل بجناب احدیت شده در اوراد و اذکار خود

طلب عافیت از و تعالی شانه العزیز نماید انه علی کل شیء

قدیر و بالاجابة جدیر

مَنْ اَعْطٰی فِی اللّٰهِ وَمَنَعَ فِی اللّٰهِ وَاَحَبَّ

کسی که عطا کند در راه خدا و منع عطا کند در راه خدا و دوستی کند

فِی اللّٰهِ وَاَبْغَضَ فِی اللّٰهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ الْاِیْمَانَ

در راه خدا و دشمنی کند در راه خدا پس بتحقیق که کامل کرده است ایمان خود را

ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی رضوان الله علیه در کتاب علل الشرایع

روایتی نقل نموده مشعر بر اینکه از جملهٔ اسباب هلاک و غرق شدن

فرعون لعین مطرود دشمنی با خدا و دوستی با دشمنان او و دشمنی

با دوستان او بود و تفصیل این مجمل را بر وجهی ایراد کرده که ترجمه

حاصل مضمون آن اینست که بعد از آنکه حق سبحانه و تعالی رود

نیل را که کم شده و از جریان و ارتفاع افتاده بود و اهل مملکت

آن ملعون نزد او آمده استدعا نمودند که رود نیل را برای ایشان

جاری سازد او در جواب گفت که من راضی نیستم از شما یعنی باین سبب

بیان سبب غرق شدن فرعون لعین و حکایات عجیب سبب آن

ابرا از شما باز گرفتیم ایشان رفتند و بار دیگر نزد او آمده گفتند که
چهارپایان و حیوانات ما میمیرند از تشنگی و ما نیز هلاک میشویم اگر آب را
جاری نسازی البته ما خداوندی غیر تو خواهیم گرفت **گفت** بیرون
آیید بصحرا و بیرون رفتند ایشان و فرعون نیز بگوشه رفت که از چشم
ایشان پنهان بود و صدای او را نمیشنیدند روی خود را بر خاک
مذلت گذاشت و بانگشت سبابه خود اشاره نموده گفت بار الها
من بیرون آمدم بسوی تو بیرون آمدن بنده خوار و ذلیل سوی
آقای خود و بدرستیکه من میدانم اینکه تو میدانی که قدرت ندارد
بر جاری ساختن این آب غیر از تو احدی پس جاری ساز آنرا پس
الله تعالی بفضل و رحمت خود جاری ساخت آن آب نیل را جاری
ساختنی که هرگز چنان جاری نشده بود و لنعم ما قیل **شعر**
زهی لطف کز رحمت بیکران ۞ نتابد رخ بخشش از عاصیان

پس

پس آمد فرعون نزد قوم خود و گفت بتحقیق که جاری ساختم برای شما
رود نیل را پس همگی بر رو افتادند برای سجده کردن برای او
حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت انسانی بر او ظاهر شد و گفت
ای ملک یاری کن مرا بر غلام من فرعون گفت قصه او چیست
حضرت جبرئیل علیه السلام گفت بدرستیکه غلام خود را پادشاه
گردانیدم بر غلامان دیگر خود و دادم او را کلیدهای خود
پس عداوت نمود با من و دوست داشت کسانی را که دشمنی کردند
با من و دشمنی نمود با کسی که من او را دوست داشتم فرعون
گفت بد بنده ایست این بنده تو اگر مرا بر او قدرتی میبود
هر آینه او را بدریای قلزم غرق مینمودم **حضرت جبرئیل** گفت ای ملک
بنویس برای من در این مطلب نوشته پس فرعون نوشت
که نیست جزای بنده آنچنانی که مخالفت کند با آقای خود پس دوست دارد

دشمن او را او دشمن دارد دوست او را مکر اینکه غرق
کرده شود در بحر قلزم جبرئیل گفت این نوشته را مهر کن
پس مهر کرد و تسلیم حضرت جبرئیل نمود پس در حین غرق شدن
در دریا آمد جبرئیل علیه السلم و آن نوشته را آورد و گفت بگیر
جزا اینست آنچه تو مستحق آن کردی نفس خود را یا آنکه حکم نمودی
با آن بر نفس خود و بعد از ان چنانچه قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار
سلام الله علیهم بران دلالت دارد فرعون ایمان آورد
و گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل
و انا من المسلمین پس جبرئیل علیه السلم مشت گلی بر دهن او
زد و گفت الآن و قد عصیت قبل و کنت
من المفسدین حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه پس جبرئیل برو
انکار نمود و گفت که آیا اکنون که از حیوة خود مایوس شده ایمان می آوری

وحال

وحال آنکه تو عصیان ورزیدی و نافرمانی کردی پیش ازین در مدت
عمر خود و بودی از جمله فساد کنندگان
من لم یصحبک معینا علی نفسک فصحبته
کسی مصاحبت نکند با تو در حالی که اعانت تو کند برادب کردن نفس تو پس صحبت او
وبال علیک ان علمت
وبالست بر تو اگر بدانی یعنی فهم کنی این معنی را
وبال در لغت بمعنی شدت و ثقل است حاصل آنکه همصحبتی که اصلاح
نفس تو نماید از و احتراز و جدایی کن و فریب نکوییهای دیگر او
مخور مانند حرافی و مزاحی و امثال آنها که در آخر کار بعد از تامل بسیار
معلوم خواهی نمود که مرافقت او شدت و ثقل بوده نه آنچه بظاهر مینمود
من مدحک بما لیس فیک فهو ذم لک
کسی که مدح کند ترا بچیزی که در تو نیست پس آن مذمتی است برای تو

إنْ عَقَلْتَ مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ زَلَلَ الصَّدِيقِ

اگر تعقل کنی یعنی بفهمی کسیکه متحمّل لغزش دوست نشود

مَاتَ وَحِيدًا

تنها و بیکس میمیرد

حاصل اینکه هیچکس نیست که از ولغزشی احیانا سر نزند پس اگر تو متحمّل لغزش دوست خود نشوی و آنرا بکرم خود عفو نفرمایی و طالب صدیقی باشی که معصوم باشد از زلل چنین صدیقی نخواهی یافت تا حلول اجل

مطلب تحریص بر عفو از زلات اصدقاست والله تعالی علیم

مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ

کسی که نیکو نکند گمان خود را بخلق متیرسد و وحشت مینماید از هر احدی از زمره ناس

مَنْ طَلَبَ صَدِيقَ صِدْقٍ طَلَبَ مَا لَا يُوجَدُ

کسی که بجوید و طلب کند دوست صادق و فا کننده بجمیع حقوق دوستی را میطلبد چیزی را که یافت نمیشود

وفیما

چهل

نهی از مصاحبت پست فطرتان

حاصل این فقره شریفه اعجاز طریقه آنست که کسی که خورده گیر باشد در طریق دوستی بدوست و صدیق میماند و باین معنی ناظر است فقره سابقه مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ زَلَلَ الصَّدِيقِ الخ

مَنْ دَنَتْ هِمَّتُهُ فَلَا تَصْحَبْهُ

مَنْ هَانَتْ

کسی که دون باشد همت او یعنی پست فطرت باشد پس مصاحبت مکن با او کسی که خوار و بی مقدار

عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَرْجُ خَيْرَهُ

باشد پیش او نفس او یعنی باکی از خفت و خواری نداشته باشد پس امید مدار خیر او را

بر هر هوشمندی واضح و روشن است که هر احدی از آحاد ناس خود را دوست تر دارد از غیر خود پس هرگاه با وجود این معنی نفس خود را خوار دارد دیگران نزد او خوار تر و بی اعتبار تر خواهند بود و باید که تو هم بتحصیل مضایقه از خفت و اضرار صدیق خود نخواهد داشت و این علامت سفله و لئیمان و ناکسان است

فطرتست که درین باب نهی از رفاقت وحذر از قرب ایشان فرموده

مانند فقرهٔ سابقه وغیرها

مَنْ حَسُنَتْ نِیَّتُهُ کَثُرَتْ مَثُوبَتُهُ

کسیکه نیکو شد نیت او بسیار میشود ثواب او

وَطَابَتْ عِیشَتُهُ وَوَجَبَتْ مَوَدَّتُهُ

و پاکیزه میشود زندگانی او و واجب میشود دوست داشتن او

نیت در لغت عرب بمعنی قصدست و نیکو بودن آن آنست که بقصد
تقرب بجنابِ کریم باشد سبحانه وتعالی بدون انضمام مرادات
دیگر مثل شائبهٔ ریا وسمعه وامثال آنها ومراد از تقرب علو مرتبه
و منزلتست نزد او جل وعلا نه نزدیکی مکانی زیرا که حق تعالی
منزهست از مکان و نزدیکی ودوری بحسب آن تعالی شانه
عما یقول الظالمون پس مراد ازین فقرهٔ شریفه آنست

که هرکس

منافع حسن نیت

که هرکس نیت خود را در عبادات وبالجمله در جمیع افعال وتروک خود
خالص وبیغش از شوایب اغراض فاسده سازد بسیار میباشد ثواب او
و برین متفرع میشود آنکه هرگاه کسی قصد فعل خیری نماید مانند نماز و روزه
وحج وزکوة وسایر مبرات مانند بنای مدارس ومساجد ومقابر وبفریاد
رسیدن مظلومان وامثال آنها و بسبب مانعی مذکورات را بفعل
نتواند آورد البته ثواب آن باو میرسد چنانچه اگر کسی بخواهد بقصد
آنکه در ثلث آخر شب بیدار شود ونوافل شب را بعمل آورد وخواب
براو غلبه نماید یا مانع دیگر دست دهد که ازان سعادت محروم
ماند البته الله تبارک وتعالی بفضل وکرم خود ثواب آنرا باو میدهد
ودر دیوان اعمال او مثبت میگرداند وهمچنین اگر عالمی بخواهد
بقصد تحصیل قوت عبادت وترطیب دماغ برای مطالعهٔ علوم
دینیه خواب او عبادتست چنانچه ظاهر حدیث نَوْمُ الْعَالِمِ

عِبادَةٌ نیز بر آن محمول است و برین قیاس است جمیع افعال و نیز و کارهای انسانی

مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ کَثُرَ مُحِبُّوهُ وَ أَنِسَتِ

کسی که نیکو باشد خلق او بسیار میشوند دوستان او و انس میگیرد

النُّفُوسُ بِهِ مَنْ لا تَنْفَعُكَ صَداقَتُهُ

نفسهای خلایق با او کسی که نفع نبخشد ترا دوستی او

ضَرَّتْكَ عَداوَتُهُ

ضرر میرساند بتو دشمنی او

مراد ازین فقرهٔ شریفه والله اعلم آنست که از دوستی و آمیزش

با هر کسی توقع انتفاع نباید داشت بلکه نسبت ببعضی بهمین قدر

اکتفا باید نمود که دفع شر او شود یعنی برای دفع ضرر از وی بد

نحوی با او سلوک و مدارا نمود که در مدت دوروزه عمر

از دشمنی او توان محفوظ بود

من کثر

بیان مضار مزاح بسیار نمودن که در دل گیرد دشمنی او را

مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ لَمْ يَخْلُ مِنْ حاقِدٍ عَلَيْهِ

کسیکه بسیار شود خوشطبعی او خالی نمیشود از کینه وری منتظر فرصت باشد

وَ مُسْتَخِفٍّ بِهِ

و کسیکه خفت رساند باو

بدانکه سخنان نمکین گفتن و مزاح نمودن در سفر با رفقا مستحب است

و باید که خلاف حق نباشد و بسیار آن علی الخصوص که متضمن

استهزا و استخفاف مؤمنی باشد نعوذ بالله منه سبب انواع

نکال و عذاب اخرویه و معاندات دنیویه و کسر مهابت در دلها

و باعث حقارت در نظرها میگردد مخفی نماناد که بقصد استهزا

و سخریه با خلق خدا در آمدن و در مقام اهانت و استخفاف

مؤمنان بودن و بتصریح یا کنایه خاطر بیچارگان آزردن

و این افعال قبیحه ذمیمه را نیکو صحبتی شمردن مخرب بنیان

ایمان و مناقض اساس خشیت و اتقاست و در کتاب و سنت
تهدیدات و تشدیدات در منع این صفات شقاوت سمات زیاد
از حد احصا وارد شده و الله تبارک و تعالی در کتاب عزیز فرموده
وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ویل کلمه عذابست و همز بمعنی کفتن عیب
کسی است در غیبت و لمز طعن زدن در حضور و بعضی کفته اند
که همز و لمز هر دو بمعنی غیبت است حاصل معنی بنا بر قول مفسرین
آنکه وای مر هر غیبت کننده در خفیه را و طعن کننده در حضور را
و بعضی کفته اند ویل نام درکه ایست از درکات جهنم یا نام چاهیست
در جهنم یعنی آن درکه یا آن چاه برای کسانیست که بصفات مذکوره
موصوف باشند و نیز در سوره مبارکه حجرات فرموده
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَی أَنْ
یَکُونُوا خَیْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَی

أَنْ یَکُنَّ خَیْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَلَا تَنَابَزُوا
بِالْأَلْقَابِ بعضی از مفسرین سبب نزول این آیه شریفه و حاصل آنرا
چنین تفسیر نموده اند که ثابت بن قیس هرگاه بمجلس جناب مستطاب
نبوی صلی الله علیه و آله مشرف میشد صحابه او را بسبب کرانی
و ثقل سامعه نزدیک آنحضرت جای میدادند که کلام معجز نظام
آنسرور انبیا الصلوات الله و سلامه علیه خوب تواند شنید روزی دیر
بمسجد آمد که یک رکعت از نماز صبح را گذارده بودند او بنماز مشغول شد
چون یک رکعت گزارد مردمان از نماز فارغ شده بودند تا او از نماز
فارغ گردید ایشان هر یک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت
بعد از فراغ از نماز برخاسته پا بر مردمان میگذاشت و میرفت
تا بجائی رسید که میان او و آنحضرت صلی الله علیه و آله یک کس
بیش نبود آنشخص را گفت دور شو و جای مرا بمن گذار او گفت اصبت

مجلسًا فاجلس یعنی همانجا که واری بنشین او خشمگین شده
همانجا نشست چون روز روشن شد ثابت در آمد دیگر نیست
وگفت تو کیستی گفت من فلان ثابت گفت بگو فلان بن فلانه وآن
سخن را از باب کنایه وطعن گفت چه مادر آن شخص در زمان جاهلیت
بزنا وفجور شهرتی داشت آمرد از شنیدن آن تعریض وسر
زنش خجل گشته سر بزیر انداخت خدای تعالی آن گفتگو را ازو نه پسندیده
این آیه را فرستاد وبعضی گفته اند که جمعی از بنی تمیم بدرویشان
وفقرای صحابه چون عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب وابوذر
رحمهم الله تعالی استهزا میکردند حق سبحانه وتعالی ایشانرا
ازان ناشایست منع کرده فرمود که ای آنکسانی که ایمان آورده اید
باید که تمسخر واستهزا نکند گروهی نسبت بگروهی دیگر شاید که باشند
آن گروه استهزا کرده شده بهتر از استهزا کنندگان وباید که سخر

زنان جو

واستهزا نکنند زنان دیگررا شاید که آن زنان سخریت کرده شده
بهتر باشند از زنان سخریت کننده وباید که عیب نکنید در غیبت
نفسهای خودرا یعنی هم مذهب وملت خودرا چه مؤمنان بمثابه یکنفس اند
پس هر که دیگر ازا عیب کند گویا خودرا عیب کرده ومخالف
مذهب را طعن ولعن کرده اند اللهم العن الضالین المضلین جمیعا
وباید که نخوانید یکدیگررا بلقبهای بد وتنابز بحسب عرف مختص است
بلقب بد والله تعالی عالم بحقایق کلماته

مَن کانَ نَفعُهُ فی مَضَرَّتِکَ لَم یَخلُ

کسیکه بوده باشد نفع او در ضرر تو خالی نمیشود

فی کُلِّ حالٍ مِن عِداوَتِکَ مَن لَم یَتَغافَل

در هیچ حال از دشمنی نمودن با تو کسی که تغافل ننماید

وَیَتَغاضَ عَن کَثیرٍ مِنَ الاُمُورِ تَنَغَّصَ عَیشُهُ

وچشم نپوشد از بسیاری امور که باعث کدورت خاطر میباشد مکدر میشود زندگی او

انفقره شریفه قریبست بفقره مَنْ لَمْ یَحْتَمِلْ زَلَلَ الصَّدِیقِ
مَاتَ وَحِیدًا که گذشت آنفا و مراد تحریض و ترغیب است بر اغماض
بسیاری از لغزشهای صدقا برای بقای صداقت و رفاه زندگانی
و معیشت و نیز تنبیهیست بر طریق رعایت آداب ستوده مرضیه
هر احدی از آحاد ناس که ترک ادب و اطاعت غضب که مورث تکدر
عیش و طربست ننمایند بدانکه خرده گیری نمودن و تغافل فرمودن
عین ادبست و اغماض نمودن و عفو فرمودن و فرو خوردن خشم
نافرمانی غضب است و از جمله امثال سایره است که مَنْ أَطَاعَ غَضَبَهُ
أَضَاعَ أَدَبَهُ یعنی کسی که طاعت کند غضب خود را ضایع کرده است
ادب خود را

مَنْ لَمْ یَنْصَحْكَ فِی صَدَاقَتِهِ فَلَا تَعْذِرْهُ
کسی که خالص نکند نصیحت نمودن ترا در دوستی خود پس معذور مدار اورا

مَنْ غَشَّكَ فِی عَدَاوَتِهِ فَلَا تَلُمْهُ وَلَا تَعْذِلْهُ
کسی که غش کند با تو در دشمنی خود پس تو ملامت مکن اورا و عیب مکن فعل اورا
غش در لغت اظهار نمودن خلاف ما فی الضمیر و خالص نمودن نصیحت است
نسبت بصغیر و کبیر و از دشمن توقع خلاص داشتن و او را از این
فعل ناصواب مورد ملامت و عتاب ساختن از عقل بعید و بسفاهت
قریب است

مَنْ کُنْتَ سَبَبًا فِی بَلَائِهِ وَجَبَ عَلَیْكَ التَّلَطُّفُ
کسی که بوده باشی تو سبب در بلا رسیدن باو واجبست بر تو نیکی و همواری نمودن
فِی عِلَاجِ دَائِهِ ۞ مَنْ وَصَلَكَ وَهُوَ مُعْدِمٌ خَیْرٌ
در علاج درد او ۞ کسی که مواصلت کند و بیامیزد با تو و او بی چیز باشد بهتر است
مِمَّنْ جَفَاكَ وَهُوَ مُکْثِرٌ ۞ مَنْ تَشَاغَلَ
از آنکسی که دوری کند از تو و او مالدار باشد ۞ کسیکه مشغول

بالسلطان لم متفرغ للاخوان

من شغول شود بخدمت پادشاهان فارغ نمیباشد برای بجا آوردن حقوق برادران

من کف شره فارجوا خیره من النعم الصدیق الصدوق

دور دارد شر خود را پس امیدوار باشید خیر او را از جملهٔ نعمتهای الهی است دوست بغایت راست

و آن دوستی است که دوستی او لله و فی الله باشد نه برای اغراض دنیوی

من العقوق اضاعة الحقوق

از جملهٔ عقوق است ضایع کردن حقوق

هر یک از والدین و اولو الارحام و اصدقا و همسایگان را موافق قرار داد صاحب شریعت صلوات الله و سلامه علیه و آله حقی است معلوم چنانچه در مقام خود مبین گشته و ضایع نمودن آن بمنزلهٔ عقوق و رنجیدن آنست

من الکرم احتمال جنایات الاخوان

از جملهٔ کرم است متحمل شدن گناهان برادران

یعنی گذشتن از تقصیرات و عفو نمودن زلات ایشان که از تهاون در ادای حقوق اخوت واقع شده باشد و اخوت در اینمقام اعم از برادری دینی و نسبی است و محتمل است که مراد متحمل شدن جنایات اخوان و اصدقا باشد باینمعنی که دیت یا غرامتی که بر ایشان لازم آمده باشد اعم از آنکه موافق حق و عدالت باشد یا ظلم و جور مثل آنکه حربی بر سبیل اتفاق فیمابین دو فرقه رو داده و خونی ریخته شده و دیتی لازم آمده باشد یا بمحض افترا و تهمتی جریمه بر بعضی از برادران دینی واقع شده باشد که در اینصورت کسیکه خود داخل آن نباشد و مع ذلک برای تخفیف دادن مؤنات آنقوم خود را دخیل و شریک ایشان سازد باینمعنی نهایت کرم و احسان و غایت بر و امتنان

علامت بی توفیقی

و موریث ازدیاد و محبت آشنایان و بیگانگان و خوشنودی خالق

انس و جان میگردد چنانچه مؤیدات این خواهد آمد انشاء الله تعالی

من الایمان حفظ اللسان

از جمله ایمانست محافظت نمودن زبان

یعنی از آنچه زبان دارد گفتن آن بدین و ایمان و عرض و ناموس اخوان

و مؤمنان سیما افترا و بهتان

من علامة الخذلان ایتمان الخوان

از جمله علامت بی توفیقی امین داشتن خائنان است

یعنی خیانت کاران را امین نمودن و اسرار یا اموال و ذخایر خود بایشان

سپردن علامت آنست که چنین کسی در عاقبت امور مخذول یعنی

بی ناصر و معین و مددکار ماند و در اینمعنی عامهٔ ناس شرکت کنند اما ملوک

و سلاطین ذی شوکت اگر خائنی را بر رعیت و مملکت خود امین

فرمایند

علامت ادبار

فرمایند مفاسد و ضرران عظیمتر و مخذول بودن ایشان نعوذ بالله

منه سبب خرابی مملکت و سپاهی و رعیت است پس ایشان را تفتیش

احوال امنای دولت بیشتر ضرور و اهتمام در این امر دستور میباشد

والسلم علی امناء الله فی عباده

من شرائط الایمان حسن مصاحبة الاخوان

از جمله شرایط ایمانست نیکو نمودن مصاحبت با برادران

من عجز الرای استفساد الاخوان

از جمله عجز عقل و تدبیر است فاسد ساختن برادری برادران

و مؤید این گذشت در همین باب که سر عقل بلکه تمام آن بتحصیل دوستی مردمانست

من علامة الادبار مقارنة الارذال

از جمله علامت برگشتگی بخت است مصاحبت نمودن

با دونان و ناکسان و پست فطرتان و لئیمان

رذل کسیست که از نظر عقلا ساقط و هابط باشد مانند مذکورین
که از جملهٔ اسافلند و در حدیث نهی از مخالطت ایشان واقع شده
که ایاک و مخالطة السفلة فانه لا یؤل الی خیر حاصل
معنی آنکه بپرهیز و برحذر باش از اختلاط نمودن با سفلگان پس هر کسیکه
سفله برجوع نمیکند بخیر و خوبی و درهمین باب بعبارات بلیغهٔ انیقه
نهی از مخالطت و موافقت اینفرقهٔ ذمیمه واقع شده و قرب این طبقه
از جملهٔ اسباب زوال دولتها است چنانچه گذشت و می آید ان شاء الله تعالی

مِنْ عَلامَةِ الاقبالِ اصْطِناعُ الرِّجالِ

از جملهٔ علامت اقبال صاحبان دولت تربیت نمودن آزاد مردان

اگرچه لفظ رجال درین فقرهٔ شریفه باعتبار عموم آن شامل جمیع مردانست
اما از مضمون احادیث دیگر مفهوم میشود که مراد آزاد مردان و نیکو
کاران و ابرارند نه فسقه و سفله و اراذل و اشرار چنانچه گذشت

ومی آید

ومی آید و آزاد مرد آنست که اکتساب اموال و لذات دنیویه از وجوه
جمیله که موافق قانون شرع انور باشد نماید و بمصارف و ابواب
محمودهٔ صرف فرماید و از مکاسب ذمیمه و صرف آن در مصارف
غیر حمیده امتناع و احتراز لازم شمارد و بندهٔ هوا و هوس نشده
از متابعت شیطان و شیطان صفتان خود را دور دارد و نشان
اقبال عظمای ملوک آنست که جمعی را که اسم مردی در ایشان مطابق
مسمی باشد برای تمشیت امور مملکت تربیت نمایند که ارکان
سلطنت و عماد دولت توانند بود و اگر برخلاف آن اراذل و فرو
مایگان را تربیت کنند آن لئیم طبعان باعتبار لئامت و پستی فطرت
و همت و حرص بر اکتساب مال و اسباب جمعیت طمع در جمع اموال
مردمان و ظلم و ستم بر ضعیفان و بیچارگان نمایند و بعد از آنکه رخنه
بشامت اعمال ایشان یا بسببی از اسباب دیگر در ملک حادث

شود خیانت و سوفایر اشعار خود ساخته باصلاح آن نپردازند و با مشند

که با دشمنان نیز در سازند و بنیاد دولت صاحب خود را بر اندازند

مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ غِشُّ الصَّدِيقِ

از جمله علامت شقاوت و بدبختیست غش کردن با دوست

علامت شقاوت

یعنی دشمن بودن در باطن و دوستی نمودن در ظاهر که عین نفاقست

مِنْ عَلَامَاتِ اللُّؤْمِ الْغَدْرُ بِالْمَوَاثِيقِ

از جمله علامت لئامت و ناکسی است نقض عهد و میثاق نمودن

علامت لئامت

غدر بمعنی نقض عهد و وفا ننمودن بو عداست و میثاق بمعنی محکم

نمودن عهد است با یمان و امثال آن والله المستعان و علیه التکلان

مِنْ عَلَامَاتِ اللُّؤْمِ سُوءُ الْجِوَارِ

از جمله علامت لئامت و ناکسی بد کردن همسایگی است

همسایه آنست که منزل او در حوالی خانه کسی باشد و در خبر است که حد جا

تا چهل

تا چهل ذراع و بروایتی تا چهل خانه است که حکم همسایه دارد که الاقرب

فالاقرب رعایت باید نمود و در حسن سلوک با ایشان اهتمام

تمام باید فرمود و بدسلوکی نمودن با همسایه علامت لئامت و ناکسیست

و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که مَنْ ضَيَّعَ

حَقَّ جَارِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَا زَالَ جَبْرَئِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ

حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ حاصل معنی آنکه کسی که ضایع کرد حق

همسایه خود را پس او از ما نیست یعنی بر طریقه ما نیست و علی الدوام

جبرئیل علیه السلام وصیت مینمود مرا در باب همسایه و حسن سلوک با ایشان

تا آنکه گمان کردم که او را وارث مال نیز خواهد ساخت و در کافی

وارد شده که حُسْنُ الْجِوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ حاصل معنی آنکه نیکوئی

همسایگی زیاد میکند روزی را بعض از شراح رضوان الله علیه گفته

که حسن جوار آنست که اعانت کنی او را در امور او و قرض بدهی

با و اگر محتاج بقرض باشد و هدیه بفرستی برای او از اطعمه و اشربه و میوه ها
و غیر آنها و دفع نمائی از و بقدر مقدور خود اندوه و غم و ظلمی که باو
رسیده باشد و بلند نکنی بنائی را که مشرف بر خانه او باشد و نظر بحرم
او نکنی و اگر خواهد که سر چوبی بر دیوار مخصوص تو بگذارد و مانع نشوی
و ماعون را از و منع ننمائی در تفسیر ماعون اختلاف بسیار نموده اند
حاصل آن ما یحتاج خانه است مثل دیک و تبر و دلو و نمک و آب و آتش
و مانند آنها از نکوئیهای قولی و فعلی

علامت شقاوت

مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ الْإِسَاءَةُ إِلَى الْأَخْيَارِ

از جمله علامتهای شقاوت و بدبختی است بدی کردن با نیکان

مِنْ سُوءِ الْاِخْتِيَارِ صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ

از جمله بدی اختیار کردن یعنی ترجیح دادن و برگزیدن صحبت اشرار و بدان است

مِنْ أَعْظَمِ الْحُمْقِ مُؤَاخَاةُ الْفُجَّارِ ❊ مِنْ حُسْنِ

از جمله بزرگترین بیعقلی و حماقت است برادری کردن با فاسقان و بدکاران از جمله نیکوترین

الْاِخْتِيَارِ صُحْبَةُ الْأَخْيَارِ ❊ مِنْ أَحْسَنِ

برگزیدن و اختیار کردن انتخاب نمودن صحبت نیکوکاران است از جمله نیکوترین

دلیل خذلان

الْإِحْسَانِ الْإِيثَارُ مِنْ دَلَائِلِ الْخِذْلَانِ

نیکوییست ترجیح دادن غیر بعطا نمودن آنچه خود بآن احتیاج دارد از جمله دلیلهای بیمددگار

الْاِسْتِهَانَةُ بِحُقُوقِ الْإِخْوَانِ ❊ مِنْ

و ناصر ماندن سهل انکاری نمودن بحقوق برادرانست از جمله

کمال ایمان

كَمَالِ الْإِيمَانِ مُكَافَاةُ الْمُسِيءِ بِالْإِحْسَانِ

کمال ایمانست جزا دادن بدکننده باحسان و نیکویی نمودن باو

و لنعم ما قیل

❊ بدی را بدی سهل باشد جزا ❊

❊ اگر مردی احسن الی من اسا ❊

مَا سَعِدَ مَنْ شَقِيَ اِخْوَانُهُ

نیکبخت نمیشود کسی که برادران او شقی باشند

ظاهر آنست والله العلیم که مراد از انفقرهٔ شریفه این باشد که کسی
که نیکبخت باشد در امر دین و دنیا باید که برادران خود را نیز نیک بخت
دینی و دنیوی کرداند و اگر چنانچه در امر دینی سعادت اینکس در
شقاوت او اثر ننماید باید که ترک برادری و دوستی او نماید و نیز
در علامت شقی و سعید حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه ماثور و حاصل مضمون صدق مشحون آن اینست که هرگاه خواهی
بدانی که آیا شقی است مرد یا سعید پس ببین عطا و احسان و معروف
او را که با چه کس میکند اگر با کسی احسان میکند که اهل آنست پس بدان
که او بسوی خیر است یعنی عاقبت او بخیر است و از سعدا
خواهد بود و اگر عطا و معروف خود را بغیر اهل آن میکند پس بدان

بدبرستی که نیست برای او نزد خدای عز و جل خیری یعنی اینمعنی علامت
بدبختی او خواهد بود

مَا عَزَّ مَنْ ذَلَّ جِيرَانُهُ ما تاکدت

عزیز نمیباشد کسیکه همسایکان او خوار باشند هیچ خیر محکم نمیکند

الْحُرْمَةُ بِمِثْلِ الْمُصَاحَبَةِ وَالْمُجَاوَرَةِ

دفع ضرر و هتک عرض نمودن را مانند مصاحبت نمودن و همسایکی کردن

و در کافی منقولست که حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحُرْمَةِ اُمِّهِ
حاصل معنی آنکه حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است یعنی
همچنانکه حرمت مادر واجبست حرمت همسایه نیز واجبست و در این
حدیث شریف مبالغه بسیاریست در احترام نمودن همسایه زیرا که
حرمت مادر مقرونست بحرمت الله تعالی پس حرمت همسایه نیز
مقرون خواهد بود بحرمت او جلّ و علا

مَا اسْتُجْلِبَ الْمَحَبَّةُ بِمِثْلِ السَّخَاءِ وَالرِّفْقِ

هیچ چیز نمیکشاند محبت را مانند عطا نمودن بدون طلب و همواری

وَحُسْنِ الْخُلْقِ ، مَا حُفِظَتِ الْأُخُوَّةُ

وحسن خلق   هیچ چیز حفظ نمیکند برادری را

بِمِثْلِ الْمُوَاسَاةِ

مانند اینکه کسی از جمله قدر کفاف خود برادران خود عطا نماید

مواسات فضایل عظیمه دارد و ائمه هدی صلوات الله علیهم ادراک

این سعادت را در مناجات خود از جناب احدیت استدعا مینموده اند

و زمخشری در ربیع الابرار خود از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر

صادق صلوات الله وسلامه علیه نقل نموده که آنحضرت در مناجات

خود میفرموده اند که اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي مُوَاسَاةَ مَنْ قَتَّرْتَ

عَلَيْهِ رِزْقَكَ بِمَا اَوْسَعْتَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ حاصل معنی

انکه

انکه بار خدایا مرا روزی کن که از قدر کفاف خود عطا نمایم بکسی تنگ

کرده باشی روزی او را بانچه وسیع کرده بر من از فضل خود خوشا

حال سعادتمندی که با دراک این سعادت مستعد تواند شد

والله الموفق

مَا اَقْرَبَ الْبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ وَالْمَوْتَ مِنَ الْحَيٰوةِ

چه نزدیک است پریشانی بحالی نسبت بنعمتها داشتن و خوشی احوال و چه نزدیکست مرگ بحیوة

مَا اَخْلَصَ مَنْ لَمْ يَنْصَحْ

خالص نکرده است دوستی با نیت خیر را کسی نصیحت نمیکند

یعنی کسی که برادر دینی خود را نصیحت نکند غش کرده خواهد بود

در حقوق اخوت و لوازم آن پس چنین کسی را دوست خالص خود نباید شمرد

مَا اَكْمَلَ السِّيَادَةَ مَنْ لَمْ يَسْمَحْ

کامل نکرده است بزرگی و شرف را کسی که جود و عطا نکند

زیرا اگر کسی احسان نماید بر مردمان اعم از انکه بمال باشد یا اعتبار یا غیر ذلک

او را مزیت و شرفی بر سایر ناس نخواهد بود و لازم بزرگی افتاده است

زیادتی شرفی بر غیر او و الا اسا وی خواهد بود با غیر خود

ماسَادَ مَنِ احْتَاجَ اِخْوَانُهُ اِلیٰ غَیْرِهِ

بزرگ نیست کسی که محتاجند برادران او بغیر او

حاصل انکه بزرگ قوم کسی است که برادران و عشیره او هرگاه محتاج باشند

او رفع احتیاج ایشان تواند نمود و ایشان بجهت رفع احتیاج خود

آب رو نزد دیگری نریزند

مَا اَکْثَرَ الْاِخْوَانَ عِنْدَ الْجِفَانِ وَ اَقَلَّهُمْ

چه بسیارند برادران در وقت بر کاسه یعنی طعام و چه کمند ایشان

عِنْدَ حَادِثَاتِ الزَّمَانِ مَا تَوَاخَیٰ قَوْمٌ

در وقت نزول حوادث و نوائب ایام برادری نمودند جمعی

عَلیٰ غَیْرِ ذَاتِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اِلَّا کَانَتْ

بغیر جهة رضای الهی جل و علا مگر آنکه بود برادری ایشان

اُخُوَّتُهُمْ عَلَیْهِمْ تِرَةً یَوْمَ الْعَرْضِ عَلَی اللّٰهِ

کینه در روز عرض اعمال بر الله تعالی که روز حساب

سُبْحَانَهُ

و جزای اعمال است

موافق کریمهٔ اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِیْنَ

حاصل ترجمه بنا بر قول مفسرین آنکه دوستان یکدیگر در دار دنیا

در روز قیامت بعضی از ایشان مر بعضی دیگر را دشمن اند مگر پرهیزکاران

از اهل ایمان که دوستی ایشان در دار دنیا و در دار قیامت

باقیست و عداوت مفقود زیرا که خلت و دوستی اهل تقوی برای

خدای تعالی است و این خلت باقی خواهد بود برخلاف خلت و دوستی

که اینچنین نباشد و مؤید این معنی است حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله وسلامه علیه مرویست که الاخلاء کلّ خلة کانت فی
الدنیا فی غیر الله تعالی فانها تصیر عداوة یوم القیمة
یعنی آگاه باشید که هر دوستی که در دار دنیا برای غیر خدای تعالی
باشد پس بدرستیکه آن دوستی عداوت شود در روز قیامت و مرویست
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از تلاوت این آیه میفرمود
که چون دو مؤمن در دنیا با یکدیگر دوستی کنند و یکی بجوار رحمت ایزدی
پیوندد گوید خداوندا فلان دوست من مرا بطاعت تو امید داشت
و از معصیت تو اجتناب میفرمود نظر لطف از و باز مگیر و نعمتی
که بمن عطا کرده باو نیز عطا کن بخلاف دو کافر که در دنیا با هم
صداقت میورزیدند چون یکی پیش از دیگری بمیرد گوید خداوندا
فلانکس مرا از عبادت تو منع میکرد و تحریص بمعصیت تو
مینمود نظر لطف از و باز دار و بعذابی که من گرفتار آن شده ام او را

نیز

نیز گرفتار گردان در روضهٔ کافی روایت شده که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم با بوبصیر که مکنّی بابو محمد نیز بوده گفت ای ابو محمد بخدا قسم که
اراده نکرده خدای تعالی از الاخلّاء المتقین غیر شما را یعنی شیعیان
اهل بیت عصمت را سلام الله علیهم بنابرین هر دوستی که غیر پیروان
ائمه طاهرین سلام الله علیهم با یکدیگر داشته باشند در دار دنیا
در روز قیامت مبدّل بدشمنی میگردد پس بر هر کس لازم است
که در دوست گرفتن تأمل و تدبّر تام و در اختیار و امتحان
نمودن دوستان اهتمام نماید

مَا يَمْنَعُ اَحَدَكُمْ اَنْ يَلْقَى اَخَاهُ بِمَا يَكْرَهُ
منع میکند یکی از شما را اینکه بگوید برادر خود چیزی را که ناخوش دارد او
مِنْ عَيْبِهِ اِلَّا مَخَافَةُ اَنْ يَلْقَاهُ بِمِثْلِهِ
از عیب خودش مگر ترس اینکه بگوید آن برادر مثل آن را باو

قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْعَاجِلِ

تحقیق که خالص کردید شما خود را بر دوستی دنیا

وَ رَفْضِ الْآجِلِ

و ترک آخرت

ممکن است که این خطاب بمعاویه علیه اللعنه والهاویه و اصحاب آن لعین باشد و شاملست جمیع اشقیایی که صاحب این صفت باشند والله تبارک و تعالی اعلم

مَعَ الْإِنْصَافِ تَدُومُ الْأُخُوَّةُ

با انصاف دادن دایم میشود برادری

حق انصاف آنست که شخص بدون آنکه از و انصاف طلبند از خود انصاف دهد یعنی روا ندارد که از جانب او بهیچ احدی از بندگان خدا حیف و میلی واقع کردد هر چند باین انصاف دادن ضرر مالی یا اعتباری باو رسد و ظاهر است که با صاحب این صفت همه کس

دوست میباشند و اگر دوست باشند دوستی ایشان دایمی و برقرار میماند و خلل پذیر نمیکردد

مَعَ الثَّرْوَةِ تَظْهَرُ الْمُرُوَّةُ

با مالداری ظاهر میشود مروت

زیرا که غالب انواع مروت بانعام و احسانیست که بدون ثروت و مالداری متحقق نمیتواند شد مانند تعهد و تفقد احوال جیران محتاج و ایتام و ارامل و ارحام و ضیافت نمودن و احسان و انعام فرمودن چنانچه در باب مروت می آید که الْمُرُوَّةُ بَعْثُ الْمَعْرُوفِ وَ قِرَى الضُّيُوفِ و ایضا مِنَ الْمُرُوَّةِ تَعَهُّدُ الْجِيرَانِ و ایضا مِنْ أَفْضَلِ الْمُرُوَّةِ صِلَةُ الرَّحِمِ و غیر ذلک و ترجمه این فقرات شریفه از آنچه گذشت ظاهر است

مُصَاحِبُ اللُّؤْمِ مَذْمُومٌ

مصاحب ناکس و لئیم مذمت کرده شده است

و حکمت و الله تعلیم که مراد این باشد که صاحب صفت خبیثه لوم مذمت کرده شده است

مُنَازِعُ الْحَقِّ مَخْصُومٌ

نزاع کننده با حق مغلوب است

فی القاموس خَصَمَهُ غَلَبَهُ حاصل آنکه کسی که منازعه نماید برای ترویج باطل

و خواهد که حق را بپوشد و عاطل سازد چون الله تبارک و تعالی

چنان خواسته که حق البته غالب باشد هر چند بعد از مدتی باشد

پس آن نزاع کننده البته مغلوب میگردد چنانچه مشرکین در بدو

ظهور اسلام برای اطفاء نور حق سعیها بیحد و مر کردند و

چند انکه بنا بود نشاید بر طریقه گمراهی و باطل ثبات قدم ورزیدند

و جمیع قبایل عرب با یکدیگر متفق گردیدند و اهل اسلام نبودند مگر

اقل قلیلی و در غایت ضعف الله تبارک و تعالی ایشان را نصرت

داد و بیک ضرب بازوی خیبر گشای جناب مستطاب مرتضوی صلوات الله

مفسد معاند لغیب با حق

وسلامه علیه عمرو و عبدود و دیگر ایشان شکست یافتند و اینست مفاد آنچه

الله تبارک و تعالی در کلام مجید خود فرموده یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا

نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ

الْکَافِرُونَ حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه میخواهند

ایشان اینکه فرو نشانند و خاموش کنند نور خدا را که آن دلایل

و حجج ظاهره است بر وحدانیت و تقدس او از آلایش امکانیت

ببادِ دهنهای خود یعنی باظهار شرک و ابا دارد خدای تعالی

یعنی راضی نیست و نمی پسندد مگر آنکه تمام گرداند آن حجج و دلایل

ظاهره خود را باعلای کلمه توحید و اگر چه مکروه داشته باشند

و نخواهند آنرا ناگرویدگان و منکران پیغمبر آخر الزمان صلوات

الله وسلامه علیه و آله و در احادیث اهل بیت علیهم السلم وارد

شده که مراد از نور ولایت امیر المؤمنین علیه السلم است و مراد از اتمام

نور انتشار ولایت اوست در قلوب مؤمنین و زیاده کردن کمالات او

اگرچه کافران مکروه داشته باشند ولایت او را چنانچه در حدیث

محمد بن الفضیل از حضرت امام موسی صلوات الله و سلامه علیه آمده که

این آیه اینچنین نازل شده که وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بولایة علی

یعنی و اگرچه مکروه داشته باشند و نخواهند آنرا جمعی که کافر باشند

بولایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه یعنی منکر ولایت او باشند

مفسدۀ مصاحبت اشرار

مُصَاحَبَةُ الْأَشْرَارِ تُوجِبُ التَّلَفَ

مصاحبت نمودن با اشرار و بدان موجب هلاکت است یعنی در دنیا و آخرت

منافع مجالست با ابرار

مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ تُوجِبُ الشَّرَفَ

همنشینی نیکوکاران موجب شرفست یعنی شرف دنیا و آخرت است

دشمنی کریم بهتر از دوستی لئیم است

مُعَادَاةُ الْكَرِيمِ أَسْلَمُ مِنْ مُصَادَقَةِ اللَّئِيمِ

دشمنی نمودن کریم سالمتر است از دوستی نمودن ناکس پست فطرت لئیم

زیرا که صاحب کرم هرگاه عداوت نماید منع احسان خود مینماید و نیز ممکن است

که بمقتضای کرم خود با وجود قدرت بر انتقام از زلات عفو فرماید

و لذت عفو با وجود قدرت را دریابد بخلاف لئیم که محض مرافقت

او عذاب الیم است چنانچه گفته اند مصرع

روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم

مَنْعُ الْكَرِيمِ أَحْسَنُ مِنْ إِعْطَاءِ اللَّئِيمِ

منع عطا نمودن کریم بهتر است از عطا دادن لئیم و لنعم ما قیل شعر

نان فرو کن بخون دیدۀ خویش ❀ از در هر لئیم سرکه مخواه

نفع مصاحبت عاقل

مُصَاحَبَةُ الْعَاقِلِ مَأْمُونَةٌ

مصاحبت با عاقل امنیت یافته شده است

زیرا که هیچ عاقلی ارتکاب شرارت و ظلم نمینماید و خلاف انصاف

روا نمیدارد و سر عقل بلکه همه آن بعد از ایمان بخدای عز و جل دوستی

نمودن خود است با مردمان و تحصیل دوستی مردمان نمودن برای خود

چنانچه احادیث حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بر آن دلالت

دارد و اینمعنی کسب کرده نمیشود مگر به نکویی و احسان و انعام نمودن

با خلق بقدر مقدور بمال و جاه و اقل ابمرتبه بسلام دادن و بگشاده

رویی برخورد نمودن با خلق و حسن خلق و کلام نرم و هموار است

و بر هر هوشمندی واضح است که صاحب این صفات حمیده

و اخلاق مرضیه که شرعاً و عرفاً او را عاقل نامند راضی باضرار هیچ احدی

نمیباشد علی الخصوص صدیق و مصاحب پس شرعاً و عقلاً و عرفاً

معلوم شد که مصاحب عاقل در حصار امنیت و امانت

والله المستعان

مُعَاشَرَةُ ذَوِی الفَضَائِلِ حَیٰوةُ القُلُوبِ

مصاحبت نمودن با صاحبان فضیلتها باعث زندگی دلهاست

نفع مصاحبت صاحبان فضیلتها

ضرر

مُجَالَسَةُ السِّفَلِ تُضْنِی القُلُوبَ

همنشینی فرومایگان پست فطرت بیمار میکند دلها را

مُقَارَنَةُ السُّفَهَاءِ تُفْسِدُ الخُلُقَ

مصاحبت نمودن با سفیهان و بیعقلان فاسد میسازد خلق را

مُدَاوَمَةُ المَعَاصِی تَقْطَعُ الرِّزْقَ

مداومت نمودن گناهان قطع میکند روزی را

و در احادیث ائمه اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل و النهار

نهی از مجالست سفله و سفها و اهل معاصی و فجار و مشارکت و مرافقت ایشان بسیار واقع شده

از جمله ثقة الاسلام رضوان الله علیه در کتاب عشرت کافی

از عمار بن موسی ساباطی روایت کرده که امام بحق ناطق حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند یا عمار ان کنت

تُحِبُّ اَنْ تَسْتَتِمَّ لَکَ النِّعْمَةُ وَ تَکْمُلَ لَکَ المُرُوَّةُ وَ تَصْلُحَ

ضرر مجالست سفیهان و پست فطرتان

سبب قطع رزق

لكَ المعيشةُ فلا تُشارِكِ العبيدَ والسِّفلةَ في أمرِكَ فإنَّكَ

إنِ ائتمنتَهم خانُوكَ وإنْ حدَّثُوكَ كذَبُوكَ وإنْ نُكِبتَ

خذَلُوكَ وإنْ وعدُوكَ أخلفُوكَ حاصل معنی آنکه اگر دوست داری

آنکه تمام شود برای تو نعمت یعنی بسیار شود بر تو نعمت آلهی و کامل

شود برای تو مروت و بصلاح آید برای تو امر معیشت و زندگانی

یعنی سالم ماند از فساد مفسدان پس شریک مکردان با خود در کارها

جمعی را که بذل رقیت متصف باشند و نه اسافل ناس را یعنی

از نظرها افتاده کان که نیکی و بدی نزد ایشان یکسان و از گفتن

سخن بد بدیگران و گفتن دیگران با ایشان پروا نداشته باشند

چه بدرستیکه تو اگر امین گردانی ایشانرا خیانت کنند با تو و اگر

سخنی با تو گویند دروغ گویند و اگر حادثه و مصیبتی بتو روی دهد

اعانت و مدد کاری تو نکنند و اگر وعده کنند با تو تخلف ورزند

ازان و وفا ننمایند بآن و نعم ما قال الواعظ رح **شعر**

شیوهٔ احسان مجو از سفلگان روزگار ❀ نیست جای چشمه غیر از دامن کهسارها

وقد قال الرضی المرتضی حشر مع النبی والوصی صلعم فی ذم السفل **شعر**

سفله آب نفته را ماند چو یابد اعتبار ❀ میتواند سوخت نتواند چراغ افروختن

مُواصَلَةُ الأفاضِلِ تُوجِبُ السُّمُوَّ

پیوند و نزدیکی نمودن با فضلا واجب میسازد بلندی مرتبه را

یعنی سبب و باعث علو مرتبهٔ دین و دنیا میگردد

مُبايَنَةُ الدَّنايا تَكبِتُ العَدُوَّ

دوری نمودن از دنائتها خار و هلاک میکند دشمن را

یعنی از خصلتهای مذمومه محقوره که منافی مروت و فتوت بلکه مستلزم

نقیصت باشد مانند آنکه از برای طمع و حرص شوم راضی بضرر بیچاره

مظلومی گردند و متاع باقی آخرت را بسفال حقیر فانی دنیا فروشند

سبب خواری و هلاک دشمن

و شیفتهٔ این نقش بر آب گشته چشم از سعادت جاوید بپوشند و ازین
قبیل است احتکار بقصد گران نمودن اسعار و طمع نمودن عمال در قلیلی
از مال و روا داشتن نقصان کثیری بر ارامل و ضعفاء الاحوال در
ارتفاع تسعیرات اقوات و بنا برین قیاس توان نمود سایر دناآت را
پس هرگاه کسی دوری نماید از تقیم دناآت بیقین خود را متحلی ساخته
خواهد بود بفضایل و کمالات و اعلی مراتب سعادات و بتحقیق دشمن
چنین کسی خوار و بی اعتبار و از نظر عقلا هابط و ساقط است
و ایمنی بمنزلهٔ هلاکت است والسلم علی من اتبع الهدی

مُبَایَنَةُ الْعَوَامِّ مِنْ اَفْضَلِ الْمُرُوَّةِ

دوری نمودن از موافقت عوام یعنی مردمان جاهل کم معرفت و ادانی از جملهٔ فاضلترین انواع مروتست

فاضلترین
فطرت از جملهٔ انواع
مروتست

مُجَانَبَةُ الرَّیْبِ مِنْ اَحْسَنِ الْفُتُوَّةِ

دوری نمودن از مواضع تهمتها از جملهٔ نیکوترین انواع جوانمردی و فتوتست

مَنْعُ خَیْرِكَ یَدْعُو اِلٰی صُحْبَةِ غَیْرِكَ

منع نمودن خیر و نیکی تو از مصاحب خود میخواند اصحاب ترا بمصاحبت غیر تو

مَنْعُ اَذَاكَ یُصْلِحُ لَكَ قُلُوبَ عِدَاكَ

باز داشتن ضرر و اذیت تو از خلق اصلاح میکند برای تو دلهای دشمنان ترا

و این از علامات اسلام بلکه ایمانست و برین ناظر است حدیث
اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ یَدِهِ وَلِسَانِهِ یعنی
مسلمان کسی است که سالم باشند مسلمانان از دست او و زبان او

مُعَادَاةُ الرِّجَالِ مِنْ شِیَمِ الْجُهَّالِ

دشمنی نمودن با مردان از جملهٔ خصلتهای نادانان و جاهلان است

مُدَارَاةُ الرِّجَالِ مِنْ اَفْضَلِ الْاَعْمَالِ

مدارا و همواری نمودن با مردان از جملهٔ فاضلترین کارهاست

زیرا که کارهای عالم بدون نرمی و مدارا کمتر بانجام میرسد

ولنعم ما قال الواعظ طاب ثراه

از زبان کلک نقاشان شنیدم بارها ❁ کی زبان نرم کی صورت پذیرد کارها

مُدَارَاةُ الْاَحْمَقِ مِنْ اَشَدِّ الْعَنَاءِ ❁

مدارا و مماشاة نمودن با احمق از جمله سخت ترین رنجهای زنان بلکه بلاهای الکهانست

مُصَاحَبَةُ الْجَاهِلِ مِنْ اَعْظَمِ الْبَلَاءِ

مصاحبت کردن با نادان از جمله عظیمترین بلاهاست ولنعم ما قیل شعر

صد سال اسیر بند زندان بودن ❁ بهتر که دمی همدم نادان بودن

مُقَارَبَةُ الرِّجَالِ فِي خَلَائِقِهِمْ اَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ

نزدیکی نمودن با مردان در طبیعتهای ایشان باعث ایمنی است از ضررها و آسیبهای ایشان

چون کسی با اخلاق و اطوار اهل زمانه مخالف باشد او را میخواهند

و با او کینه می ورزند و عداوت مینمایند و هر که با اطوار و اخلاق

ایشان مشابه و مقارب باشد بحکم جنسیت و مناسبت او را دوست

دارند

دارند و با او الفت و محبت کنند پس اگر آن اخلاق در دین ضرر نداشته

باشد تخلق بآن مهما امکن اولی باشد تا از شر و ضرر مردمان فارغ گردد

مَوَدَّةُ الْاٰبَاءِ نَسَبٌ بَيْنَ الْاَبْنَاءِ ❁ مَوَدَّةُ

دوستی پدران خویشی است میانهٔ پسران دوستی

ذَوِي الدِّينِ بَطِيئَةُ الْاِنْقِطَاعِ دَائِمَةُ

صاحبان دین دیر قطع شونده است و ثبات

الثَّبَاتِ وَالْبَقَاءِ ❁ مَوَدَّةُ الْاَحْمَقِ

و بقای آن دائمیست دوستی احمق و بیعقل

كَشَجَرَةِ النَّارِ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا

مانند درخت آتش است میخورد بعضی از آن درخت بعضی دیگر آنرا

مَوَدَّةُ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا تَزُولُ لِاَدْنٰى

دوستی ابناء دنیا زایل میشود باندک چیزی

عَارِضٍ یَعرِضُ مَوَدَّةُ الحَمقیٰ تَزُولُ

که عارض او میشود دوستی احمقان زایل میشود

کَمَا یَزُولُ السَّرابُ وَ یَقشَعُ کَمَا

چنانچه زایل میشود سراب و برطرف میشود چنانچه

یَقشَعُ الضَّبابُ

برطرف میشود ابرهای تنک از روی آسمان

مراد آنست که دوستی احمق اعتماد را نشاید زیرا که آن اندک زمانی نیز نپاید و مؤید اینست فقرهٔ شریفه که بعد ازین مے آید

مُقَاسَاتُ الاَحمَقِ عَذَابُ الرُّوحِ

کشیدن رنج و تعب مصاحبت احمق عذاب روح است

در کتاب عشرت کافی مرویست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه چون بر بالای منبر بر رفتند میفرمودند حدیثی

که حاصل مضمون آن اینست که سزاوار است برای مسلمان اینکه دوری کند از عقد برادری بستن با سه کس اوّل ماجن فاجر دوم احمق سیوم کذاب ماجن فاجر در لغت بمعنی درشتخوی غلیظی است که مبالات بآنچه گوید و شنود نداشته باشد و ارتکاب معاصی فرزانا نماید و بعد ازین کلام معجز نظام حضرت فرمودند که اما ماجن فاجر پس زینت میدهد برای تو فعل خود را و دوست میدارد اینکه بوده باشی تو نیز مثل او در درشتخویی و اعانت تو نمیکند در امر دین تو و معاد تو و نزدیکی نمودن با او جفا و قسوت است یعنی دوری از آداب شرع و سخت دلیست و آمدن و رفتن او عار است بر تو و اما احمق پس بدرستیکه او نمینماید بتو خیر را یعنی در امر مشاورت و غیر آن و امید داشته نمیشود که صرف بدی و مکروهی از تو نماید هر چند بقدر طاقت خود سعی نماید و بسا باشد که اراده نماید

با چند صنف کردن دوری نمودن
از ایشان ضرور است

که حاصل

بهتر هست از زندگی او وسکوت او
بهتر هست از نطق او برای تو
و دوری او به

که منفعت رساند بتو پس ضرر رساند بتو پس مرگ او بهتر است از زندگی او

کذّاب پس بپرهیز از دوستی که گوارا نمیشود ترا زندگانی با او نقل میکند سخن ترا

جا بجا و نقل میکند بتو سخن دیگرانرا هر وقت که آخر کرد دروغ محض را

متصل کرد بآن سخن دیگر را که مثل سخن اوّل اوست در دروغ بودن

حتی آنکه گاه میگوید سخن راست را پس باور نمیدارد کسی از او و جدائی

می اندازد میان مردمان بدشمنی پس بپرهیزید و باید که سخنهای او را در سینها

پس بترسید از خدای عز وجل و عصیان او و تدبر و تأمل نمایید

در نفسهای شما یعنی بدون تأمل و تدبر و امتحان دوست مگیرید و اعتماد

بهر کس منمایید چنانچه در همین باب می آید که تنهایی مرد بهتر است از رفیق

از رفیق بد گرفتن او

مَوَدَّةُ الْجُهّالِ مُتَغَيِّرَةُ الْأَحْوالِ

دوستی جاهلان و نادانان متغیر است احوال آن

بی نیازی از دوستی جاهلان

صحبة

حذر از مصاحبت اشرار

وَشيكَةُ الْاِنْتِقالِ

وشتابان و سریعیت انتقال آن

باین معنی که هرگز استمراری نمیدارد و بیک منوال نمیماند و اعتماد را نمیشاید

مُصاحِبُ الْأَشْرارِ كَراكِبِ الْبَحْرِ اِنْ سَلِمَ

مصاحب اشرار و بدکاران مانند سوار کشتی است اگر سلامت ماند

مِنَ الْغَرَقِ لَمْ يَسْلَمْ مِنَ الْفَرَقِ

از غرق شدن سالم نمیماند از خوف و بیم داشتن

حاصل آنکه رفیق و همنشین اشرار اگر بالفرض سالم ماند از هلاک و بوار

در دار دنیا و دار قرار سالم نمیماند البته از بیم اضرار او و مانند راکب

سفینه که یکدم فارغ نمیتواند بود از خوف و خطر غرق شدن مراد تحذیر و تخویف

خلاصی است از مرافقت اشرار

مُجالَسَةُ اَبْناءِ الدُّنْيا مَنْساةٌ لِلْاِيمانِ

همنشینی نمودن با اهل دنیا فراموش سازنده مطلق ایمان

قائدة الى طاعة الشيطان ۞ مودة

وکشاننده بسوی طاعت شیطانست دوستی

العوام تنقطع كانقطاع السحاب

عوام الناس منقطع میشود مانند زایل شدن سحاب

وتنقشع كما ينقشع السراب ۞ مودة

و برطرف میشود چنانچه برطرف میشود سراب دوستی

الآباء قرابة بين الابناء والقرابة الى

پدران خویشی است میان پسران و خویشی بدوستی

المودة احوج من المودة الى القرابة

محتاجتر است از دوستی بخویشی

موافقة الاصحاب تديم الاصطحاب

موافقت نمودن با یاران و مصاحبان موافق دائمی میکند رفاقت و همصحبتی را

والرفق في المطالب يسهل الاسباب

و همواری نمودن در تحصیل مطلبها آسان میکند اسباب رسیدن بمطالب را

ولنعم ما قال الواعظ طاب ثراه شعر

بنرمی میتوان تسخیر کردن خصم سرکش را ۞ بآب آهن برون می آورد از سنگ آتش را

مجالسة الحكماء حيوة العقول

همنشینی دانشمندان راست گفتار و درستکردار سبب زنده شدن عقلها

وشفاء النفوس ۞ نظام الدين خصلتان

و شفا یافتن نفسها است اساس و قوام دین در دو خصلت

انصافك من نفسك ومواساة اخوانك

انصاف دادن تو از نفس خودت و مواسات نمودن با برادران خود یعنی اقدر

کفاف خود با برادران عطا نمودن

نعما للعبد ان يعرف قدره ولا يتجاوز

خوشی و خوبیست برای بنده اینکه بشناسد قدر خود را و تجاوز ننماید و درنگذرد

جَدُّهُ نِظَامُ الْمُرُوَّةِ فِي مُجَاهَدَةِ أَخِيكَ

از حد خود قوام ونظام مروت در مجاهده نمودن تست با برادر خودت

عَلَى طَاعَةِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَصَدِّهِ

بر سر طاعت الله تعالی و در منع نمودن او

عَنْ مَعَاصِيهِ وَأَنْ تُكْثِرَ عَلَى ذٰلِكَ مَلَامَهُ

از نافرمانیها او جل وعلا و در اینکه بسیار کنی برای منع طلب ملامت اورا نزدیک

بدانکه مروت بنا بر منطوق احادیث این کتاب اسمی است جامع

جمیع فضایل ومحاسن واول مروت طاعت الله تعالی است وآخر

آن دور داشتن خود از دنایا یعنی از خصلتهای مذمومه محقوره

ومی آید که اَلْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ یعنی مردن بهتر است برای

انسان از ارتکاب خصال مذمومه مانند سوال نمودن از خلق وبرای

طمع مرتکب افعال دنیه شنیعه شدن ونیز می آید در باب مروت که

نِظَامُ الْمُرُوَّةِ حُسْنُ الْأُخُوَّةِ یعنی اساس وقوام مروت نیکویی اخوت است

وکدام نیکویی بآن تواند رسید که کسی برادر دینی خود را ترغیب

وتحریص بر طاعات نماید واز نافرمانی وعصیان الهی منع فرماید واگر

بملامت ممنوع نشود او را زجر و در آن باب مبالغه نماید.

وَصُولٌ مُعْدِمٌ خَيْرٌ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ

نزدیکی وصلت کننده که بیچیز باشد بهتر است برای مصاحبت از دوری کننده صاحب مال وثروت

وُدُّ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا يَنْقَطِعُ لِانْقِطَاعِ أَسْبَابِهِ

دوستی ابنای زمان منقطع میشود بجهة منقطع شدن سببهای آن

وُدُّ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ يَدُومُ لِدَوَامِ سَبَبِهِ

دوستی ابنای آخرت دایم میباشد بجهت دوام سبب آن

ابنای آخرت جمعی‌اند که دوستی ایشان برای انتفاعات

دنیه دنیویه نباشد

وَدُّوا مَنْ تَوَادُّونَهُ فِي اللّٰهِ وَأَبْغِضُوا

دوست دارید کسی را که دوست میدارید او را در راه خدا و دشمن دارید

مَنْ تُبْغِضُونَهُ فِي اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَصِلُوا

کسی را که دشمن میدارید او را در راه خدای تعالی وصلت و نزدیکی

مَنْ تُوَاصِلُونَهُ فِي اللّٰهِ وَاهْجُرُوا مَنْ تَهْجُرُونَهُ

کنید کسی را که وصلت و نزدیکی میکنید با او در راه و دوری کنید کسی را که دوری میکنید

فِي اللّٰهِ سُبْحَانَهُ

با او در راه در راه الله تعالی

موافق احادیث مذکوره کافی و غیر آن هر کس بر مضمون این دو حدیث
شریف عمل نماید در قیامت روی او نورانی تر از آفتاب باشد
و تمنای منزلت او کنند هر فرشته مقربی و بی حساب داخل بهشت شود
و گذشت در همین باب منافع و ثمار دوستی در راه خدا و دشمنی در راه

خدا و مواصلت در راه خدا و قطع دوستی در راه خدا از جمله آیات
و احادیث آنچه کافیست مستبصر را والسلم علی من اتبع الهدی

وَحْدَةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ قَرِينِ السُّوءِ

تنهایی مرد بهتر است از رفیق بد کرفتن

لَا تَمْنَحَنَّ وُدَّكَ مَنْ لَا وَفَاءَ لَهُ لَا تَثِقَنَّ

عطا مکن دوستی خود را بکسی که نیست وفایی مر او را اعتماد مکن

بِعَهْدِ مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا تَصْحَبَنَّ مَنْ لَا عَقْلَ

بعهد و پیمان کسی که نیست دینی مر او را مصاحبت مکن با کسی که نیست عقلی

لَهُ لَا تَرْغَبَنَّ فِي مَوَدَّةِ مَنْ لَمْ تَكْشِفْهُ

مر او را رغبت مکن البته در دوستی کسی که امتحان و تجسس احوال او نکرده باشی

لَا تَقْطَعْ صَدِيقًا وَإِنْ كَفَرَ لَا تَأْمَنَ

قطع مکن دوستی را با دوست واقعی و هر چند او کفران نعمت تو کرده باشد ایمن مباش

عَدُوًّا وَإِنْ شَكَرَ

از دشمن و هرچند او شکر نعمت تو کند

حاصل آنکه برای کفران نعمت ترک و قطع دوستی مکن که خورده گیر
ید دوست میماند و گاه باشد که آن کفران نعمت قابل توجیه باشد
یا سببی خفی داشته باشد که بعد از ظهور آن خجالت باید کشید
و نیز ممکن است که هرگاه قطع دوستی از و نمایی منفعل گردد و من بعد
طریقهٔ سابقه را سلوک ندارد بلی اگر قطع انعام از و نمایی بدلالت
فقرهٔ شریفهٔ متصله میشاید و برخلاف این اگر دشمنی شکر نعمت
تو بجا آرد از و مطمئن شوی و با او صداقت ورزی یا او را از روی اطمینان
بر اسرار خود مطلع سازی ارتکاب منافی آگاهی و خلاف فرمان
برگزیدگان حضرت باری کرده خواهی بود زیرا که دشمن دایم در فکر
حیله و مکر میباشد و ممکن است که شکر نمودن او از روی مکر و کمین کشادن

باشد

باشد پس حاصل این فقرهٔ شریفه اینست که از دوست بزودی بتوهم
مطلب سهلی نباید برگشت و بدشمن منافق بشبه امتحان ناکرده بتلبیسات
او نباید پیوست چنانچه از فقرات این کتاب مستطاب ظاهر و هویدا
میگردد والله اعلم بالصواب

لَا تَصْطَنِعْ مَنْ يَكْفُرُ بِرَّكَ ⁂ لَا تَثِقْ

احسان مکن با کسیکه کفران نیکی تو کند   اعتماد مکن

بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخُبْرَةِ ⁂ لَا تُوقِعْ بِالْعَدُوِّ

بر دوست پیش از آنکه امتحان کنی او را   بر سر دشمن مرو پیش

قَبْلَ الْقُدْرَةِ

از آنکه قدرت یابی بر دفع او

حاصل آنکه پیش از تأمل و تدبیر و تفکر و سنجیدن قدرت خود را با قدرت
دشمن جرأت اقدام بر حرب مکن که مبادا مغلوب خصم گردی

و در عرصه شماتت اعدا در آیی و زبان سرزنش دوست و دشمن بر تو
گشاده گردد و از تدارک آن عاجز آیی و آنحضرت صلوات الله وسلامه
علیه در همین کتاب بعبارات اعجاز سمات بلاغت آیات وصایا و تأکیدات
بلانهایات در اینمعنی فرموده چنانچه گذشته و می آید و شیخ ابو علی
رضوان الله علیه در مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ
چند قول نقل فرموده از جمله آنست که نفس خود را در جنگها بمخاطره
میندازید و با دشمنی که طاقت مقاتله او نداشته باشید محاربه منمائید
چه این بمنزله آنست که شخص خود را بدست خود کشته باشد و مؤید اینست
آیه وافی هدایه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ حاصل معنی بنا
بر قول مفسرین آنکه و میفکنید نفسهای خود را بدستهای خود بسوی هلاکت

لَا تَعْتَمِدْ عَلَى مَوَدَّةِ مَنْ لَا يُوفِي بِعَهْدِهِ

اعتماد مکن بر دوستی کسی که وفا نمیکند بعهد و پیمان خود

لا توحش

لَا تُوحِشَنَّ امْرَءاً يَسُوءُكَ فِرَاقُهُ ؛

محزون منما و دوری مکن البته از نزد خود مردی را که مکدر کند ترا جدائی

لَا تَصْرِمْ أَخَاكَ عَلَى ارْتِيَابٍ وَلَا تَهْجُرْهُ

قطع دوستی برادرت مکن برای شک و بدگمانی و جدائی مکن از او

بَعْدَ اسْتِعْتَابٍ ؛ لَا تَبْذُلَنَّ وُدَّكَ

بعد از آنکه او عذرخواهی و طلب رضامندی از تو کند عطا مکن دوستی خود را البته

إِذَا لَمْ تَجِدْ لَهُ مَوْضِعاً ؛ لَا تَتَكَلَّمَنَّ

هرگاه نیابی برای آن دوستی جای قابلی را سخن مگو البته هرگاه

إِذَا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلَامِ مَوْقِعاً ؛ لَا تَعُدَّنَّ

نیابی مقام مناسبی برای سخن گفتن دوست خود شمار البته

صَدِيقاً مَنْ لَا يُوَاسِي بِمَالِهِ ؛ لَا تَعُدَّنَّ

کسی را که مواسات نکند با تو بمال خود مشمار البته مدار

غنيّاً من لم يرزق من ماله

~~ماله~~ کسی اکر مرزوق نباشد از مال خود

یعنی مال اندوخته خود را صرف معاش و معاد خود نکند با نمعنی

که بهره ازان نیابد و وسعتی باهل و عیال خود ندهد و ذخیره بجهت

سرای باقی خود پیش نفرستد و پیوسته چنین کسی قرین فقر است

از بیم فقر و جلیس محنت است در طلب راحت مفقود همانا خطاب

بصاحب این صفت ناصواب کرده شاعر چنانچه کفته شعر

پی تحصیل آسایش فکندی در بدر خود را ✽ برای صندلی بسیار دادی درد سر خود را

لا تأمن صديقك حتى تختبره وكن

ایمن و خاطر جمع مباش از دوست خود تا آنکه امتحان کنی او را و باش

من عدوك على اشد الحذر ✽ لا تيأس

از دشمن خود بر سخت ترین احتیاطی ناامید مشو از

وفي ديوان المنثور
محك المودة والإخاء حال الشدة
دون الرخاء أنتم الأعداء والأعزاء
ما لم يصبكم داء وعناء

من الزمان

من الزمان اذا منع ولا تثق به اذا اعطى

روزکار هرکاه منع کند خیر خود را از تو اعتماد مکن بان هرکاه عطا نماید

وكن منه على اعظم الحذر

تو خیر خود را و باش از روزکار بر احتیاط عظیم

حاصل آنکه در حال اقبال زمانه بسوی تو بمال و اعتبار مطمئن مشو که کار

دنیا انقلاب احوالست چنانچه در نهج البلاغه در وصف دنیا فرموده

که راحت بعافية وا بتكرت بفجيعة یعنی شب کرد بعافیتی

و صبح کرد بمصیبتی و در حال فقر و مذلت هم نومید مباش

که چنانچه در فقرات سابقه کذشت حال زمانه هیچ وقت بیکمنوال نبوده

و نمیباشد و رحمت الهی وسیع و یأس و ناامیدی از آن قبیح شنیعست

لا تصحب المائق فيزين لك فعله ويود

مصاحبت مکن با نادان احمق که او زینت میدهد برای تو فعل خود را و دوست میدارد

أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ

اینکه تو مثل او باشی

بی شک هر نادانی بر قبح افعال خود مطلع نیست و طریقه خود را در نظر

رفیق خود جلوه میدهد و میخواهد که او هم مثل او باشد و مثال

این بسیار است بلکه اکثر اهل عالم درین کارند و مفاسد عظیمه بر این مترتب

میشود علی الخصوص که آن احمق مال زیاد یا اعتباری بجهتی از جهات

داشته باشد که در آنصورت جمع کثیری از اهل حرص و طمع که ضعیف

الاعتقادند تابع اباطیل او کردند که شاید لقمه یا خرقه یا مقرری یا وظیفه

توانند دوخت و باین سبب در معصیت و وبال و خسران و نکال

افتند الحاصل که مصاحبت احمق شوم و بغایت نامبارک و مذموم است

چنانچه از فقرات همین باب معلوم گردید اعاذنا الله و سائر المؤمنين منه

لَا تَصْحَبَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ إِنْ أَقْلَلْتَ

مصاحبت مکن با ابنای دنیا البته پس بدرستیکه اگر بی چیز شوی تو کم و خفیف

استقلوک

اسْتَقَلُّوكَ وَإِنْ أَكْثَرْتَ حَسَدُوكَ

کم و خفیف میشمرند ترا و اگر بسیار باشد مال یا اعتبار تو حسد میبرند بر تو

لَا تُكْثِرَنَّ مِنْ صُحْبَةِ اللَّئِيمِ فَإِنَّهُ إِنْ

بسیار مصاحبتی مکن البته با لئیم پس بدرستیکه او اگر برسد بتو

صَحِبْتَكَ نِعْمَةٌ حَسَدَكَ وَإِنْ طَرَقَتْكَ

نعمتی از نعمتهای دنیا حسد میبرد بر تو و اگر برخورد بتو

نَائِبَةٌ قَذَفَكَ

بلیتی یا مصیبتی دور می اندازد ترا

بیان مفسد مصحبتی لئام و اغنیا

مدلول این دو فقره شریفه و فقره مشروحه سابق بر آن احتراز

از صحبت احمق و ابناء دنیا و لئیمانست و این هر سه صفت ذمیمه بهم

نزدیکند و مراد با بناء دنیا آنجماعتند که همت خود را مقصور بر جمع

دنیا داشته و نهایت سعادت خود را ادراک لذات فانیه

هیچیان پنداشته اند و این شان بنهایت حماقت است چه باعتبار دناءت

ذات و خست طبع نفع از ضرر و خیر از شر تشخیص نکرده اند و نیز علامت

کمال لئامت است که مطلب خسیس دون را عظیم شمرده اند و چشم از

تحصیل کمالات اخرویه که اعظم ثمرات این دو روزه حیوتست پوشیده اند

و فی الحقیقه ضرر مصاحبت و معاشرت این جماعت قطع نظر از اینکه موجب

سرایت این صفات ذمیمه و باعث تسیل طبع اینکس بانخصال رذیله است

آنست که چون این قسم کسان مفطور بر لئامت طبع و خساست نفس و پستی

فطرت اند اگر در اینکس بحسب دنیا تنگی و فرومایگی روی دهد بهمین ایشان

ذلت و خواری و بیقدری و بی اعتباری اینکس پندارند و اگر در اسباب

و سامان دنیوی ترقی در اینکس مشاهده نمایند چون همت

ایشان مقصور بر جمع دنیا است و مطلوب خود را در پیش دیگری

می بینند بر آنکس حسد میبرند و اگر در اینکس اثر علو همت یا شرف

و شهامت

و شهامت ملاحظه نمایند چون بسبب لئامت خود حسن این معانی را

ادراک نکرده اند سرزنش او میکنند و رذالت و خساست را

که خود بآن موصوف اند در نظر او زینت میدهند و بهر حال میخواهند

که کسی مثل ایشان باشد و اگر نعمتی در نزد کسی مشاهده

کنند از راه دناءت طبع تمنای زوال آن میکنند و اگر کسی بعد

از ثروت و مالداری بیچیز و فقیر شود چون آشنایی و صحبت ایشان

برای اغراض دنیویه است ترک صحبت او مینمایند بر خلاف صحبت

مؤمنان کامل و بلند همتان عاقل که این ضررها بر صحبت ایشان

مترتب نیست بلکه در اکمال اینکس بحسب دین و دنیا میکوشند و در حال

سختی و شدت بیش از اوقات وسعت و رفاهیت طریق محبت و مودت می پویند

لا تعجلنّ الی الصدیق و اشهار تشتبه

شتاب و سرعت مکن البته بدوستی کسی که سخن چین باشد و اگرچه خود را نزد تو

بالنّاصحين فانّ السّاعي ظالمٌ لمن سعى

مانند ناصحان وانمايد پس بدرستی که سخن چین ظلم کننده است نسبت بکسی که

بهِ وغاشٌ لمن سعى اليه

سخن چینی او کرده وخیانت کننده است نسبت بکسی که سخن چینی نزد او نموده است

واشی وساعی کسی است که تتبّع عیوب وخللهای مردمان وتجسّس پنهانیهای
ایشان نموده آن اخبار را در خدمت ملوک وولاة وحکّام
وارباب اختیار واقتدار وغیرهم نقل نماید بقصد افساد واضرار
نه بقصد اصلاح وامر بمعروف ونهی از منکر واو را واشی برای این
میگویند که وشی در لغت عرب بمعنی زینت دادن ونقش ونگار
کردنست وچنین کسی البته سخنان باطل را زینت میدهد ودروغها را
آرایش مینماید برای اینکه مردمان گوش بسخن او دهند
وباطل او را قبول کنند وخوش آمدی که میگوید باور نمایند

وچنین

وچنین کسی ظلم نموده است بآن کسی که سخن چینی او کرده وغش وتلبیس
کرده نسبت بکسی که آن خبر را نزد او آورده زیرا که در لباس دوستی
با او دشمنی نموده واو را واداشته بامری که سبب خسارت دنیا
وآخرت او در آنست والتفصیل در احادیث باب اول مشروحاً گذشت
واین صفت خبیثه وخصلت ذمیمه موجب بسی مفاسد عظیمه میگردد
از فساد رعیت بلکه مملکت وافساد اخوت وصداقت ولهذا
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه در دستور العمل مالک اشتر
رضوان الله علیه چنانچه در نهج البلاغه مذکور است فرموده که

وَلْيَكُنْ اَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ وَاَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ اَطْلَبُهُمْ
لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَاِنَّ فِي ذٰلِكَ عُيُوبًا اَلْوَالِي اَحَقُّ مَنْ
سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَاِنَّمَا
عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ وَاللهُ يَحْكُمُ عَلٰى مَا غَابَ عَنْكَ

نسبت چو

فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ
سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ حاصل معنی آنکه ونباید که باشد دورترین
رعیت تو از تو و دشمن داشته ترین ایشان نزد تو آنکه طلب کننده
ترین ایشانست عیبهای مردمانرا زیرا که البته در مردمان عیبها است
و والی اولی است از همه کس بپوشیدن آن عیبها و رسوا ناساختن
ایشان پس طلب کشف مکن از آنچه غایبست از تو از عیبهای مردمان
که روا نیست تجسس در آن پس نیست بر تو مگر پاک ساختن آنچه ظاهر
باشد از عیوب خلق و خدای تعالی حکم میکند بر آنچه غایب ماند از تو
پس بپوشان عورت و خلل بندگانرا چندانکه میتوانی تا بپوشد
خدای تعالی از تو آنچه دوست میداری پوشیده ماندن آنرا از عیب
تو و بر رعیت تو معلوم است که هر که معایب مردمانرا نپوشد و هتک عرض
ایشان روا دارد شایسته آنست که خدای عز و جل عیوب او را

آشکار سازد در دنیا و آخرت و پرده حرمت او را دریده گرداند
و از همان جناب صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرموده
لَوْ وَجَدْتُ مُؤْمِنًا عَلَى فَاحِشَةٍ لَسَتَرْتُهُ بِثَوْبِي و حکما گفته اند
عادت اشرار و فجار آنست که تتبع خلل و معایب مردمان مینمایند
و از نیکیهای ایشان اعراض میکنند و مراد از عیوب معاصی و قبایحی
چند است که ضرر آن بر فاعل آن عاید گردد و آنرا از مردمان پوشیده
دارد و اگر ظاهر گردد باعث خجالت و عار لاحق او گردد و چون ظاهر
گردد موجب سرزنش مردمان و سرافکندگی او باشد و گفته اند عایب
آن در حقوق الله باشد و غالب این عیوب که مامور بتجسس آن شده ایم
مظلمهاییست که شخص بنفس خود کند نه بر دیگری که باعث اختلال
و فساد امور و جرات اشرار گردد و چون در اغلب اوقات
فساد امور در میان خلایق بسعایت بدگویان و غمازان میباشد

صادر

وبسیاری از خطا وظلم وجفا از ملوک وولاة وامرا بسبب ایشان

ومفاسد عظیمه بر آن مترتب میگردد زیرا که در دار دنیا موجب

اختلال مملکت ودر آخرت موجب خزی وعقوبت میگردد لهذا امر

فرموده آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه که باید که شتاب نکنی

البته بتصدیق قول بدگو وسخن چین وباور داشتن خبر او چه بدگو

خائن
وسخن چین وصاحب غرض میباشد هرچند خود را بصورت ناصحان بر تو

عرض کنند **مدانکه** ساعیان ودوشیان وغمازان از جمله شیاطین

انسند واشیان را مانند ابلیس تلبیسات خفیه وتدبیرات لطیفه بسیار است

که اکثر اهل ایمان پی بمفاسد آنها نمیبرند وبدمدمه ولطایف وظرایف

وخوش آمدگویی آن منافق پیشگان ومزاج گویان از راه بدر میروند

هوشمند آنست که پیوسته از قرب ایشان بر حذر باشد زیرا که

اعظم اسباب اختلال دین ودولت وجهات فساد ملک وملت

بیان اینکه اعظم اختلال دین ودولت ناشی از سخن چینان باشد

وملت میل واستماع سخنان ساعیان ودواشیان وخوش آمدگویان

منافق پیشه ومزاج گویان فاسد اندیشه وراه دادن ایشان نزد خود

خود
زیرا که آن قوم بجز سود خود نمیخواهند وضرر بغایت خلقی روا میدارند **وبالجمله**

جمیع سخنان ایشان بنفع خود مربوط وبخوشامد والی منوط است

هرچند از آن سخن چینها رنجه ورشته عمر ودولت والی وحکام

بالآخره گسیخته گردد وغالب اینست که مزاج والی بسخنان شیرین

مدح آمیز آن طایفه معتاد واز تحمل تلخی کلمات حقانیت بنیاد اهل راستی

متنفر وبآن کم اعتماد میگردد **وفی الحقیقه** بر عقلا واذکیا وهرکه

بهره از شعور داشته باشد واضحست که این قوم دشمنان دین

ودولتند نه دوستان بدخواهانند نه نیکخواهان مانند ابلیس پر

تلبیس که فساد امرا وامور پوشیده وفردا تأسف وتحسر

سود نبخشد والحق سخنان شیرین این طایفه باطله طالحه مانند

شهد آغشته بزهر است و سخنان تلخ ناصحان و خیرخواهان مانند دوا
تلخ طبیب حاذق مهربان که در عاقبت امر نفع و ضرر هر کدام معلوم
و مفهوم میگردد والسلم

لا تتخذن عدو صدیقک صدیقا

مگیر البته دشمن دوست خود را دوست خود پس دشمنی کرده باشی با دوست

فتعادی صدیقک

پس دشمنی کرده باشی با دوست خود

و مؤید این فقره شریفه گذشت سابقا که دوستان تو سه طایفه اند *یکی*
دوستان تو *دوم* دوستان دوستان تو *سیوم* دشمنان
دشمنان تو و دشمنان تو نیز سه طایفه اند *یکی* دشمنان تو
دوم دشمنان دوستان تو *سیوم* دوستان دشمنان تو
پس اگر کسی نعوذ بالله با دشمنان خدا تعالی و با دشمنان دوستان او

جل و علا مثل انبیا و اوصیا سلام الله علیهم ما دام الارض و السماء
و مؤمنین رضوان الله علیهم اجمعین دوستی و الفت نماید و محبت خود را
با ایشان صاف و خالص گرداند فی الحقیقه از جمله دشمنان ایشان
خواهد بود و از عقوبات جاوید نخواهد فرسود

لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اترك

تعجیل مکن بجزا و عقوبت گناه و واگذار در میانه گناه و عقوبت کردن برای

بینهما للعفو موضعا تحرز به الاجر

عفو نمودن جایی تا اینکه فراگیری بسبب آن اجر

والمثوبة

و ثواب را

بدانکه صفت مستحسنه حلم و عدم تعجیل بعقوبت صفتی است بغایت
مستحسن در کافه عباد اما این سنت حسنه در صاحبان اقتدار

نهی از شتاب در عقوبت و مفاسد آن

مثل ملوک نامدار و امرا و سلاطین عالی مقدار بغایت زیبا و خوش

آینده است چه اقتدار ایشان بر عقوبت کینا هکاران زیاده

از دیگران نست و اگر چنانچه مبادرت نمایند بآن بسا باشد که بعد از آن

باعتبار رحم و شفقت و تذکر این سنت حسنه یا مفسده اختلال نظام

دولت ندامتی و پشیمانی عارض ایشان گردد و تدارک

آن متصور نباشد

لَا تُنَابِذْ عَدُوَّكَ وَلَا تُقَرِّعْ صَدِيقَكَ

طرح مکن بدشمن خود راز زیراکه آن خلاف مدارا و تقیه است و سرزنش مکن البته دوست خود را

زیراکه آن خلاف طریقه صداقت است

وَاقْبَلِ الْعُذْرَ وَإِنْ كَانَ كِذْبًا وَدَعِ

و قبول کن عذر بر اکه او گوید و اگر چه دروغ باشد و واگذار گفتن جواب آن

الْجَوَابَ عَنْ قُدْرَةٍ وَإِنْ كَانَ لَكَ

عذر را با وجود قدرت هر چند که بوده باشد مر ترا جوابی برای آن عذر

التضیعن

تعلیم سلوک با اخوان

لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا

و تباید که ضایع مکردان البته بجا آوردن حق برادری برادرت را از روی اعتماد

بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَلَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ

بر آنچه در میانه تو و میانه اوست از یگانگی و اتحاد پس نیست برادر تو

أَضَعْتَ حَقَّهُ

کسی که ضایع کرده تو حق او را

و این مخصوص مالیات نیست بلکه جمیع جهات خیر و نکویی در ین خلت

مثل احسن خلق و لطف گفتار و بشاشت و نکویی کردار و غیر ذلک

از حسن اطوار باید اصدقا و اقربا و عشیره و اهل بیت بآن نظر بآن جانب

و ابا عد ممتاز باشند والله تبارک و تعالی اعلم

لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ

باید که نبوده باشد البته برادر تو قوی تر بر بریدن و مهاجرت نمودن از تو

تعلیم سلوک با برادران بر خویش

مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ وَلَا يَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ

از تو بر پیوستن و مواصلت نمودن تو با او و نباشد او بر بدی کردن

اِلَيْكَ اَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْاِحْسَانِ اِلَيْهِ

بتو قویتر از تو بر نیکویی نمودن تو با او

یعنی چندانکه از تو دوری کند برادر تو تو بر مواصلت با او بیفزا و چندانکه بدی کند با تو تو در نیکویی خود با او بیفزا ظاهر اینست که فقره شریفه

اِيَّاكَ اَنْ تَضَعَ ذٰلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ که قبل از این گذشت

یعنی بپرهیز و حذر کن از اینکه این نحو سلوک نمایی با کسیکه قابل آن نباشد در همه حال و همه جا باید منظور باشد و این تعلیم سلوک با برادران دینی امتحان نموده باشد نه هر صدیقی که کسی امتحان او نموده باشد والله تبارک و تعالی یعلم

لَا تَخْلُقَنَّ عَقْدًا يُعْجِزُكَ اِيثَاقُهُ

باید که نگشایی البته گرهی را که عاجز کند ترا محکم نمودن آن

یعنی هرگاه عقد محبت و برادری با کسی بستی باید که وفا بمقتضای آن عقد محبت نمایی و منافی آنرا بعمل نیاوری که بعد از آن اگر خواهی که مجددا عقد آن نمایی بر تو مشکل خواهد بود و محتمل است که مراد این باشد که کاری که انتظامی گرفته و رونقی پذیرفته باشد و کسی داند که اگر نظم آنرا برهم زند و رشته التیام آنرا بگشاید دیگر آنرا منتظم نمیتواند نمود و از عهده نسق و تدبیر آن بیرون نمیتواند آمد پس باید که آنرا برحال خود وا گذارد و عقد انتظامی که دارد از هم نگشاید و بالجمله هر کاری که کسی از عهده انجام آن نتواند بیرون آمد نباید که مرتکب آن گردد

لَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنْ اِخْوَانِ الدُّنْيَا فَاِنَّكَ

باید که بسیار نگیری البته از برادران دنیا پس بدرستیکه

اِنْ عَجَزْتَ عَنْهُمْ تَحَوَّلُوا اَعْدَاءً وَاِنَّ

تو هرگاه عاجز شوی از رعایت ایشان میگردند ایشان دشمنان تو و بدرستیکه

بیان آنکه برادران دنیا هیچ کاره شوند دشمن میگردند

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ النَّارِ كَثِيرُهَا يُحْرِقُ وَقَلِيلُهَا

مثل ایشان مانند مثل آتش است که بسیار آن میسوزاند و کم آن

يَنْفَعُ

نفع میدهد

زیراکه در اغلب اوقات چنانچه گذشت محبت اهل دنیا برای اشفاعات دنیویه میباشد و هرچند وسعت در مال باشد یک کس از عهدهٔ توقعات جمعی کثیر بر نمی‌آید علی الخصوص صاحبان طمعها و حرصها که ایشان بدادهٔ الهی نیز قانع نیستند و مع ذلک گاه توقعی مینمایند که متضمن مفاسد دنیویه و اخرویه نیز میباشد و هرگاه خلاف متوقع ایشان بعمل آید طریقهٔ عداوت را سلوک میدارند زیراکه چنانچه گذشت تمام همت ابنای دهر مصروف بر جلب و جمع زخارف است پس غرض خود از صحبت و آمیزش احباب این را میدانند که این قسم اغراض ایشان بحصول بوندند و در صورت

عدم

عدم تمشی این غرض از اینکس منزجر میشوند بلکه کمر بر عداوت آدمی می‌بندند لیکن چون انسان مدنی بالطبع و بقای حیات او موقوف با آمیزش بنی نوع است چنانچه قبل ازین مذکور شد پس بالکلیه ترک اختلاط و آمیزش اهل دنیا نمیتواند کرد لهذا باید که بقدر آنچه در گذشتن روزمره ضرور و درکار است و خود از عهدهٔ رضا و پاس آشنایی ایشان بیرون تواند آمد آشنایان فرا گیرد و از ارتباط با ایشان منتفع شود و این از قبیل آتش است که اگر در خانه بسیار باشد هرچه هست میسوزد و جمیع مصالح ضروریه را باطل مینماید و اگر هیچ نباشد بسیاری از کارهای آنکس عاطل و باطل و خامها ناپخته میماند پس آنرا بالکلیه برطرف نمیتوان کرد و بیش از قدر ضرورت محافظت نمیتوان نمود

لَا تَصْحَبْ مَنْ فَاتَهُ الْعَقْلُ

مصاحب مشو کسی را که ~~رفته~~ برطرف شده باشد عقل او

نهی از مصاحبت بیعقل و ابله و مفاسد آن

وَلَا تَصْطَنِعْ مَنْ خَانَهُ الْأَصْلُ

انعام واحسان مکن بکسیکه خیانت نموده است با او اصل او یعنی اصل و حسبی بد داشته باشد

فَإِنَّ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ يَضُرُّكَ مِنْ حَيْثُ

چه بدرستیکه کسی که نباشد عقلی برای او ضرر میرساند بتو از جهتی که میپندارد که نفع

يَرَى أَنَّهُ يَنْفَعُكَ وَإِنَّ مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ

رساننده است بتو و بدرستیکه کسی که نیست اصلی برای او بدی

يُسِيءُ إِلَى مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ

میکند باکسیکه نیکویی کرده باشد باو

ومؤید اینست حدیثی که غزالی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

در احسن القصص نقل نموده که حَرَامٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ خَبِيثَةٍ

یعنی أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تُسِيءَ إِلَى مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا

حرام است بر هر نفس خبیثه یعنی ردیه ناپاکی اینکه بیرون رود از دنیا

تا آنکه

تا آنکه بدی رساند بکسیکه نیکویی کرده باشد باو و از کلام حکماست که

الْإِحْسَانُ لَا يَضِيعُ عِنْدَ كُلِّ أَصِيلٍ وَيَضِيعُ عِنْدَ مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ

حاصل آنکه نیکویی ضایع نمیشود نزد هر کسیکه اصیل باشد یعنی حسب او

مرغوب و نسب او خوب باشد و ضایع میشود نزد هر ناکسی که اصل نیکو ندارد

دستور انتخاب معاشر

لَا تَصْحَبْ إِلَّا عَاقِلًا تَقِيًّا وَلَا تُعَاشِرْ

مصاحبت مکن مگر با عاقلی که پرهیزکار باشد و معاشرت و اختلاط مکن

إِلَّا عَالِمًا زَكِيًّا وَلَا تُودِعْ سِرَّكَ

مگر با عالمی که پاکیزه اطوار باشد و امانت مگذار سر خود را

إِلَّا مُؤْمِنًا وَفِيًّا

مگر نزد مؤمنی که وفا کننده باشد بعهد و پیمان یعنی خاین نباشد

و از جمله امانتی که وفای آنها واجبست کتمان اسرار است و نیز از جمله

کلام حکماست که قُلُوبُ الْأَحْرَارِ قُبُورُ الْأَسْرَارِ یعنی دلهای

نهی از مزاح و مفاسد مترتب بر آن

فیردیك

ازاد مردان محل مخفی ماندن اسرارست

لا تمار حسن صديقا فيعاديك ولا

بازی و خوش طبعی مکن البته با دوست پس دشمنی کند آن دوست بسبب آن مزاح با تو و نه باد شمن

عدوا فيؤذيك

پس او آزار کند ترا یا هلاک کند ترا یا نا رنجه

فیردیک

مزاح در لغت بمعنی لعبت و انواع میدارد نوعی ازان بحسب لول

احادیث از جمله مروتست چنانچه از حدیث كثرة المزاح

في السفر في غير ما يسخط الله تعالى من المروة ظاهر

میکردد حاصل معنی آنکه بسیاری مزاح در سفر بر حالی که در غیر چیزی

باشد که خدا را بخشم آرد از جملهٔ مروتست و دروغ گفتن بعنوان

مزاح نیز منهی عنه است و در خبر وارد شده است که لعن الله

الكذاب ولو بالمزاح و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ماثورست

حدیثی

حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که من هر آینه مزاح میکنیم و نمیگویم مگر

حق را مشهورست که پیرزالی از انجناب التماس نمود که دعا فرما که خدا

مرا جنت داخل کند آنحضرت صلوات الله علیه و آله بعنوان مزاح فرمودند

که لا تدخل الجنة عجوز یعنی داخل بهشت نمیشود هیچ عجوزی

یعنی اورا اول جوان میکنند و بعد ازان داخل بهشت میکنند

نوعی دیگر میباشد که موافق حق نیست و در اغلب اوقات

بسخریه و استهزا مشوب میشود و آنست که باعث عداوت

دوستان و ضررهای دشمنان میگردد و ظاهر اینست

که آنچه در این فقره شریفه مذکور شده همین نوع باشد

که بجهت خندانیدن جمعی بتصریح یا کنایه و بعبارات یا اشاره

در مقام اهانت یا استخفاف دیگری بر آیند و بناخن بی شرمی

دل خسته را بخراشند و آنرا اسم ظریفی و خوش صحبتی و آنانی

وصیت بدوری جستن [illegible]

وحوش طبعی نام کذارند اعاذنا الله تعالی منه

لَا تَصْحَبْ مَنْ يَحْفَظُ مَسَاوِيكَ وَيَنْسَى

صاحب مشو کسی را که در خاطر کیرد بدیهای ترا و فراموش کند

فَضَائِلَكَ وَمَعَالِيكَ

فضایل و نیکوییها و مرتبهای بلند ترا

لَا تُوَاخِ مَنْ يَسْتُرُ مَنَاقِبَكَ وَيَنْشُرُ مَثَالِبَكَ

برادری مکن با کسی که بپوشد فضیلتهای ترا و منتشر و مذکور سازد عیبهای ترا

این دو فقره شریفه قریب بیکدیکر و اشاره ببعض صفات دشمن است

و کذشت اینکه دوری از دشمن بقدر مقدور و اجبست

لَا تَطْلُبَنَّ الْإِخَاءَ عِنْدَ أَهْلِ الْجَفَاءِ وَاطْلُبْهُ

باید که نطلبی البته برادری از جمعی که اهل درشت خویی

و سخت دلی باشند و طلب کن برادری را

عِنْدَ

عِنْدَ أَهْلِ الْحِفَاظِ وَالْوَفَاءِ لَا مَوَدَّةَ

از جمعی که اهل حفاظ و وفا باشند نیست دوستی

لِحَقُودٍ لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ لَا أُخُوَّةَ لِمَلُولٍ

مر کینه وری را نیست راحتی مر حسودرا نیست برادری مر ملول را

یعنی کسی را که زود دل آزرده و ملول شود از برادران

لَا خُلَّةَ لِمَلُولٍ

یعنی کسی را

~~نیست دوستی مر ملول را که زود دل آزرده و ملول شود از برادران~~

ملول و محزون بودن در ظاهر و ترک بشاشت و شکفته رو یی نمودن

با رفیق و مصاحب منافی خلت و خلاف مروتست چنانچه در باب

بتقوی

مروت خواهد آمد و نیز کذشت سابقا که حضرت صلوات الله

علیه میفرماید که أَوَّلُ الْمُرُوَّةِ طَلَاقَةُ الْوَجْهِ وَآخِرُهَا التَّوَدُّدُ

إِلَى النَّاسِ یعنی اول مروت کشاده رویست با خلق و آخر آن

دوست نمودن خود است بسوی مردمان و ترش رو بودن

سبب تفرق است نه تودد و از جمله صفات غیر مومنست

چنانچه از فقره شریفه المؤمن بشره فی وجهه وحزنه

فی قلبه ظاهرست یعنی بشاشت مومن در روی اوست و حزن

او در دل او

لا ترد علی الناس کلما حدثوک

خطا مگیر بر مردمان هر چیز را که بگویند بتو یعنی کم رد جمیع سخنهای ایشان

فکفی بذلک حمقا

کنی و قبول ننمائی پس کافیست این بیعقلی را

حاصل آنکه برای علامت بیعقلی و بیخردی مرد همین کافیست زیرا

که گذشت که نصف عقل تودد با خلق است و صفت مذکوره منشا عداوت و منافی تودد است

لا تحدث بکل ما تسمع فکفی بذلک خرقا

نقل مکن هر خبر را که بشنوی پس کافیست این برای علامت بیعقلی و نادانی دروغ گفتن

فی القاموس خرق

فی القاموس خرق الرجل کذب و مؤید اینست آنچه حضرت امیر المومنین

صلوات الله وسلامه علیه در مقام دیگر میفرماید که لا تحدثن

الا عن ثقة فتکون کذابا حاصل معنی آنکه باید که نقل نکنی

خبر را البته مگر از شخص ثقه و معتمد که اگر از غیر ثقه نقل کنی پس میباشی

تو بغایت دروغ گوینده

لا محبة مع کثرة مراء و لا شفیق

نیست دوستی با بسیاری جدال نمودن و نیست هیچ مهربانی

کالودود الناصح

مانند دوست خالص نصیحت کننده

بدانکه نصیحت نمودن از اعظم و اهم شرائط دوستی و دوست و عمده

عبادت حضرت اوست عز و جل و مؤید این در کتاب کافی

از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ماثور است که تنسک

الناس نسكا انصحهم جيبا واسلمهم قلبا لجميع المسلمين

حاصل معنی آنکه عابدترین مردمان کسیست که نصیحت کننده تر باشد مر دوست خود را و پسندیدگی او یعنی امین پیش باشد و باطنش از کل و لای نفاق وکین صافتر و دلش از مرض بغض و حسد سالمتر باشد نسبت بهمه مسلمانان

منافع اعمال صالحه

لا تجارة كالعمل الصالح

نیست هیچ تجارتی مانند عمل صالح

مؤید اینست آیهٔ شریفه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وآیهٔ کریمه من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون حاصل معنی آیهٔ اولی بنابر قول مفسرین آنکه هر که بیاید به نیکویی یعنی عمل نیکو کند پس مر اوراست در عوض آن یکعمل ده برابر آن نیکویی این اقل اضعافیست که حق تعالی مؤمنین را بآن وعده داده واکثر آن هفتاد تا هفتصد است الحمد لله رب

العالمین

العالمین بعضی گفته اند که مراد از عشره کثرت است نه عدد معین و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که اگر مؤمنی با نیت صوم پیش برادر مؤمن خود بیاید و آن برادر او را تکلیف روزه واکردن کند و او باین تکلیف روزه بگشاید و سرور در دل برادر خود انداز د حق تعالی آن یکروز را ده روز روزه برای او حساب کند و بعد از این آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند و هو قول الله عز وجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها حاصل معنی آیهٔ ثانیه بنابر قول مفسرین آنکه هر که بیاید به نیکویی یعنی بجا آرد کارهای نیک را و با این کارها بعرصه گاه قیامت قدم گذارد پس مر او راست نیکویی و ثوابی که ناشی است از آن کارهای نیک و ایشان که افعال نیک از ایشان صادر شده از ترس و خوف در روز قیامت ایمنند

دروغ گفتن با مروت داشتن جمع نمیشود

لاتجتمع الخیانة والاخوة لایجتمع

جمع نمیشود خیانت نمودن و برادری داشتن جمع نمیشود

الکذب والمروة

دروغ گفتن با مروت داشتن

حاصل آنکه دوستی و برادری فی الله آنست که کسی خیانت نکند
و مروت مقتضی آنست که با هیچکس دروغ نگوید و بتقریب مذکور
شد حدیثی از کافی که حاصل مضمون آن اینست که مسلمان برادر
مسلمانست و بمنزلهٔ چشم اوست که بوسیلهٔ او خیر و شر و نیک
و بد را میتواند دید و بمنزلهٔ آئینه اوست که بوسیلهٔ او بر عیب و هنر
خود مطلع میتواند گردید و راهنمای اوست بطرق خیرات و حسنات
میباید که با او خیانت نکند و مکر و حیله نبازد و در حق او ظلم
و ستم ننماید و با او دروغ نگوید و غیبت او نکند

منع از نیکی نمودن با بی اصل

لاتحلو مصاحبة غیر اریب لایصفو

شیرین نیست یعنی مزه ندارد مصاحبت نمودن با غیر عاقل صاف و خالص نمیشود

الود مع غیر اریب لاتزکوا

دوستی با کسیکه بی ادب و علم باشد زیاد نمیشود در دین

الصنیعة مع غیر اصیل

و دنیای تو نیکوئی و احسان نمودن با کسیکه اصلی نداشته باشد

اصیل بمعنی صاحب اصالت و حسب است و حسیب کسی است که افعال
نیکو کند بمال و غیر مال خود یعنی بذل و احسان نماید و با خلائق
در همه ابواب طریقهٔ نیکوئی سلوک دارد و کذشت اینکه
بپرهیز و حذر کن از اینکه احسان خود را در غیر موضع لائق و شایسته
آن نمائی که اهل آن نباشد و در این فقره شریفه اشاره بفردی
از افراد نالائق آن شده و زکوة سبب نمو و زیادتی مال

و برکت آن وسیله فضیلت و کرم انسانیت حاصل انکه آنچه

از اعطا و نیکویی نمودن مطلوبست هرگاه با غیر اصیل باشد ثمره

آن بران مترتب نمیشود بلکه برعکس مطلوب نتیجه میدهد

لا تَدُومُ مَعَ الغَدْرِ صُحْبَةُ خَلِیلٍ ❊ لا یُودُ

دوامی نمیدارد دالت با وجود بیوفایی مصاحب هیچ دوستی دوستی نمیکنند

الاشرارُ إلا اشباهُهُم ❊ لا یَصْطَنِعُ اللِّئامُ

بدان و شریران مگر با جمعی که مانندهای ایشان باشند احسان و نیکی نمیکنند لئیمان

إلا امثالَهُم ❊ لا یَصْحَبُ الابرارُ

و ناکسان مگر بمثلهای خود مصاحبت نمیکنند نیکوکاران

الا نُظَراءَهُم

مگر با امثال خودشان

مؤیدات این فقرات اعجاز سمات مشروحاً گذشت

لا عَیْشَ لِمَنْ فارَقَ اَحِبَّتَهُ ❊ لا صاحِبَ اَعَزُّ

نیست زندگانی برای کسیکه مفارقت کند از دوستان خود نیست رفیقی و مرضی عزیزتر

مِنَ الحَقِّ ❊ لا خَیْرَ فی صَدیقٍ ضَنینٍ ❊ لا خَیْرَ

از حق یعنی گرامی تر یا کمیاب تر نیست خیری در دوست بخیل نیست خیری

فی مُعینٍ مَهینٍ

در یاری کننده که حقیر و ضعیف یا خوار کننده باشد

این فقره شریفه در وصیت آنحضرت بامام حسن علیهما السلام بهمین مضمون است

که لا خَیْرَ فی مُعینٍ مَهینٍ وَ لا فی صَدیقٍ ظَنینٍ بهمین بفتح میم خوار و ذلیل

و ظنین کسیست که در او گمان بد رود یعنی نیست خیری در یاری دهنده

که ذلیل باشد و دوستی که متهم بنفاق و عدم خلوص دوستی باشد اما

ذلیل او را بر یاری توانایی نیست کسیکه یاری خود نتواند کرد یاری دیگری کی تواند

گفته اند

طبیبی که باشد همی زرد روی ❊ ازو داروی سرخ رویی مجوی

اما صدیق طمنین بر او هیچ اعتماد نباشد که او نظر بر نفع خویش کمارد

و باندک نفع خود ضرر وافر بصدیق خود روا دارد و اکر نفعتم منیم خواهم

شود معنی خیانت که در ترجمه متن مذکور شده و الله تعالی اعلم

لَا خَيْرَ فِيمَنْ يَهْجُرُ أَخَاهُ بِغَيْرِ جُرْمٍ ؛ لَا خَيْرَ

نیست خیری در کسی که دوری کند از برادر خود بدون کناهی نیست خیری

فِي عَقْلٍ لَا يُقَارِنُهُ حِلْمٌ

در عقلی که با آن حلمی قرین نباشد

کذشت اینکه حاصل و ثمره عقل حلم است پس هر عاقلی که حلم

نداشته باشد از قبیل درختی است که میوه نداشته باشد

و معلومست که درخت بی حاصل بچه کار است

لَا تَغْتَبِطْ بِمَوَدَّةِ مَنْ لَا دِينَ لَهُ ؛ لَا تَوَثَّقْ

خواهش مکن و شادمان مشو بدوستی کسی که نیست دینی برای او اعتماد مکن بوعد

بعهد

علامت صدیق واقعی

بِعَهْدِ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ ؛ لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ

بعهد کسیکه نیست عقلی برای او نمیباشد دوست بحقیقت

صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ فِي غَيْبَتِهِ

دوست تا آنکه حفظ نماید برادر خود را در سه موضع در غایبانه او

وَنَكْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ

و مصیبت زدگی او و برکشتن دنیا از و و مرک او

باین معنی که چون غایب کردد حفظ الغیب او را مرعی دارد در نفس او

و اهل و و لد او و چون بحسب اقتضای زمان نکبت داد باری رو دهد او را

بنفس و مال او را مواسات و مساعدت نماید و چون بعالم خاموشی

و سرای فراموشی رحلت نماید او را فراموش ننماید و یاد او حقوق

از دعا و استغفار تقصیر ننماید و بوصیت و سفارش او عمل نماید و اولاد

و بازماندکان او را تفقد فرماید و این فقره شریفه مشعر است براینکه

کسیکه در این موضع رعایت صدیق خود ننماید صدیق واقعی نیست

وفقنا الله تعالی وسائر المؤمنین للاتعاظ بهذه الموعظة البلیغة

لا یحول الصدیق الصدوق عن المودة

برنمیگردد دوست صادق واقعی البته از دوستی خود

وان جفی

هر چند که جفا کرده شود

جفا بمعنی دوریست مانند تجافوا عن الدنیا ای تباعدوا حاصل انکه

صدیق واقعی آنست که هرچند اورا دور کنی او از دوستی خود برنگردد

و طریق بیوفائی نپوید

لا ینتقل الودود الوفی عن حفاظ وان اقصی

برنمیگردد دوست وفاکننده در دوستی خود از استمرار محافظت

نمودن دوست خود خواه غایبانه و خواه حاضرانه هرچند دور کرده شود

لا تدوم علی عدم الانصاف المودة لا خیر

دائم نمیماند بر بی انصافی نمودن دوستی نیست خیری

فی اخ لا یوجب لک مثل الذی یوجبه

در برادری که واجب و لازم نکند برای تو مثل آنچه واجب و لازم

لنفسه لا لوم لهارب من حتفه

کرده است آنرا برای خود نیست ملامتی برای گریزنده از هلاک خود یعنی آنچه سبب هلاک او شود

بدانکه حفظ حیوة بر هر ذی حیوتی واجبست و تهور و خود را در معرض

هلاکت در آوردن مذموم است در دین و العقل و مما لا یطاق من سنن المرسلین

ینبغی لمن عرف الاشرار ان یعتزلهم

سزاوار است برای کسیکه بشناسد اشرار و بدان را آنکه کناره گیرد و دوری گزینند از ایشان

ینبغی لمن عرف الناس ان یزهد فیما فی ایدیهم

سزاوار است برای کسی که بشناسد مردمان را اینکه بی رغبتی نماید در آنچه در دستهای ایشانست

اینفقرهٔ شریفه اشاره است بقطع طمع از انچه در دست اهل دنیاست زیرا

که دنیا بمنزلهٔ جیفه ایست وطلاب آن اشباه کلاب و نزاع اهل دنیا همیشه

بر سر آنست وکسیکه آنرا باایشان واگذارد با او منازعه ننمایند ونعم ما قال الصایب رحمة الله علیه

جهان استخوانیست بیمغز صایب ؛؛ به پیش سگ انداز این استخوان را

یَنْبَغِی لِمَنْ اَرَادَ صَلَاحَ نَفْسِهٖ وَاِحْرَازَ دِیْنِهٖ

سزاوار است برای کسیکه خواهد اصلاح نمودن نفس خود را ومحافظت نمودن دین خود را

اَنْ یَجْتَنِبَ مُخَالَطَةَ اَبْنَاءِ الدُّنْیَا ؛؛

اینکه دوری کند از اختلاط اهل دنیا

یَنْبَغِی اَنْ یُهَانَ مُغْتَنِمُ مَوَدَّةِ الْحَمْقٰی

سزاوار است اینکه خوار کرده شود کسی که غنیمت شمرد دوستی بیعقلان واحمقان را

یُغْتَنَمُ مُؤَاخَاةُ الْاَخْیَارِ وَتَجَنُّبُ مُصَاحَبَةِ

غنیمت شمرده میشود برادری نمودن با نیکان ودوری نمودن از مصاحبت

الْاَشْرَارِ وَالْفُجَّارِ

بدان وفاسقان

غنیمت در لغت بمعنی رسیدن بچیزیست بدون مشقت وتعب

وکسیکه دوستی احمق را غنیمت شمارد ظاهر ساخته سه صفت ذمیمه خود را

یکی حماقت زیراکه از عالم جنسیت که علت ضم است با او پیوسته

وآنرا غنیمت تصور کرده ودیگری لئامت زیراکه گفته اند ترک ملازمت

اَلْکِرَامِ الْبَرَرَةِ مِنْ خِصَالِ اللِّئَامِ السَّفِلَةِ

ودیگری دنائت ذات زیراکه کسیکه علو همت داشته باشد راضی بمصاحبت

احمق نمیگردد تا بغنیمت دانستن آن چه رسد

یُبْتَلٰی مُخَالِطُ النَّاسِ بِقَرِیْنِ السُّوْءِ وَ

مبتلی میشود آمیزش کننده با مردمان برفیق بد و

مُدَاجَاةُ الْعَدُوِّ

مدارا نمودن با دشمن

صفات کسیکه دوستی احمق را غنیمت شمارد

عداوة العاقل خير من صداقة

دشمنی عاقل بهتر است از دوستی

الجاهل لا تواددوا الكافر ولا

جاهل دوستی مکنید با کافر و

تصاحبوا الجاهل لا تسئ اللفظ

مصاحب مشوید با نادان جاهل بد حرفی مکن

وان ضاق عليك الجواب رب

واگرچه تنگ شود بر تو راه جواب بعضی جواب نیکو و صواب با

متودد متصنع

دوستی کننده که بر خود بسته باشد دوستی را و دوست نباشد بلکه ظاهر خود را آراسته باشد بدوستی

برای اغراض فاسده خود چنانچه دأب منافقین ابنای

زمان است اعاذنا الله وسائر المؤمنین من شرورهم

تم الباب العاشر ویتلوه الحادی عشر ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الباب الحادی عشر

فی البشر والبشاشة وحسن الخلق بعد از حمد حضرت نبیل جلیلی که حسن خلق و طلاقت وجه را عنوان اوصاف مستحسنه مؤمنان کامل نموده ؛ واهدای صلات صلوات بر جناب مصطفوی و آل اطهار علوی او که کشاده رویی وخوش خویی ایشان زنگ کفران وعدوان از آینهٔ دلهای شیعیان زدوده ؛ معروض رای سعادت پیرای اهل یقین میگرداند که مدایح صفت حمیدهٔ شگفتگی و بشاشت بسیار و مرجحات سجیهٔ مرضیهٔ طلاقت و بشاشت عقلاً و نقلاً بیشمار است ؛ و بر هر عاقل هوشمندی معلوم است که ایتلاف قلوب اهل ایمان نعمتی عظیمست ؛ که حق تعالی بحصول آن بر مؤمنان منت گذاشته و در ضمن بهجتی این طبقهٔ جلیله حکمتی جسیمست ؛ که حضرت رؤف رحیم

بان

بان وسیله حجب مخالفت و مغایرت از میان ایشان بر داشته است

قال الله تعالی هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین والف بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم

لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم

حاصل معنی بنا بر قول بعض مفسرین آنکه اوست آن خدایی که قوت داد ترا بیاری کردن خود و بمؤمنین و دوستی افکند میان دلهای ایشان بحیثیتی که نزاع یکصد و بیست سالهٔ ایشان بر طرف شد در متعلقات صراح اللغه مذکور است که اوس و خزرج که جمیع انصار از اولاد ایشانند توام متولد شدند و پشت ایشان بر یکدیگر چسبیده بود و بشمشیر ایشانرا از یکدیگر جدا کردند بنا برین مدتی مدید در میان این دو قبیله نزاع بوده و بشمشیر قطع رشتهٔ حیات یکدیگر میکردند تا آنکه حق تعالی بوسیلهٔ پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک الرحمن نزاع و قتال ایشانرا مبدل بالفت و محبت کردانید و باتفاق

هم در مقام نصرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در آمدند انتهی ترجمه

ترجمه آنکه اگر اتفاق میکردی تو ای محمد برای الفت دادن میان مردمان

یا میان اوس و خزرج همه آنچه در زمین است از مال و متاع قادر نبودی

تو بر الفت دادن و محبت انداختن میان دلهای ایشان ولیکن

خدای تعالی بقدرت کامله خود الفت و محبت افکند میان ایشان

بدرستیکه خدای تعالی غالب است و قادر و داناست بمصالح آنچه میکند

وفی الحدیث اَلْمُسْلِمُونَ یَدٌ وَاحِدَةٌ یعنی مسلمانان بمنزله یکدستند

یعنی یکدل و یکجهت اند افعال ایشان مثل هم و بعض از ایشان معین بعضی

دیگرند و نیز معلوم است که کشادگی جبین در حقیقت فتح الباب محبت است

و تبسم مومنان در روی یکدیگر شان شکفتن غنچه دلها است در سرا

بستان مودت پس اینصفت حمیده سبب تقویت آن نعمت جلیله

حق تعالی میگردد و علاقه رابطه بنی نوع انسان که عمده اسباب

اسباب

انتظام عالم است باین وسیله موکد و مستحکم میشود و ایضاً کشاده

رویی احسانیست نسبت بعموم مردمان بدون تحمل مؤنتی و وسیله

توجه قلوب بیگانست بی کلفت و مشقتی و گاه باشد که اگر کسی را در پیش

مومنی حاجتی باشد و آن مومن قضای آن قدرت نباید بمحض کشاده

رویی و خوشخویی آن حاجتمند را از خود راضی تواند ساخت

و اگر شخصی خواهد که نسبت بدل شکسته از دوستان یا حاجتمندان

احسانی نماید و قادر بر چیزی از مالیات نباشد بیک تبسم و شگفتگی

دل محزون او را تواند نواخت و بعکس این ممکنست که انواع احسان

و نیکی بکسی کرده باشد و تبسم از ترش رویی همه آنرا باطل نماید

و قدری خطیر از مالیات صرف دوستی نموده بیک کلمه از مقوله

درشت گویی همه آنها را زایل سازد و تخم محبتی که در دلی کاشته

و سالها آنرا بآب ملایمت و مدارا پرورده باشد دم کمتر از لمحه

حاصل مه

به برق اعتراض و اعراض آن را نابود کنند و نهال مثوبتی که در مزرع احسان
واعظ از دیر وقت پرورده باشد در اندک وقتی بمنشار خشونت
آن را از پای در افکند و لهذا در قرآن مجید واقع شده که قَوْلٌ
مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى و قال تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى
حاصل ظاهر ترجمه آنکه سخن نیکو در جواب سائل و پوشیدن و در گذشتن
از سخنان درشت او بهتر است مر مسؤول را از صدقه که از پی در آید
آن را اذیت و آزاری بر سائل و حاصل ظاهر ترجمه آیه ثانیه آنکه
ای آن گروهی که ایمان بخدا و برسول آورده اید باطل مکردانید اجر
تصدقهای خود را بمنت نهادن بر آنکس که صدقه میدهید او را
و بآزار رسانیدن باو و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده که تاویل این آیت آنست که باطل مگردانید صدقات

خود را بمنت نهادن و آزار رسانیدن مر محمد و آل محمد را صلوات
الله علیه و علیهم را و فرمودند که نازل شد این آیت در عثمن و جاری شد
در معاویه و اتباع ایشان از بنی امیه و بنی عباس زیرا که اینگروه
بیت المال را صرف مردمان میمودند تا منافقین سرگرم حرب
امیر المومنین و اذیت حسنین علیهم السلم شوند چنانچه شدند علیهم لعائن
الله و الملائکه و الناس اجمعین و ترشروی از جمله افراد اذیت است
که در این دو آیت وافی هدایت نهی از آن واقع شده است هر چند
مناسب چنان بود که فقرات اعجاز آیات این کتاب مستطاب
که متعلق به بشر و بشاشت است در باب اخوت و صداقت مذکور
و این دیباچه دفتر خلت و وفاق، در طی آن باب مسطور گردد
لیکن نظر بمراتبی که مجملی بعرض مومنان رسید چنان انسب دید
که بابی علیحده برای این مطلب عقد شود تا اهتمام درین شیوه سود

نزد همگی متتبعان آثار ائمه اطهار بوضوح رسد امید که همواره عموم

اهل ایمان وسیما طبقه علیه شیعیان از مشاهده سیمای سعادت بهای

فرخ لقای گل فیروزی شمیم روضه اقبال و مرآت فتوحات انجلای

قبه عظمت و اجلال اعنی ظل ظلیل حضرت ایزد متعال و مظهر الطاف

آثار جلال و جمال ابد الله تعالی ظله علی مفارق المسلمین و خلد ملکه

و دولته فی العالمین که شگفتگی از خلق جمیل حضرت محمدی صلی الله

علیه و آله یافته و عطر عدالت و دین پروری او سبکتر از نسیم

دلگشای سحری باطراف عالم انتشار یافته است همواره مستعد

و بهره مند و بوسیله شگفتگی گلشن خاطر فیوضات مظاهر این پادشاه

دین پناه خرم و خرسند باشند بمنه و جوده

اَلْبَشَاشَةُ اِحْسَانٌ

خنده رو بودن احسانست

بعض

یعنی بخنده رویی برخوردن با خلق بمنزله آنست که نیکویی و احسان

کرده باشی نسبت بایشان

اَلْبِشْرُ مَبَرَّةٌ اَلْعُبُوسُ مَعَرَّةٌ

کشاده رو بودن عطا و نیکی و احسان نمودنست گرفته رو و ترش رو بودن آسیب رسانیدن و آزار کردنست

اَلْبِشْرُ اَوَّلُ الْبِرِّ اَلطَّلَاقَةُ شِیمَةُ الْحُرِّ

کشاده رو بودن اول نیکی است شگفته رو بودن خصلت آزاد مردانست

معنی بشاشت و بشر و طلاقت وجه بحسب لغت قریب بیکدیگر است

و صاحب قاموس گوید اَلْبَشَاشَةُ طَلَاقَةُ الْوَجْهِ وَاللُّطْفُ

فِي الْمَسْئَلَةِ وَالْاِقْبَالُ عَلٰى اَخِيكَ وَالضَّحْكُ اِلَيْهِ

وَفَرَحُ الصَّدِيقِ بِالصَّدِيقِ بنابراین معنی بشاشت کشاده

رویی بودن و همواری و تلطف در پرسش احوال خلایق خصوصا

اصدقا نمودن و با برادران دینی بخنده رویی برخورد نمودن است

که آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اینمعنی را در فقره شریفه البشاشة

احسان احسان و انعام شمرده اند

اَلْبِشْرُ اَوَّلُ النَّائِلِ

کشاده رویی اوّل عطا و بخشش است

یعنی آن عطایی که زود تر بسایل میرسد حسن بشر است که علامت قضاء

حوایج و سبب محبّت و رفع کینه و عداوتست

اَلْبِشْرُ یُطْفِیُ نَارَ الْمُعَانَدَةِ ؛ اَلْبِشْرُ

کشاده رویی خاموش میکند آتش دشمنی و خلاف و عصیانرا کشاده رویی

یُونِسُ الرِّفَاقَ ؛ اَلْبِشْرُ اِصْدَاءُ صَنِیْعَةٍ بِغَیْرِ مُؤْنَةٍ

انس میدهد و زایل میکند وحشت رفیقان و همصحبتانرا کشاده رویی عطا

نمودن احسانی نیکیست بدون انفاق مالی

ولنعم ما قیل

؛ نبود کرت عطا برخ سائلان بخند ؛

؛ روی کشاده نایب دست کشاده است ؛

اَلْبِشْرُ اَحَدُ الْعَطَائَیْنِ

کشاده رویی یکی از دو عطا کردنست

که یکی عطای مال و دیگری شگفته رویی باشد که آن نیز چنانچه گذشت بمنزله عطاست

اَلْخُلْقُ السَّجِیْحُ اِحْدَی النِّعْمَتَیْنِ

خلق نیکو یکی از دو نعمت است

و در حدیث وارد شده که از جمله صفات دین یعنی صفات صاحبان

دین حسن خلقست و نیز در حدیث تفسیر شده حسن خلق بلین جناح

یعنی همواری و تواضع نمودن و طیب کلام یعنی نکویی سخن گفتن و

ملاقات نمودن با برادران دینی بشگفته رویی

اَلْبَشَاشَةُ اَحَدُ الْقِرَائَیْنِ

خنده رویی یکی از دو ضیافت کردنست

یعنی یکی از دو نوع ضیافتست که برای مهمان تهیه شود و دوم حدیث

وارد شده که اکرموا الضیف بعض شراح احادیث رضوان الله علیه گفته که
از جمله اکرام بشاشت است و تعجیل طعام و شگفته رویی و نیکویی کلام
در حین مواکله و همراهی تا در خانه بعنوان مشایعه اتماما للاکرام

البِشْرُ مَنْظَرٌ مُونِقٌ وَخُلْقٌ مُشْرِقٌ

گشاده رویی محل نظر کردنیست خوش آینده و خلقیست زیبا و درخشنده

و لنعم ما قیل شعر

گفتار نرم آب رخ آدمیت است ۴ روی گشاده آینه حسن سیرتست

أَطْهَرُ النَّاسِ أَعْرَاقًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا

پاکیزه ترین مردمان از راه نجابت اصل بهترین ایشانست از روی خلقها و طبیعتها

بعضی از شراح احادیث رضوان الله علیه گفته حقیقت معنی حسن خلق
آنست که برای انسان باطنی است و آن نفس اوست و اوصاف
و معانی آن نفس که مختص آن نفس است بمنزلهٔ خلق است برای صورت

ظاهره

ظاهره و اوصاف و معانی آن و برای آن اوصاف و معانی ظاهره و باطنه
اوصاف حسنه و قبیحه چند است و ثواب و عقابی که متعلق میشود باوصاف
صورت باطنه بیشتر است از آنچه متعلق میشود باوصاف صورت ظاهره
و لهذا اکثر وارد شده در احادیث مدح حسن خلق و ذم سوء خلق
انتهی حاصل آنکه مراد از حسن خلق پاک ساختن باطنست از اخلاق
ذمیمه مانند بخل و حسد و کبر و عجب و غیر ذلک و چون باطن پاک
شود بنا بر مضمون الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ ظاهر نیز پاک و پاکیزه میگردد
از آثار نخوت و عجب و کبر و حسد و غیر ذلک و درین وقت آثار
محموده که از جمله ملکه عمدهٔ آنها نرم گفتاری و طلاقت وجه و بشاشت
و گشاده رویی است و آنچه از توابع مذکورات تواند بود از افعال
و اطوار مؤمنین خالص بظهور میرسد

أَرْضَى النَّاسِ مَنْ كَانَتْ أَخْلَاقُهُ رَضِيَّةً

پسندیده ترین مردمان کسیست که بوده باشد اخلاق او پسندیده

إِنَّ بِشْرَ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ وَقُوَّتَهُ فِي دِينِهِ

بدرستیکه کشاده رویی مؤمن در روی او و قوت او در دین او

وَحُزْنَهُ فِي قَلْبِهِ ¤ بِالْبِشْرِ وَبَسْطِ الْوَجْهِ

واندوه او در دل اوست بسبب شکفتگی و کشاده رویی

يَحْسُنُ مَوْقِعُ الْبَذْلِ

نیکو میشود موقع بخشش

چه اگر کسی عطایی نماید با حدی با ترشی و آنعطا بر انکس ناکوار خواهد بود

و هر چند بسیار باشد وقعی نخواهد داشت و لنعم ما قیل

محبت بسائل چو زر دادنست ¤ کشاده جبین به بکشادنست

بِشْرُكَ أَوَّلُ بِرِّكَ وَوَعْدُكَ

کشاده رویی تو اوّل نیکی و احسان تست و وعده تو

أَوَّلُ عَطَائِكَ

اوّل عطای تست

بِشْرُكَ يَدُلُّ عَلَى كَرَمِ نَفْسِكَ وَتَوَاضُعُكَ

کشاده رویی تو دلالت میکند بر کرم ذات تو و تواضع و فروتنی تو

يُنْبِئُ عَنْ شَرِيفِ خُلُقِكَ ¤ حُسْنُ الْبِشْرِ

خبر میدهد از شرافت خلق تو نیکویی کشاده رویی

أَوَّلُ الْعَطَاءِ وَأَسْهَلُ السَّخَاءِ ¤ حُسْنُ

اوّل عطاست و آسان ترین سخاوتست حسن

الْخُلُقِ مِنْ أَفْضَلِ الْقِسَمِ وَأَحْسَنِ الشِّيَمِ ¤

خلق از جمله بهترین قسمتها یعنی قسمتهای آلهی و نیکوترین خصلتهاست

حُسْنُ الْبِشْرِ إِحْدَى الْبِشَارَتَيْنِ

نیکویی کشاده رویی یکی از دو بشارتست

یعنی بشارت میدهد طالب و سائل را باینکه مطلب ایشان حاصل خواهد شد

انشاء الله تعالی

حُسْنُ اللِّقَاءِ اَحَدُ النُّجْحَيْنِ

خوبی برخورد نمودن یکی از دو فیروزی وظفرست

چنانچه هر کاه کسی بقصد حاجتی نزد احدی رود و ازاو توقّع دارد که حاجت اورا برآرد هر کاه برخورد او نیک باشد یعنی کشاده رویی باشد نه ترش رویی پس یکی از دو مطلب خود ظفر یافته است و همین علامت ظفر یافتن بمطلب دیکر نیز میتواند بود چه غالب اینست که مانع خیر و بخیل کرفته و خشم آلود میباشد و چین جبین ایشان بمنزلهٔ چوب دربان و مانع از اظهار حاجت این و آنست و عارفان اسرار چین جبین را قفل در دل شمرده اند چنانچه شاعر کفته **شعر**

ابنای زمان ز فکر جود ند غمین ☙ بر دل زده قفل بخل از چین جبین

چشمی که بدست این لئیمان باشد ☙ جز آب سیه ندیده چون چشم نکین

ح

حُسْنُ الْخُلْقِ اَحَدُ الْعَطَائَيْنِ ☙ حُسْنُ الْبِشْرِ شِيمَةُ كُلِّ حُرٍّ ☙ حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بِرٍّ ☙ حُسْنُ الْبِشْرِ مِنْ دَعَائِمِ النَّجَاحِ

خوش خویی یکی از دو عطاست خوبی کشاده رویی خصلت هر آزاد مردیست حسن خلق سر هر خوبیست نیکویی کشاده رویی از ارکان فیروزیست

یعنی دالّست بر انجاح مطالب و مراد اینست که سبب میشود برای انجاح مطالب اینکس زیرا که کسی که کشاده رو و خوشخو باشد همه کس رغبت میکنند باو در کفایت مهمات او و ساعی میباشند در انجاح حاجات او و همچنین خلایق را در انجاح مطالب آثار عجیبه است چنانچه قبل ازین درباب دول کذشت که همت عامهٔ خلایق را در طول عمر ملوک و سایر سلاطین و ارباب اختیار مدخلی عظیم است

اکر کرم رویی شوی آتش آب
شد از روی کرم آفتاب آتش آب

حُسْنُ الإِسْتِدْراكِ عُنْوانُ الصَّلاحِ

خوبی بازیافت نمودن لغزشهای خود عنوان صلاح است

حاصل آنکه چون آدمی جایز الخطا و سهو و نسیان لازم بنی نوع انسان

خاکی بنیانست پس کسی تدارک زلات نفس خود به نیکویی نمود

همین معنی علامت صلاح و تقوای اوست و با و امیدوار توان بود در

مرافقت او و بسبب خطا و سهو و نسیان نتوان نمود غرض اینست که

همین معنی دلالت دارد بر اینکه فساد اعمالی که بعنوان عمد یا خطا و لمم ازو

صادر شده باشد بفضل الهی اصلاح پذیر میشود و در کار و بار خود

صاحب بصیرت میگردد زیرا که آدمی چون در مقام تدارک

نمودن لغزشهای خود باشد البته بعد از آن از لغزش و خطا احتیاط

و احتراز خواهد نمود و فضل و کرم الهی ممد و معاون او

خواهد بود و همین صفت حسنه عنوان اصلاح صلاح اوست

دارِ النّاسَ تَسْتَمْتِعْ بِإِخائِهِمْ وَالْقَهُمْ

مدارا کن با مردمان تا بهره مند گردی برادری ایشان و برخور با ایشان

وَالْقَهُمْ بِالْبِشْرِ تُمِتْ أَضْغانَهُمْ

بگشاده رویی تا برطرف کنی کینهای ایشان را

سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْبِشْرُ طَلاقَةُ الْوَجْهِ

سبب دوستی گشاده رویست گشاده رویی

بِالْبِشْرِ وَالْعَطِيَّةِ وَفِعْلُ الْبِرِّ وَبَذْلُ

بخوبی خوردن و عطا نمودن و کردن نیکویی و انعام و بخشش

التَّحِيَّةِ داعٍ إِلى مَحَبَّةِ الْبَرِيَّةِ

تحیت و سلام داعیست بسوی دوستی خلایق بالتمام

عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ فَإِنَّهُ يَكْسِبُكَ الْمَحَبَّةَ

بر تو باد بمردم خوش خویی پس بدرستیکه حسن خلق کسب میکند برای تو محبت خلایق را

و گذشت اینکه حسن خلق موجب طلاقت وجه است

عَلَيْكَ بِالْبَشَاشَةِ فَإِنَّهَا حِبَالَةُ

بر تو باد به بشاشت و گشاده رویی پس به درستیکه آن دام

الْمَوَدَّةِ ٭ كَثْرَةُ الْبِشْرِ آيَةُ الْبَذْلِ ٭ مَنْ

دوستی است بسیاری گشاده رویی علامت بخشش است کسی که

بَخِلَ عَلَيْكَ بِبِشْرِهِ لَمْ يَسْمَحْ لَكَ بِبِرِّهِ ٭ كَثْرَةُ

بخل کند با تو بگشاده رویی خود بخشش نمیکند برای تو به نیکی و احسان خود بسیاری

التَّعَلُّلِ آيَةُ الْبُخْلِ ٭ وَجْهٌ مُسْتَبْشِرٌ

علت گفتن علامت بخل است روی گشاده یعنی بدون بخشش

خَيْرٌ مِنْ قُطُوبٍ مُؤْثِرٍ

بهتر است از روی ترش بخشاینده

همانا همین معنی را منظور داشته شاعر که گفته

اگر

اگر حنظل خوری از دست خوش روی ٭ به از شیرینی از دست ترش روی

مراد شاعر از روی خوش حسن و جمال نیست زیرا که مقابل ساخته

آنرا با ترش رویی که مراد گشاده روییست چنانچه آنحضرت صلوات

الله و سلامه علیه در این فقره شریفه بطریق اعجاز طریقه بیان فرموده اند و فی الحقیقه

ترشی رو و چین جبین مانع حصول مطالب آن و امنیت و نعم

ما قال الواعظ طاب ثراه

ترش رویی ای خواجه کر کار تست ٭ گره بر جبین نیست بر کار تست

يُسْتَدَلُّ عَلَى كَرَمِ الرَّجُلِ بِحُسْنِ بِشْرِهِ

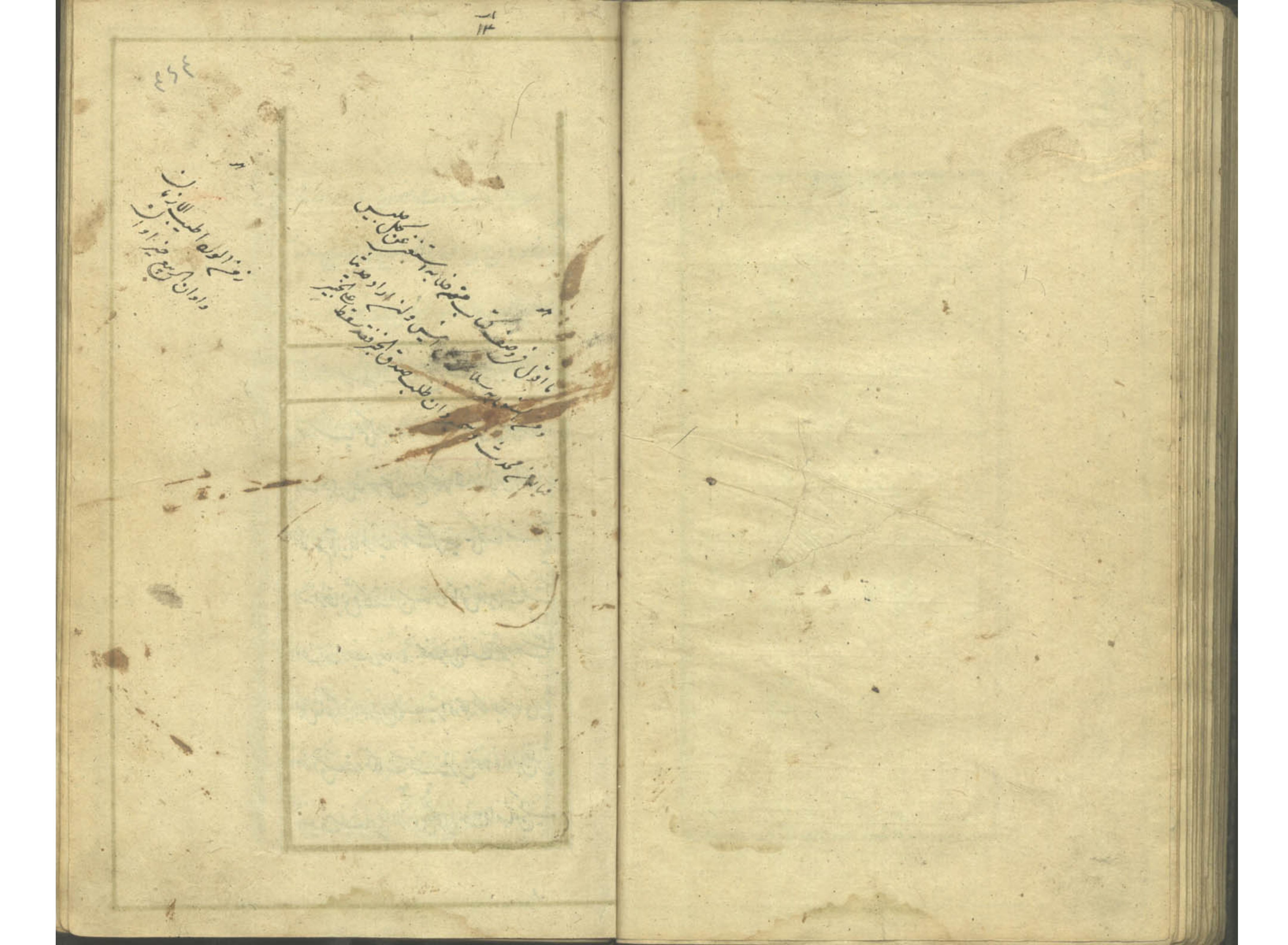
استدلال کرده میشود بر کریم بودن اصل مرد بخوبی گشاده رویی او

وَبَذْلِ بِرِّهِ

و بخشش احسان او

تم الباب الحادی عشر و یتلوه الثانی عشر ان شاء الله تعالی





بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

حمد و سپاسی که جنود نامعدود معتکفان معابد فلک
و صاحبان مفاخر نحن نسبح بحمدک و نقدس لک از
اقدام بآن عاجز آیند و شکر بیقیاسی که شناسندگان
اسرار حقایق و کاشفان استار دقایق در معرفت کمیت آن
اعتراف بقصور نمایند مخصوص جناب اعظم واهب النعماست
جل شانه که شاهد روح انسانیرا در حجله کالبد جسمانی بزیور
اخلاق حسنه و ملکات مستحسنه مزین نموده و این خلق
ضعیف نبیان را از روی کمال رافت و امتنان بکیفیت

وصول باعلی مراتب سعادت و رضوان ارشاد و هدایت فرموده
قواعد دین مبین و اخبار و آثار اهل بیت طیبین سلام الله
علیهم اجمعین را وسیله جلای مرآت قلوب از زنگ
رذایل ساخته و بنور مواعظ و نصایح آن هادیان مراشد
عین الیقین طریق اکتساب مکارم و فضایل را از اشتباه
پرداخته در معرکه جهاد نفس اماره بانجاز وعده ان
جندنا لهم الغالبون جنود ظفر ورود عقل را بر وفود خذلان
گروه جهل که هر یک در فطرت انسان برای اتمام امر تکلیف
و امتحان مخمرند ظفر و نصرت بخشیده و جان اهل ایمان از
خطیب لطف و احسانش ندای فیض انتمای یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش دل
شنیده و مستغرق شوق درگاه قرب عزتش گردیده پذیرندگان

ظلمت

فرمان احکامش بنص وجاهدوا فی الله حق جهاده درصراط
المستقیم طریق هدایت برفع ودفع راهزنان وساوس شیطانی
مأمورند ⁂ ومیانه روان شارع عام حیات دنیا که هریک از طرفین
افراط وتفریطش سبب ضلال وبوار است بمدح وثنای وانها
لبسبیل مقیم مشغوف ومسرورند ⁂ شعر کناره کرد خطرهای بیکران دارد ⁂
میانه روز دو جانب نگاهبان دارد ⁂ وصلات صلواتی که فارسان
مضمار دانش مساحت بی انتهای احصای آنرا بتک وتاز اجتهاد
نتوانند سپرد ⁂ وبالادوان معالم عرفان بدستیاری مهندسان
تخمین وگمان پی باولین مرتبه تعداد لاتناهی اساس آن نتوانند
برد ⁂ درخور نثار روح مطهر ومرقد منور رسول سروریست ⁂
که جهاد اکبر کمین پایه ارتفاع شان ملتزمان رکاب فلک فرسای اوست ⁂
وشستن چهره احوال از غبار ذمایم خصال موقوف بعرق ریزی

امتثال

امتثال فرمان هدایت انتمای او ⁂ آن موصوف بکریمه انک لعلی
خلق عظیم که تتمیم مکارم اخلاق گرامی بهره ایست از بوستان
پرفیض نبوتش ⁂ وخطاب وجاهدهم به جهادا کبیرا نمونه ایست
از جوهر تیغ فتوتش ⁂ حاصل بحر وکان در جنب عطای دست سخایش
بسی از سنگ وخزف بی بهاتر ⁂ ودر نظر دین پرورش محو ظلمت کفر
بمراتب از شق قمر خوشنماتر ⁂ آن دلیر میدان نبردی که محرر قضا
بحکم فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک در آخر کار منشور
شکست سپاه عالمگیر کفر را تنها بنام نامی او مرقوم نمود ⁂ وآن زورمند
قوت عبادت که قادر مطلق جل شانه قبضه کمان فکان قاب
قوسین او ادنی را در ازل مخصوص دست طالع قوی او فرمود ⁂ آنکه
نگین خاتم النبیین مخصوص یمین ⁂ ومهر نبوت زینت دوش
عرش قرین اوست ⁂ دوراثت لوای ولایت وخلعت خلافتش

مختص است بآل طيبين و اولاد طاهرين او ٭ آن برگزيدگانی که بمنطوق کر
ثم اورثنا الکتاب الذين اصطفينا من عبادنا عارفند باسرار
قرآن مجيد کماهی ٭ و بنص لن يفترقا حتی يردا علی الحوض قرينند
باکتاب الهی ٭ هريک بحر خطر را سفينهٔ نجاتند ٭ و کام سعادت
طلبان از آب حيات ٭ گل محمدی دين براطراوت از چشمه سار علوم
آن عالمان ربانيست ٭ و تجارت پر فايدهٔ ايمان را سرمايه از معرفت
و محبت آن گنجوران اسرار سبحانی ٭ دلهای پاک ايشان بانوار قدسی
سرشته است ٭ و گوش هوش هريک ايشان راز دار حديث
فرشته همه ايشان مظاهر اخلاق حضرت پيغمبرند ٭ و مخصوص
باحسان و اشفاق آن سرور ٭ سيما والا جناب ولايت القابی که زبان
تيغ کفر زدايش در شان با رفعت او بوصف سيف الله المسلول ٭
گويا بود ٭ و هر انگشت اعجاز نمای خورشيد فرسايش در محو آثار

شرک

شرک بيد الله بودن اشارت مينمود ٭ زبان الهام بيانش با لسان
بالسان وحی ترجمان نبوی چون دو زبان يکخامه در سخن يگانه ٭ و نور وجود
او و حضرت مصطفوی در روشنگری عرصهٔ هدايت چون دو
چراغ در يکخانه ٭ اعنی کشاف ظلمت جهل و خطا ٭ محرم سرادق
لو کشف الغطا ٭ امير کلام و حسام ٭ اولی بنفوس خاص و عام ٭
مجمع فنون مجاهده ٭ منبع عيون مشاهده ٭ آنکه هر فقره از فقرات
ذوالفقار اعجاز طرازاو طبقه از طبقات مشرکين پر کين را در هم
شکست ٭ و هر فقره از فقرات کلام معجز نظامش سلسلهٔ
قلوب اهل ايمان را بانوار مواعظ هدايت اثمار بهم پيوست ٭
صنو الرسول ٭ و زوج البتول ٭ ابو الحسنين و نور الخافقين ٭ غالب
کل غالب ٭ امير المؤمنين علی بن ابی طالب ٭ صلوات الله و سلامه
و اکرامه عليه و علی اولاده المعصومين بعد النبی ٭ و رزقنا شفاعتهم

وحشرنا فی زمرتهم بحق النبی والولی ثم الولی الی المهدی ٭ اما بعد

چون همواره خاطر ملکوت ناظر پادشاه سکندر جاه ٭ ملایک سپاه
جم دستگاه ٭ قدر قدرت خورشید طلعت ٭ قضا فرمان
ظفر توامان ٭ سپهر توان سلیمان مکان باسط مهاد امن و امان
رافع اعلام دین و ایمان ٭ قامع آثار کفر و طغیان ٭ طراز خلعت
پادشاهی ٭ طغرای منشور شاهنشاهی ٭ قدر رفیعش همپایهٔ فلک
اثیر ٭ چتر منیعش را خورشید منیر نظیر ٭ شعلهٔ آتش قهرش جهانسوز
پرتو چراغ لطفش عالم افروز ٭ باز همتش سعادت شکار سایهٔ
التفاتش همای آثار ٭ گلشن اقبالش بنسیم ظفر خرم گلبن آمالش
رونق گلزار عالم ٭ میزان معرفتش لا نقود معانی از اغیار و زلال
معدلتش وجود عالم را ساز کار ٭ مزاج ملک از یمن عدلش در اعتدال ٭
آفتاب ملت در سپهر جلالش ایمن از زوال ٭ منشور نصرتش همیشه

درمشت خاتم سلیمانش پیوسته در انگشت ٭ بحر احسان را ابر گوهر
بار صدف سلطنت را در شاهوار ٭ مربی ارباب فضل و کمال محصل آمال
اصحاب ابتهال ٭ صاحبقران ظفر قرین ٭ عالم پناه سلطان نشان تخت
نشین ٭ سکندر نشان فلک درگاه مصداق السلطان العادل ظل الله

شعر
شاه بلند اختر انجم حشم ٭ خسرو جمجاه فریدون خدم
خصم کُشش و داد ده و ملک گیر ٭ بحر دل و کان کف و روشن ضمیر
واسطهٔ امن و امان خنجرش ٭ فتنه گریزان بود از کشورش
نور سعادت ز جبینش مبین ٭ ملک سلیمانش بزیر نگین
قبلهٔ ارباب دل ابروی او ٭ کعبهٔ حاجات سر کوی او

سلطان السلاطین ٭ قهرمان الماء والطین ٭ ظل الله فی الارضین ٭
البرهان القاطع علی العالمین ٭ الذی قلبه بحر زاخر ٭ وکفه سحاب ماطر ٭
ورمحه ثعبان قاهر ٭ وعبده سلطان فاخر ٭ السلطان بن السلطان

السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

ابو المظفر ابو المنصور شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی

بهادرخان خلد الله سبحانه علی مفارق العالمین ظل سلطنته

القاهرة و شید لاعلاء معالم الدین ارکان دولته الباهرة

ما توالت الاعصار و الشهور و تعاقبت الاعوام و الدهور

مصروف بر اکتساب سرمایهٔ ایمان و عمر جاوید دانست که

بوسیلهٔ عمر گرانبها و سرمایهٔ سلطنت کبری تحصیل زندگی جاودانی

و کسب سعادات ابدی البقای آنجهانی نموده نام جلیل و ذکر جمیلش

در مدت بقای این سرا باقی و در نشاه عقبی که دار خلود است

با علی مدارج قرب و منزلت صاعد و راقی باشد و لهذا با وجود

اشتغال بمشاغل خطیرهٔ جهانداری و اهتمام معظم مهام

سلطنت و شهریاری لحظه از نشر معالم دین غافل نبوده و دیده

بصیرتش

بصیرتش از تتبع آثار و اخبار اهل بیت رسول مختار صلوات الله

علیهم المحتاج بغفلت نغنوده و بیمن و برکت اینمعنی هر نفسی از انفاس

عمر گرامیش مقرون بکسب ثوابی جزیل از مثوبات اخرویه گشته

و هر دم بسبب اثر جمیلی که همواره منظور نظر همت والانهمت اوست

اسم مبارکش باعلی مراتب بلند نامی رسیده و بتمنای همین مطلب

بزرگان گزین و خردمندان پیشین در مدت بقای بی بقای

دنیای بمیدار بقدر قوت و مقدار طاقت خود در زمان

اختیار باکتساب درجات آخرت کوشیده و در خور آن

خلعت والای نام نیک پوشیده اند و چون دانسته اند که سرمایهٔ

عمر عزیز در معرض فنا و زوال است و دفع این آفت ممتنع و محال

باندیشهٔ صایب و رأی صواب در استدامت اکتساب اسباب

سعادت آخرت که قایم مقام سرمایهٔ عمر ایشانست سعی جمیل نموده اند

نفیس

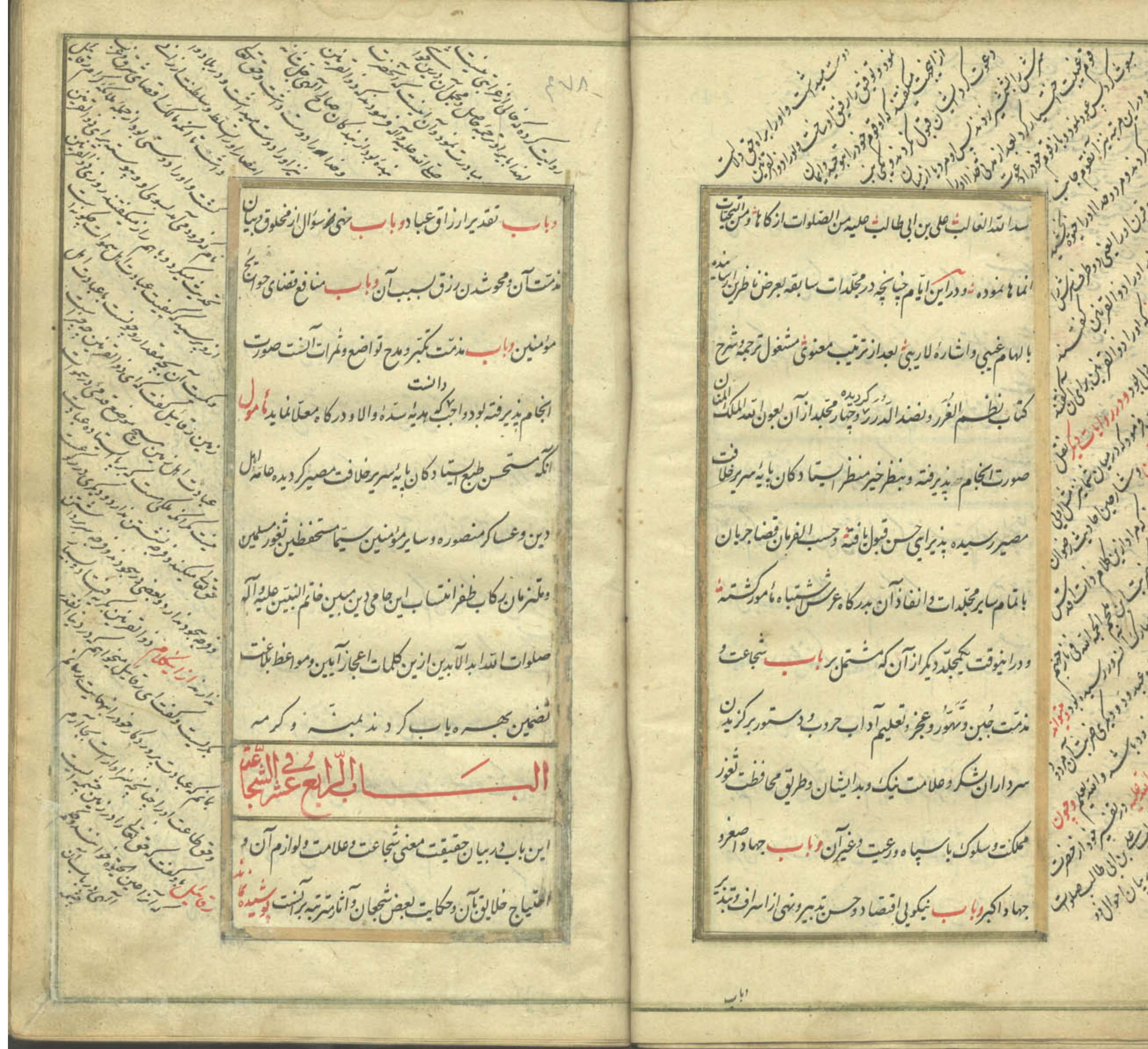
تا آنچه ثمرهٔ عمر و زند کا مینیت بعد از ایشان باقی ماند و آن آثار
خیر و معدلت بعدیل افعال پسندیده و ذکر جمیل و نام نیکوست
که در مدت حیات کسب کرده و بعد از خود بیادگار
گذاشته اند چنانچه گفته اند **شعر**

نوشیروان اگرچه فروانش گنج بود ❁ جز نام نیک از پس نوشیروان نماند

و زندگی نام اسکندر بسبب بنای سدی که منشاء رفع فساد یاجوج
و ماجوج گردیده امریست مسلم و مشهور و باین تقریب ذکر اسم او
در کلام ملک علام شاهد عدلیست بر صدق مدعای مذکور و بجهة
همین مطلب پادشاهان عظیم الشان سلف نیز علمای عهد خود را
میفرموده اند که هر کس در علمی که مهارتی در آن کسب کرده باشد
تصنیفی بنام نامی ایشان پردازد تا ذکر آن پادشاه ببقای آن
تصانیف و کتب باقی ماند و نام نیکو و ذکر ایام دولت ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

علی مر الدهور و الاعوام بر السنه و افواه خاص و عام دایر و سایر باشد
حکایت در بعض از کتب معتبره بنظر رسیده که روزی در اثنای
محاوره حکیم ارسطاطلیس با سکندر گفت خدایتعالی ترا عمر جاوید
کرامت فرماید ذوالقرنین گفت ای حکیم چیزی برای من از حق تعالی درخواستی
که اجابت آن محالست حکیم در جواب گفت ای پادشاه عمر جاودانی
تو نام نیکوی تست من از حق تعالی خلود ذکر تو خواستم و اجابت این دعا
محال نیست با وجود آنکه مشهور است که اسکندر در طلب آب حیوة
سعیها نموده و محنتها کشیده بود **و چون** این حقیر ناتوان و بی بضاعت
سرمایهٔ ایمان اغلب اوقات خود را صرف تتبع احادیث ائمهٔ انام
علیهم صلوات الله الملک العلام سیما کلام معجز نظام ترجمان وحی
و تنزیل و عارف اسرار منطوق و تاویل صاحب لوای غرای عرصهٔ دین و
حق ناصر و معین رسول رب العالمین کلام الله الناطق و ولیه الراتق الفا



سد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه من الصلوات ازکاها ومن التحیات
انماها نموده بود در این ایام چنانچه در مجلدات سابقه بعرض ناظرین رسانیده
بالهام غیبی واشاره لاریبی بعد از ترتیب معنوی مشغول ترجمه وشرح
کتاب نظم الغرر ونضد الدرر گردیده وچهار مجلد از آن بعون الله الملک المنان
صورت انجام پذیرفته وبنظر خیر منظر ایستادگان پایه سریر خلافت
مصیر رسیده پذیرای حسن قبول یافته وحسب الفرمان قضا جریان
باتمام سایر مجلدات وانفاذ آن بدرگاه عرش اشتباه مامور گشته
ودر اینوقت یک مجلد دیگر از آن که مشتمل بر باب شجاعت و
مذمت جبن وتهور وعجز وتعلیم آداب حرب ودستور برگزیدن
سرداران لشکر وعلامت نیک وبد ایشان وطرق محافظت ثغور
مملکت وسلوک با سپاه ورعیت وغیر آن وباب جهاد اصغر و
جهاد اکبر وباب نیکویی اقتصاد وحسن تدبیر ونهی از اسراف وتبذیر

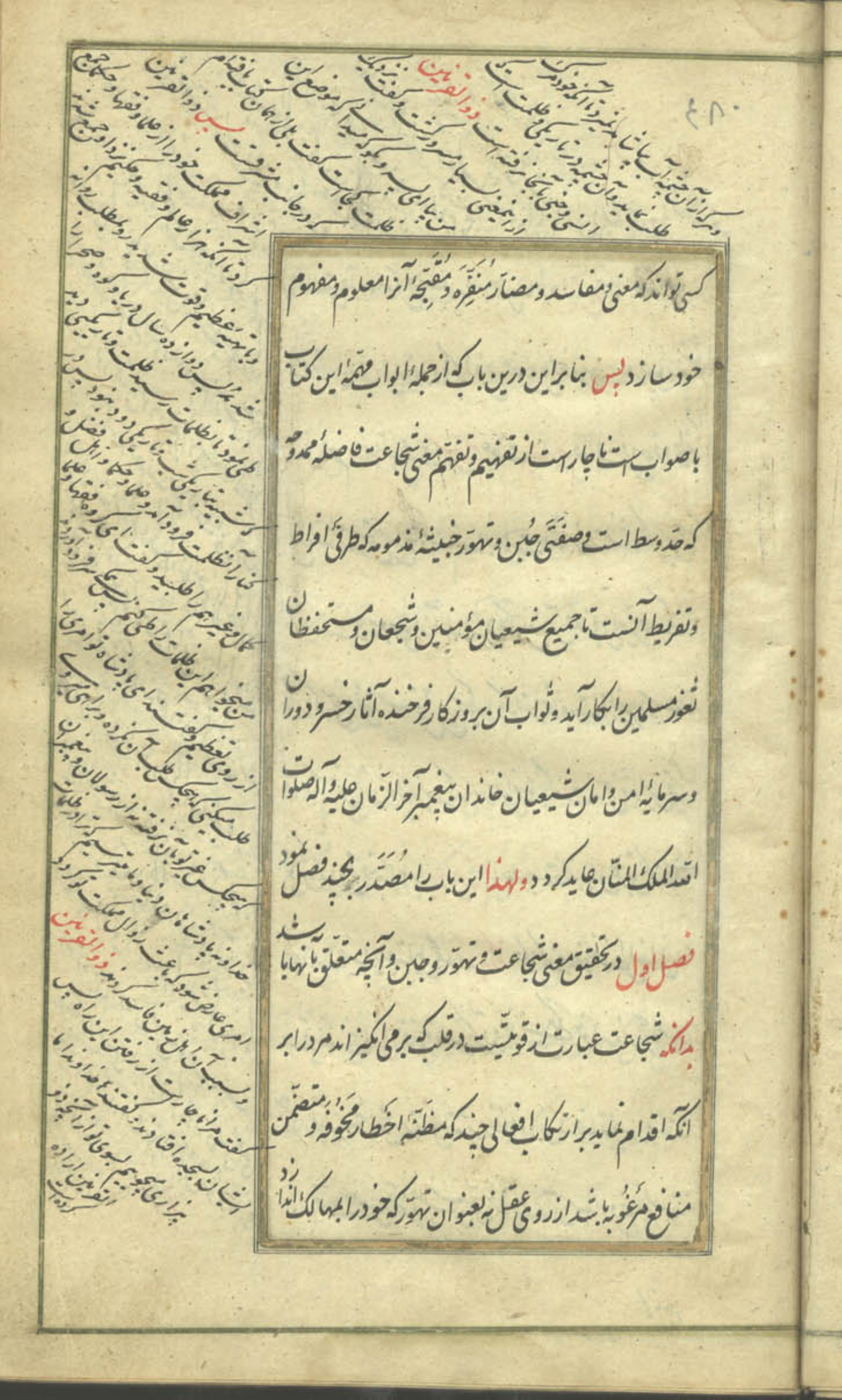
وباب تقدیر ارزاق عباد وباب نهی از سؤال از مخلوق وبیان
مذمت آن ومحو شدن رزق بسبب آن وباب منافع قضای حوائج
مؤمنین وباب مذمت تکبر ومدح تواضع وثمرات آنست صورت
انجام پذیرفته بود واجب دانست که هدیه سده والا ودرگاه معلا نماید مامول
آنکه مستحسن طبع ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر گردیده عامه اهل
دین وعساکر منصوره وسایر مؤمنین سیما مستحفظین ثغور مسلمین
وملتزمان رکاب ظفر انتساب این حامی دین مبین خاتم النبیین علیه وآله
صلوات الله ابد الآبدین ازین کلمات اعجاز آیین ومواعظ بلاغت
تضمین بهره یاب گردند بمنه وکرمه

الباب الرابع عشر فی الشجاعة

این باب در بیان حقیقت معنی شجاعت وعلامت ولوازم آن و
احتیاج خلایق بآن وحکایت بعض شجعان وآثار مترتبه بر آنست پوشیده نماند

که رغبت بچیزی موقوفست بر معرفت آنچیز و احاطه و علم بآنکه اقبال
بر آن و تحلیه و اتصاف بآن محمودست تا بتحصیل آن راغب و از تخلیه
و تباعد از آن مجتنب گردد و همچنین نفرت و رغبت از چیزی موقوف
بر معرفت قبح آنچیز و مضار عاجل و آجل آنست تا اجتناب از آن را
بر خود واجب داند زیرا که طبع انسانی هر گاه شناسد چیزی را و نداند
که اتصاف بآن بهتر از اجتناب از آنست اقدام بآن و تشوق و
میل بسوی آن نمینماید **مثلا** هر گاه معلوم کسی نباشد که مصالح مرغبهٔ
شجاعت و سخاوت چیست و مفاسد منفرهٔ جبن و کسالت کدامست
او را حاصل نمیتواند شد اشتیاق و اقدام باحدهما و اجتناب و تنفر
از آن دیگر **هرگاه** واضح شد اینمعنی پس رغبت بشجاعت کسی مینماید
که معنی و منافع آن را حسب الواقع معلوم و طریقه و آداب و لوازم آن را
احاطه نماید و همچنین مباعدت از جبن و کسالت و تهور مورث هلاکت

کسی تواند



کسی تواند که معنی و مفاسد و مضار منفره و مقبحهٔ آن را معلوم و مفهوم
خود سازد **پس** بنابراین درین باب که از جملهٔ ابواب مهمهٔ این کتاب
باصواب است ناچار است از تفهیم و تفهم معنی شجاعت فاضلهٔ ممدوحه
که حد وسط است و صفتی جبن و تهور خبیثهٔ مذمومه که طرفی افراط
و تفریط آنست تا جمیع شیعیان مؤمنین و شجعان و مستحفظان
ثغور مسلمین را بکار آید و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار خسرو دوران
و سرمایهٔ امن و امان شیعیان خاندان پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات
الله الملک المنان عاید گردد **و لهذا** این باب را مصدر بچند فصل نمود

فصل اول در تحقیق معنی شجاعت و تهور و جبن و آنچه متعلق بآنها باشد

بدانکه شجاعت عبارت از قوتیست در قلب که بر می‌انگیزاند مرد را بر
آنکه اقدام نماید بر ارتکاب افعالی چند که مظنهٔ اخطار مخوفه و متضمن
منافع مرغوبه باشد از روی عقل نه بعنوان تهور که خود را بمهالک اندازد

وهستی خود و منافع مطلوبه را باطل سازد **و جمیع** حکما متقدمین و

متأخرین اتفاق نموده اند که انواع فضایل منحصر است در چهار نوع

اول علم **دوم** شجاعت **سیوم** عفت **چهارم** عدالت و هیچ فردی از افراد

نوع بشر مستحق مدح و مستعد مباهات و مفاخرت نشود مگر باین چهار

فضیلت یا ببعضی از آنها بشرط آنکه نفع آن فضایل بغیر عاید گردد

زیرا که سخی وقتی مستحق مدح میگردد که اثر سخاوت او بغیر او رسد

والا مستحق آن نخواهد بود بلکه او را اخراج باید گفت نه سخی و بر این قیاس

توان کرد باقی فضایل را **و در این مقام** ناچار است از بیان طریق اکتساب

شجاعت و سایر فضایل محموده **بدانکه** حکما گفته اند نفس انسانی را

سه قوتست **اول** قوة ناطقه که آنرا نفس ملکی خوانند و آن مبدا

فکر و تمیز و شوق بر تأمل و تدبر و نظر نمودن در حقایق امور است

دوم قوت غضبی و آنرا نفس سبعی خوانند و آن مبدا دفع خیر نیست

که ناملایم

که ناملایم و موجب سلب متملکات یا مستجلب عار و شنار باشد و لازم

آن می افتد دلیری و شجاعت و اقدام بر اهوال و شوق بر تسلط و ترفع

و مزید جاه و امثال آنها **سیوم** قوت شهوانی و آنرا نفس بهیمی خوانند

و آن مبدا است برای تحصیل آنچه ملایم باشد مثل طلب غذا و شوق التذاذ

بمآکل و مشارب و مناکح و امثال آنها **پس** اگر نفس ناطقه راغب شود

باکتساب معارف یقینیه رذیلت جهل از و بتدریج زایل و فضیلت علم

او را حاصل شود **و هرگاه** نفس سبعی باعتدال باشد تابع عقل میشود و در

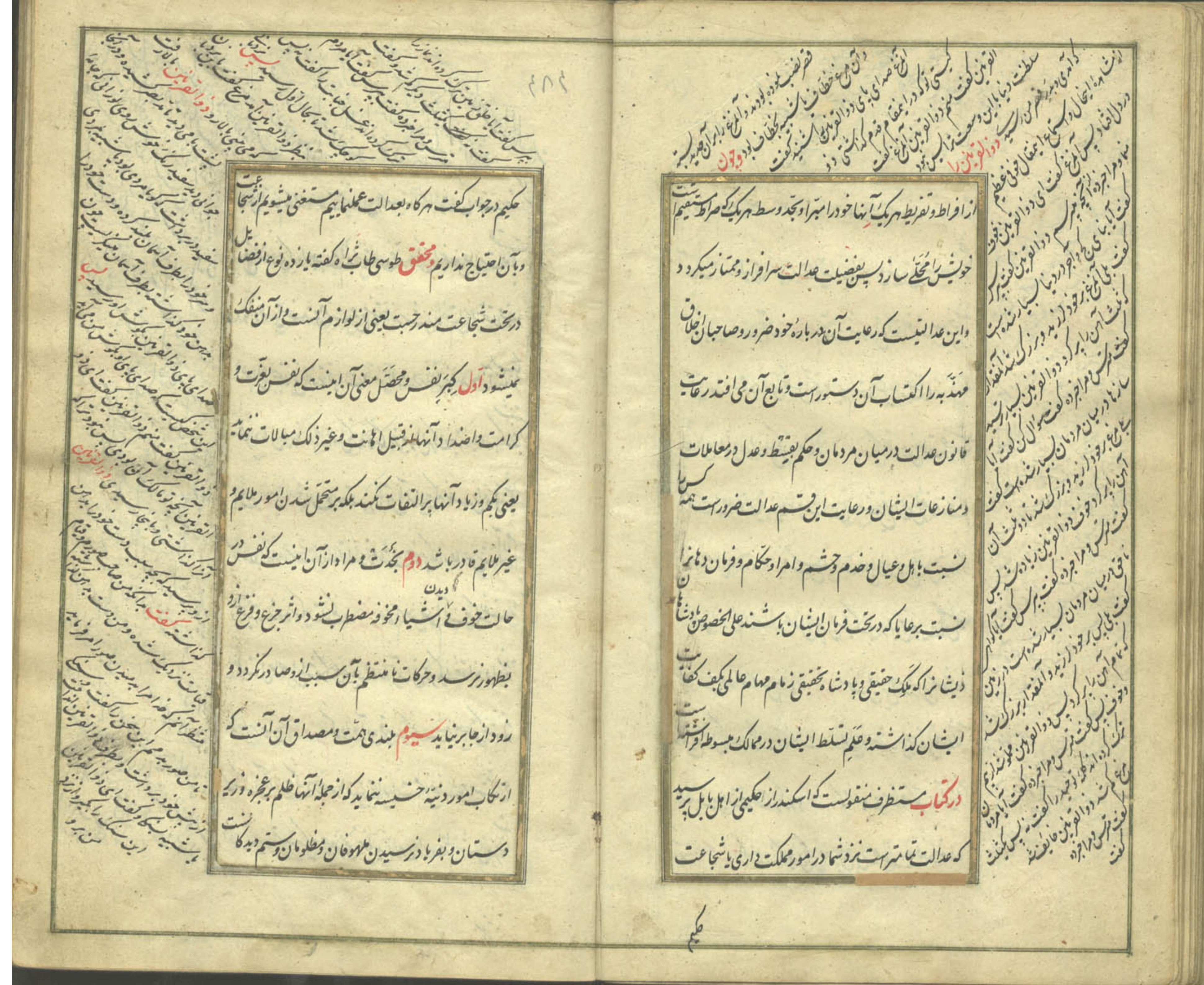
ارتکاب امور پا از جادهٔ عقل بیرون نمیگذارد پس بتبعیت آن فضیلت

شجاعت او را حاصل میشود **و هرگاه** نفس بهیمی باعتدال باشد

و تابع عقل گردد و ترک متابعت هوا یعنی خواهشهای نفس اماره نماید

بفضیلت عفت ممتاز گردد **و گفته اند** که فضیلت سخا بتبعیت آن لازم

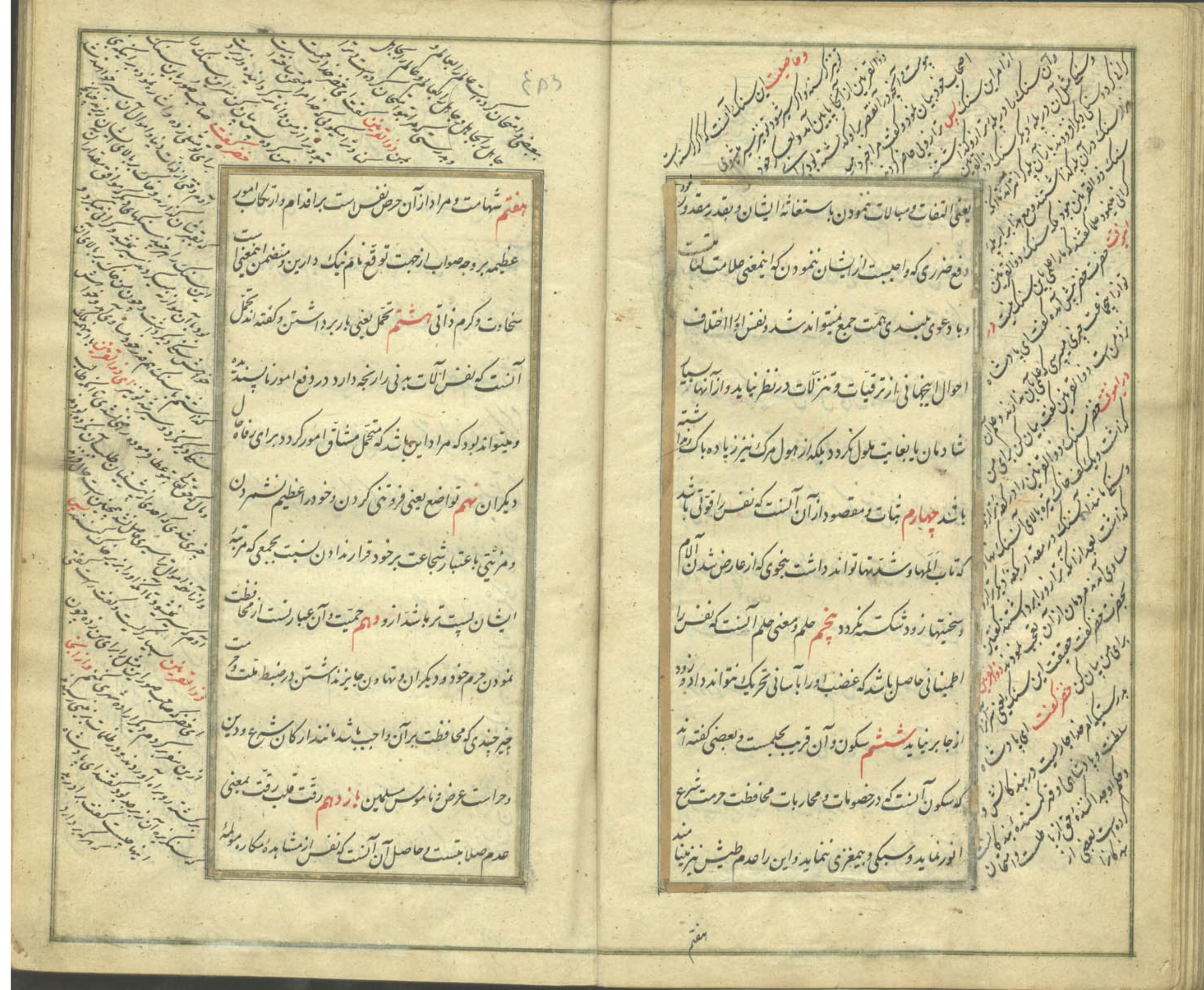
آید **و اهل تحقیق** گفته اند که چون کسی تعدیل این سه صفت فاضله نموده



از افراط و تفریط هر یک آنها خود را مبرا و تجرد وسط هر یک که صراط مستقیم است
خویش را محلی سازد پس بفضیلت عدالت سرافراز و ممتاز میگردد
و این عدالتیست که رعایت آن در بارهٔ خود ضرور و صاحبان اخلاق
مهذبه را اکتساب آن دستور است و تابع آن می افتد رعایت
قانون عدالت در میان مردمان و حکم بقسط و عدل در معاملات
و منازعات ایشان و رعایت این قسم عدالت ضرور است همه کس را
نسبت باهل و عیال و خدم و حشم و امرا و حکام و فرمان دهان را
نسبت برعایا که در تحت فرمان ایشان باشند علی الخصوص پادشاهان
ذیشان را که ملک حقیقی و پادشاه تحقیقی زمام مهام عالمی بکف کفایت
ایشان گذاشته و قلم تسلط ایشان در ممالک مبسوطه افراشته است
در کتاب مستطرف منقولست که اسکندر از حکیمی از اهل بابل پرسید
که عدالت تمامتر است نزد شما در امور مملکت داری یا شجاعت

حکیم

حکیم در جواب گفت هر گاه بعدالت عمل نمائیم مستغنی میشویم از شجاعت
و بآن احتیاج نداریم محقق طوسی طاب ثراه گفته یازده نوع از فضایل
در تحت شجاعت مندرجست یعنی از لوازم آنست و از آن منفک
نمیشود اول کبر نفس و محصل معنی آن اینست که نفس بعزت و
کرامت و اضداد آنها از قبیل اهانت و غیر ذلک مبالات ننماید
یعنی بکم و زیاد آنها بر التفات نکند بلکه بر متحمل شدن امور ملایم و
غیر ملایم قادر باشد دوم نجدت و مراد از آن اینست که نفس در
حالت خوف و دیدن اشیاء مخوفه مضطرب نشود و اثر جزع و فزع از و
بظهور نرسد و حرکات نامنتظم بآن سبب از و صادر نگردد و
زود از جا بر نیاید سیوم بلندی همت و مصداق آن آنست که
ارتکاب امور دنیه خسیسه ننماید که از جملهٔ آنها ظلم بر عجزه و زیر
دستان و بفریاد رسیدن ملهوفان و مظلومان و ستم دیدگان است



یعنی التفات و مبالات نمودن باستغاثهٔ ایشان و بقدر مقدور

دفع ضرری که واجبست از ایشان نمودن که اینمعنی علامت لئامت

و با دعوی بلندی همت جمع میتواند شد و نفس او اختلاف

احوال اینجهانی از ترقیات و تنزلات در نظر نیاید و از آنها بسیار

شادمان یا بغایت ملول نگردد بلکه از هول مرگ نیز زیاده باک نداشته

باشد **چهارم** ثبات و مقصود از آن آنست که نفس را قوتی باشد

که تاب المها و شدتها تواند داشت بنحوی که از عارض شدن آلام

و سختیها زود شکسته نگردد **پنجم** حلم و معنی حلم آنست که نفس را

اطمینانی حاصل باشد که غضب او را بآسانی تحریک نتواند داد و زود

از جا بر نیاید **ششم** سکون و آن قریب بحلمست و بعضی گفته اند

که سکون آنست که در خصومات و محاربات محافظت حرمت شرع

انور نماید و سبکی و بیمغزی ننماید و این را عدم طیش نیز نامند

هفتم شهامت و مراد از آن حرص نفس است بر اقدام و ارتکاب امور

عظیمه بر وجه صواب از جهت توقع نام نیک دارین و متضمن اینمعنی است

سخاوت و کرم ذاتی **هشتم** تحمل یعنی بار برداشتن و گفته اند تحمل

آنست که نفس آلات بدنی را رنجه دارد در دفع امور ناپسندیده

و میتواند بود که مراد این باشد که متحمل مشاق امور گردد برای رفاه حال

دیگران **نهم** تواضع یعنی فروتنی کردن و خود را عظیم نشمردن

و مرتبتی باعتبار شجاعت بر خود قرار ندادن بنسبت بجمعی که مرتبهٔ

ایشان پست تر باشد از و **دهم** حمیت و آن عبارتست از محافظت

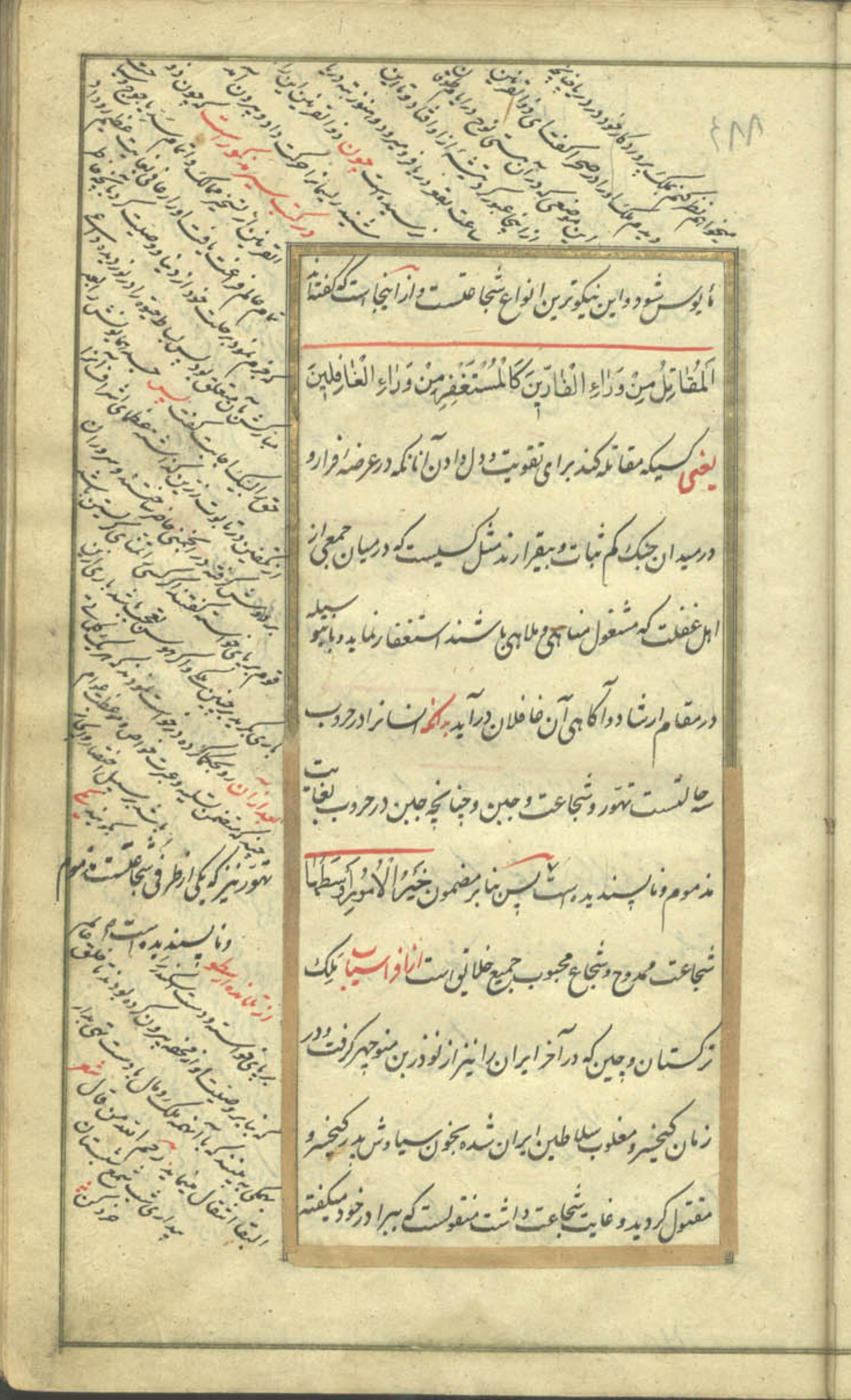
نمودن حرم خود و دیگران و تهاون جایز نداشتن در ضبط ملت و حرمت

و هر چیزی که محافظت بر آن واجب باشد مانند ارکان شرع و دین

و حراست عرض و ناموس مسلمین **یازدهم** رقت قلب رقت بمعنی

عدم صلابتست و حاصل آن آنست که نفس از مشاهدهٔ مکاره مولمه

ابنای جنس متاثر و متالم شود یعنی قساوت قلب اشتباه باشد و بر
مسلمانان رحم ننموده باشد **وبعضی** از محققین گفته اند شجاعت عبارت
از صبر و قوت نفس است یعنی ثبات قلب و اصل هر یکی ثبات قلب است
و شجاعت بر سه نوع است **اول** آنکه هر گاه دو صف بهم رسند از صف
جدا شده و حمله نموده مبارز طلب نماید **دوم** آنکه هر گاه هنگامهٔ جنگ گرم
و مغلوبه گردد و هیچکس نداند که مرگ از کدام طرف می آید دلش آرام
و عقلش سکون داشته باشد و خوف و دهشت بر او غلبه ننماید و عنان
تدبیر امور جنگ از دست او بدر نرود **سیوم** آنکه هر گاه نعوذ بالله عسکری
که اصحاب اویند منهزم شوند میان ایشان و دشمنان حایل شده منع اذیت
دشمن و تقویت قلوب اصحاب خود سیما ضعفای ایشان نماید و با ایشان
سخنان نیکو گوید و تحریص بر ثبات و شجاعت نماید و دست افتادگان
بقدر مقدور خود بگیرد الحاصل تا تواند نوعی نماید که دشمن از ایشان



مایوس شود و این نیکوترین انواع شجاعت است و از اینجاست که گفته اند

اَلمُقَاتِلُ مِنْ وَرَاءِ الفَارِّينَ كَالمُسْتَغْفِرِ مِنْ وَرَاءِ الغَافِلِينَ

یعنی کسیکه مقاتله کند برای تقویت و دل دادن آنانکه در عرصهٔ فرار و
در میدان جنگ کم ثبات و بیقرارند مثل کسیست که در میان جمعی از
اهل غفلت که مشغول مناهی و ملاهی باشند استغفار نماید و باین وسیله
در مقام ارشاد و آگاهی آن غافلان درآید **بدانکه** انسان را در حروب
سه حالتست تهور و شجاعت و جبن و چنانچه جبن در حروب بغایت
مذموم و ناپسندیده است پس بنابر مضمون خَیْرُ الاُمُورِ اَوْسَطُهَا
شجاعت ممدوح و شجاع محبوب جمیع خلایق است **افراسیاب** ملک
ترکستان و چین که در آخر ایران را نیز از نوذر بن منوچهر گرفت و در
زمان کیخسرو مغلوب سلاطین ایران شده بخون سیاوش پدر کیخسرو
مقتول گردید و غایت شجاعت داشت منقولست که ببرادر خود میگفته

که بدرستیکه شجاعت دوست میکند مرد را بجمیع خلایق حتی بدشمن
و برعکس این جبن دشمن میکند جمیع خلایق را بجبان حتی بمادر او
انتهی وعمده در شجاعت صبرست و از جملهٔ سخنان اکابرست که الشجاعة
صبرُ ساعةٍ و مؤید اینست فقرهٔ شریفهٔ اعجاز طریقه که از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه درهمین کتاب بصواب منقولست
که الصّبرُ مطیّةُ الظّفرِ یعنی صبر چارپای ظفر است و در مقام دیگر در
مدح صبر فرموده که الصّبرُ مطیّةٌ لا تُدبِرُ وسیفٌ لا یکِلُّ یعنی
صبر مرکوبیست که بر نمیگردد و شمشیریست که کند نمیشود و در روض
الاخبار مرویست که از شجاعی پرسیدند که تو بچه چیز بمرتبهٔ شجاعت
رسیدی او گفت بصبر یکساعت تهور ارتکاب نمودن امور است
بعدم مبالات و تأمل بدون رویهٔ عقل و تدبر و تفکر جبن در لغت بمعنی
ضعف قلب است و گفته اند جبان بمعنی خائف از هر خبریست و اقدام

بر امور نمینماید و در کتب معتبره مسطور است که حجاج روزی برای امتحان
از عربی پرسید که کیست اشجع ناس او گفت آنکه شمشیر میزند و
نمیترسد و دل قوی دارد گفت اجبن ناس کیست گفت متأخر از صفوف
منقبض از خوف مرتعش در حین وقوف کاره در ضرب سیوف از
عالمی پرسیدند که معنی جبن و شره چیست در جواب گفت که جبن عبارتست
از حرص بر تأخیر اجل محتوم و شره حرص بر تغییر رزق محتوم و کیست
بدحالتر از کسی که سعی نماید در تبدیل آجال و آرزو کند دفع تقدیر حضرت
ذوالجلال را و همین معنی دلیل سفاهت شخص است و از سفیه دوری خیر
محض است در روض الاخبار منقولست که سلیمان بولد خود وصیت
مینموده که ای پسرک من اختلاط و مصاحبت مکن با سفها که اختلاط ایشان
ننگیست که غافل و بیخبر بکسی میرسد بدانکه اگر جبان اصلاح پذیر
تواند بود و ازالهٔ حرص زیاد او بر بقا توان نمود بغیر موعظهٔ بی بقا و ثبات نبودن

جهان فانی و عدم قدرت بر تأخیر اجل و تغییر قضا و قدر آلهی نخواهد بود **شعر**

روزی که قضا نیست نخواهی مردن * ور هست قضا کجا توان جان بردن

پس اگر این نوع مواعظ بلیغه اثر نبخشد و جزم نماید که آدمی بحفظ
و حراست خود تغییر قضا و قدر آلهی نمیتواند داد و هر ذی حیوتی البته
شربت ممات خواهد چشید و آنچه مقدر شده البته باو خواهد رسید
و مردن بمردانگی به از زیستن بنامردی و قرار عار فرار بر خود منافی
فرزانگیست البته حرص او بر بقای عمر دو روزه زایل و بر ثبات
قدم مایل میگردد و هیچ نوع تحریضی بر ثبات مانند این نوع مواعظ
بلیغه نتواند بود **و از جمله** امثال سایره هست که مَنْ جَسَرَ أَیْسَرَ وَمَنْ
هابَ خابَ یعنی کسیکه جرأت کند مالدار میشود و کسیکه بترسد
ناامید میشود **و گفته اند** جرأت از اسباب ظفر است و جبن از اسباب
خطر **و از کلام** اکابر هست که الشُّجاعَةُ وِقایَةٌ وَالجُبْنُ مَقْتَلَةٌ یعنی

شجاعت موجب محافظت نفس است و جبن و بددلی موجب
هلاکت و کسیکه تتبع کتب سیر نماید معلوم مینماید که لشکری که فرار نموده اند
بیشتر کشته شده اند از لشکری که ثبات قدم ورزیده اند **و در دیوان**
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در بیان آنکه موت بتقدیر
خدا است و احتراز از آن بفرار از زحف محض خطا است منقولست که **شعر**

أَیَّ یَوْمَیَّ مِنَ المَوْتِ أَفِرّ * یَوْمَ ما قُدِّرَ أَمْ یَوْمَ قُدِرْ

یَوْمَ ما قُدِّرَ لَمْ أَخْشَ الرَّدَی * وَإِذا قُدِّرَ لَمْ یُغْنِ الحَذَرْ

حاصل معنی آنکه در کدام روز خود از مرگ بگریزم روزی که تقدیر آلهی
شده یا روزی که تقدیر نشده روزی که تقدیر نشده نترسم از
هلاک و چون تقدیر شده باشد باز ندارد و منع نتواند نمود پرهیز
کننده مرگ را **حاصل آنکه** از مرگ نتوان گریخت و اگر مقدر
شده باشد البته خواهد رسید خواه چنین و خواه چنان **و گفته اند** عاجز جوان

کم حیله و ملازم حلیله است و متنبی گفته شعر

نَیلُ المَعَالِي وَحُبُّ الأَهلِ وَالوَطَنِ ٭ ضِدَّانِ مَا اجْتَمَعَا لِلْمَرْءِ فِي قَرَنٍ

یعنی دوستی وطن و زن و فرزند با رسیدن بمراتب بلند از جمله
ضدانند جمع نمیشوند برای مردی در یک رشته منقولست که از یکی
از ملوک که دولت ایشان بزوال رسیده بود پرسیدند که سبب
زوال دولت شما چه بود او گفت از کسل روز خوابیدیم و شب
بشرب مدام اشتغال نموده بتدابیر ضروریه نپرداختیم تا شد آنچه
شد و از اینجاست که گفته اند مَن دَامَ کَسَلُهُ خَابَ أَمَلُهُ
و از قول حکما است که نومیدی نتیجهٔ دو خصلتست جبن و کسالت
و میوهٔ دو درختست دلتنگی و ملالت و از کلام احمقانست
که اَلکَسَلُ أَحلَى مِنَ العَسَلِ مرویست که در زمان اسکندر سرداری
بود بغایت جبان که اسم او اسکندر بود اسکندر را باو گفت که

باسم

با اسم خود را تغییر ده یا صفت خود را و نیز مرویست که در زمان
او در شهری سرداری بود بسیار جبان که بهیچ مصافی نمیرفت الا آنکه
شکست می یافت و طبیبی بود بغایت جری در مداوا و سفک دما
که بر سر هیچ بیماری نرفتی الا آنکه کشتی با اسکندر درین باب مشورت
نمودند فرمود طبیب خود را سردار و سردار خود را طبیب سازید و در
بعض کتب معتبره صفات جبان را بر اینوجه ایراد نموده اند که از بس
خوف بر احشای او غلبه نموده از طنین پشه دلش میلرزد و خوابش
نمیبرد و از صدای باب و طنین ذباب مانند سیماب دلش در کار
اضطراب آب میگردد و حرکت ریاح را صوت سلاح و رماح خیال
و از غایت هم و غم و ملال دست از جان و مال و عزت و اقبال میشوید
و اگر از و پرسند که حالت چونست میگوید دنیا بر من مانند سوراخ
سوزن تنگ و دلم باین سبب خونست و بعضی بیشتر مبالغه نموده

وگفته اند اِذا انظرَ اِلَیهِ شَذَراً غُشِیَ عَلَیهِ شَهراً یعنی هر گاه تند
نگاه کرده شود بسوی او یکماه غش مینماید و مرویست که حضرت خیر البشر
صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر از جبن پناه جسته بپروردگار خود فرموده
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِكَ مِنَ الهَمِّ وَالحُزنِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجزِ
وَالكَسَلِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنَ الجُبنِ وَالبُخلِ وَاَعُوذُ بِكَ مِن غَلَبَةِ
الدَّینِ وَقَهرِ الرِّجالِ انتهی و ما نیز که امت آن سروریم پناه میگیریم
بخدای خود ازان از آنچه پناه جسته پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بنا برانچه مقدمات
معلوم شد که عمده در امر محاربات وجود شجعا لست و کسیکه
تتبع کتب سیر نماید میداند که بعد از فضل جناب اقدس الهی
اکثر اوقات فتح و نصرت بسبب زیادتی عدد شجعان واقع شده
و گاه بوده که بزیاد بودن یکنفر از شجعان با وجود تساوی عدد عسکرین
فتح در آنطرف رو داده از جمله در کتاب مستطرف منقولست که هنگامی

که طاغیه بن رودمیل نصرانی اراده محاربه و مجادله با مستعین بن هود
داشت بجهت فتح شهر وشقه که از جمله سرحدهای اندلس است بعد از
تلاقی فریقین که هر یک تقریبا بیست هزار نفر از سوار و پیاده میشد
گفت طاغیه بیکی از کسان خود که با وثوق داشت که استعلام
حال شجعان عسکر خصم و تعداد ایشان و همچنین استعلام حال لشکر
ما کن تا معلوم شود که کدام افزونترند آن شخص بعد از آنکه استعلام
حال فریقین نمود بطاغیه گفت که شجعان عسکر خصم هفت نفر و از ما هشت
نفر و سایر عساکر مساویند بدون زیاده و نقصان طاغیه بسبب اینکه
شجعان لشکر او یکنفر زیاد است بسیار مشعوف و مسرور شد
و چون آتش جدال و محاربه فیمابین زبانه کشید طرفین حملات عظیمه
بر یکدیگر آورده ثبات قدم ورزیدند آخر الامر طاغیه ظفر یافته لشکر
مستعین متفرق و منهزم شد و دیگر جمعیت در میان ایشان دست

بهم نداد و لشکر طاغیه شهر و شقه را که در نظر داشتند متصرف شدند
و در همانکتاب در باب شجاعت مردیست که هنگامی که منصور بن ابی عامر
در بعضی غزوات بر بالای مکانی مرتفع ملاحظه جیوش خود نموده [illegible]
از حد افزون و محیط باطراف آن دشت و هامون دید متوجه سردار
لشکر خود شده گفت چون می بینی لشکر مسلمین را گفت لشکری می
بینم از حد افزون و عسکری از حیطهٔ التعداد بیرون پس گفت آیا
گمان میکنی که در میان این لشکر هزار مرد شجاع جنگی باشد گفت نه
گفت پانصد هست گفت نه گفت دویست گفت نه گفت پنجاه
گفت نه پس از او رو بگردانید و او را دشنام داد و خفیف نموده
او را از نظر انداخت و از خدمت دور ساخت و مباهات و عجب
بافزونی لشکر خود نمود و بعد از آنکه تلاقی فریقین دست بهم داد
مرد سپاهی از میان لشکر مشرکین در کمال استعداد و تمکین بمیدان جدال

آمده

آمده مبارز از مسلمین طلبید یکی از مسلمین بمیدان آمد و بیکضرب و کشته
شد و همچنین چند نفر بمیدان محاربه آمده شربت ممات چشیدند آخر
الامر در طلب مبارز میگفت دو کس بیک کس و سه کس بیک کس هیچکس بمیدان
او نمیرفت و مسلمانانرا از آن مرد نصرانی خوفی عظیم در دلها بهم رسیده
مضطرب شده بودند و آنمرد بهر طرف که میتاخت آنطرف را از وجود
آنقوم میپرداخت تا اینکه آخر الامر منصور مضطرب شده سردار معزول
خود را طلب نموده گفت گره این دار معضل ناخن تدبیر تو گشاده میشود
علاج این کار و کفایت شر این ناپاک از سر مسلمین باید کرد سردار
چون دید که دیگر خودداری مضر و موجب هزیمت لشکر است قبول
فرمان او نموده متوجه جمعی از شجعان و ابطال رجال عساکر خود شد
بمردی برخورد که او را میشناخت دید مشکی آب بر دوش دارد و
بر اسب لاغر ضعیفی سوار است گفت دیدی که این رومی چه کرد گفت دیدم

گفت میخواهم اینرا علاج کنی گفت بچشم و با همان لباس و همان اسب
رو بمیدان گذاشت و آن شجاع رومی ورا بسیار حقیر شمرد و با خود بش
داشت که متعرض چنین خصمی ضعیف شود **مجملا** لمحهٔ نگذشت که سر
شجاع رومی را آورده در پای اسب منصور انداخت لشکر کفار با خود
گفتند هرگاه حقیر ضعیفی چنینی از میان عسکر این افزونی چنین شجاع
بطلی را باین آسانی تواند ربود و در میان ما مثل او یکی دیگر نیست و ما را
تاب مقاومت او نه پس بهمین لشکر کفار شکست عظیم یافتند و لشکر
منصور منصور و مظفر غالب شدند **منقولست** که ابرهیم بن اشتر
نخعی از شجعان زمان خود بود با عبید الله بن زیاد محاربه نمود عبید الله
هفتاد هزار لشکر جرار داشت و ابرهیم چهار هزار فدایی و از خود را
بر عبید زد و بر او غالب آمد و عبید را بدست خود مقتول ساخت
حاصل اینکه بسیاری لشکر در حروب سلطمش نتوان بود که هزار بتغلب را

یک اسد میتواند ربود و صد هزار دانهٔ جاورس طعمهٔ خروسی تواند بود
بر شجعان شیر شکار و صف آرایان معرکهٔ کارزار پوشیده نماند
که عمده ترچیزی که در امر محاربات ضرور و در کار و سلاطین ارجمند
و عقلای هوشمند را دستور و ناچار است تدبیر است حتی آنکه
گفته اند تدبیر مقدمست بر شجاعت و همین معنی را متنبی منظوم ساخته چنانچه گفته **شعر**

الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ ۞	هُوَ أَوَّلٌ وَهِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي
وَإِذَا هُمَا اجْتَمَعَا لِنَفْسٍ مَرَّةً ۞	بَلَغَتْ مِنَ الْعَلْيَاءِ كُلَّ مَكَانِ

یعنی تدبیر مقدم است بر شجاعت مردان شجاع، تدبیر در مرتبهٔ اولیست
و شجاعت در مرتبهٔ ثانی و هرگاه جمع شوند این دو برای مردی یکبار میرسد
باقصی مراتب بلند نامی **و تدبیر حروب** در کتب معتبرهٔ عدیدهٔ متفرقه
بنظر رسیده **ازانجمله** آنچه این حقیر بی بضاعت جمع و انتخاب و بتقریب
باب شجاعت تحفهٔ محفل اولوا الالباب ساخته و بعرض ناظرین و شجعان مستحفظین

ثغور مسلمین و ارباب دین و یقین میرسانند اولا از کتاب مبین و خطاب
سید المرسلین و خاتم النبیین و وصی بحق و جانشین مطلق او علیهما و آلهما
صلوات الله ابد الآبدین و بعد از آن از کلام ملوک پیشین و شجعان و عقلا
سابقین و بعضی از حکایات بلاغت تضمین نصرت تبیین تجارب تلقین است
مامول آنکه علی مر الدهور و الاعصار عامه مستحفظین ثغور مسلمین و سایر
عساکر نصرت قرین را بکار آید و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار
این سلیل صلب رسول مختار علیه و آله صلوات الله ما دام اللیل و النهار
عاید گردد بدانکه اول آنچه الله تبارک و تعالی در کتاب عزیز الذی
لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه در باب محاربه با کفار و معاندین
دین مبین به پیغمبر گزین صلوات الله علیه و آله الطاهرین تعلیم فرموده
بقول او و عز من قائل آنست که وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ
قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ

حاصل معنی بنا بر قول مفسرین اینست که آماده و مهیا سازید آنچه
استطاعت آن داشته باشید از سلاح و آلات و ادوات جنگ
و بستن اسبان بجهت آنکه بترسانید دشمن خدا و دشمن شما را پس
آیه شریفه بقرینه ما استطعتم مشعر است برآنکه آنچه مقدور باشد
از آلات محاربه و اسب و بالجمله آنچه سبب خوف دشمن تواند شد مهیا و آماده
داشته باشید و بعض از مفسرین قوت را بتیر انداختن تفسیر نموده اند
و حدیثی نیز در آن باب روایت کرده اند و بعض از علمای سلف علیهم الله
تعالی باللطف و ارتفاع الزلف گفته اند که افضل آنچه برای دفع اعدا
و دشمنان دغا آماده و مهیا باید ساخت عمل صالح است از تصدق
و روزه و رد مظالم و صله ارحام و دادرسی مظلومین و اغاثه ملهوفین
و دعا و تضرع بجناب رب العالمین و احکم الحاکمین و امر بمعروف و نهی
از منکر و مانند آن از افعال خیر و اجتناب از شر انتهی باید دانست

که مدار تدابیر عالم بعقل است و احمق و سفیه و اشباه ایشان بهبری
نتوانند اندیشید پس تمام خلایق بعقل محتاجند و عقل بتجربه زیرا که
عقل بتجربه کامل میگردد و چنانچه قبل ازین در باب عقل سمت گزارش
یافت عقل بر دو نوعست یکی موهوبیست که از جانب مبدا فیاض علی الاطلاق
هر یک بنصیبی از آن درخور استعداد خود فایز گردیده اند و ابتدای آن از
اول ختانست یا فطام و انتهای آن اوان بلوغ است و دیگری مکتسبست
که موافق اخبار متقدمه ازدیاد و استکمال آن بحفظ مجربانست و
حفظ تجربه را در تکمیل عقل مدخلی تمام است و عقلا گفته اند که تجربه
آیینه عقلست که از ملاحظه آن صور مصالح و مفاسد امور مشاهد
میگردد پس معلوم شد که عقل اشرف اشیا و سرمایه تحصیل سعادات
دین و دنیاست و آدمی بآن از سایر حیوانات بخلعت والای و لقد کرمنا
بنی آدم مشرف و سرافراز است و طریقه و تدبیر خیر و شر را جز بدلالت

عقل نتوان بلد گشت و از راه ناهموار معارک جدال و قتال اعدای دین
و دولت جز بعصای تجربه پیر عقل بسلامت نتوان گذشت پس پر حیف
باشد که عاقل جوهری را که الله تبارک و تعالی او را بآن گرامی و ممتاز کرده
باشد باغوای شیطان لعین از خود دور و ملائکه حفظه را بآن سبب رنجور
سازد و آن عبارتست از شرب مسکرات جمیعا خصوصا خمر که دشمن
عقل و ام الخبائث مشهور است و از جناب مستطاب حضرت مصطفوی
صلی الله علیه و آله ماثور است حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که
جمع شده همه شرها در خانه و گردانیده شده است کلید آن شراب
خمر و نیز فرموده است که شرابخوار تکذیب کننده کتاب خدا است
زیرا که اگر تصدیق آن میکرد حرام آنرا بر خود حرام میدانست انتهی
اما مفاسد دنیویه آن از حد احصا افزون و از حوصله این مختصر
بیرون است لیکن آنچه اشاره بآن درین مطلب ناچار است آنست که

چون بیان شد که مدار محافظت ثغور و عرض و ناموس مسلمین از اعدای
دین مبین بتدابیر صائبه و تدبیر درست ناشی از عقل کسیکه بشرب مدام
اشتغال نماید و لعبت عقل را از خود زایل سازد سرداری عساکر و تدابیر
چنانچه گفته اند
ایشانرا نمیشاید و عمل بقوانین نصفت و معدلت و محافظت سپاه و رعیت از نمی آید

نفس سرکش چو که میخورد از خرد بیگانه شد ❊ کی سگ آبی تواند پاسبان خانه شد

و همچنین است حال عساکر که هر کدام که بشرب خمر اقدام نمایند از شجاعت
بی بهره خواهند بود زیرا که مسلوب العقل شجاع نیست بالاتفاق
و افعال و آراء او قابل اعتماد نتواند بود و بسیار مشاهده شده که
معتادین بخمر بعد از ترک آن بمرض فالج یا لقوه گرفتار یا بافیون
محتاج شده اند **و شجاعت** بنابر تحقیقی که محقق طوسی طاب ثراه نموده
منافی صاحب این اوصاف است زیرا که گفته شجاعت آنست که نفس
غضبی نفس عاقله را انقیاد نماید تا در امور هولناک مضطرب نشود

و در کارها بر حسب عقل اقدام نماید تا هر فعلی که از او صادر شود جمیل
و نیکو و هر رایی که اندیشد محمود باشد **چون** معلوم شد که انتظام
امور عالم منوط بتدبیر و عقلست و عقل کامل نمیشود مگر بحفظ تجارب
و عمرها بتحصیل تجارب وفا نمینماید پس در امور عظیمه خواه متعلق بحروب
و خواه غیر آن باید مشورت و مصلحت با مردان پیر کار دیده کار آزموده
که حفظ تجارب نموده باشند شود نه کم سنان و بیخردان **و مؤید**
اینست حدیثی که در باب مشوره گذشت که حاصل مضمون آن اینست
که آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که رأی و تدبیر مردان پیر دوست تر است
نزد من از جلادت و شدت قوت جوانان **حاصل آنکه** آثاری که بر مصلحت
و رأی پیران جهان دیده کار آزموده مترتب میگردد بر قوت جوانان چنین
مترتب نمیتواند شد **و نیز** در همان باب از همانجناب صلوات الله علیه
ماثور است که تدبیر نمودن قبل از کارها ایمن میکند آدمی را از پشیمانی

پست فطرتان

ولهذا عقلا گفته اند لَيْسَ العاقِلُ الّذي يَحْتالُ لِلأَمْرِ اِذا وَقَعَ
وَلكِنَّ العاقِلَ مَنْ يَحْتالُ لِلأُمُورِ اَنْ لا تَقَعَ یعنی عاقل کامل
آن نیست که چاره و تدبیر امور نماید بعد از وقوع آنها ولکن کامل
عقل آنست که چاره و تدبیر امور نماید که واقع نشود زیرا که اکثر مفاسد
و فتن روزگار و انقلابات عالم ناپایدار ناشی از غفلت تدبیر سابقه
یا خطای در آنها میباشد و گفته اند علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
و کلام معجز نظام الأُمُورُ اَشْباهٌ وَاِنَّ الأُمُورَ اِذا تَشابَهَتْ
اُعْتُبِرَ آخِرُها بِاَوَّلِها تعلیم ضبط تجارب بکار بردن آنست حاصل معنی
آنکه کارهای عالم شبیه همند هرگاه متشابه شود اعتبار باید کرد آخر
آنرا باول آن یعنی در هر کدام باید انسان عبرت بگیرد از نظیر آن
و باین سبب معلوم نماید عاقبت هر امر را و همین معنی طریق تحصیل تعلیم تجارب است
و نیز گذشت که هر که پیش بینی کند انواع و اقسام اندیشه را یعنی ملاحظه

اطراف خیر و شر و عاقبت هر امر را بنظر و فکر ثاقب تأمل و تدبر نماید
خواهد شناخت و تمیز خواهد نمود مواضع خطا را از صواب و از
جمله کلام حکما است که عقل و تجربه در معاونت یکدیگر بمنزله آب
زمین اند که از وجود هیچیک از این دو بتنهائی حاصل نروید و نیز
از جمله کلمات اعجاز سمات همانجناب است صلوات الله علیه که مَنْ تَدَبَّرَ
العَواقِبَ سَلِمَ مِنَ النَّوائِبِ حاصل معنی آنکه کسی که ملاحظه و فکر و
اندیشه و تدبر نماید عاقبت کارها را سلامت ماند از بلاها فصل دوم
در بیان شدت احتیاج مجاهدین و مستحفظین ثغور مسلمین در غزوات
و محاربات بتدابیر متین بدانکه تدبیر در هر امری از امور بر هر شخصی از
اشخاص واجب و ضرور و عقلا را دستور است لیکن بر ملوک و سلاطین
و مستحفظین ثغور مسلمین اوجب است زیرا که از عدم تدبیر واندک
لغزش و تقصیر ایشان عالمی خراب و جهانی در اضطراب می افتد

پس واجبست برایشان که یکلحه از تدبیر امور مملکت داری غافل
و از مراعات جواب آن ذاهل نگردند تا کارهای عالم بنظام و دولت ایشان
بادوام و اعدای ایشان با خاک تیره یکسان گردد و تدابیر سلاطین
با آنهمه بابیخبری و راحت و گوشه‌نشینی و استراحت محال است که جمع
تواند شد زیرا که این امری خطیر است و از شب و روز در فکر آن بودن
ناگزیر پس ناچار است ملوک عظیم الشان را از خبردار بودن از
احوال مقربان درگاه و ارکان دولت و اعیان بارگاه و سران سپاه
و مستحفظان ثغور و متکفلان عظایم امور و علما و اعلام که مستحفظان
شریعت ملک علام‌اند و سایر رعایا و ودایع خالق البرایا که در قید
تصرف ایشان‌اند و بالجمله از جزئیات و کلیات مملکت خود بر قانون
احتیاط و تأمل نظر کردن و از روی کمال دقت و تفکر و تدبر در اطراف
منافع و مضار هر امری از امور تدبیرات و تصرفات ملوکانه نمودن

و از احوال ملوک اطراف خواه دوست و خواه دشمن خبردار بودن و بر
هر هوشمندی ظاهر است که برای اقتضای تمام این امور ضروریه
دو چشم و دو گوش که نوع انسان را میباشد کافی نیست بلکه از گوش
بسیار و چشم بیشمار ناچار است و لهذا پادشاهان با منزلت و شرف
و عقلا و مدبران خبیر سلف برای تمشیت این امر خطیر و کفایت این
شغل عدیم النظیر بفکر صائب و رأی ثاقب چشمهای بسیار قرار داده‌اند
که ایشان را عیون و جاسوسان گویند و شرط است که ایشان دانا و محافظ
اسرار و هوشمند و نیک سیرت و بلند همت و صادق القول و بیطمع و امین و
با معرفت باشند نه فریب خورنده و کودن و پست فطرت و حریص
و مفسد تا ملوک و مستحفظین ثغور را از صدق تقریر و تحریر ایشان
جمیع حقایق اخبار و مهمات ممالک معلوم و متیقن گردد بنحوی که گویا خود
دیده و شنیده‌اند و سد هر رخنه قبل از ازدیاد آن بسهولت میسر شود

وبر ضرور است که این جمع را که در سماع اخبار متنوعه و مشاهده اطوار
گوناگون بمثابه سمع و بصر اند بعد از امتحان کافی و وافی بنحوی رعایت
نمایند که در اخلاص ایشان خللی واقع نگردد که باین سبب از کار خود
باز مانند و در ارسال اخبار و عرض احوال تساهل ورزند که بنابر تحقیقات
محققین و مدبرین سلف و خلف این عمده ترین تدابیر مملکت داریست
منقولست که عضد الدوله دیلمی پادشاه عاقل عادل باذل کامل شیعه
و محب و مخلص اهل بیت بعدد جواسیس بی حد داشته و پیوسته از اطراف
ممالک خود دوست و دشمن باین سبب خبردار میبوده و در کتاب
مستطرف از جمله اوصاف او روایت شده که هُوَ رَجُلٌ فِیهِ
بیت
اَلْفُ عَیْنٍ وَفَمٌ فِیهِ اَلْفُ لِسَانٍ وَصَدْرٌ فِیهِ اَلْفُ قَلْبٍ یعنی او مرد
که هزار چشم دارد و دهانی که هزار زبان دارد و سینه که هزار دل دارد
ولهذا عقلا گفته اند که هیچ در باب مملکت داری پر ضررتر از انقطاع

اخبار اطراف ولایت و استتار صورت احوال سپاه و رعیت از
پادشاهان نیست و اگر جاسوس فریب خورنده و خفیف العقل باشد
گاه شود که از یک خبر او لشکری عظیم بدون جهتی شکست یابد چنانچه
از حکایتی که در کتب سیر مسطور و در مجلدات سابقه بتقریبی مذکور گردیده
مستفاد میگردد و مجمل آن حکایت آنست که در حین مخاصمت ملک
روم با عزیز مصر و قرب تلاقی بعرض ملک روم رسید که در عسکر او
از نزدیکان خدمه شخصی است که آنچه رو دهد بعزیز مصر بمکتوب و غیر آن
اخبار مینماید و او را از کماهی حالات آگاه میسازد و چون اخبار او
پیوسته بصدق مقرون و از کذب مصون است عزیز مصر اعتماد تمام
بنوشتجات او دارد ملک روم از عالم تدبیر بهیچ وجه بر آن التفات
ننمود و بروی او نیاورد تا روز مصاف نزدیک رسید و هنگامه
محاربه گرم گردید آن جاسوس نمک بحرام را بخواست و بشغلی نزدیک خود

نامور ساخت و در اثنای آنحال امرا و سران سپاه خود را باستعجال
طلبیده گفت چنانچه آن مرد میشنید که امرای عزیز بمن نوشته و کنند
خورده‌اند که چون صف مصاف آراسته و دود آتش محاربه از جانبین
برخاسته گردد عزیز را دست بسته نزد من آرند شما دل قوی دارید
که فتح و نصرت قریبست آن شخص چون این بشنید متحیر بماند و چون آن
امکان برآمد بر سبیل استعجال حقیقت حال العزیز نوشت عزیز
چون بر آن مطلع شد مصلحت در توقف ندیده هزیمت اختیار نمود
قیصر جمعی کثیر را از عقب ایشان فرستاد و تمامی اموال ایشانرا
بدست آورد و باین یک تدبیر خوبی او و خفت عقل جاسوس
چنان سپاهی عظیم منهزم گردید **شعر**

هر که بی تدبیر کاری کرد ملک از دست داد ۶ ملک اگر خواهی بنای کار بر تدبیر نه
بهر تسخیر ممالک لشکر و خیل و حشم ۶ حمله درکار است اما از همه تدبیر به

منقولست که یکی از ملوک از حکیمی پرسید که تدبیر بهتر است یا شجاعت
حکیم گفت شجاعت بمثابه تیغ است و تدبیر بمثابه دست قوی که آنرا
کار فرماید هر گرا دست بی تیغ باشد ممکنست کاری تواند کرد اما
تیغ اگر دست نباشد بیفایده خواهد بود **و از جمله** تدابیر آنست که
هرگاه فرصت بدست افتد غنیمت شمارد و از دست ندهد که
از دست دادن فُرَص موجب غصص است چنانچه گذشت در باب
مشوره که اَفضَلُ الرَّایِ مالَمْ یَفُتِ الفُرَصَ وَلَمْ یُورِثِ الغُصَصَ
یعنی بلند مرتبه ترین تدبیر و اندیشه آنست که از دست ندهد فرصتها را
و از عقب نیاورد غصه‌ها را **چنانچه** گفته‌اند اَشَدُّ الغُصَصِ فَوْتُ
الفُرَصِ زیرا که فرصت هر امر از امور دنیویه و اخرویه که از دست
رفت موجب غصه میگردد **اما اخرویه** چنانچه در ایام شباب
و وسعت احوال و اسباب ترک حج و جهاد و زاد و راحله سفر دور و دراز

معاد نموده در ایام پیری و شکستگی که قوی و احوال از دست رفته
باشد قرین صد گونه وزر و وبال و غصه و ملال میگردد اما دنیویه
چنانچه در ایام حکومت و اقتدار رعایت عدالت ننماید و بفریاد
مظلومان نرسد و قضای حاجت محتاجان ننماید و در حین فرصت
از دفع دشمن حقیر عاجز آید و در دفع او تکاهل و تساهل جایز دارد و بعد از آنکه
باین اسباب او را قوی گردانند از عهده بر نیاید و با غصه و ندامت
دمساز گردد و در مهمات دنیویه هر چند کبیر اشغل و مهم جلیل تر
و مقصد و مرام عظیمتر باشد امثال این نصایح بالغه او را ضرورتر
و تهاون باین ملکه فاضله مراد را مضرتر باشد مانند پادشاهان
عظیم الشان و ملوک منیع المکان که ایشان را در همه حال ضبط
و ربط امور عالمی منظور و همت والای ایشان بقبض و بسط آثار خطیره مقصود است
و باندک تهاونی یا فوات فرصتی یا عدم تدبیری که در امور مملکت داری

روی نماید باعث خلل عظیم میگردد که تدارک آن بسهولت میسر
نتواند شد و گاه باشد که سبب هلاک جمعی کثیر از سپاه و رعیت و اتلاف
مالی خطیر از اهل حوزه مملکت شده ذلت دنیا و عذاب عقبی بر آن مترتب
گردد و عمده ترین تدابیر خواقین نامدار و سلاطین ذوی الاقتدار
در ضبط امور مملکت و حفظ ثغور دین و ملت چنانچه از عقلا و هوشمندان
و عارفان معارک حرب بواعث غلبه در عرصه طعن و ضرب در کتب معتبره
مسطور است انتخاب سردار و تعیین صاحب اختیار معرکه گیر و دار است
و سزاوار نیست برای این امر خطیر مگر مردی که موصوف باشد بسالت
و نجدت و شجاعت و جرأت که قوی دل باشد بر اقدام حروب در
معارک و صابر و ثابت قدم در اقتحام مهالک و در شناسایی
احوال ابطال رجال تجربها نموده و خود کارها دیده و کار آزموده و واقف
بمواضع فرص در مقام جدال آگاه و خبیر بمواقع قلب و میمنه و میسره

و سایر ضروریات معرکه قتال صاحب حمیت و غیرت کاره ظلم و بدعت
راغب بجود و همت مشفق بر سپاه و رعیت بیدار دل آگاه خبیر
باحوال رعیت و سپاه خیرخواه خلایق منتظر نصرت حضرت خالق
باوجود رأی و تدبیر غیر مستبد برأی خود در تدابیر و مشورت نماینده
با صغیر و کبیر و صاحبان تجارب از برنا و پیر شروط مقرره در باب جمله
مشیر غیر مفتون بکسالت و بطالت غیر مولع بلهو و راحت حلیم و وقور
امین و صبور نه نادان و کوته نظر و از عواقب امور بیخبر **وچنین سرداری را**
لابد است از عمل بشروطی چند که مجربین سلف بمرور ایام تجربه نموده و
علماء سیر در کتب معتبره جهت تعلیم مجاهدین ثبت و ترقیم فرموده اند
زیرا که اعمار بتحصیل تمام تجارب وفا نمینماید و بس باشد که تتبع آثار
آنچه سلف خلف را بکار آید **از جمله** اینکه هرگاه سردار بتصفیه صفوف
قیام نماید و با مهم محاربه اقدام نماید باید تا مقدور باشد بنفس خود متوجه

حرب و ضرب فیما بین صفوف نشود بلکه در قلب و در تحت رایت خود
با وقار تمام متمکن باشد با مردان قوی دل شجاع کاردیده کارآزموده
زیرا که تمام همت دشمن مصروف میباشد بر دفع سردار و منتظر
فرصت حمله بر قلب میباشند چه اگر شکست بر جناحین واقع شود
مأوی و گریزگاه ایشان قلب میتواند بود و اگر بقلب نعوذ بالله انکساری
رو دهد دیگر تدارک نمیتواند شد و تا قلب برجا و علم برپا است امید فلاح و
نصرت هست **و عقلاء سلف** تشبیه کرده اند قلب را بسر مرغ و جناحین را
بدو بال او چه اگر بال مرغی پرش ریخته شود ممکن است که پر عود کند هرچند
بعد از مدتی باشد اما هرگاه سرش قصور یابد جناحین اگر با بال و پر هم باشند
در حکم معدوم است **و مجربین** گفته اند که کم دیده شده لشکری که قلب او
شکسته باشد و آن لشکر بسلامت رسته باشد یا مراجعت نموده باشد
مگر آنکه خدعه باشد از سردار لشکر که بحسب اقتضاء وقت و مقام تدبیر درستی

اندیشیده باشد مثل اینکه قلب را خالی کرده باشد که شاید دشمن فریب
خورد و بقصد نهب و غارت متوجه وسط معرکه شود در آنوقت جناحین
از دو طرف حمله آور شده خصم را مغلوب سازند و در کتب معتبره مثل
این مسطور است و تدبیر موافق تقدیر افتاده اما نادرست و نادر در حکم
معدوم و لهذا باین تدبیر اعتماد تمام نتوان داشت الحاصل که عمده
در محافظت لشکر حراست قلب و پاسداری سردار است چه اگر نعوذ
بالله آسیبی باو رسد نه قلب باقی ماند و نه جناحین ولهذا حکما و دانشمند
و مجربین هوشمند گفته اند که قاید لشکر باید در هر حال و زمان و هر منزل
و مکان مانند پادشاهان علامت خود را بر دشمن ظاهر نسازد و خیمه
خود را در امکنه متعدده برپا دارد و تبدیل زی و خیمه خود میکرده باشد
لیلاً و نهاراً و سراً و جهاراً و اگر معرکه گیر و دار در بعض اوقات فی الجمله
قراری گیرد با معدودی چند از معسکر خود بیرون نیاید که جاسوسان دشمن

عمده در حراست قلب

در تفحص

در تفحص او میباشند چنانچه در کتاب مستطرف در باب شجاعت
مسطور است که لشکر اسلام بر اینوجه بر افریقیه کفار بعد از آنکه آثار
فتح و ظفر ایشان ظاهر شده بود غلبه نمودند و خلاصه الحکایت و مختصر این
روایت آنست که در وسط النهاری که هنگامه محاربه از شدت حرارت
هوا سرد شده و فی الجمله سکونی در فریقین حاصل شده بود پادشاه
کفره بعد از ظهور آثار غلبه از معسکر خود بیرون آمده بود بقصد
ملاحظه لشکر اسلام پس فی الحال جاسوسان کارآگاه و منتظران فرصت
و نصرت آگاه اعلام نمودند سردار سپاه را در حالیکه او از کثرت بیخوابی
بستوه آمده و بجهت تهیه حرب و ضرب فرصت غنیمت شمرده در خیمه خود
باستراحت غنوده بود پس او از جا جسته با جمعی کثیر که وثوق و اعتماد
تمام بر ایشان داشت فوراً حمله آور شده پادشاه افریقیه را بقتل
رسانید و لشکر مسلمین بتدبیر سهلی چنین فتحی چنان نمودند و اعجب

از این حکایت محاربهٔ سلطان الب ارسلان است با ملک روم که ایشان
نیز در آن زمان از جملهٔ کفره بودند **وخلاصهٔ** اینحکایت در بهمانکتاب و غیره
براینوجه ایراد شده که تمام فرنگ با یکدیگر اتفاق و اجتماعی عظیم کرده
و بملک روم که اعظم ملوک نصاری بوده توسل جسته و او و امرا او را
باموال و نفایس مطاوع خود ساخته مبایعه و معاهده نمودند بر آنکه
خلیفه را از دار الخلافه اخراج کنند و مساجد ممالک اسلام را دیر
و کلیسیا سازند پس سپاهی عظیم از کفره فراهم آمده که عدد ایشان
بششصد هزار رسیده بود و مثل این جمعیت کمتر اتفاق افتاده
که کسی دیده یا شنیده باشد نه قبل از آن و نه بعد از آن با کمال استعداد
آلات و ادوات حرب و ضرب و مناجیق و اسباب قلعه گیری و غیر ذلک
و جزم در قطع بفتح و قلع و قمع عامهٔ مسلمین و حصون و قلاع و امصار
ایشان کرده بحدی که ملک روم قسمت نموده بود با امرای خود و ملوک جزو

شامات و مصر و عراق عرب و عراق عجم و خراسان و آذربایجان و غیره ذلک را
و بهیچ نحو شک نداشته در تسخیر ربع مسکون در نهایت سهولت و
سکون پس از اخبار روانها و جواسیس متعدده متواتر شد اخبار کفار
در ممالک اسلام و مضطرب و خائف شدند مسلمین بالتمام پس مستعد ملاقات شد
پادشاه آن عصر و زمان مشهور بعدل ملوک دوران سلطان الب ارسلان
و جمع نمود سپاه خود را بمدینهٔ اصبهان و بعد از استعداد مقدور خود
از آلات تیر و سنان فوراً کوچ بر کوچ متوجه شد بصوب ایشان تا آنکه
برگشت طلیعهٔ لشکر اسلام و خبر داد بقرب سپاه کفر و ظلام و اینکه
نمیدانند عدد ایشان را و نمیتوانند احصا آن را مگر ملک علام و بر سبیل
اتفاق شب جمعه بود در آن شب عساکر اسلام در کمال تزلزل و اضطراب تمام
بتضرع و زاری قیام و اقدام نمودند و صبیحهٔ روز جمعه یکدیگر نظر مرحمت
میفرمودند و دست از جان شسته یکدیگر وصیتها مینمودند پس اشاره فرمود

الب ارسلان

بتعداد سپاهیان دوازده هزار بودند پس جمع نمود صاحبان
عقل ورأی وشجعان خود را و استشاره نمود در اصوب آرا از ایشان
پس همگی اتفاق نمودند که مقاتله نمایند تا عار فرار در اعقاب ایشان نماند
وشاید ببرکت کلمهٔ توحید اهل وعیال ایشان سالم مانند پس دست از جان
شسته نزد الب ارسلان آمده گفتند بسم الله بفرما تا حمله نمائیم او گفت
حال روز جمعه ونزدیک زوالست ومسلمانان در شرق وغرب مشغول
نماز ونصرت ما را از خالق وسیله ساز بسوز وگداز مسئلت مینمایند
آنقدر صبر نمائیم که وقت زوال وفراغ از عبادات مظنون بلکه مفهوم
وتضرع وابتهال ایشان در نصر دین وعساکر مسلمین بر ما معلوم شود
یک حمله میکنیم مصراع تا نصرت جبار کرا یار شود ایشان تا عصر صبر
نمودند والب ارسلان خیمهٔ اعظم ملوک کفار را ومنیه شومیه وعلامات اورا
معلوم نموده بسپاه خود گفت که هیچیک باید از من تخلف ننماید

وانچه

وآنچه من میکنم از زدن شمشیر وانداختن تیر همگی متابعت من نمایید پس
همگی ایشان فدائی وار مانند حملهٔ یکمرد متوجه خیمهٔ ملک روم شدند وبعد از
کشش وکوشش بسیار خود را بخیمهٔ ملک روم رسانیدند وبزبان رومی
فریاد برکشیدند که پادشاه کشته شد لشکر او چون برخود جنبیدند خبر قتل
ملک خود شنیدند همگی متفرق وفراری شدند ومسلمانان تا چند روز
شمشیر بر کفار گذاشتند وکشتند از ایشان آنقدر که خدا خواهد واموال
وغنایم بیشمار بانیوسیله بدست لشکر اسلام افتاد وپادشاه ایشان را
اسیر کرده وریسمان در گردن آویخته نزد الب ارسلان آوردند الب ارسلان
باو گفت چه میکردی اگر مرا چنین نزد تو اسیر می آوردند گفت آیا شک داری
در اینکه میکشتم البته ترا گفت اما تو در نظر من احقر از آنی که ترا بکشم پس
او با سلطان مکالمات بسیار نمود از جمله اینکه اگر قصابی بکش واگر دلالی
بفروش واگر پادشاهی ببخش سلطان گفت ببرید اورا چنین ریسمان

ور کردن در میان لشکر اسلام و بهر کس که بخرد بفروشید چنین کردند
و هیچکس بهیچ قدر از زر سیاه و سفید نخریدند تا در آخر شخصی گفت
سگی دارم اگر معاوضه میکنید سگ را میدهم چون اینخبر را عرض کردند
الب ارسلان گفت بتحقیق که انصاف ورزیده است بدرستی که سگ آن
بهتر است از او پس فرمود که رها کنید او را تا هر جا خواهد رود و بعد از آن
رفت بقسطنطنیه و بروایتی اروام را بپادشاهی قبول نموده چشمهای
او را باتش کور کردند **والحق** این قضیه محل عبرت و نظر است که با آن استعداد
باندک غفلتی در یکساعت چنین واقعه از بیخردی و بی تدبیری و بی احتیاطی
رخ میتواند نمود اَللّٰهُمَّ انْصُرْ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ وَعَسَاكِرَ الْمُؤْمِنِينَ
نَصْرًا عَزِيزًا وَاَهْلِكِ الْكَفَرَةَ وَالْمُشْرِكِينَ وَمَنْ فِي عِدَادِهِمْ
مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَالْبَاغِينَ وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا بِمَنِّكَ وَ
رَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **و در کتاب** روض الاخبار و مستطرف

از اعاظم ترک نقل نموده اند که سردار لشکر باید چند خصلت از خصال
حیوانات داشته باشد شجاعت خروس و قوت دل شیر و حمله خنزیر
و مکر روباه در حروب و صبر کلاب بر جراحات و حراست کلنگ و ربودن
گرگ و حذر غراب و از کلام معجز نظام آنحضرت علیه السلام است که الحزم

احتیاط

بضاعة **در منتخب** ربیع الابرار منقولست که بعضی از خلفا بسردار لشکر

سرمایه است

خود در حین تعلیم آداب محاربه وصیتها مینمود از جمله سفارش عساکر
بود که تو تاجر خدائی برای بندگان خدا پس چنان حساب کن که تو
سرمایه بمضاربه گرفته که ازین سفر سودی برای مضارب خود بیاوری
اگر سود آوردی فهو المطلوب و الا راس المال را که عبارت از عساکر است
محافظت بلیغ نما که بدون تدبر و تامل از دست ندهی و عقب غنیمت
دشمن گریخته نروی مگر وقتی که خاطر خود را از سلامت جمع نمائی یعنی
از غدر دشمن ایمن مباش که مبادا در کمین باشند و لشکر تو متفرق بشوند

وبعد از فتح شکستی نعوذ بالله دست دهد و بر حیلهٔ که خودت برای
دشمن اندیشیده باشی بیشتر خایف باشی از حیلهٔ که دشمن از برای تو
اندیشد یعنی اعتماد بر حیلهٔ خود مکن زیرا که عقلا گفته اند اِحتَرِس
مِن تَدبیرِكَ عَلی عَدُوِّكَ اَشَدَّ مِن اِحتِراسِكَ مِن تَدبیرِهِ عَلَیكَ
یعنی حراست نما و احتیاط کن تدبیر خود را که برای دشمن می اندیشی که
مبادا غلطی و خطایی در آن نمایی بیش از آنکه احتیاط میکنی از تدبیری
که دشمن برای تو اندیشیده باشد که ای بسا هلاك شونده بتدبیر خود
و افتاده بچاهی که خود کنده باشد و مجروحی بشمشیری که خود کشیده باشد
و نیز از جمله قواعد ضروریهٔ قایدین عساکر ظفر مآثر است که سخنان ضعفا
سپاه را بشکفتگی تمام اصغا نمایند بنحوی که ضرری بضعفاء
رعیت نداشته باشد در روض الاخبار مسطور است که اسکندر
عرض لشکر میدید مردی از سان میگذشت و بر اسب لنگی سوار بود

فرمود

فرمود او را از اسب انداختند آنمرد خندید اسکندر متعجب شده او را
طلبید و از سبب خنده پرسید که در اینحالت که مقام گریه است
سبب خندهٔ تو چیست و تعجب تو از فعل کیست آنمرد گفت تعجب
من از تست اسکندر فرمود از من چه صادر شد که موجب تعجب
باشد گفت اینکه در زیر ران تو آلت گریختن هست و در زیر ران
من آلت ثبات قدم زیرا که من با این مرکبی که دارم امید فرار
ندارم و تا جان دارم در معرکه قدم میفشارم و جان سپاری
و کارزار مینمایم تا فتح نمایم یا خون خود بخواهم و شرایط خدمت
گزاری بجا آرم تو با اینهمه عقل و کیاست و تدبیر و فراست بتقصیر
حیوان دیگر که شاید او را هم عذری باشد از اسبم انداختی و در
میان امثال و اقران خجلم ساختی اسکندر را تقریر او خوش آمد
و از تقصیر او در گذشته باو اسبی عنایت فرمود و از عمرو بن لیث

منقولست که او نیز عرض لشکر میدید مردی از ایشان بگذشت و
بر اسب لاغری سوار بود عمرو گفت لعنت باین جماعت باد که مال علوفه
از ما میگیرند و کفل زنان خود را بآن چاق و کفل اسبان را لاغر میدارند
آنمرد گفت ایها الامیر اگر کفل زن مرا به بینی بسیار ازین لاغرتر است
امیر را خوش آمده خندید و باو انعام داد و گفت باین کفل اسب
و کفل زن خود را فربه کن **وازجمله** بلکه عمده شروط سردار عساکر آنست
که او مستظهر و مغرور و معجب بقوت و جلادت و کثرت عساکر و تدبیر
خود نباشد و متوقع نصرت از جانب خدای عز اسمه باشد و حزم
و احتیاط را در هر حال مرعی دارد و دست از آن برندارد و دشمن
هر چند ذلیل و خوار و بی اعتبار باشد حقیر نشمارد که الله تعالی بحکمت
کامله و مصلحت شامله برای رغم انف هر متکبر و معجب مردود دشمن را
بر نمرود و جهت تادیب هر خسیس ذلیل بعوضه را بر فیل مسلط ساخته

وازجم

وازجمله وصایای عقلای دانشمند است که منظوم ساخته اند **شعر**

لا تحقرنّ عدوًّا لانَ جانبُهُ ؛ وان تراهُ ضعیفَ البطشِ والجلدِ
فللذباب تدر للجرح الممدِ یدٌ ؛ تنالُ ما قصرت عنه یدُ الاسدِ

یعنی حقیر مشمار البته دشمنی را که نرم و هموار باشد جانب او و اگر چه او در نظر
تو ضعیف باشد در اخذ و جلادت زیرا که مگس را در جراحت مفتوح دستی است
که کوتاه است از آن دست شیر یعنی آنچه از مگس می آید در آن باب از شیر
نمی آید زیرا که از شیر محافظت ممکنست اما از مگس هر صاحب جراحت را
ممکن نیست **وگفته اند** که کوچک نباید شمرد کار دشمن را چه اگر حقیر
شماری هیچکس مدح تو نکند و اگر عاجز آیی هیچ عاقلی عذر ترا قبول ننماید
پس باید عقلا تدبیر دشمن حقیر را در اول وهله سهل نگیرند و مفاسد مترتبه
بر آنرا در نظر گیرند و طریقه حزم و احتیاط از حوادث روزگار و سد
هر رخنه را از مملکت در اول کار از مدبران سلف و مجربان خلف فرا گیرند

و در کتب سیر مسطور است که در زمان حجاج بن یوسف لعنة الله علیه
نام شجاعی بهم رسید که بتنهایی بر میانه غالب شده اموال اهل مایه را
نهب و غارت نموده جمعی از ایشانرا هلاک ساخت چون این خبر بحجاج
رسید مانند افعی بر خود پیچید و چون سیماب بر خود میلرزید و در جامه
خواب خود مانند مرغ نیم بسمل میطپید چاره کار خود در این حیله دید
که جمعی کثیر را که وثوق تمام بر ایشان داشت طلب نموده بمواعید حسنه
و عطایای مستحسنه اطماع ایشانرا قوی ساخته گفت بروید نزد او و از
من نفاق ورزیده با او اتفاق اظهار نمایید بعد از آنکه خاطر او را از خود مطمئن
سازید در مقام فرصت کمین نموده غفلة او را مقید و محبوس ساخته
نزد من آرید ایشان بنحوی که مامور بودند متوجه شده چون بنزدیک
او رسیدند کس نزد او فرستاده بعد از عرض احوال رخصت طلبیدند
و چون بخدمت او رسیدند عهد و میثاق بستند و آن ساده دل بعهد

ایشان

ایشان اعتماد نموده ایشانرا نسبت بخود مطیع و منقاد تصور نمود
مجملا او را در مقام فرصت بحیله و تزویر مقید و محبوس نزد حجاج آوردند
حجاج پرسید که در زمان مثل منی چه چیز سبب جرأت تو شد بر آن افعالی
که از تو بمن رسیده است گفت ظلم سلطان و جرأت جنان حجاج
گفت تو حال مستحق چه نوع عقوبت شده گفت اگر امیر مرا در سلک
ملازمان سپاهی خود منتظم سازد از من امرهای غریب مشاهده نماید
حجاج از ثبات عقل و جرأت او در کلام و مضطرب نشدن در چنین
مقام تعجب تمام نموده گفت من ترا با شیری عظیم در حصاری می
اندازم اگر شیر ترا کشت پس کفایت کرده خواهد بود ما را از سیاست
تو و اگر تو شیر را کشتی ترا خواهم بخشید آنمرد گفت اصلح الله الامیر
حال نجات من نزدیک شد پس یکی از عمال خود فرمود که این امر را
کفایت نماید آن عامل چون امیر خود را طالب هلاک او یافته بود شیر

قوی هیکل بسیار شدید عظیمی که مدتها جمیع حیوانات ولایتی را فانی
ساخته بود بحیل و تزویر صید نمود و سه روز با و طعمه نداد و در چنین حالتی
آنمرد را مقید بزنجیر شمشیری بدست داده با شیر در آنمکان خطیر
انداخت و حجاج و جمعی کثیر بمکانی مشرف بر آن محوطه بنظاره چنین
هنگامه بر آمده ملاحظه مینمودند چون نظر شیر بر آن مرد دلیر افتاد
لحظه ایستاد و نشست و خمیازه و نعره بسیار شدید بر کشید
که صدای آن بجبال اطراف پیچید و هر کس شنید بغایت بترسید
پس آنمرد زجر گویان با زنجیر بدون هراس نزدیک آن شیر رفته بضربت
یک شمشیر کار او را ساخت حجاج و نظارگیان بی اختیار آفرین
گفتند پس حجاج او را طلبیده از قید خلاصی داد و با و گفت حال اختیار
بتو گذاشتم اگر خواهی نزد من باش و ترا گرامی دارم و اگر نخواهی
برو هر جا که خواهی بشرط آنکه عهد کنی که من بعد اینقسم حرکات ننمایی

وکیرا

وگیرا از نجانی او ملازمت اختیار و باندک زمانی ترقی بسیار نمود
مجملا چون سرداران عساکر نواب ملوک میباشند شرطست که آنچه
بر ملوک واجبست بهمان طریقه عمل نمایند مانند عدالت گستری
که بنا بر منطوق احادیث که در باب دول سمت گزارش یافت
سبب بلندی کلمه اسلام و فتح و نصرت از جانب ملک علام است چه
اگر بنای امور ایشان بر ظلم و عناد باشد همان بد دعای مظلومان
در شکست ایشان کافی میباشد چنانچه در کتب سیر مسطورست
که ارغون خان بر سلطان احمد خروج کرد سلطان بقصد او لشکر
بخراسان کشید لشکریان در راه ستم و بیحساب بسیار مینمودند رعایا
بسلطان شکایت نمودند سلطان بوزیر خود خواجه شمس الدین گفت
ستم لشکری از رعیت باز دار وزیر چون هلاکش نزدیک رسیده بود
عرض نمود که در اینوقت منع لشکری از تعرض رعیت خلاف مصلحتست

ومارا مهمی عظیم وسفری خطیر درپیش است پس الله تعالی بسبب
این جور وبدگمانی بحضرت او جل وعلا که اعتماد او بنصرت از جانب شکر
بیشتر از خدای اکبر بود باوجود کفر ارغون اورا بر پادشاه اسلام ظفر داد
وعاقبت در آن هنگامه سلطان ووزیر هردو کشته شدند **محاصل**
چنین قضیه کم واقع شده که چنان سلطانی عزیز بآن آسانی اسیر
چنین خصمی ذلیل حقیر گردد **شعر**

آه کسان خورد نباید شمرد	آتش سوزان چه بزرگ وچه خورد
تیر ضعیفان چه گشاد از کمان	بگذرد از نه سپر آسمان

و دیگری آنکه بهر طریقه ودستوری که خواهند که عموم تابینان ورعیت
وسپاه ایشان بآن مستقیم ومؤدب باشند از نیکویی نیت وسیرت
وعدالت وآگاهی وترحم بر عباد ورفع ظلم وفساد وبدع وعناد و
غور نمودن مطالب ضعفا عباد وبسط بساط بذل واحسان ودوری

از غفلت ولهو ولعب وامثال آن اولا خود را برآن طریقه وادارند تا دیگران
نیز برآن طریقه گرایند وباین تدبیر لطیف براه آیند **وچنانچه** عقلاء هوشمند
وحکماء دانشمند گفته اند ولات وحکام وسلاطین وقایدین
عساکر نصرت قرین مانند صاحب سایه وسایه اند چه اگر صاحب سایه کج باشد
بیشک سایه او نیز کج خواهد بود وممکنست که پادشاهان عادل را بجهت
راستی ودرستی طریقه عدالت چنانچه احادیث عامه وخاصه بر آن
ناطق است ظل الله گفته باشند زیرا که پادشاه جایر را ظل الله نتوان
گفت وپر ظاهرست که هرگاه راهنما خود گمراه باشد پیروان او را
بنجات نتوانند برد بلکه سزاوارست که پادشاهان جور را ظل الشیطان
گویند نه ظل الرحمن ولهذا الله تبارک وتعالی در کلام مجید خود نهی از
پیروی شیطان وشیطان صفتان ضال مضل فرموده بقول او عز وجل
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ **وباید** که همواره با نیکان نیکی وبا بدان

بدی نمایند تا بدان نیز باین تدبیر لطیف براه آیند و به نیکی گرایند

و نیکان بنیکی خود بیفزایند و این اسهل و اعظم و انفع تدابیرات

و اگر عمل نمایند آثار جمیلهٔ ازان مشاهده فرمایند **و نیز** قوی‌تر سببی از اسباب

اختلال حکومت کینه وری و لجاجت و مؤاخذهٔ رعیت بهر جریمهٔ سهلی

و برروی ایشان آوردن آنچه را که اظهار آن از حکام و سلاطین

لایق نباشد و گره آنرا در دل گرفتن است **چنانچه** حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله و سلامه علیه بمالک اشتر رضوان الله علیه وصیت فرموده

و حاصل مضمون آن اینست که بگشا از مردمان گره هر کینهٔ که از ایشان

در دل بسته باشی و قطع کن از خود رشتهٔ هر انتقام را و نادان

و انما خود را در آن و تغافل ورز از هر چه صحیح نباشد ترا التعرض با آن و

فاش نمودن آن **و نیز** فرموده که اگر گمان برند رعیت بتو ستمی و انحرافی

از عدالت پس اظهار کن برای ایشان عذر خود را و بگردان از خود

کمانهای

کمانهای ایشانرا باظهار تو عذر آنرا پس بدرستی که در این طریقه

عذر خواستنی است که میرسی در آن عذر خواستن بمطلب خود از تقویم

ایشان بر حق **حاصل** آنکه چون سپاه یا رعیت حاکم و سردار را متهم

بجوری دانند باید که حاکم و سردار عذر خود را برایشان ظاهر کرداند

و آن گمان غلط را از ایشان رفع کند نه آنکه از عالم غرور در امثال این

مقام اعذار و اعلام بحقیقت حال را از خود نقص و عار دانند و از اظهار

آن استنکاف نماید و بروی خود نیاورد و راه حرف در آن باب ندهد

پس او را عامهٔ خلایق جفا کار و راغب بحیف و میل دانند و دل از دوستی

و اخلاص با او بگردانند و بغض او در دل گیرند و فرمان او از روی رغبت نبرند

زیرا که طباع مردم عالم مجبولست بمحبت عادل و بغض ظالم بدون اختیار

و بنا بر منطوق کلام معجز نظام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرموده

بِالسِّيرَةِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُنَاوِي یعنی بسیرت نیکو و طریق صواب

که عین عدالتست مقهور میگردد دشمن باعتبار اینکه عدالت موجب
میل دلهای خلایق و یاری نمودن و نصرت دادن ایشان است و این معنی
موجب غلبه نمودن بر دشمنان و فی الحقیقه محض شهرت صیت عدالت
پادشاهان موجب هراس دشمنانست و دیگر آنکه واشی و ساعی را بخود
راه ندهند و تجسس پنهانیهای سپاه و رعیت ننمایند که این معنی مورث
مفاسد عظیمه و اختلال احوال رعیت و سپاه میگردد و تجسس عورات
یعنی پنهانیهای خلق شرعاً و عقلاً منهیٌّ عنه و مذموم است و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرموده که باید باشد دورترین
رعیت تو از تو و دشمن داشته ترین ایشان نزد تو آنکه طلب کننده ترین
ایشانست عیبهای مردمان را زیرا که البته در مردمان عیبها است
و والی اولی است از همه کس بپوشیدن آن عیبها و رسوا ساختن ایشان
پس طلب کشف مکن از آنچه غایبست از تو از عیبهای مردمان که نیست

در وصیت مالک اشتر سردار خود رضوان الله علیه صح

تجسس

تجسس در آن پس منیست بر تو مگر پاک ساختن آنچه ظاهر باشد از
عیوب خلق و الله تعالی حکم میکند بر آنچه غایب باشد از تو پس بپوشان
عورت و خلل بندگان را چندانکه میتوانی تا بپوشد خدا از تو آنچه دوست
میداری پوشیده ماندن آنرا از عیوب تو مراد از عیوبی که مأمور بکتمان
آن شده ایم معاصی چند است که ضرر آن بهمان شخص عاید گردد و اگر ظاهر
گردد خجالت و عار لاحق او شود و موجب سرزنش مردمان و سرافکندگی
او باشد و گفته اند غالب آن در حقوق الله باشد که مظلمهای آن همین
بفاعل آن عاید گردد و پس نه اموری که باعث اختلال و فساد امور و
جرأت اشرار گردد بدانکه واشی و ساعی کسی را گویند که تتبع عیوب و
خللهای مردمان و تجسس آن کند و آن خبر را پیش ملوک و ولاة و حکام
و غیر ایشان برد بقصد افساد و اضرار نه اصلاح و نه امر بمعروف و
نهی از منکر و در انیس العابدین روایت شده که شخصی نزد حضرت

امیر المؤمنین علیه السّلم آمده سعایت کسی کرد آنحضرت فرمودند که من این
سخن را از مردمان میپرسم اگر راست گفته باشی ترا بسبب این سخن
دشمن دارم و اگر دروغ گفته باشی ترا عقوبت کنم و اگر توبه کنی ترا ببخشم
آنمرد گفت توبه کردم و بخشیده شد اللّٰهمّ اجعلنا ممّن اذا رای
حسنةً اداها وان عثر علی سیّئةٍ واراها

فصل سیوم

در باب رخصت خدعه و مشی بعنوان تجبّر در محاربات **بدانکه** در طرق
خاصه و عامه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر روایت شده
که اَلحَربُ خُدعةٌ یعنی امر محاربه مکروه رسانیدنست بدشمن بحیثیتی
که او نداند و در عرف اینمعنی را خدعه و حیله و مکر میگویند و در میان
عرب مثل است که اِذا لم تغلب فاخلب یعنی هرگاه بر دشمن غالب نتوانی
آمد پس حیله نما با او **و در کتب** معتبره از بعض شجعان عرب منقول است
که در امر محاربه حیله ابلغ از دلیریست و لهذا جمیع عقلا اتفاق نموده اند

که خدعه اگر در جمیع احوال بر نسوان و رجال قبیح و نامرغوبست در حین
محاربات حسن و مطلوبست **واز جمله** حیل ضروریه در امر محاربه چنانچه
در کتب معتبره مسطور است تعیین جواسیس معتمده است در لشکر عدو
و استعلام اخبار و ارادات و خیالات ایشان و استمالت رؤسا و
شجعان ایشان بقدر مقدور و اگر مناسب مقتضای وقت دانند و توهم مفسده
در آن نبینند بهدایای عاجل و وعدهای آجل و سایر وسایل ایشانرا بجوی
بطرف خود مایل و اطماع ایشان را بهبیات مفخمه و ولایات و حکومات سنیه
قوی گردانند و اخبار مزوره بر سهام نوشتن و بلشکر دشمن انداختن
نیز نوعی از حیل معموله متعارفه است **و باید** که با وجود احتیال تمام اعتماد
بر حیل خود ننماید چه این قسم تدابیر از آنطرف نیز احتمال دارد و در
هرحال باید یقین داشته باشد که ازمهٔ امور عالم و فتح و نصرت بنی آدم
بقضا و قدر آلهی است و هرگاه زوال دولتی مقدر شده و اراده او جل

وعلی المجلول بلا تعلق گرفته باشد آفت در حیل خواهد بود حاصل آنکه
عاقل هوشمند باید تدابیر و حیل خود را اصل نداند و بر آن اعتماد
ننماید بلکه در همه حال نصرت را از جانب حضرت ذو الجلال منتظر و از او
طلب نماید و مشی بعنوان تکبر و تبختر در همه حال مذمومست مگر در محاربات
و بین الصفوف مطابق حدیثی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
منقولست که آنحضرت نظر کرد بابی دجانهٔ انصاری که بتبختر راه میرفت
در میان دو صف پس فرمود که این نوع رفتاریست که دشمن میدارد
آنرا الله تعالی مگر در اینمکان بدانکه شجاعت عماد فضایل و سخاوت از
لوازم آنست و این دو صفت هرگز از یکدیگر منفک نمیگردند و از جمله
فضایل آن آنست که کامل گردانیده است الله تعالی آن دو صفت را
بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله مگر در شیر یزدان و شاه مردان
امیر المؤمنین علیه صلوات الله الملک المنان که صیت شجاعتش در نه گنبد

نیلکون

نیلگون فلک پیچیده و آوازهٔ خوان احسانش قاف تا قاف هستی رسیده
شعلهٔ آتش ذو الفقارش دشمن سوز و زور بازوی خیبر گشایش در
نصرت دین مبین سید المرسلین عمرو داود لفروز قوت پنجهٔ همایونش
پنجهٔ خورشید را درهم نوردیده و بتأثیر سر انگشت سبابهٔ
دعایش آفتاب عالمتاب بعد عمر دوباره رسیده شعر

برگشت اگر بحکم حیدر خورشید ❊ از قدرت آنجناب مشمار بعید
انگشتری چرخ در انگشتش بود ❊ هر سو که اراده داشت میگردانید

و در جمیع غزوات حضرت خیر البریه صلی الله علیه و آله حاضر بود و در هر یک
معجزات باهره مینمود غیر تبوک که آنحضرت او را در آن غزوه در اهل خود
خلیفه ساخت و در کشف الغمه مسطور است که حضرت رسول عالی مقام
علیه و آله صلوات الله الملک العلام بطریق وحی و الهام میدانست که
در آن سفر کار بقتال ارباب ضلال منتهی نمیشود بدینجهت آنحضرت را در

مدینه خلیفه نمود و بتوقف او راضی شد و در شرح دیوان مسطورست
که بشافعی گفتند چه میگویی در باب علی او گفت چگویم در باب شخصی
که جمع شده است برای دو خصلت با سه خصلت که جمع نشده اند برای
احدی از بنی آدم جود با فقر و شجاعت با رأی و علم با عمل پس خواند این شعر را که شعر

اَنَا عَبْدٌ لِفَتًى اُنْزِلَ فِیْهِ هَلْ اَتٰی	اِلٰی مَتٰی اَکْتُمُهُ اِلٰی مَتٰی

الکتمه

و بروایت مخالف و مؤالف از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
مرویست که چون بمعراج رفتم دیدم که بر عرش نوشته بود لا اله
الّا الله محمّد رسول الله ایّدته بعلیٍّ و کسیکه تتبع غزوات
آنحضرت نماید معلوم مینماید که اسلام بشمشیر آنسرور دین والا گهر برپا و
مبین بهدایت آن هادی شارع نجات مؤمنین هویدا گردیده
چنانچه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله فرموده که اَنَا
الْمُنْذِرُ وَ اَنْتَ الْهَادِیْ و لنعم ما قیل فی فضیلته شعر

کَفٰی فِیْ فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِیٍّ	وُقُوْعُ الشَّكِّ فِیْهِ اَنَّهُ اللهُ
بس این نکته در حق نمایی او	که کردند شک در خدایی او

و بنا بر منطوق احادیث متکثره خاصه و عامه حب او ایمان
و بغض او کفر و مستوجب عذاب نیران است شعر

از مهر علی سکه یابد عرفان	تا نقش همه دم نقش کند بر دل و جان
این نکته طرفه بین که ارباب کمال	یابند ز بینات نقش ایمان

الحاصل قوت دل آن برگزیده حضرت ذو الجلال که باعث بر اقدام
اهوال و ملاقات ابطال رجال و مجاهدات کفار و قاطبه اهل ضلال بود ظاهر
از آنست که محتاج بنقل و بیان تواند بود و در نزد مخالف و مؤالف شایع
از آنست که در نقل آن تکلف توان نمود بلکه در علم بآن مساویست بعید
و قریب و بر اقرار بآن متفق اند بغیض و حبیب و تصدیق آن کرده اند
اجنبی و نسیب او است فارس اسلام و در وشنکر تاریکی کفر و ظلام

اوست مفرق جمعیتهای کفار اوست نصرت دهنده دین مبین

بضرب ذو الفقار صاعقه بار اوست سیف الله اوست آیة الله

اوست حجة واضحه اوست بینه لایحه اوست ضیافت کننده طیور و

سباع روز ملحمه اوست غالب کل غالب و هزبر سالب و مظهر عجایب

و مظهر غرایب و شهاب ثاقب و مفرق کتایب اوست حلال مشکلات و کشاف مبهمات

سر اولیا مفخر اوصیا	شه لافتی مظهر هل اتی
در علم از و در جهان گشته باز	بعلم لدنی شده سرفراز

لیکن تیمنا و تبرکا بذکره العلی و برای زیادتی دیده وری مستبصر

و کشف وجوه بعض اخبار مشتهر بعطره از جار مفاخر و ذره از ذرات

خورشید مظاهر آن امام گزین بعرض ناظرین از شجعان و شیعیان و

اخلاصمندان خاندان مصطفوی و پیروان آن ناصر دین احمدی و مروج

شریعت غرای محمدی صلی الله علیه و آله میرساند که معنی شجاعت طریقه

مخاصمت و محافظت ثغور مسلمین را از آن پیشوای دین مبین و پشت و

پناه عاصین فرا گیرند و بوسیله این تاسی در دارین بمطالب ارجمند

رسند بدانکه اول شجاعتی که از آن سرور شجعان بمنصه ظهور رسید

و سبب مباهات آلهی در نزد ملائکه سماوی گردید بنا بر آنچه در کتاب زبدة

المقال مثبت و مرویست آنست که در هنگامی که حضرت خاتم الرسل فی فضایل الآل

و دلیل السبل صلوات الله و سلامه علیه و آله اظهار نبوت نمود و جمعی

از انصار در عقبه اولی و ثانیه با آنحضرت بیعت نمودند و هر گاه در

مکه شدتی از کفار بمسلمین میرسید که تحمل آن نمی آوردند بحبشه یا بمدینه

مشرفه هجرت مینمودند و چون معلوم کفار شد که مسلمین دار هجرت و

گریزگاهی بهم رسانیده اند و هر که مسلمان شد بآنجا رفت اینمعنی بر

ایشان گران آمده رؤسا و سرکردگان قریش مجمعی ساختند که در آن

باب تدبیری اندیشند در این هنگام شیطان بصورت شیخ نجدی

نقل نمودند از شجاعت حضرت امیر المؤمنین حیدر صفدر در غزوات حضرت خیر البشر و استوار نمودن ارکان دین مبین بذو الفقار ما عفو آن سرور علیها والهما صلوات الملک الاکبر

ظاهر شد و گفت بمن رسیده است که اجتماع شما برای مشوره ایست
پس دوست داشتم آنکه حاضر شوم با شما در آن مجمع و شما از من مصلحت
خیری خواهید دید پس او را داخل کردند در آن جا نقی که در دار الندوه
بود پس گفت ابو البختری که یکی از رؤسای آنقوم بود که رأی من اینست
که محمد را در خانهٔ حبس و در آن را مسدود نمایید و روزنه در آن واگذارید
که آب و نان باو دهید و منتظر باشید تا اجل او برسد شیخ نجدی گفت
این عقل نیست بواسطهٔ آنکه او را قوم و قبیله ایست حمیت ایشان را
بر آن خواهد داشت که با شما مجادله و مقاتله نمایند همگی گفتند شیخ
نجدی راست میگوید پس هشام بن عمرو که او نیز یکی از رؤسای قوم
بود گفت رأی من آنست که او را بر شتری رمنده و شموس سوار کنیم
و از میان خود او را بیرون کنیم پس هلاک او در دست هیچیک از
شما نباشد که کسی دعوای خون او تواند نمود و ما و شما همگی در راحت

باشیم شیخ نجدی گفت بد تدبیر ایست اینکه اندیشیده اید زیرا که
قصد مردی میکنید که بتحقیق فاسد کرده است بعقلهای شما را پس تابع او
شده اند بعقلان شما و شما بیرون میکنید او را بدیار دیگر پس فاسد میکرداند
دیگرانرا و تابع خود میسازد ایشانرا او شیرین زبان و خوش کلام است
که دلها را بخود میل میدهد چنانچه میدانید بخدا قسم که اگر چنین کنید هر آینه
جمع میکند مردمانرا و با شما مقاتله و مجادله مینماید و شما را از شهرهای شما
اخراج میکند و میکشد بزرگان شما را همگی گفتند راست میگوید شیخ
نجدی پس ابو جهل گفت بخدا قسم که من بشما مینمایم رایی را که غیر از آن چاره نمی‌یابم
و آن اینست که از هر عشیره از عشایر قریش بگیرید جوان میان سالی و
بهر یک شمشیری بدهید که بیکدفعه بزنند بر محمد صلی الله علیه و آله بیکضرب
پس هرگاه کشته شد خون او پامال میشود در میان جمیع عشایر قریش
پس ناچار راضی میشوند بدیت گرفتن و همگی یکدیت خواهید داد ابلیس

لعین گفت این رأی خوب رأییست و بهترین رأیها است و راست گفت
اینمرد در مشورت شما از سخن او در مگذرید پس همگی قرار برین رأی دادند
و متفرق شدند پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و آیهٔ وافی هدایه
وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجُوکَ
وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللهُ وَاللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ را بحضرت خیر البشر
صلی الله علیه و آله رسانید حاصل معنی بنا بر قول مفسرین آنکه یاد کن زمانی را
که مکر کردند بتو آنانکه نگرویدند تا حبس کنند ترا یا بکشند ترا بشمشیرهای
مختلف یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان مکر میکردند و جزا میدهد ایشان را
خدای تعالی بر مکر ایشان و خدا بهترین جزا دهندگانست مکر مکاران را از او جزا
آنست که مکر ایشان را بر ایشان رد میکند و امر کرد که آنحضرت در
خوابگاه خود نخوابد و علی بن ابی طالب را در خوابگاه بجای خود بخواباند
و کیفیت این قضیهٔ غریبه در کتاب بهجة المباهج براینوجه ایراد شده

که در آنوقت

که در آنوقت آنحضرت صلی الله علیه و آله کرار غیر فرار و قسیم جنت و نار را
طلبیده گفت که جبرئیل مرا خبر داد که اشرار قریش بقصد قتل من یکجهت گشته
و درین باب با یکدیگر عهد و پیمان بسته اند و من مامور شده ام که ترا
بر بستر خود خوابانیده بجانب مدینه روم چون مشرکان بستر را خالی
ببینند دست از من برداشته ترک تعاقب نمایند مصلحت تو درین
باب چیست و چه خواهی کرد آن قدوهٔ ابرار گفت یا رسول الله اگر این معنی
متضمن سلامت تو خواهد بود هر نوع حادثه که روی دهد نماید بطوع و
رغبت پذیرفته بجان و دل استقبال نمایم رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود چون بر فراش من آرام گیری کفار ترا تصور من نمایند و بر
قتل تو جازم گردند آنحضرت فرمود که جان من فدای تو باد مقصود من
سلامت ذات اشرف تست هر قسم بلیه که با صحت ذات تو بر من وارد
گردد راضی و شاکرم چون آنجناب این کلمات را از آنحضرت شنید فرمود

برفراش من تکیه کن و بُرد سبز مرا بر خود بپوش و بدانکه حق عز و علا
اولیاء خود را بقدر ایمان و منزلت ایشان امتحان میکند و از فرق انام
هیچکس را بلا سخت تر از انبیا نباشد و الله تعالی مرا و ترا در اینواقعه
امتحان مینماید چنانچه ابراهیم و اسمعیل را علی نبینا و آله و علیهما السلم
امتحان فرمود پدر را بذبح قرة العین خود مامور ساخت پس یکدیگر را
در آغوش کشیده گریستند و سید انس و جان بعد از وصیت
نمودن بصبر و ثبات نماز مغرب و عشارا در آنمقام ادا نموده
بیرون آمد از مکه و یکقبضه خاک برگرفت و پاشید و در آنحال
مشغول تلاوت سورهٔ مبارکه یس و آیهٔ شریفه وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ
اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
رسیده بود و الله تعالی چشمهای کفار را نابینا کرد بحیثیتی که
اورا اصلا ندیدند منقولست که از آنخاک بر سر هر که بفرمان الهی رسید

درجنگ بدر بقتل رسیده بآتش دوزخ پیوست و حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در چنین وقتی جان خود را فدا کرده
در خوابگاه آنحضرت از روی کمال صدق و یقین خوابید و در چنین جای
مضطرب و اندوهناک نشد دل او با وجود حداثت سن و چون
صبح طالع شد مشرکان در امضای عزم خود با شمشیرهای کشیده
بدانخانه درآمدند خالد بن ولید تیغ کشیده پیش پیش ایشان میرفت
چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آنحال را مشاهده نمود برجسته
و دست خالد را چنان فشرد که آن مدبر بیطاقت شده رو بگریز نهاد
و آنحضرت شمشیر از دست او برآورده بهمان شمشیر بر مشرکان حمله کرده
مشرکان تاب نیاورده راه هزیمت پیش گرفتند و باز جمعیت نموده
بطلب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کس باطراف فرستادند
و هر که از آنجناب پرسید که صاحب تو کجاست گفت نمیدانم و در آنروز

آیه وافی هدایه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ
در شان آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه نازل شد حاصل معنی بنابر
قول مفسرین آنکه واز جملهٔ مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را
یعنی جان خود را بذل میکند برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست
بر بندگان خود که در طلب رضای او جان خود را فدا میکنند وسه روز
بعد از آن در مکهٔ مشرفه ماند و امانتهای مردم که نزد آنحضرت صلی الله
علیه و آله بود بصاحبان آنها رد فرمود و در مکه نماند از ذکور مسلمین
سوای آنحضرت مگر آنکه محبوس و معذب بود پس بمکتوبی مصحوب
ابی واقد لیثی از جناب مستطاب خیر البشر بآنسرور صلی الله علیهما
اخبار رسید که در توجه بجانب مدینه مسارعت نما و زیاده بر قدر
ضرورت توقف مفرما آنحضرت حضرت فاطمهٔ زهرا و فاطمه بنت
اسد والدهٔ محترمهٔ خود و زنی دیگر از بنی عبد المطلب که بروایتی [illegible]

نام داشت و ام ایمن نیز که بایشان ملحق شد و ابی واقد که شتران را
میراند از مکه برآمد و فی الحقیقه تنها بود با وجود شدت عداوت اعدا
با او و چون مشرکین قریش بر آنحال اطلاع یافتند هفت سوار دلیر
تمام سلاح بعقب آنحضرت فرستادند سواران در راه بآنحضرت رسیدند
و عازم دستبرد شدند آنحضرت شمشیر از نیام برآورده آهنگ
ایشان نمود آنگروه نیز روی بدانجناب آوردند و گفتند که گمان تو
اینست که با این زنان از دست ما نجات خواهی یافت و از آسیب
سیف و سنان ما خلاص خواهی شد پس سواران بشتران نزدیک شدند
و خواستند که زنان را باز گردانند شاه مردان قدم ممانعت پیش
نهاده خود را بآنگروه خذلان پژوه رسانید یکی از آن مخاذیل شمشیری
حوالهٔ آنحضرت کرد آنحضرت ضربت او را رد کرده شمشیری بر دوش
آن مدبر فرود آورد که جسد خبیثش را تا بزین شکافته بدرکات جحیمش

رسانید آن شش نفر گمراه دیگر بعد از مشاهدهٔ این حجت قاطع عقد
جمعیت از دست داده راه انهزام پیش گرفتند منقولست که آنحضرت
میفرمودند که بقصد ادراک خدمت رسول خدا بمدینه میروم
هر که از نعمت حیوة سیر شده باشد نزدیک من آید تا خونش بریزم
دیگر این هوس کسیرا در خاطر خطور نکرد و آنحضرت در کمال اطمینان
قطع مسافت مینمودند تا در مدینهٔ مشرفه بخدمت آنسرور صلی الله علیه وآله
رسیدند پس اگر نمیبود آنکه الله تعالی مخصوص ساخته بود دل او را بتقویت
وجنان او را بثبات و نفس او را بشهامت هر آینه مضطرب میشد
در چنین مقامی هر چند خبر داده بود او را آنسرور صلی الله علیه وآله
بآنکه آسیبی بتو از ایشان نخواهد رسید زیرا که در نفوس بشریه
با وجود تیقن عدم اذیت آثار خوف و اضطراب ظاهر میشود از رؤیت
مخوف چنانچه از حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام در کتاب زبدة

المقال

المقال منقولست که با وجود درجهٔ نبوت در حین القاء عصا و تصییر
آن اژدها اثر خوف در او ظاهر شد و الله تبارک و تعالی در کلام مجید
خود اخبار از آن فرموده که وَلّٰی مُدْبِرًا فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً
مُوسَىٰ پس فرمود الله تعالی که أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ و ایضا خُذْهَا
وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ و در کتب سیر مسطور است که
حضرت کلیم الله با وجود مرتبهٔ عظمی جامه که در بر داشت طرف آنرا
بر دست خود پیچید که عصا را تواند بدست گرفت پس گفته شد باو
که ای موسی آیا گمان کردی که هرگاه الله تعالی رخصت فرماید که اژدها
بتو ضرر رساند گوشهٔ جامهٔ تو چیزی از جملهٔ اذیت آنرا از تو دفع میتواند
نمود پس فرمود آنحضرت که نه ولیکن من ضعیفم و از ضعف مخلوق شده‌ام
پس ازین حکایت معلوم شد که نفس بشر را خوفی عظیم از هایلات
امور میباشد و همچنین بار در آنحضرت را الله تبارک و تعالی امر فرمود

باندا ختن او بدریا و نهی نمود او را از خوف و حزن و خبر داد او را که او را
بتو خواهیم رد کرد با وجود اینمراتب بعد از انداختن بدریا بمثابهٔ
اضطراب نمود که نزدیک بود که آن راز آشکارا شود و خلق را معلوم
گردد پس الله تعالی بفضل خود دل ورا قوی کرد که با اضطراب جنانی
اینمعنی را مخفی توانست داشت پس بر هر صاحب کیاستی پوشیده
نخواهد بود که اگر الله تعالی عطا نمیفرمود بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه دلی که متصف باشد بقوت تامه چنانکه حق معنی شجاعت است
البته بمقتضای نفس بشری او را خوف و اضطرابی بهم میرسید که
یک کس تنها در میان جمعی کثیر و جمی غفیر از اعدا که بجملگی بر قصد قتل او
اتفاق نموده باشند بخوابد و سه شبانه روز بعد از هجرت آنحضرت
در آنمقام بر خطر مکث نماید و ودایع خلق را که در نزد آنسرور صلی الله
علیه و آله بود ادا نماید و بعد از آن تنها از میان اینمقدار دشمن خود را

بخدمت آنسرور رساند ان هذا الشیء عجاب و درین باب صاحب
کتاب بحر المناقب نقل نموده از کتاب انصاف ابن اثیر که الله تبارک و تعالی
مباهات فرمود بعلی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه پس گفت
بجبرئیل و میکائیل علیهما السلام که بدرستیکه من برادری قرار دادم میان
شما و گردانیدم عمر یکی از شما را درازتر از عمر آن دیگر پس کدام یک
از شما ترجیح میدهد برادر خود را بطول حیوة و از عمر خود بآن دیگری
چیزی می بخشد پس هر یک از ایشان طول عمر خود را اختیار کردند
پس الله تعالی فرمود چرا نبودید مثل علی بن ابی طالب علیه السلام بتحقیق که
من برادری بستم میانهٔ او و محمد صلی الله علیه و آله پس خوابید علی بر فراش
او و فدا کرد جان خود را برای او و ترجیح داد زندگانی او را بر زندگانی
خود نزول کنید بسوی او پس محافظت کنید او را از دشمن او پس
نزول کردند ایشان بسوی او پس محافظت کردند او را با نیرو

که جبرئیل علیه السلم نزد سر او بود و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل علیه السلم
میگفت بخٍ بخٍ یا ابن ابی طالب مَن مِثلُكَ وَقَد باهی الله تعالی
بِكَ المَلائکة یعنی خوشی و فیروزی باد ترا ای پسر ابوطالب کیست
مثل تو و بتحقیق که مباهات نمود الله تعالی بتو ملائکه خود را و در کتاب
زبدة المقال فی فضایل الآل مسطور است که هرگاه امری از امور
مهمه یا دشمنی از دشمنان قویه خیر البریه صلی الله علیه و آله را عارض
میشد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را برای کشف
و رفع آن طلب میفرمود و باعتبار وثوق بوفور شجاعت و شهامت
بآنجناب رجوع مینمود و یکی دیگر از جملهٔ جهادات غزوهٔ بدر است
و سن شریفش در آنغزوه بنا بر روایت مترجم کشف الغمه
به بیست و هفت سال رسیده بود و اول کسی از شجعان مشرکین
بمیدان آمد و آنحضرت را بمبارزت طلبید خال معویه ولید

علیهما اللعنة والهاویه بود و قبل از آنکه آن شقی بخود پردازد و
دست بسیف و سنان یازد بیکضرب حیدری بدار البوار رسید
و همچنین حنظلة بن ابی سفیان برادر معویه و غیرهما که همان شربت چشیده
بهاویه رسیدند و بالجمله بهر طرف که بقصد کفار دغا مرکب برق کام
گردون خرام میتاخت خرمن هستی اعدا را در دم فنا میساخت گاهی
تیغ مغفر شکافش بشکل ثعبان کلیم ظهور نموده تهور و جلادت
کفار را که حکم نیرنگ و جادوی فرعونیان داشت ببراهین قاطعه
ابطال مینمود و زمانی نیزهٔ گره کشایش عقدهای باطله از قلوب
دشمنان ملت بیضا میکشود و حکیم سنائی علیه الرحمه در اینمقام فرموده
شعر

هر عدو را که در فکند ز پای	نام بردستش و زننده خدای
کرده از حلق دشمنان چو سحاب	جامهٔ رنگ را ز خون سیراب
گر شده گوش فتنه از کوشش	کرده فتح و ظفر زمین بوسش

مجملا از جملهٔ قتیلان شجعان آن معرکه بروایتی سی و شش کس بزخم
جان بستان حق
تیغ و سنان شاه مردان علیه صلوات الله الرحمن و سی و چهار کس
از آن ناکسان بسعی ملائکهٔ کرام و سایر اصحاب عظام مانند حمزه
سید الشهدا، و غیره از شجعان جنود ظفر ورود خاتم انبیا سلام
الله علیه و آله و علیهم بدرکات نیران پیوستند و بقیة السیف
بامداد جنود سماوی چنانچه قرآن مجید بآن ناطق است فرار نمودند
و تفصیل آن در کتب سیر مضبوط است **و جهاد دیگر غزوهٔ احد است**
و مجمل آن حکایت بنابر آنچه ارباب سیر نقل نموده اند برین وجه است که
اشراف قریش جهت تدارک واقعهٔ بدر ابو سفیان را سردار لشکر
شقاوت اثر ساخته با سه هزار نفر که هفتصد نفر از آنجمله زره پوش بودند
و دویست اسب و سه هزار شتر داشتند عازم مدینهٔ طیبه گردیدند
و پانزده هودج ترتیب داده بعضی از زنان را رفیق خود ساختند

تا در روز معرکه چنانچه دأب زنان جاهلیت بود تذکار کشتگان بدر
نموده در مصیبت ایشان مراثی خوانند و دف زنند و کفار
اشرار را بر محاربه تحریض نمایند و اصحاب حضرت خیر البشر در باب
تحصن بمدینه و بیرون رفتن از ارض طیبه اختلاف نموده آخر الامر
با اصحاب بموضع اُحُد برآمده الویه را تقسیم و لوای مهاجرین که خاصهٔ
آنحضرت بود بکرار غیر فرار یعنی علی بن ابی طالب علیه فرمودند
و با هزار نفر از دلیران که صد نفر از آنجمله زره پوش بودند متوجه
قتال اهل ضلال گردیدند و پنجاه نفر تیر انداز را امر نمودند که در شکاف
کوهی که بر پشت سپاه منصور بود اقامت نموده از آنمحل بهیچوجه حرکت نکنند
خواه غلبه از جانب لشکر اسلام بنظر ایشان آید و خواه از کفر چون طلحة بن
ابی طلحه که او را کبش کتیبه میگفتند و بشجاعت مشهور و لوای مشرکین
با او بود بمیدان آمده مبارز طلبی نمود و زبان بلاف و گزاف گشود

صف شکن میدان کین حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
آن سر حلقه فجار را بیک ضرب آبدار بدار البوار فرستاد و حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله از قتل آن شقی بغایت مسرور شد و تکبیر گفت
مسلمانان نیز شرط متابعت بجای آوردند و حمله کرده صفوف کفار را
متزلزل ساختند و بعد از او ارطاة بن شرحبیل که در میان قریش بشهامت
و شجاعت ممتاز بود صاحب لوا شد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بیکضرب بدنش را از بار سر سبک ساخت و بعد از او غلامی
از بنی عبدالدار رایت کفر را برداشت و او نیز بضرب حیدری
بدار البوار پیوست چون رایات کفر نگون سار شد راه انهزام پیش
گرفته فرار نمودند آن پنجاه نفر که مامور بودند که از شکاف کوه حرکت ننمایند
چون غلبه مسلمین را مشاهده نمودند و دیدند که مسلمانان دست از
تعاقب کفار برداشته مشغول غنایم شده اند بخلاف رای عبدالله

سردار خود عمل نموده باخذ غنایم مشغول شدند بعضی از مشرکین که در
کمین بودند از پس سپاه مسلمین برآمده بر مجاهدان راه دین تاختند
و لوای قتال افراختند عاقبت مخالفت فرمان سید انس و جان باعث
شکست مسلمانان گشته منهزم شدند و شیطان بصورت سراقه
متمثل شده فریاد کرد که رسول الله کشته شد و از این خبر اهل اسلام را
دهشت و حیرت دست داد طایفه بر سر سراقه ریختند که او را بقتل
رسانند جمعی شهادت دادند که در پهلوی ما بود و ما نیز از غیر او شنیدیم
و حمزه عم حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله و بسیاری از مسلمانان در آن
غزوه شربت شهادت چشیدند و مابقی فرار نمودند لیکن خلاصه موجودات
ثبات قدم ورزیده بنفس اشرف خود بانداختن تیر قیام مینمود و گاهی
بسنگ اعدا را از خود دور میساخت و روایت شده که جبرئیل و میکائیل
در آن روز بصورت دو مرد سفید جامه بر یمین و یسار آنحضرت قرار گرفته

شر کفار را از آن سرور ابرار باز میداشتند و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مرویست که در روز احد چون کفار بر مسلمین غلبه کردند
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از نظر من غایب شد در طلب آنحضرت
بهر طرف رفته از آنسرور خبری نیافتم چون معلوم بود که فرار او محالست
با خود گفتم مگر عروج باسمان نموده باشد قرار شهادت با خود دادم
و بر صفوف کفار حمله آوردم و باواز بلند تکبیر گفتم چون تفرق بحال کفار
راه یافت سید ابرار صحیح و سالم بنظرم درآمد دانستم که ملائکه کرام
بفرمودهٔ ملک علام آنحضرت را از شر اشرار محافظت نموده اند و در
بعض روایات منقولست که در روز احد چون مسلمانان هزیمت نمودند
و رسول الله صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند در آنحالت نظر مبارک
آنحضرت بر امیر المؤمنین علیه السلام افتاد که جان گرامی خود را فدای آنحضرت
ساخته بدفع اشرار کفار میپرداخت جمعی که در آنحال قاصد آنسرور گردیده

عازم دستبرد بودند منظور نظر اشرف شدند فرمود یا علی شر ایشان را
کفایت کن حضرت اسد الله الغالب بجانب آن گروه تاخته بعضی را
قتیل و بعضی را متفرق ساختند و بعد از آن دو مرتبه دیگر جماعتی
نمودار گردیدند که بعزم دستبرد قدم پیش گذاشتند آنحضرت
هر بار بضرب شمشیر آبدار خصم شکار دفع شر ایشان نموده مراجعت
فرمودند از شجعان کفار هشام بن امیه مخزومی و عمرو بن عبد الله و
بشر بن مالک عامری از جمله آن کشتگان بودند منقولست که در
آنروز در اثنای کیرودار شمشیر حیدر کرار شکست حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله شمشیر خاصهٔ خود را که موسوم بذوالفقار بود بآنحضرت عنایت
فرمود و چون آن کرار غیر فرار بقصد دفع کفار اشرار آن تیغ اعجاز
آثار را آخته اصدار آثار دمار ساخت هاتفی از جانب آسمان میگفت ع
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ؛ صاحب کشف الغمة

نقل نموده که عمر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در آن غزوه به بیست و
نه سال رسیده بود و این فتح نیز بسعی و اجتهاد آنحضرت روی داد
چه وقتی که اهل اسلام منهزم شده فرار نمودند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
تنها گذاشتند آن شیر معرکه هیجا تنها پای ثبات و صبر فشرده آن بلا
و عنا را بجان و دل خریدار گشت تا حق سبحانه و تعالی بسبب زور بازوی خیبر
کشای آن قدوه ابرار و تحریک ذو الفقار خصم شکار اهل شرک و ضلال را
قرین مذلت و نکال گردانید در اینوقت ابوسفیان گفت وعده ما و شما
سال آینده در بدر است و نیز مرویست که در آنروز وقتی که حیدر کرار بامر
سید ابرار بر جمعی کثیر از شجعان جیش ضلالت آثار حملات نموده آن گروه
خاکسار را آواره دشت فرار و ادبار ساخت جبرئیل امین گفت یا رسول الله
ملائکه تعجب مینمایند از حسن مواسات و مردانگی علی بن ابی طالب آنحضرت
فرمودند که اِنَّهُ مِنّی وَ اَنَا مِنهُ یعنی او از من است و من از اویم

پس جبرئیل علیه السلم فرمود که و اَنَا مِنکُما یعنی و من از شما هر دو ام
و در بعض از کتب سیر منقولست که زید بن وهب از عبد الله بن مسعود
سؤال نمود که چنین شنیده ام که در روز احد غیر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم دو نفر دیگر کسی در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نمانده بود این خبر مطابق واقع است یا نه جواب داد که در اوایل حال که سپاه
اسلام روی بوادی انهزام نهادند کسی بغیر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
نزد آنحضرت نماند بعد از ساعتی عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف
و طلحه بن عبید الله بخدمت آنحضرت شتافته کمر محاربه و مقاتله بر میان جان
بستند زید بار دیگر پرسید که ابوبکر و عمر کجا بودند گفت ایشان نیز
بگوشه رفته بودند از حال عثمن سؤال نمود گفت او نیز بطرفی شتافته در
روز سیوم از جنگ پیدا شد بنا بر آنکه مفر او عریض بود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله باو فرمودند که در اینواقعه زمان عریضی رفتی انتهی و دیگری

غزوهٔ بنی النضیر یهود بود که مجمل احوال ایشان بنا بر آنچه در کتب
مغازی مسطور است آنست که آن طایفه عهد نموده بودند که بطرفی رفته
آنسرزمین را از لوث وجود خود پاک سازند عبد الله بن اُبَیّ منافق
کس نزد ایشان فرستاده پیغام داد که در قلاع خود متحصن شده مراسم
قلعه داری قیام نمایید که من با دو هزار کس از قوم خود معاونت و امداد
شما خواهم نمود رؤسای ایشان بسخن واهی او مغرور گشته اظهار تمرّد
کردند حضرت سید ابرار رایت فتح آیت را باسد الله الغالب علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه داده از مدینهٔ مشرفه بیرون رفت ایشان
بحصارها در آمده آماده بیکار و مهیای کارزار گردیدند اهل اسلام
بمحاصرهٔ آن قوم گمراه پرداختند مرویست که شخصی از ایشان در
اثنای محاصره از غایت تهور تیری بجانب خیمهٔ حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله انداخت چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را غایب

یافتند بعضی از اصحاب غیبت آنحضرت را بعرض اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله رسانیدند آنحضرت فرمود که بی شک غیبت او متضمن مصلحت
شما خواهد بود در اینحال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمجلس همایون در آمد
سر آن مغرور را در پای آنسرور انداخت و گفت یا رسول الله این سر
آن شقی است که تیر بخیمهٔ مبارک تو انداخته است آنحضرت از کیفیت واقعه
پرسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود که چون جرأتی و جلادتی
با آن ملعون گمان داشتم اندیشیدم که شاید جرأتش بر آن دارد که شب
بیرون آید و هر کرا دریابد در هلاکش سعی نماید لاجرم در کمین او نشستم
و انتظار او بردم ناگاه دیدم شمشیری برهنه در دست گرفته با نه کس
دیگر قدم از حصار بیرون گذاشته بطرف خیام اهل اسلام در حرکت آمدند
من بجانب او تاخته بقتلش پرداختم و رفقای او گریختند و عزم آن دارم
که بجانب ایشان رفته اگر در خارج حصارشان دریابم ایشان را نیز

بصاحبشان رسانیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سهل بن حنیف
و ابو دجانهٔ انصاری را با هشت نفر دیگر از دلیران لشکر اسلام بطلب
آنحضرت مامور فرمود حضرت امیر و جماعت مامورین روانه شدند
و ایشان را در خارج حصار یافته همگی را از لباس حیوة عاری ساختند
چون یهود بنی النضیر راه نجات بر خود مسدود دیدند امان خواستند
پس سرور انبیا صلوات الله علیه و آله اسلحه و امتعهٔ ایشان را مقرر
فرمود که بگیرند مگر قدری از امتعه که چارواهای ایشان توانند برداشت
و امان داد و ایشان بعضی بخیبر و بعضی بشام و بعضی بمکه و سایر بلاد رفتند
و دیگری غزوهٔ بدر صغری است که آنرا بدر موعد نیز میگویند و در
این غزوه نیز سرور انبیا رایت نصرت آیت را باسد الله الغالب
عنایت فرموده با هزار و پانصد نفر که ده اسب داشتند و از آن طرف
ابوسفیان با دو هزار نفر که پنجاه اسب در میان ایشان بود جنود کفار

اندک مسافتی که طی کردند از بیم و هراسی که از جانب الهی بر دل های
ایشان طاری شده بود قبل از ملاقات مراجعت نموده جنگ را بوقت
دیگر انداختند **و دیگری غزوهٔ بنی المصطلق است** در کتب مغازی
مسطور است که باعث بر این غزوه آن بود که بمسامع علیهٔ حضرت خیر
البریه رسید که حارث بن ابی ضرار که پیشوای بنی المصطلق و متعلق بود
لشکر جرار فراهم آورده بعزیمت جنگ سپاه اسلام ارادهٔ حرکت دارد
پس سرور عالمیان تهیهٔ سپاه نصرت شعار نموده رایت مهاجرین را
که خاصهٔ آنحضرت بود بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما تفویض نمود
و علم انصار را بسعد بن عباده ارزانی داشته روانه گردیدند و در
عرض راه جاسوسی از کفار گرفتار و بفرمودهٔ رسول مختار روانهٔ دار
البوار گردید و در روز مقابله و مقاتله چنانچه در جمیع غزوات دأب
و دستور آنحضرت بود منادی ندا کرد که ای ارباب عناد بگفتن کلمهٔ

طیبهٔ لا اله الا الله و محمد رسول الله نفوس و اموال خود را
صیانت نمایید و خود را در معرض هلاک و بوار در میاورید هیچیک
از آن گمراهان قبول نکرده بافروختن آتش قتال اشتغال نمودند کرار
غیر فرار صلوات الله و سلامه علیه مالک نامی را که در شجاعت بی‌بدل
و در شیوهٔ محاربه ضرب المثل بود بضرب ذوالفقار آتشبار با پسرش
بدرک الاسفل سقر فرستاد و ازین ضربت وهن عظیم بحال آن طایفه
راه یافت و صاحب رایتشان نیز بدست ابوقتاده بقتل آمد و لوا سطوت
امداد ملائکه نیز خوف و هراس بقیاس بر کفار فجار استیلا یافته
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام اهل اسلام وزید و کفرهٔ فجره
راه انهزام پیش گرفتند و درین غزوه ده نفر از بنی المصطلق بشمشیر
مجاهدین معرکهٔ غزا کشته شده بقیه باسیری گرفتار و اموال
ایشان غنیمت اهل اسلام گردید **واز آنجمله غزوهٔ خندق است**

و آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند و گویند که در آن غزوهٔ عظمی فتح و نصرت
اهل اسلام بیک ضربت ذوالفقار صاعقه کردار حضرت حیدر کرار
اسد الله الغالب ابو الحسنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه حاصل
گردید و حدیث شریف لَضَربةُ عَلِیٍّ یَومَ الخَندَقِ اَفضَلُ
مِن عِبادَةِ الثَّقَلَینِ در طریق مخالف و موالف بسر حد تواتر رسید
و مجمل آن حکایت آنست که چون خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه و آله
یهود بنی النضیر را چنانچه گذشت از حوالی مدینهٔ مشرفه اخراج
فرمودند ایشان باطراف بلاد متفرق گشته هر یک در گوشه
منزل گرفتند از آنجمله قریب به بیست نفر بمکه رفتند و کفار
قریش را بر حرب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله تحریض نمودند
ابوسفیان ایشان را تعظیم و احترام نموده باتفاق در خانهٔ کعبه
قسم یاد کردند که در آشکار و نهان در عداوت مسلمانان با یکدیگر

متفق باشند و تا در قید حیوة باشند نهایت سعی و اجتهاد
بتقدیم رسانند و در حین وفات اولاد و احفاد خود را در آن امر
وصیت نمایند و بقبیلهٔ غطفان آمده آن گمراهان را نیز بر حرب
آنحضرت ترغیب و تحریص نموده وعده کردند که هر گاه کار باستظهار
ایشان از پیش رود یکساله خرمای خیبر و بروایتی نصف آنرا بدیشان
داده منت پذیر باشند عتبه که رئیس و پیشوای ایشان بود
سخن یهود را مشروط بر آن وعده اجابت نموده قوم بنی اسد را
که با او هم سوگند بودند بیاری طلبید و با خود متفق ساخت پس
ابوسفیان با چهار هزار نفر از لشکر قریش از مکه بیرون آمد و از
قبیلهٔ اشجع و اسلم و بنی مره و کنانه و فزاره و غطفان هر یک
با گروهی بوی پیوستند بقولی ده هزار و بروایت مقصد اقصی
بیست هزار کس بودند که بجانب مدینه در حرکت آمدند و چون خبر

اتفاق و اجتماع اشقیا معروض سدهٔ والا گردید اعیان مهاجرین
و انصار را احضار فرموده در باب دفع اعدا چنانچه شیوهٔ
آن سرور بود مشورت فرمودند بعد از اجالهٔ آرا سلمان فارسی رضوان
الله علیه معروض داشت که در بلاد عجم هر گاه لشکری گران متوجه شهری
شوند و مردم آنجا از مقاومت ایشان عاجز باشند خندقی بر گرد
شهر کنده در پناه آن بمدافعه قیام مینمایند این سخن موقع قبول یافته
رسول الله صلی الله علیه و آله این رای را استحسان شمردند طرفی از مدینه
که گشاده و بخندق احتیاج داشت بر اصحاب قسمت نمود و بالجمله
تا شش روز آن مهم باتمام رسید چون جیوش احزاب و جنود
اعراب بلب خندق رسیدند از مشاهدهٔ آن حال که در رسم عرب نبود
تعجب زیاد نمودند آنگاه بمحاصره مشغول شده از جانبین تیر و سنگ
بر یکدیگر می انداختند و کفار قصد خیمهٔ رسول مختار میکردند

وعبور شان از خندق که بروایتی پنج زرع عمق داشت میسر نمیشد
و مدت بیست روز یا بیست و چهار یا بیست و هفت روز علی
اختلاف الاقوال بر ظاهر مدینه توقف نموده اهل اسلام را محصور
داشتند مرویست که محلی از مواضع خندق بنابر تعجیلی که مسلمین در
اتمام آن داشتند بر وجه دلخواه انجام نیافته بود حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله هر شب بذات اشرف خود بحراست آن موضع
قیام مینمود منقولست که در هیچ غزوه مشقت و تعب آنحضرت
مثل غزوه خندق نبود و عسرت و غلا نیز در آن وقت شایع بود و
معجزات واقعه در ایام محاصره در کتب مبسوطه مرقومست گویند
روزی با اینحال کفار بدفعال از فروختن نایره قتال اشتغال
نموده جنگ انداختند و جمعی از ابطال رجال و شجعان عرب مانند
عمرو عبدود و نوفل و ضرار و هبیره و عکرمه و امثال ایشان

برکنار

برکنار خندق آمده از رخنه که بصعوبت عبور از آن ممکن بود گذشته
و ابوسفیان و خالد بن ولید و فوجی از رؤسای قریش در کنار خندق
صف کشیده ایستادند عمرو عبدود گفت شما چرا عبور نمیکنید ابوسفیان
گفت ما مهیای قتال و جدال و منتظر آنیم که هرگاه احتیاج بمدد داشته باشید
بشما ملحق گردیم و عمرو عبدود باتفاق جمهور اهل سیر در میان عرب
بشجاعت و شهامت طاق و در دلیری و تهور یگانه آفاق بود شجعان
روزگار و دلیران کارزار او را در معارک با هزار سوار جرار مقابل
میداشتند و از هیبت او تاثیر شمشیر و سنان می یافتند و از نگاه
خشمناک او که چون تیر زهرآلود جان گزا و عمر فرسا بود گروه گروه از معرکه
عنان میتافتند صاحب روضة الصفا بروایت بعض ثقات نقل نموده
که چون عمرو در میدان رزم جولان نمود و از صف مسلمین مبارز خواست
اصحاب جرأت بر محاربه او نمینمودند حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله

از سبب توقف و تعلل ایشان پرسید عمر بن خطاب از جانب اصحاب زبان
باعتذار کشوده معروض داشت که در زمان جاهلیت وقتی قافله از قریش
برسم تجارت عازم دیار شام بود و من و عمرو عبدود نیز با آن قافله
همراه بودیم در اثنای طریق جمعی از راهزنان که عدد ایشان بهزار
میرسید بقصد غارت قافله برسر راه آمدند اهل قافله سراسیمه و حیران کشتند
و دست از جان شستند عمرو شتر بچه را که در کذار بود ربوده سپر خود
ساخت و شمشیر کشیده بر صف ایشان تاخت آن کروه انبوه روی
بوادی فرار آورده از مقاومت او عاجز آمدند و اهل قافله بسلامت
بجانب مقصد شتافتند **کویند** که عمرو عبدود در واقعهٔ
اُحد بنا بر مانعی حاضر نشده بود در اینوقت برفاقت احزاب جنک
مسلمانانرا مطمح نظر ساخته بود که تلافی کذشته نموده بتازکی علم
اشتهار در میان شجعان روزکار برافرازد و شکستهٔ خود را درست سازد

القصه آن منهور بی باک و آن مشرک ناپاک در میدان جولان نموده
مبارز خواست چون جنود اسلام اورا بواجبی میشناختند کسی اراده
حرب او بخاطر نمیکذشت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله فرمود که دستی
باشد که شر دشمن خدا و رسول خدا را کفایت کند و خاطر مسلمانان را
از جانب او آسوده و فارغ سازد شیر خدا و سلطان اولیا اسد الله
الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه کفت یا رسول الله
اَنَا اُبارِزُهُ یعنی من بحرب او قیام مینمایم آنحضرت صلی الله علیه و آله
در جواب هیچ نکفت و بروایتی کفت این عمرو است بار دیکر عمرو
مبارز طلبید همانحضرت برخواسته رخصت طلبید باز همان جواب
شنید و ماذون نشد مرتبهٔ سیم عمرو تشلّم آغاز نموده کفت آیا
مردی در میان شما نیست که بمیدان در آمده با من محاربه نماید شما
بهشتی اثبات نموده اید و کمان میبرید که چون در میدان غزا بتیغ

کشته شوید داخل آن بهشت خواهید شد پس چرا در مقاتلهٔ
من اهمال نموده خود را معاف میدارید درین هنگام طاقت
حضرت کرار غیر فرار طاق شده گفت یا رسول الله مرا رخصت
فرمای که با این شقی محاربه نمایم و در آن باب مبالغه فرمود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت را نزدیک خود طلبیده شمشیر
خود را بدست مبارک بر میان آنجناب بست و زره را از سهام
حوادث وقایهٔ بدن بی بدلش گردانید و دستار مبارک
خود بر سرش بسته گفت اَللّٰهُمَّ اَعِنْهُ عَلَیْهِ یعنی ای خدای
مستحق پرستش یاری و نصرت ده علی را بر عمرو و بروایتی
دستهای مبارک بجانب آسمان برداشته گفت بار خدایا عبیده را
در روز بدر از من گرفتی و عمم حمزه را در واقعهٔ اُحُد از من جدا ساختی
الهی این علیست برادر من و ابن عم من فَلَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَ اَنْتَ

خیر الوارثین

خَیْرُ الْوَارِثِیْنَ پس شاه ولایت پناه پیاده آهنگ میدان نموده
روانه گردید و سر راه بر عمرو گرفت و او سواره ایستاده بود امیر
المؤمنین علیه السلام چون باو نزدیک رسید گفت ای عمرو تو پیش
از ظهور اسلام میگفتی که چون مرا یکی از سه چیز خوانند اگر همه را نپذیرم
البته یکی از آنجمله را بقبول مقرون میسازم عمرو تصدیق نموده آنحضرت
گفت اکنون ترا میخوانم بشهادت وحدانیت رب الارباب
و تصدیق رسالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و باینکه
حق عز اسمه که خالق جمیع موجودات است مطیع و منقاد گردی و نفس
خود را از عذاب ابدی بوسیلهٔ مسلمانی برهانی عمرو ازین تکلیف
سر باز زده گفت اینمدعا از من توقع مدار و بر بیان مطلب دیگر
همت گمار آنحضرت فرمود امر دیگر آنست که از محاربهٔ مسلمانان
دست کوتاه داشته بدیار خود باز گردی اگر قریش بر رسول خدا

غلبه نماید تو خود بی ارتکاب مشقت بمدعای خود برسی و بمطلوب خود
فائز گردی و اگر فتح و نصرت قرین حال ارباب ایمان گردد و قریش مغلوب
گردد تراحقی بر مسلمانان ثابت شود و ترک معاونت قریش و
امداد اهل حق نموده باشی عمرو گفت زنان قریش چه گویند که من برای بقای
نذر خود قادر گردم و دست از آن برداشته بی سببی مراجعت نمایم
و او نذر نموده بود که تا انتقام پدر از حضرت مقدس نبوی نکشد
روغن نمالد و استراحت ننماید چون عمرو از التماس دوم نیز
ابا و امتناع نمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود مدعای دیگر هست
با آن عمل باید نمود عمرو گفت بیان کن تا اگر مقدور باشد اجابت نمایم
فرمود که از اسب فرود آی تا باهم محاربه نماییم عمرو از این حرف در خنده شد
و گفت این خصلتی است که گمان نداشتم که هیچکس از دلیران عرب از من
این التماس نماید ای علی تو در حد شستی و ترا وقت آن نیست

که با گردان

با گردان صف شکن و دلیران مرد افکن مبارزت نمایی و بروایتی
آنکه گفت من یکی از دو شیخ قریش یعنی ابوبکر و عمر را میخواهم و قولی آنکه
گفت در میان بنی اعمام تو از تو بزرگتر هستند تو بسلامت بازگرد
تا دیگری باین کار قیام نماید و بروایت نقله اخبار عمرو گفت دوست نمیدارم
که خون تو در دست من ریخته شود چه در میان من و پدر تو دوستی
و صداقت استحکام داشت و من رعایت حق نمک نموده نمیخواهم
که متعرض حال تو گردم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که اگر ترا ریختن
خون من خوش نمی آید من دوست میدارم که خون چون تو مشرکی
ریخته شود و باین سبب بحضرت جلال احدیت تقرب جویم عمرو از این
سخن برآشفت و از اسب فرود آمده مرکب را پی کرد و شمشیر را علم
ساخته بر آنحضرت حمله نمود شیر بیشه ولایت سپر در سر کشید
آن مشهور بی باک ضربتی که سنگ خارا در مقاومت آن چون جوهر

هوای بی ثبات بود بر سپر فرود آورد و از آن ضرب سپر
بشکافت و سر مبارک آنحضرت اندکی مجروح شد عمرو چون
آن ضربت را بی اثر و خود را در معرض خطر دید خواست تا در افنای
آن شیر بیشه لافتی و مبارز میدان هل اتی که حجت قاطع مشرکین
و حصن حصین حضرت سید المرسلین بود دست باسباب
فریب و افسون برده بحیله و مکر ضرری بذات اقدس آنحضرت رساند
غافل از آنکه قضای آسمانی و تایید یزدانی را قوت جسمانی و
حیل شیطانی دافع و مانع نمیتواند شد سلطان مجاهدین
امیر المؤمنین علیه السلم او را دیگر فرصت دستبرد و مجال حرکت نداده
بازوی کفرشکن را با ذو الفقار اعجاز آثار بعزم هلاک آن سفاک
فرود آورده سر پرغرور او را که از گردنی که مایه گردنکشی و ستون
سرافرازی بود جدا گردانید. باواز بلند تکبیر گفت حضرت مقدس نبوی

از استماع

از استماع آواز سرور اولیا بر غلبه و نصرت آنحضرت اطلاع یافته
زنگ ملال از آیینه ضمیر انورش زدوده شد و بروایتی امیر المؤمنین علیه السلم
بضرب ذو الفقار اعجاز آثار ریگ ران آن مدبر را از بدن شومش جدا گردانید
آن شقی پای بریده خود را برداشته بجانب آنحضرت انداخت و
همچنان در طریق کفر و عناد پای ثبات فشرده بدرکات سقر پیوست
بعد از آن ضرار بن خطاب و هبیره بن وهب که از جمله شجعان نامدار بودند
بر امیر المؤمنین علیه السلم حمله نموده آنحضرت نیز آهنگ ایشان نموده
مهیای جدال شد و چون چشم ضرار بر آنجناب افتاد بی توقف راه
هزیمت پیش گرفت و چون از سبب گریز و گریز بی سبب پرسیدند
گفت چنان مشاهده نمودم که مرگ مجسم گردیده استقبال من مینماید
حیوة را غنیمت دانسته خود را از چنگ اجل خلاص گردانیدم اما
هبیره زمانی ثبات قدم ورزیده چون دانست که حال چیست و در

میدان کیست زره خود را پیش آنحضرت انداخته گریزان شد
گویند در حین فرار ضرار عمر بن خطاب تعاقب وی می‌نموده بود که شاید دستی
یافته او را از پای درآورد ضرار بازگشته نیزه بعمر رسانید و با وجود
قدرت بر قتل او از تعرض او دست باز داشته گفت ای عمر باید که قدر
این نعمت بدانی که قادر بر قتلت گردیده از خونت درگذشتم و نوفل
بن عبدالله چون مآل یاران خود بدان حال مشاهده نمود روی بگریز
آورده در اثنای فرار از پشت زین در خندق افتاده مسلمانان
سنگ بر وی می‌انداختند و او فریاد میکرد که اگر غرض قتل منست
بهتر ازین می‌توان کشت مرتضی علی علیه السلام بخندق درآمده بیک ضربت
ذوالفقار دو نیمش ساخت عکرمه و هبیره و غیرهما بازگشته
با بوسفیان رسیدند و او از کشته شدن عمرو عبدود آگاه
گردیده پای ثبات آن گمراه نیز تزلزل یافته با اتباع خود از قریش بگریخت

وطائفه

وطائفه غطفان نیز مجال قرار ندیده راه فرار پیش گرفتند
گویند مشرکان خواستند که جثه عمرو و نوفل را از مسلمانان خریده
بدیار خویش برند حضرت فرمود که ما را ببهای جثه خبیث ایشان
حاجتی نیست مانع بردن مشوید کفار جثه پلید آن دو شقی را از آنجا
نقل نمودند مرویست که چون امیرالمؤمنین علیه السلام عمرو را روانه درکات
جحیم گردانید سر پر شر او را از بدن پلیدش جدا ساخته زره او را
که در غایت جودت و نفاست بود التفات نفرمود خواهر عمرو
ببالین وی درآمده جامه و زره او را بحال خود دید گفت ما قتله
الا کفو کریم کشته است او را مگر همسری گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام
قرین فتح و نصرت بخدمت خلاصه مکونات آمده سر عمرو را در پای
آنسرور انداخت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باتفاق جمهور
اهل سیر در آنروز فرمود لمبارزة علی یوم الخندق افضل من اعمال

اُمَّتِی اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی محاربه و مقاتله علی در روز خندق فاضلتر
از عملهای امت من است تا روز قیامت و در کشف الغمه مسطور است
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر امیر المؤمنین علیه السلم رایت
مقاتله با عمرو عبد ودّ نمی افراخت و بقتل آن متهور سفاک نمی پرداخت
اسلام بکفر مبدل میشد و در خرایج جرایج از یکی از فقها منقولست که
در روایتی دیدم که در حین مقاتله حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
با عمرو عبدود رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز بود که آنحضرت بضرب
ذو الفقار عمرو را از پای در آورده بتکبیر گفت چون آواز تکبیر بگوش
حضرت رسول رسید آنحضرت سلام میداد بعد از سلام سه تکبیر گفت
در اول گفت اَللّٰهُ اَکْبَرُ قَتَلَ عَلِیٌّ عَمْرًوا و در دوم گفت اَللّٰهُ
اَکْبَرُ قَصَمَ عَلِیٌّ ظَهْرًا و در سیوم گفت اَللّٰهُ اَکْبَرُ
اَبْرَمَ عَلِیٌّ اَمْرًا یعنی امر اسلام مبرم و محکم شد لهذا آن تا امروز

سه تکبیر بعد از سلام سُنّت شد دیگری غزوه یهود بنی قریظه است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بفرمان حضرت خیر الانام علیه و آله الف الف
السلام رایت منصور برداشته روانه شد و چنانچه تفصیل
آن در کتب مبسوطه مسطور است مردان ایشان از دست بسته
بمدینه مشرفه آورده بدرکات سقر روانه نمودند دیگری سریه بنی
سعد است که ایشان بداعیه امداد یهود خیبر لشکری جمع نموده
بوده اند که بر سر مدینه آیند حضرت مقدس نبوی سید اوصیا را
مامور ساخت که بر سر آن بدبختان رفته در استیصال ایشان سعی
نماید و آنحضرت چنانچه در کتب مبسوطه تفصیل یافته بر سر ایشان
تاختند مشرکان تاب نیاورده فرار اختیار نمودند و غنایم ایشان
در میان اهل اسلام قسمت شد دیگری مجادله حضرت مظهر العجایب
علی ابن ابی طالب است با طائفه جنیان برای تحصیل آب و تفصیل آن

درکتب مغازی مرقوم و درین کتاب باعث اطناب و خارج از
موضوع این باب است ولیکن مجمل آن واقعه آنست که در سال ششم
از هجرت که حضرت خیر البشر بقصد عمره عازم مکه معظمه گشتند در اثنای
راه بتقریبی که در کتب مبسوطه مانند مناقب و غیره بتفصیل یافته در حوالی
منزل حدیبیه اصحاب از فقدان آب با آن حضرت شکایت نمودند آن سرور
گفت کیست که با جمعی از مسلمانان بر سر فلان چاه رفته مشکها را پر آب
و خود را بلشکرگاه رسانیده خاطر اصحاب را از تشویش تشنگی
بپردازد و من ضامن رسانیدن او بهشت باشم شخصی از اصحاب متقبل
آن خدمت شده برخواست و با جمعی از سقایان روانه شد سلمه بن
اکوع گفت من رفیق ایشان بودم چون بنزدیک چاه رسیدیم
درخت بسیار مشاهده شد و از میان اشجار صداهای خوفناک
شنیدیم و حرکتهای عجیب دیدیم و آتشهای افروخته بدون آمیزش

هیمه بنظر ما درآمد خوف و هراس بر خاطر ما استیلا یافته جرأت گذشتن
از آن اشجار نکردیم و در حوصلهٔ خود ندیدیم لاجرم بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله بازگشته حقیقت حال را معروض داشتیم فرمود جماعتی
از جن که در آنجا اقامت دارند شما را ترسانیده اند اگر چنانچه
فرمودم میرفتید و از ایشان میگذشتید آسیبی بشما نمیرسید
دیگری بعزم انجام آن خدمت برخواست او نیز با سقایان و جماعتی
روانه شده بعد از مشاهدهٔ آن احوال بازگشته صورت حال را
بعرض رسانید آنحضرت حرفی که سابقا فرموده بود اعاده فرمود چون
شب درآمد و تشنگی بر اصحاب غلبه کرد حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله حضرت مرتضی علی صلوات الله علیه را طلب کرده فرمود که جماعت
سقایان را برداشته بر سر چاه رود و مشکها را پر آب ساخته بر تسکین
عطش اصحاب همت مصروف دارد سلمه بن اکوع روایت نموده

که چون آنحضرت روانه شد من نیز در خدمت بودم مشکها بر
دوش و شمشیرها در دست داشتیم و آنحضرت پیش پیش میرفت
و ما از عقب تا بآن محل مخوف که یاران مراجعت نموده بودند رسیدیم
باز آوازهای غریب مسموع ما شد و حرکات عجیبه بنظر ما درآمد با خود
گفتیم که آنحضرت نیز مانند آن دو کس خواهد برگشت آنحضرت رو
بما آورده فرمود که قدم بر قدم من گذارید و از آنچه ببینید مترسید
که بفضل الهی هیچ گونه گزندی بشما نخواهد رسید چون بمیان
آنجا رسیدیم آتشهای عظیم بی وساطت هیمه افروختن گرفت
و سرهای بریده پیدا شد و آوازهای هولناک بگوش ما رسید
چنانچه از هوش رفته وداع صبر و طاقت نمودیم آنحضرت صلوات
الله علیه بر آن سرها میگذشت و بآن علامات و اصوات اقبال نمینمود
و میگفت از عقب من بیایید و بچپ و راست التفات منمایید

که هیچ باکی نیست ما از کلمات آنحضرت حیاتی می یافتیم و از عقب او میرفتیم
تا بر سر چاه رفتیم و پیش از یک دلو نکشیده بودیم که دلو در چاه افتاد و
مقارن آن حال از قعر آن چاه آواز خنده بلند شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود کسی تواند که از لشکر دلوی بیاورد اصحاب گفتند که از آن درختان
باید گذشت و آن از حوصله ما بیرون است آنحضرت میزری بر میان بسته
بچاه فرود آمد آواز خنده که بیش از آن مسموع ما میشد تزاید یافت
چون بمیان چاه رسید پای مبارکش لغزیده بچاه در افتاد غلغله و ولوله
عظیم از چاه برآمد و آوازی چنانکه کسی را خناق کرده و گلو فشرده باشند
بگوش ما میرسید بعد از زمانی که ارباب ضلالت مغلوب سلطان
هدایت گردیدند و جنود ابلیس لعین از قوت قاهره امیر المؤمنین علیه السلام
راه انهزام پیش گرفتند آنحضرت ندا کرد که اللهُ اکبرُ اللهُ اکبرُ
أنا عبدُ اللهِ وأخو رسولِ اللهِ مشکها را فرو گذارید پر نموده

عمل نمودیم همه را پر آب کرده سر ببست و یکیک را ببالا رسانید
پس آنحضرت دو مشک و ما هر یک یک مشک پر آب برداشتیم
و روانهٔ معسکر همایون شدیم چون بآن درختان رسیده خواستیم
بگذریم آواز سهمگین شنیدیم که هاتفی در نعت رسول و منقبت
امیر المؤمنین علیهما السلام ابیات میخواند و امیر المؤمنین وقایع را بتمام
معروض داشت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن هاتف عبدالله
جن بود که یکی از شیاطین را در کوه صفا بقتل رسانید و دیگری

غزوهٔ خیبر و فتح قلعهٔ کفار است بقوت بازوی معجزنمای حضرت امیر المؤمنین حیدر صفدر است علیه السلام

مرویست که در آن غزوه
هزار و چهارصد نفر در رکاب ظفر انتساب حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله
مجتمع بودند مجمل آنچه از آن اخبار ثبت و ترقیم آن درین اوراق
ضرور و در کار است آنست که حضرت نبوی در آن غزوه روزی
رایت را بعمر داده با جمعی از دلیران لشکر اسلام بمیدان قتال اعدا
فرستاد او بعد از زمانی خائب و خاسر مراجعت نمود روز دیگر
ابوبکر باین خدمت مامور و متکفل آن گردید بعد از زمانی در غایت
انفعال و خجلت بمکان خود برگردیدند و مرتبهٔ دیگر عمر با فوجی از سپاه
روانهٔ میدان کارزار گردید و شرمنده تر از مرتبهٔ سابق بمنزل خود
لاحق شد چون شب شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بر زبان وحی ترجمان گذرانید که لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا
رَجُلًا كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ
اللهُ وَرَسُولُهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ
یعنی هر آینه فردا بدهم البته رایت خویش را بدست مردی ستیزنده
ناگریزنده که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست
دارند و از حرب باز نگردد تا خدای جل و علا خیبر را بدست او مفتوح سازد

گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنابر عارضهٔ رمد از رکاب نصرت
انتساب حضرت مقدس نبوی باز مانده و در مدینه توقف نموده بود
بعد از چند روز حرمان خدمت رسول عالیمقام علیه الصلوة و السلام بر
خاطر انورش گران آمده با آن الم شدید متوجه خدمت آنسرور
گردید و در اثنای راه یا بعد از وصول بخیبر بخدمت رسول الله صلی
الله علیه و آله رسید مرویست که در آن شب که این کلمات بر زبان
الهام بیان سید انس و جان جاری شد غلغله در میان اصحاب
افتاد و همگی بشور در آمده گفتند آیا فردا کدام یک از ما را این
سعادت عظمی میسر خواهد شد و هر که را اندک قربی در خدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله بود امید میداشت که صاحب رایت
و فایز باین سعادت او باشد و بعضی از ارباب حسد میگفتند که مراد
ازین شخص علی بن ابی طالب نیست چه او از شدت درد چشمهای

خود

خود را نمیتواند دید چون کلام معجز نظام حضرت خیر الانام مسموع وصی
عالیمقام گردید گفت اَللّٰهُمَّ لا مُعْطِیَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا مَانِعَ
لِمَا اَعْطَیْتَ یعنی خداوندا چیزی که تو عطا فرمایی هیچکس باز نتواند
گرفت و چیزی که تو منع کنی هیچکس نتواند داد و چون روز دیگر شمشیر
عالمگیر مجاهد خورشید از نیام افق آخته و زنگ ظلام از ساحت
گیتی پرداخته شد دلیران لشکر ظفر اثر و مجاهدان بهرام صولت
فریدون فر در عتبهٔ والا و درگاه فلک فرسای نبوت صف زده
طالب آن موهبت ربانی میبودند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از خیمه بیرون آمده فرمود که علی بن ابی طالب کجاست مردم از طرف
آواز بر آوردند که علی از عارضهٔ رمد چشمهای خود نمی بیند
فرمود او را نزد من آرید دست آنجناب را گرفته بنزدیک حضرت
رسول رسانیدند آنسرور صلی الله علیه و آله سر علی مرتضی را در زانوی

مبارک نهاده آب دهان فرخنده بر چشمهای حقیقت بینش مالید
و بروایتی زبان مبارک در چشم آنحضرت گردانیده گفت اللهم
اکفه الحر والبرد بارخدایا گرما و سرما از او بردار امیر المؤمنین
علیه السلم میفرموده که دیگر هرگز از گرما و سرما متأثر و متضرر نشدم
چون عارضه رمد بکلی زایل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
زره خود بر بدن مبارکش پوشانیده ذوالفقار بدست اشرف
بر میانش حمایل فرمود لعبد از آن بافراشتن رایت فتح آیتش
مأمور ساخته گفت برو و بعرصه این قوم درآی و باسلام ایشان
دعوت نمای و ایشانرا از حقوق باری سبحانه که در مسلمانی بر ایشان
واجبست خبردار گردان بخدا که راه راست نمودن خداوند تعالی
بسبب تو یک مرد را بهتر است ترا از آنکه شتران سرخ موی
داشته باشی و همه را در راه خدای تعالی تصدق نمایی پس کرار غیر فرار

علم برداشت و خود را بپای حصار قموص رسانیده و علم را در توده
سنگریزه فرو برد درین حال یکی از احبار و دانشمندان یهود از
بالای حصار نظر بر آن قدوم ابرار افتاد پرسید که ای صاحب علم
تو کیستی و چه نام داری آنحضرت در جواب فرمودند منم علی بن ابی
طالب آن یهودی با قوم یهود گفت غلبتم وما انزل علی موسی
یعنی بحق توریة که بر موسی نازل شده که مغلوب گشتید و مسلمانان
بر شما ظفر یافتند و در روایتی آنکه گفت بحق آنکسی که موسی را برسالت
برگزیده و توریة را بدو فرستاده که صاحب رایت فتح باز نخواهد
گشت چون یهودیان بر آن حال اطلاع یافتند نخست حارث
یهودی برادر مرحب که صیت شجاعت و مردانگی او باطراف آفاق
رسیده بود با خیل و حشم خویش بیرون آمد و بافروختن آتش قتال
مشغول شدند و دو نفر از اهل اسلام بتیغ آن سفاک بیباک سعادت

شهادت یافتند امیرالمؤمنین علیه السلام بجانب آن لعین تاخت
و تا او خود را آماده دفع و منع قدوم ابرار میساخت با ذوالفقار
آتشبار کفرشکار بدن خبیثش را از روح کثیف بپرداخت چون حارث
بزاویه هاویه پیوست مرحب یهودی از قتل برادر وداع تاب و توان
نموده با گروهی انبوه و حشری دریا شکوه از حصار بیرون آمد
و مرحب در میان ابطال و شجعان عرب در شجاعت و مردانگی ممتاز
و سیف و سنان او در معرکه رزم مغفرشکاف و خاراگداز
بود گویند وزن سنان رمح او چهل من میرسید و او هیکلی
قوی و قامتی بلند داشت بقصد انتقام برادر دو زره پوشیده
و دو شمشیر حمایل کرده و دو عمامه بر سر و خودی بالای آنها نهاده
بمیدان شتافت و در عرصه میدان جولان نموده رجزخوانی
آغاز نمود مبارزان اسلام قدرت و یارای محاربه او نداشتند

و در عرصه خیال هم که فضایی بس دلبند و معرکه بی گزند هست همت
بر قتال آن بدسیر و جنود ضلالت نگماشتند شیر بیشه ولایت
و سلطان سریر وصایت بخاطری فارغ و دلی آسوده آهنگ قتال
آن بدسیر نموده رجزی میخواند که اولش اینست اَنَا الَّذی سَمَّتنی
اُمّی حَیدَرَه یعنی منم آنکسی که مادر مرا شیر نام کرده گویند مرحب
در خواب دیده بود که شیری او را مقهور خود ساخته و آن شقی را هلاک
میکند و گویا غرض صف‌شکن میدان لافتی علی مرتضی علیه السلام ازین
بود که خواب او را بیاد وی آورده زبان ذوالفقار صاعقه‌بار را
بتعبیر آن خواب جاری سازد و چون مرحب خواست شمشیری
بآنحضرت رساینده دستبردی نماید امیرالمؤمنین علیه السلام
فرصتش نداده بقوت بازوی قضا توامان ذوالفقار آتش‌فشان را
بر سر آن سالک بادیه عصیان فرود آورد که حدت آن ضربت بتمام

سر و مغفر آن بیدین را بصد رزنیش رسانیده، دو نیمش ساخت
و دلهای ارباب ضلال را در بوتهٔ خوف و هراس با آتش غضب یکبار گداخت
دو نیمهٔ آن فاسق بر شجاعت آن شیر بیشهٔ دغا و نهنگ لجهٔ هیجا
در نظر ارباب بصیرت چون دو شاهد عدل بزبان حال گواهی
میدادند گویند رسول عالیمقام در روز پیش آن واقعه محمد بن
مسلمه را مخاطب ساخته فرمود که بشارت باد ترا ای محمد که فردا
قاتل برادر تو مقتول خواهد شد و این روایت تأیید قول جمعی
مینماید که مرحب را قاتل محمود دانسته‌اند و در آن روز جمعی از مبارزان
نامی یهود طعمهٔ ذوالفقار خصم شکار گردیده بقیة السیف
بجانب حصار گریختند و جان بلب رسیده را بهزار تعب از آن ورطهٔ
خونخوار بکنار رسانیدند و در آن زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بقصد مخالفان بهر طرف تاخته و بهر ضربتی مبارزی می انداخت و علم

نفرتی می افراخت یهودی بخنجر ضربتی بر دست امیر المؤمنین حیدر
زد چنانکه سپر از دست مبارکش بیفتاد و یهودی از بیم جان گریبان
گرفت امیر المؤمنین علیه السلام از این حرکت غضبناک شده بیکحمله
خیل اعدا را از میدان هیجا رانده خود را بدر حصار رسانید و در را بقوت
یزدانی و تأیید ربانی کنده سپر ساخت و بعد از انقضای مهمات
کارزار در را چهل ذرع از پس پشت دور انداخت بعقیدهٔ بعضی
از نقلهٔ آثار وزن آن در هشتصد من و بزعم بعضی سه هزار من بود
و در بعضی از کتب سیر مسطور است که هفتاد مرد توانا از تحریک
آن در عاجز شدندی و بروایت کشف الغمه بیست و پنج کس آن در را می بستند
و از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که شاه ولایت پناه در حصن را
گرفته بنوعی بجنبانید که صفیه دختر حیی بن اخطب در درون حصار
از سر تخت بزیر افتاده رویش مجروح شد و بروایت امیر المؤمنین

علیه السلم بخندق درآمد و آن در را مانند پل بر دوش مبارک نگاه
داشت تا اهل اسلام از روی آن گذشته بحصار درآمدند و اهل
قموص باقی قلاع چون آن قوت قاهره دیدند ترک تمرد و عصیان کرده
امان طلبیدند امیر المؤمنین علیه السلم از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله ماذون گردیده ایشان را امان داد مشروط بر آنکه نقود و اجناس
و امتعه و اقمشه خود را با اهل اسلام گذاشته از قلیل و کثیر چیزی
پوشیده و پنهان ندارند و هر نفری یک شتر از طعام برداشته از آن
دیار بیرون آیند و اگر ظاهر شود که بخلاف مشروط چیزی از اموال
و امتعه مخفی ساخته اند حکم امان از ایشان برخواسته مستحق قتل باشند
چون حضرت مقدس نبوی از آن فتح نامدار خبر یافت بغایت
مسرور و شادمان گردید و چون امیر المؤمنین علیه السلم عود نموده
بخیمه رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک رسید حضرت مقدس نبوی

باستقبال

باستقبال جناب مرتضوی از خیمه بیرون آمده آنحضرت را در بر
گرفت و میان هر دو چشمش را بوسید گفت قَدْ بَلَغَنِی نَبَؤُکَ
الْمَشْکُورُ وَصَنِیعُکَ الْمَذْکُورُ یعنی بتحقیق که سعی مشکور
و کردار مذکور تو بمن رسید و بروایتی فرمود که من از تو راضیم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را ازین ملاطفت رقت دست داده
بگریست رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید که این چه گریه است گفت
یا رسول الله این گریه فرح است و چگونه شادمان نباشم که تو از من
راضی شده سید رسل فرمود که نه تنها من از تو راضیم بلکه
خداوند عالمیان و ملائکه آسمان و جبرئیل و میکائیل نیز تو از تو راضی
و خشنودند گویند از حصار قموص که والی آن کنانة بن ابی الحقیق
بود صد جوشن و چهارصد شمشیر و هزار نیزه و پانصد کمان
بیرون آمد و از سایر قلاع خیبر نیز اموال و اجناس و اسلحه و مواشی

و مراعی بیشمار غنیمت اهل اسلام گردید و از آن غنایم خمس بحضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله اختصاص یافته باقی بر مسلمانان مقسوم
شد و صفیه دختر حیی بن اخطب زوجه کنانة بن ابی الحقیق در سهم دحیه
کلبی افتاده بود رسول الله صلی الله علیه و آله صفیه را از وی گرفته از جمله
غنایم در عوض چیزی بدحیه عنایت فرمود و بعد از آزادی صفیه را
بحبالهٔ نکاح در آورده در سلک زوجات طاهرات منتظم گردانید
و کنانة بن الحقیق بعد از فتح حصار نطاة که یهود را مغلوب اهل
اسلام دید گنجی که از پدر میراث یافته بود از خوف تاراج مسلمانان
در خاک پنهان ساخت که هرگاه از آن ورطهٔ هولناک جان بکنار
رساند بیرون آورده متصرف شود گویند آن گنج از زر و زیور
و جواهر چندان در آن بود که پوست شتری از آن پر میشد
و چون حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله بحصار قموص در آمد کنانه را بنظر

اشرف آنحضرت در آوردند پرسید که گنج ابی الحقیق چه شد گفت
یا ابا القاسم در مصالح لشکر و حوائج دیگر تمام آن مصروف شد چیزی
از آنجمله باقی نیست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر آن گنج
دفین ساخته بیرون آید و کذب تو ظاهر شود امان از شما برخواسته
خون تو و سایر اتباع مباح باشد کنانه باین معنی راضی شد و بموجب وحی
آسمانی رسول الله صلی الله علیه و آله را بموضع آن گنج اطلاع حاصل شد
و کنانه را طلب داشته معاتب ساخت و بعد از ثبوت خیانت و اتمام
حجت آن بیعاقبت را بمحمد بن مسلمه تسلیم نمود و محمد بقصاص برادر
خود بقتلش رسانید و یهود نیز بمعرض قتل در آمدند اما عاقبت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر آنطائفه منت نهاده ایشانرا از کشتن
امان داد و مزارع و اراضی آن نواحی را بایشان گذاشت تا مزروع
داشته نصف حاصل را به بیت المال رسانند و نصف دیگر را باجرت

خویش متصرف شوند و در آن اوان جعفر بن ابی طالب برادر امیر
المؤمنین علیه السلم و اسما بنت عمیس زوجهٔ او و چند نفر دیگر از مهاجرین
حبشه رسیدند و بسعادت زمین بوس آنحضرت سرافراز گشتند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دیدن جعفر بغایت مسرور و شادمان
شد و فرمود که نمیدانم که بکدام یک ازین دو امر شادمانترم
بقدوم جعفر یا بفتح خیبر و ثبوت پیوسته که در آن اوان که
رسول الله صلی الله علیه و آله در حصار قموص بود روزی زینب دختر حارث
یهودی برادرزادهٔ مرحب و زوجهٔ سلام بن مشکم بزغالهٔ بریان
کرده و اعضای آنرا بزهر آلوده ساخته و چون معلوم او شده بود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگوشت شانه و ذراع بیشتر
رغبت دارد در آن دو عضو زهر بیشتر تعبیه کرده برسم هدیه نزد
آنحضرت آورد و رسول الله صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران بخوردن

بزغالهٔ مسموم مشغول شدند چون سید انبیا لقمه از گوشت
ذراع بزغاله بدهان مبارک رسانیده بخایید روی باصحاب آورده گفت
ازین طعام مخورید که این ذراع با من میگوید که از خوردن من
اجتناب نمایید که مرا بزهر آلوده ساخته اند بشیر بن البرا که از آن
لقمه خورده بود بقولی در همان مجلس و بروایتی بعد از یکسال
بعالم بقا شتافت و از آن زهر جانگزا بتریاق نعیم باقی دست یافت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله زینب را طلبیده از سبب آن
جرأت تفتیش نمود گفت پدر و برادر و اقوام و عشیرهٔ مرا کشتی
با خود اندیشیدم که اگر طالب ملک و سلطنت باشی مردم از دست تو
فارغ شوند و الا حضرت رب الارباب ترا از ضرر سم قاتل حراست
نماید اکنون دانستم که تو پیغمبر حقی و کلمهٔ شهادت بر زبان رانده
بدایرهٔ اسلام در آمد و در باب قتل زینب و عفو از و در کتب سیر

روایات مختلفه ایراد یافته در مدت محاصره و مقاتله یهود که از بیست
روز متجاوز بود نود و سه تن از آن طائفه بیدین از شربت شمشیر
مجاهدین بعذاب اخروی رسیدند و از طائفه مسلمین پانزده نفر
سعادت شهادت یافته رخت اقامت بجنات نعیم کشیدند

ذکر فتح فدک و تملیک آن بسیدة النساء فاطمة الزهرا صلوات الله علیها است و مجمل آن واقعه بنا بر بعض روایات که در کتب
مغازی مسطور است آنست که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بجهت مصالحه تعیین فرمود و مصالحه
بر دست آن حضرت واقع شد شروط مصالحه آنکه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام قصد خون ایشان نکند و حوایط خاص رسول الله
صلی الله علیه و آله تعلق داشته باشد پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل
شده گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان را بده آن حضرت فرمود

که خویشان

۳۲۲

که خویشان من کیستند و حق ایشان چیست جبرئیل گفت فاطمه است
حوایط فدک را بدو ده و آنچه از خدا و رسولست در فدک هم بدو ده
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را بخواند و از برای او حجتی نوشت
و آن وثیقه بود که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله پیش
ابوبکر آورد و گفت این کتاب رسول خداست که برای من و حسن
و حسین نوشته است **ذکر فتح وادی القری است باهتمام سید انبیا علیه التحیة والثنا**
و مجمل آن حکایت آنکه چون یهود وادی القری از توجه خاتم انبیا
علیه و آله من التسلیمات اشرفها و ازکاها مطلع شدند باغوای
ابلیس و اقتضای نفس خسیس مهیای پیکار و آماده کارزار گردیدند
و از مساکن خود بیرون آمده صفها کشیدند آنگاه حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله آن قوم را باسلام دعوت نموده فرمودند
که ایمان آورید تا نفوس شما و اموال شما در دنیا محفوظ و در دار آخرا

از عذاب ابدی خلاصی یابید ایشان ابا نموده بمحاربه اقدام
نمودند مشهوری از یهودان که آنقوم به پشت گرمی او سالک
طریق عصیان و طغیان شده بودند بمیدان درآمده مبارز خواست
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرکب بجانب او تاخت و بآب
ذوالفقار آتشبار نام آن شقی را از لوح حیات محو ساخت
و همچنین جمعی از شجعان بدرکات هاویه انداخت و برخی دیگر
بسعی مجاهدین دین مبین رخت بزاویه عدم کشیدند روز دیگر
آنطایفه چون آیات عجز و انکسار در احوال خسران مآل خود دیدند
طالب امان گردیدند و غنیمت بسیار بدست مسلمانان افتاد
و مساکن ایشان بتصرف اهل اسلام درآمد و یهود اجیر مسلمانان
شدند و یهودان سایر نواحی چون ازین فتوحات خبر یافتند
ترک تمرد و عصیان نموده از در مصالحه درآمدند و بقبول جزیه اموال

و اولاد ایشان محفوظ شد و دیگری سریه ذات السلاسل است
و مجمل کیفیت آنواقعه بنابر آنچه در کتاب کشف الغمه مسطور است
آنست که بعرض اقدس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله رسید که
جمعی از اعراب داعیه آن دارند که بمدینه طیبه شبخون آورند آنحضرت
ابوبکر را بامارت تعیین و با جمعی روانه نمودند ابوبکر و تابعان او
بحوالی آنطایفه رسیده نزول نمودند و چون محل اقامت اعدا
موضعی سنگلاخ و پر درخت بود دستی بر ایشان نیافتند
مخالفان انتهاز فرصت نموده از پیشه بیرون تاختند و از
اهل اسلام بعضی را مقتول و بقیه را منهزم ساختند بعد از آن
عمر بامارت جمعی از مسلمانان منصوب گشته بقصد مخالفان در حرکت
و بطریق یاران سابق او نیز مغلوب گشته مراجعت نمود بعد از آن
عمرو بن عاص گفت یا رسول الله من با جمعی بر سر آنطایفه میروم شاید

بخدعه و فریب بر ایشان غالب گشته دستبردی توانم نمود بعد از
مأذون شدن با جمعی متوجه شد و قریب بمنزل ایشان رسید
و در اندیشه بود که بچه حیله و تدبیر بر ایشان دست یابد که ناگاه مخالفان
از کمینگاه غدر بیرون تاختند با ایشان نیز بطریق یاران سابق عمل نمودند
عمرو عاص نیز خجل و منفعل باز گشته صورت واقعه را معروض عتبه
نبوت گردانید بعد از روزی چند آنسرور صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را بدفع اشرار فرستادند و دستهای
مبارک بجانب آسمان برداشته دعایی که متضمن خیر و فلاح و مستلزم
انتظام حال اهل اسلام بود بدرقه ایشان نمود و خود نیز تا مسجد
احزاب مشایعت آنحضرت نموده ابوبکر و عمر و عمرو عاص و جمعی دیگر را
باطاعت و انقیاد آنحضرت مأمور ساخت عمرو عاص چون از اطوار
و اوضاع آنحضرت صلوات الله علیه آیات فتح و نصرت استنباط

نمود

نمود خواست که بفنون مکر و فسون در ابطال آن سعی نماید سرور
اولیا بحیله و تزویر او اقبال ننمود و هنگام طلوع فجر بر سر ایشان تاخت
و گردنکشان و خذلان بر مفارق آن خاکساران بیخت بعضی از ایشان
مقتول و بعضی آواره دیار فرار گردیدند و آنحضرت قرین فتح و فیروزی
بجانب مدینه مشرفه مراجعت فرمودند و سوره والعادیات در آن
واقعه نزول یافت و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله اصحاب را باستقبال
شاه مردان مأمور ساخت و خود نیز بنفس اقدس باستقبال شتافته
با آنسرور ملاقات نمود و فرمود که یا علی بتحقیق سعی مشکور تو برضای
خدا و رسول مقرونست و اگر خوف آن نمیداشتم که امت من مسالک
طریق ضلالت گردند و آنچه نصاری در باب عیسی گفتند در شان تو گویند
هر آینه درباره تو بکلامی تکلم مینمودم که بر هر جا که میگذشتی مردم
خاک قدم ترا برداشته توتیای دیده بصیرت خود میساختند

ودیگری فتح مکه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما ست وچون تفصیل
آنحکایت وافی هدایت بغایت طویل وبتفصیل ملک جلیل در آن واقعهٔ
عظمای بیعدیل جهان مجادله روی داده که شجاعتی در آن ظاهر وباهر
در آن باهر کرده و مطلب از بسط این باب نقل شجاعتهای آنسرور اولو
الالباب نیست لهذا در آن باب بذکر مجملی از کیفیت قلع وقمع اصنام
که اصول مواد شرک وظلام بودند اکتفا مینماید و آن مطلب در کتب
مغازی برانوجه ایراد شده که بعد از فتح مکه معظمه واتمام مراسم
طواف خلاصهٔ دودمان عبدمناف صلی الله علیه وآله کعبه را از لوث
وجود اصنام پاک ساخت گویند سیصد وشصت بت که
اعظم آنها هبل بود مشرکان در نواحی کعبه چیده اقدام اصنام را
در زیر زمین محکم کرده بودند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نیزه
یا چوبی که در دست داشت بآن بتان رسانیده میفرمود که جاء الحق

وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا آن اصنام
با وجود استحکام بر روی می افتادند و چند بت از بتان بزرگ
در مواضع بلند بودند که دست بآنها نمیرسید ماحی کفر وحامی اسلام
یعنی وصی عالیمقام حضرت خیر الانام علی مرتضی علیه الصلوة والسلام عرض نمود
که یا رسول الله پای مبارک بر کتف من گذار و این اصنام را فرود آر
آنحضرت فرمود که یا علی ترا طاقت بار گران نبوت نیست تو پا بر دوش
من گذار و باین امر همت گمار سرور اولیا امتثال فرمان والا نموده
پای بر کتف اشرف آنسرور گذاشته بتان را بزیر انداخت شعر

پا بدوش مصطفی بهر شکست بت نهاد ⁂ پایهٔ قدرش نگر کز هر دو عالم برترست

در آنحالت حضرت خیر الانام از وصی عالیمقام پرسید که یا علی خود را
چگونه می یابی گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها از پیش نظر من
برخاسته و سر من بساق عرش اتصال یافته و بر هر چه دست دراز میکنم

بحوزهٔ تصرف من در می آید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خوشا وقت
تو ای علی که کار حق میکنی و خوشا حال من که بار حق میکشم و در روایتی
آنکه فرمود که یا علی رسیدی بآنچه میخواستی قدوهٔ ابرار گفت که آری
یا رسول الله بخدایی که ترا براستی بخلق فرستاده که چنان می بینم
که اگر خواهم دست بآسمان توانم رسانید چون بتان را بر زمین انداخت
در نزدیکی میزاب کعبه خود را از دوش آنحضرت بزیر افکنده تبسم
تبسم فرمود رسول صلی الله علیه و آله از سبب آن پرسید
گفت از چنین مکان بلندی خود را بزیر انداختم و هیچگونه المی بمن نرسید
آنحضرت فرمود که چگونه الم بتو رسد که محمد ترا برداشت و جبرئیل
ترا فرود آورد **و دیگری غزوهٔ حنین است** و آن وادی است در میان
مکه و طائف و سبب آن غزوه آنکه خبر فتح مکه در آفاق انتشار
یافت اکثر طوائف و قبایل عرب بدایرهٔ اسلام در آمده اطاعت

وانقیاد

وانقیاد خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را بر خود لازم شمردند مگر
بنی هوازن و بنی ثقیف که ایشان با یکدیگر گفتند که محمد بر قریش
غالب شد بعد ازین قصد ما نماید اولی آنکه ما سبقت گرفته
با لشکری جرار بر سر ایشان رویم و شجاعت خود را بر اهل اسلام
ظاهر سازیم در آنزمان امارت هوازن بمالک بن عوف متعلق
بود همت بر امضای آن عزم مصروف داشتند و بعضی از قبایل
نیز با ایشان متفق شدند و مالک مذکور بروایت مقصد
اقصی سه هزار مرد جرار بقصد محاربهٔ سید ابرار مرتب داشته
با عیال و اطفال و اسباب و اموال روی بحنین آورد و درید نام مردی را
معمر که صد و شصت سال داشت و دیدهاش از حلیهٔ نور عاری شده
بود با خود برداشت تا در وقایع نوائب برای و رویت او توسل
جوید در عرض راه اصوات گریهٔ اطفال و مواشی و زنان مسموع درید شد

پرسید این چه صوابست گفتند مالک بآوردن عیال و اطفال
و اموال سپاه امر نموده تا اینمعنی باعث اهتمام ایشان گردیده
در قتال مسلمانان خود را معاف ندارند و بجهت حفظ و حراست
زنان و فرزندان بجان کوشیده بر قتال همت گمارند درید
با مالک ملاقات نموده او را بر آن اندیشه ملامت کرده گفت
این رای صواب نیست و هرگز هیچ عاقل بمثل این حرکت اقدام ننماید
زیرا که چون محل مقتضی گریز باشد و وقت تنگ شود کسی را
مجال رعایت نام و ننگ نباشد و اگر فتح رو دهد بمدد سیف و
سنان مردان خواهد بود و اگر قضیه منعکس گردد بغیر رسوایی و
فضیحت ثمره نخواهد داشت آنگاه بمالک گفت که ظن من آنست
که اهل و عیال را در حصنی حصین مضبوط گردانی و خود با مبارزان
بمحاربه اقدام نمایی مالک از اینمعنی ابا نموده گفت ترا کبر سن

و خرافت دریافته است و سررشته فراست و تدبیر از دست رفته
هیچ نمیدانی که چه میگویی درید گفت ای گروه اگر اطاعت مالک کنید
مالک عرض و مال و اهل و اطفال نخواهید بود عنقریب شما را در دست دشمن
گذاشته خود بطائف خواهد گریخت آنگروه در متابعت و مخالفت
مالک متردد شدند مالک شمشیر از نیام بر آورده نوک آنرا
بر سینه پر کینه خود گذاشت و گفت اگر درین قضیه با من اتفاق
نمیکنید بر این شمشیر تکیه کرده خود را هلاک مینمایم ایشان چون
مالک را در آن باب مصر دیدند با خود اندیشیدند که اگر مالک خود را
بکشد درید باعتبار نابینایی و کبر سن لیاقت امارت ندارد
و کسی دیگر نیست که بنظم و نسق امور ایشان پردازد بالضروره
دست از درید برداشته با مالک متفق شدند چون قصد این
حشر بر شفیع روز محشر صلی الله علیه و آله معلوم شد بروایتی با شانزده

هزار مرد مبارز متوجه ایشان گردیدند در کتاب مغازی روایت
شده که ابوبکر تا مشاهدهٔ کثرت و عدت لشکر اسلام نموده گفت
یا رسول الله ما امروز بسبب کثرت جنود مغلوب نخواهیم شد
آنحضرت را این سخن ناخوش آمد و از آن اصابهٔ عین در وادی
حنین سپاه اسلام بهزیمت شتافتند و روی از معرکهٔ قتال
برتافتند تا بر ارباب بصیرت مبرهن شود که فتح و نصرت متعلق
بمشیت رب الارباب است نه بمعاونت و مظاهرت اصحاب و احباب.
و آیهٔ کریمهٔ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ
حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ در این باب نازل شد
گویند که مالک بن عوف بر لشکر منصور سبقت گرفته با سپاه
خود بوادی حنین در آمده ایشان را بر گذرهای تنگ باز داشته
بر محاربهٔ ارباب ایمان تحریص نمود و گفت چون لشکر محمد پیدا شود

یکبار

یکبار بر ایشان حمله آرید و طعن نیزه و ضرب شمشیر از ایشان
دریغ مدارید هنگام طلوع فجر لشکر اسلام بآن نواحی رسید
چون بعلت تنگی راه عبور لشکر بهیات اجتماعی متعذر بود فوج
فوج از طرق متعدده داخل وادی شدند و خالد بن ولید در آن روز
با قبیلهٔ بنی سلیم مقدمهٔ لشکر اسلام بود مخالفان از کمین گاه غدر
برآمده رایت محاربه و مقاتله برافراختند و بر خیل خالد تیرباران
نمودند چون آن گروه اکثر سلاح نداشتند منهزم گردیدند و بعضی
از مسلمانان که بجاهلیت نزدیک بودند فرار نمودند و بقیهٔ لشکر
نیز تبعیت نموده منهزم شدند و بعد از انهزام معدودی چند
در معرکهٔ قتال در خدمت آنحضرت ثبات قدم ورزیدند و کمیت عدد
و اشخاص ایشان در کتب سیر مختلف نقل شده روایتی آنکه هشتاد
نفر بودند و بعضی دوازده نفر و گروهی نفر قائل شده اند و اول و اقدم

ایشان بالاتفاق کرار غیر فرار و قسیم جنت و نار امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه است که با ذوالفقار صاعقه بار بر خیل
اعدا میتاخت و ایشانرا از حوالی آنحضرت دور میساخت
و دیگری عباس بن عبد المطلب و فضل بن عباس بود هفت
نفر دیگر در سلک آن ده نفر معدودند نقلهٔ اخبار و آثار
سید اوصیا علی مرتضی صلوات الله علیه روایت نموده اند
که در آنروز از لمعان ذوالفقار آتش فشان که خورشید
جهانتاب فتح و فیروزی بود صبح اعدا را بشام زوال میرسانید
و جیش عدوان را حدت حمیم جحیم میچشانید منقولست که در آنروز
مردی از قبیله هوازن ابوجردل نام که در میان مشرکان بشجاعت
و دلیری ممتاز بود بر شتری سوار و بقصد کارزار بمیدان
شتافت و رجز خوانده مبارز میخواست و میگفت از خصم

جدا نشوم

جدا نشوم تا از پایش در نیاورم و از آن قبیله گروهی انبوه از عقب
او می آمدند و هیچکس بسبب عظم جثه و طول قامت و بیم شجاعت و شهامت
او اراده محاربهٔ او نمیکرد صاحب ذوالفقار و کرار غیر فرار عنان
توجه بجانب او معطوف داشته اولا زبان مبارک بر جری چند
گشودند و بشدت و هیبتی بانگ بر آنطایفه زدند که همگی
بر جای خود خشک مانده از حرکت ایستادند پس ابوجردل را سید
از شترش کشیده بر زمین انداختند و بیک ضربت ذوالفقار
دو نیمش ساختند بقیه سپاه اسلام را بقتل او دل قوی گشته
بعزمی ثابت همت بر استیصال اهل ضلال گماشتند و اتباع
ابوجردل را آسانتر از خس و خاشاک از پیش برداشتند مرویست
که در آنروز سرور انبیا صلی الله علیه و آله را فرار اصحاب
ناخوش آمده بغلهٔ بیضا که در آن مصاف مرکوب آنحضرت بود

بجانب اعدا تحریک فرمودند در آن اثنا ابو سفیان بن حارث عم‌زاده
و عباس بن عبد المطلب عم آن سرور دست در رکاب فلک فرسا
زده آنحضرت را بالتماس از حمله مانع آمدند و مالک قاید جیش
ضلالت اثر قصد آن سرور نمود اسبش از رفتار ایستاد و
بهیچ وجه حرکت ننمود لابد برگشت و عباس بفرمان آنحضرت
مسلمانان را ندا کرد قریب بصد کس مجتمع شدند سید کونین
مشتی سنگریزه برداشت و شاهت الوجوه گفته بر خیل اعدا
پاشید و غلبه مسلمین را از حضرت رب العالمین مسئلت فرمود
در آنوقت بامداد ملائکه سماوی لشکر اعدا العدا از اندک توقفی
بوادی فرار شتافتند در کتاب مغازی روایتی نقل کرده که
در آن روز چهار نفر از ارباب سعادت شربت شهادت نوشیدند
و هفتاد تن از کفار فجار لباس ممات پوشیدند اگر چه رواة

اخبار در آن غزوه معجزات بسیار نقل نموده اند و اینحقیر بجهت
اختصار و خوف از اکثار حواله بکتب مبسوطه نموده اما همین عدد
مقتولین طرفین در چنین معرکهٔ پرشور و شین برای مستبصر ذی
عینین مغنی از ترقیم تمام وقایع بین بین است و انّه یهدی من یشاء
بلا ریب و لامین **دیگری غزوهٔ طایفست** که در حین محاصرهٔ آن
سید انس و جان امیر مؤمنان و قدوهٔ ارباب ایمان صلوات الله
علیهما و آلهما با جمعی از اصحاب سعادتمند فرستاد
که در آن نواحی تفحص نموده هرجا بتی یابند بشکنند آنحضرت با تبعه
متوجه آن خدمت شدند در راه جمعی از دلاوران قبیله خثعم
بآنحضرت رسیده مهیای کارزار و آماده پیکار شدند و شهاب
نامی که در شجاعت امتیاز تمام داشت از میان آنقوم بیرون آمده
مبارز طلبید هیچکس قاصد محاربه او نشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

خود بنفس نفیس خود متوجه رزم او گردید ابو العاص بن ربیع
مانع شده گفت با وجود لشکری امیر سپاه را مباشر حرب
شدن بمصلحت نیست آنحضرت فرمود که چون دیگری بقتل او اقدام
نمینماید مرا مرتکب باید شد پس متوجه آن شقی شده بیک ضربت
ذو الفقارش بدار البوار رسانید و اصنام هوازن و ثقیف را
که در آن نواحی بود شکسته بخدمت حضرت خیر البریه علیه و آله الصلوة
و التحیة مراجعت نموده بسعادت خدمت آنسرور عالیمنقبت
فایز شد چون نظر فرخنده خیر الانام بر آن عالیمقام
افتاد تکبیر گفته با آنجناب بخلوتی در آمده و اسرار بیشمار و راز
دور و دراز با او در میان آورده و بطریق خفیه سخنان فرموده
مدت بجوی امتداد یافت عمر زبان باعتراض گشوده گفت
یا رسول الله عجب راز دور و درازی با پسر عم خود گفتی آنحضرت

فرمو

فرمود ما انجیته و لکن الله انجاه یعنی من باراده خود
با او راز نگفتم ولیکن خدایتعالی با او راز گفت یعنی راز گفتن من
بفرمان خداوند عالمیان بود چون در هنگام تقسیم غنایم حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله عباس بن مرداس را چهار شتر عنایت
فرمود او بخشم رفته در آن باب شعری چند گفت متضمن شکایت
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله متوجه جانب حضرت امیر المومنین علیه السلام
شده فرمود یا علی برخیز و زبان او را قطع کن عباس گوید
که امیر المومنین علیه السلم برخواسته دست مرا گرفته روانه شد
گفتم یا علی زبان مرا خواهی برید فرمود بفرمان حضرت رسول رب
العالمین عمل خواهم نمود پس مرا برد بجایی که شتران در آن
بودند فرمود اختیار کن ازین شتران چهار شتر یا صد شتر
گفتم پدر و مادرم فدای تو باد چه حلیم و نیکوکار و علیم بوده اید

عباس گوید که امیر المؤمنین علیه السلم با من گفت که رسول الله
صلی الله علیه وآله چهار شتر بتو ارزانی داشته و ترا از زمرهٔ مهاجرین
وانصار انگاشته اگر خواهی که در عداد مخلصان معدود باشی بر آنچه
حضرت داده قناعت کن واگر مائل آنی که در سلک مؤلفة قلوبهم
منتظم باشی صد شتر ازین شتران بتصرف خویش در آر من بارشاد
آنحضرت چهار شتر را اختیار کردم **ودر همین سال** حضرت رسول
مختار امیر المؤمنین صلوات الله علیهما وآلهما را مامور ساخت که
با دویست سوار بقبیلهٔ بنی طی رود وصنم فلس را که معبود آن طایفه
گمراه بود شکسته بیت الصنم ایشانرا ویران سازد واگر آن طایفه
اسلام نیاورند بغارت وتاراج ایشان پردازد آنحضرت
بآن قبیله رفته اولا در تخریب بتخانهٔ اهل ضلال اهتمام تمام
بعد از ابای ایشان از اسلام بنهب وتاراج اموال ایشان

تیز اقدام وسالما وغانما بخدمت حضرت البشر علیهما وآلهما السلم
مراجعت فرمودند وغنیمت بسیار از برده وشتر بدست اهل
اسلام درآمد ودختر حاتم را از جملهٔ اسرا آزاد نمود واو بعد از
مراجعت بقبیلهٔ طی با برادر خود وعمرو معدیکرب بخدمت آنحضرت
رسیده بشرف اسلام فایز گردیدند **و دیگری ارتداد عمرو
معدیکرب و تادیب طایفهٔ بنی زبید است** ومجمل آن حکایت بنا بر آنچه
در غزوات مرتضویه وغیره ایراد شده برین وجه است که عمرو معدیکرب
که از شجعان عرب بود صاحب مستطرف از شجاعت او بعد از اسلام
مرتبهٔ ثانیه نقل نموده که در زمان خلیفهٔ ناحق ثانی علیه ما علیه او سردار لشکر
شده بجنگ عجم آمد ودر قادسیه از نهر عبور نموده باصحاب خود گفت
که اگر بقدر کشتن شتری خود را بمن رسانید مرا زنده خواهید
یافت والا فلا واو خود را تنها بلشکر عظیمی زد واصحاب او چون

باو رسیدند اورا پیاده دیدند که پای یکی از سپاهیان عجم را
گرفته و سوار هرچند مهمیز میزند اسب حرکت نمینماید لابد پیاده شده
بدر رفت و عمرو باسب او سوار شد و نیز در هما نکتاب مرویست که
در جنگ قادسیه سردار عجم رستم بر فیلی سوار بود عمرو مبادرت
نموده شمشیری بر خرطوم فیل زد رستم و فیل هردو غلطیدند پس
عمرو رستم را کشت و باین سبب لشکر عجم منهزم شدند بعد از آنکه
عمرو [illegible] بخدمت حضرت خیر الانام علیه و آله الصلوة و السلام سرافراز
شد آنحضرت فرمود ای عمرو خدای عز و علا ترا از هول فزع اکبر
ایمن گرداند عمرو گفت فزع اکبر کدامست آنسرور فرمود که نفخهٔ
در صور دمیده شود که از هیبت آن جمیع زندگان بمیرند و از صیحهٔ
دوم صور مردگان زنده شوند و صالح و طالح و محسن و مسئ بعرصهٔ
قیامت حاضر گردند و آسمان شکافته شود و زمین پاره پاره گردد

وجبال

و جبال عالیه متلاشی شوند و دوزخ زبانه کشد و زبانهٔ مثل او کوههای
بلند باشد در آنروز دلها از جای رود و خلایق بخویش در مانند
و گناهان خود را یاد نمایند عمرو بعد از استماع این کلمات ایمان بخدا
و رسول آورده بمسکن خود مراجعت نمود بعد از مدتی ابی بن اشعب
خثعمی را که قاتل پدرش بود گرفته بخدمت آنحضرت آورده طالب
قصاص شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اهدر الاسلام
ما کان فی الجاهلیة حاصل معنی آنکه خونها که در زمان جاهلیت واقع
شده اسلام آنرا هدر ساخته است و از آن بازخواست نمیشود
عمرو ازین جهت خشمناک بازگشته مرتد شد و جمعی از بنی الحارث
بن کعب را بقتل رسانیده و اموال و اسباب ایشانرا غارت نموده
بقبیلهٔ خویش ملحق شد حضرت خیر البشر بعد از استماع این خبر
حضرت امیر المؤمنین حیدر را بر گروهی از مهاجرین امیر ساخته بقصد

تادیب عمرو و طائفهٔ بنی زبید فرستاد و خالد بن ولید نیز
درین قضیه از جملهٔ مامورین بود مخالفتی نموده ایذا و زجر بلیغ دید
و تفصیل آن در کتب مدونه مرقومست الحاصل بنی زبید چون
از قصد آنحضرت آگاه شدند نزد عمرو رفته گفتند یا ابا ثور با این
جوان قرشی که بقصد تادیب ما متوجه شده بچه کیفیت سلوک
خواهی نمود او گفت چون بیکدیگر رسیم حال هر یک از شجاعت
ظاهر خواهد شد چون تلاقی فریقین دست داد عمرو در غایت
نخوت و استکبار بمیدان شتافته مبارز طلبید خالد بن سعید
عازم حرب او شد امیر المومنین او را مانع گردیده خود بقصد او
بمیدان تاخت و بهیبتی بانگ بر او زد که او را بفکر نفخهٔ صور و
و یوم النشور انداخت عمرو را از آن آواز خصم که از پای ثبات
لغزنده مانند برق بوادی فرار شتافت بعد از هزیمت او

برادر و برادرزادهٔ او بذو الفقار حیدر کرار بقتل رسیدند
و زوجهٔ عمرو را با جمعی از زنان مشرکان غازیان باسیری گرفتند
بعد از وقوع این فتح آنحضرت مراجعت فرمودند و خالد بن سعید را
مامور ساختند که از آن طائفه زکوة گرفته از اهل هزیمت هر کس
رجوع نموده ایمان آورد او را امان دهد عمرو نزد او آمده اظهار
ندامت نمود و زبان بکلمهٔ شهادت گشود و زن و فرزند خود را
از قید رقیت آزاد گردانید این لمعه بوده از آثار شجاعت
آن امام کرار غیر فرار که در ایام حیات حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله ظاهر شده و بعد از رحلت خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله سید اوصیا صلوات الله علیه سه جهاد عظیم که آن
حضرت با و اخبار و تعلیم نموده بود ملزم ارتکاب نمودند اول
جهاد با ناکثین دوم با قاسطین سیوم با مارقین مراد بناکثین

طلحه و زبیر است که نقض بیعت سید الوصیین نموده عایشه را

فریب داده ببصره بردند و فتنهٔ چند را سهل و حقیر شمردند

و مراد بقاسطین عدول کنندگان از حق‌اند که از امام بر حق

عدول نموده با او محاربه نمودند و بزمرهٔ کفرهٔ فجره ملحق گشتند

که عبارت از معویه و اتباع او علیهم لعنة الله و لعنة اللاعنین

باشند **و مارقین** جمعی از خوارج‌اند که در نهروان

اجتماع نموده با آنحضرت محاربه نمودند و سخنان کفرآمیز

از آن ملاعین صدور یافت و هر کس از مؤمنین که مخالفت

با ایشان مینمودند مقتول ساخته اموالش را بغارت میبردند

چون تفصیل این سه جهاد در کتب مبسوطه مفصل و مختصر

گنجایش بسط آن ندارد در تلو ذکر غزوات علی مرتضی

علیه صلوات الله ملأ الارض و السماء بمجملی از هر یک اکتفا مینماید

که تا بالکلیه

که تا بالکلیه خالی از آن نباشد **در جهاد با ناکثین** در رکاب

آنسرور دنیا و دین چنانچه در بعض کتب سیر مسطور است بیست هزار

کس از مؤمنین بودند و با عایشهٔ ملعونهٔ منحوسه سی هزار کس

آنچه از جنود مسعود بعز شهادت فایز شده بروضهٔ رضوان شتافتند

نهصد مرد بودند و بعضی زیاده برین نیز گفته‌اند و از سپاه

روسیاه عایشه بنابر آنچه در روضة الصفا مسطور است

هفده هزار نامرد بدرک اسفل شتافتند آنچه در آن واقعه

از ضرب ذو الفقار صاعقه بار و نیزهٔ ثعبان کردار آن برگزیدهٔ

حضرت پروردگار بر اهل بصره ظاهر و آشکار گردیده مغنی است

از تکرار در گفتار **و در جهاد صفین** اصحاب اقدس حضرت امیر

المؤمنین صلوات الله علیه نود هزار از مؤمنین و متقین بودند

از آنجمله هشتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان و هشتاد نفر

از اهل بدر در سلک ملتزمان رکاب آن سید انس و جان انتظام
داشتند و با معاویه یکصد و شصت هزار ناکس از مستحقین
هاویه بودند و بروایت مقصد اقصی وقایع صفین تا چهل روز
ممتد بود از جنود نامسعود معویه هفتاد هزار نابکار بدار البوار
و بئس القرار شتافته و از زمرهٔ مؤمنین چهل هزار نامدار
درجهٔ شهادت یافتند از آنجمله عمار یاسر بود افاض الله علیه
رحمته و رزقنا شفاعته چون اینخبر بمعاویه رسید شاد شده
در آنوقت سید ابرار و قسیم جنت و نار فرمودند که هر که از
وفات عمار دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیبی نباشد عمرو
عاص بمعویه گفت که عمار در دست کسان تو مقتول شد معاویه گفت
غرض ازین سخن چیست عمرو گفت مگر نشنیده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حق عمار گفته است که تَقتُلُکَ الفِئَةُ البَاغِیَةُ

یعنی ترا اهل بغی خواهند کشت معویه گفت ما او را نکشته ایم
قاتل او کسیست که او را بجنگ آورده است عبد الله بن عمرو
عاص گفت براین تقدیر قاتل حمزة بن عبد المطلب رسول الله
باشد که او را بجنگ برده نه وحشی معویه ساکت شد و جواب
نتوانست گفت و در بعض روایات این سخن مسکت را بحضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نسبت داده اند و جنگ عظیم آن
ایام جنگ لیلة الهریر بود و در آنواقعه شکست عظیم بر لشکر
معاویه افتاد و کارد باستخوان رسیده فرار نمودند و
قبل از آن نیز چندین مرتبه فرار نموده بودند چون در هر مرتبه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقرر میفرمودند که از عقب ایشان
نروند و متعرض هر که رو از معرکه برگرداند نشوند معویه بعد از
فرار سپاه خود با عمرو مشغول تدابیر شدند و در مقصد اقصی از معجم کبیر سمعانی

روایت شده که معاویه علیه اللعنة والهاویه گفت که علی در لیلة
الهریر بنفس خود از ابطال رجال زیاده از نهصد کس را بقتل رسانید
و مرا طاقت طاق گشته با خود قرار دادم که پناه بعبد الله بن عباس
برده بشفاعت او از بأس و سطوت علی بن ابی طالب
ایمن شوم و بوساطت او اذن اقامت مکه حاصل نموده در آن
بقعهٔ شریفه سکنی اختیار نمایم یا آنکه بقیصر پیوسته در بعض
از جزایر روم قرار گیرم عاقبت از آن اراده باز آمده پای در
دامن صبر و شکیبایی کشیدم تا رسیدم بدانچه رسیدم
و بروایت اعثم کوفی در آن روز و شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل
رسیدند و صاحب مناهج السالکین سی و سه هزار کس گفته
و صاحب ترجمهٔ مستقصی روایت کرده که از جنود مسعود حضرت امیر
المؤمنین دو هزار و هفتاد و یک مرد شهادت یافتند یکی از آنجمله

اویس قرنی و هفتاد نفر از حضار معرکهٔ بدر بودند رضوان الله
علیهم اجمعین یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و هم در
آنشب از جنود نامسعود معاویهٔ ملعون قریب بهفت هزار کس
بهاویه شتافتند **و بعضی** از ارباب سیر گفته اند که آنشب را
بجهت آن لیلة الهریر نامیده اند که در آنشب مبارزان مانند
شیران دست در گردن یکدیگر کرده اعضای یکدیگر را بدندان
میکندند و صاحب ترجمهٔ مستقصی گفته که از بسیاری اهرار
معاندان بر قتال حیدر کرار آن شب را بلیلة الهریر موسوم ساختند
روزی از ایام صفین معویهٔ لعین نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کس
فرستاد که اگر مصلحت باشد فردا دست از قتال باز داشته
برآساییم آنحضرت در جواب فرمودند که یا بن آکلة الاکباد اگر
بغی و طغیان تو نباشد من اصلا پیرامون قتال نمیگردم

باعث سفک دماء وجود تست پس گروهی انبوه نزد آن گمراه
اجتماع نموده حدیث شجاعت و شهامت حضرت امیر المؤمنین
و دلیری و مردانگی مالک اشتر در میان آوردند عتبة بن ابی سفیان
گفت در جلادت اشتر حرفی نیست اما از آثار شجاعت و قدرت
آنچه از علی بظهور رسیده از حیز طاقت بشری بیرونست
معویه گفت از قوم خود بر هر که مینگرم علی پدر یا برادر یا عم یا فرزند یا
خویش او را کشته و خلق کثیری را بداغ فراق احبا مبتلا ساخته اما
با یکدیگر اتفاق کنید و کینهای قدیم از و میخواهید و سینهای
مجروح خود را از و شفا دهید ولید بخندید و شعری چند خواند
مضمون آنکه ای معویه میگوئی که چرا از ابو الحسن کینه خود را نمیخواهید
و با او محاربه نمینمائید و در این سخن با ما استهزا میکنی تو شدت
و حمیت و بطش او را میدانی و تجاهل میورزی ما را بقتال صفدری

دلالت میکنی که زخم سنان جان ستان او را هیچ طبیبی
علاج نکند و بجدال شیری مامور میسازی که از شکنجه پنجه او
هیچکس را خلاصی ممکن نباشد چون طلیعه اقبال او نمودار شود
ابطال رجال مانند غبار بیقرار گردند و در برابر حملات او جبال
شامخه چون اساس خیال ناپایدار باشند بعد از آن گفت اگر
قول مرا باور نداری از عمرو عاص حقیقت حال معلوم نما عمرو گفت
معاویه علی بن ابی طالب را از ما و تو بهتر میشناسد و اگر مجال او
شناسا نمیبود دیگر مرتبه بقصد محاربه او بمیدان میرفت پس
او نیز شعری چند باسلوب ولید انشا نموده در آن مجلس بر
معاویه خواند اما جهاد بامارقین مجمل آن آنست که بعد از حیله
عمرو عاص و مصاحف را بر نیزها بستن و تشویش عظیم بر لشکر
انداختن و حکمین قرار دادن خوارج از دین بیرون رفتند خانچه

تیر از کمان بدر رود که دیگر رجوعش ممکن نباشد و چون خبر بی
اعتدالی و جرأت زیاد ایشان بعرض اقدس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم رسید و دفع ایشان از آن افعال ناصواب
واجب گردید متوجه دفع آن مخاذیل شدند منقولست که
در اثنای سیر عبور سپاه بدیری افتاد راهبی که در آنجا مقیم بود
بخدمت آنحضرت علیه السلم آمده معروض داشت که کوکب طالع
مسلمانان در هبوطست مناسب چنان میدانم که چندان توقف
کنی که آنحالت منقضی شود امیر المؤمنین صلوات الله علیه از اوضاع
افلاک و انجم از وی سؤالات نمود که راهب متعجب شده بعجز معترف شد
بعد از آن فرمود که چون از احوال سماوی اطلاع نداری مرا خبر ده
که در زیر پای تو چیست گفت نمیدانم آنحضرت فرمود ظرفی
پر از دینار مسکوک بفلان سکه و بفلان عدد در آنجا مدفونست

راهب پرسید که این سخن از کجا میگویی گفت رسول خدا که
مخبر صادقست مرا خبر داده و بدانکه من با این قوم قتال میکنم
و عدد کشتگان لشکر اسلام از مرتبه آحاد نخواهد گذشت و بقیة
السیف خوارج بعشرات نخواهد رسید پیر دیر در آن کلمات متحیر
ماند و بعد از کاویدن آن مکان و ظاهر شدن دنانیر بهمان عدد
و سکه و نشان که آنحضرت فرموده بودند ترک کفر و ضلالت
نموده مسلمان شد و در سلک انصار قدوه ابرار انتظام یافت
و چون آنحضرت بحوالی لشکرگاه مارقین رسید سپاه را بنزول
امر فرمود و کس فرستاده ایشانرا بمواعظ و نصایح از طریق ضلالت
بمسلک هدایت ارشاد نمود و مکرر حجت بر ایشان تمام فرمود چون
غشاوه ضلالت ابصار قلوب ایشانرا احاطه کرده بود گفتند
میان ما و او قاطع خصومت شمشیرست چون حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه از اطاعت ایشان مأیوس شدند وآخر الامر کار

بمحاربه انجامید وخوارج بعد از جمعی که بامان داخل شدند قریب

بچهار هزار مخذول بمحاربه مشغول شدند وچنانچه آنحضرت

فرموده بود بیش از نه نفر از ایشان جان نبردند واز اصحاب

هدایت زیاده از نه کس شهادت نیافتند منقولست که آن

نه نفر که در آجال ایشان تأخیری بود از آن مهلکه خلاصی یافته در اقطار

آفاق متفرق شدند یکتن از آن جماعت در تلّ موزون مقیم شد

و دو نفر در سجستان و دو در یمن و دو در عمان و دو در جزیرهٔ

عرب اقامت نمودند و از ایشان اولاد و اعقاب بهم رسید

منقولست که بعضی از ملتزمان رکاب اقدس از آنحضرت پرسیدند

که یا امیر المؤمنین آیا تمامی این قوم هلاک شدند فرمود بخدا

قسم که اینچنین نیست بدرستی که ایشان نطفهایند در اصلاب

مردان وارحام زنان هرگاه برآید از ایشان شاخی بحکم الهی مقطوع

گردد یعنی هر وقت که رئیسی از روسای ایشان از اصلاب وارحام

بیرون آمده بر مسند امارت نشیند مقتول گردد و در حکومت تمکن

نیابد تا آنکه آخر ایشان دزدان و ربایندگان باشند یعنی مآل

حال آنقوم باراذل واداني کشد که کار ایشان در خفیه دزدی

باشد و بواسطهٔ عجز وضعفی که داشته باشند در علانیه بدانکار

قیام نتوانند نمود وصاحب مروج الذهب گفته که بقیهٔ خوارج همچنان

پریشان حال خواهند بود تا جمعی از ایشان در میان دجله وفرات

خروج نمایند و در دست گروهی از منتسبان اهل البیت کشته

شوند وکسی از آنجماعت بیرون نیاید

اَلسَّخاءُ وَالشَّجاعَةُ غَرائِزُ شَرِیفَةٌ

سخاوت و شجاعت طبیعتهای عالیند

يَضَعُهَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ فِيمَنْ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ

که میگذارد آنها را خدایی که پاکیزه است از هر نقص و عیبی در کسی که دوست دارد و امتحان نموده باشد او را

یعنی خالص کرده باشد او را چنانچه کریمهٔ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى بر آن دلالت دارد و قریب باینست حدیثی که منقولست از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که الْجُبْنُ وَالْجُرْأَةُ غَرَائِزُ يَضَعُهَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ حَيْثُ شَاءَ جرأت بمعنی شجاعت و غرائز جمع غریزه بمعنی طبیعتی است که جبلی انسان باشد و حاصل معنی آنکه بددلی و شجاعت خصلتی چند است که میگذارد آنرا الله تعالی هر جا که خواهد اگر کسی گوید که هرگاه چنانچه گذشت شجاعت و جبن طبیعتی باشند که الله تعالی آنها را گذارد در هر جا که خواهد پس هیچ شجاعی مستحق مدح و هیچ جبانی مستحق ذم نخواهد بود زیرا که فعل خالق را فعل مخلوق تغییر نتواند داد جواب گوییم که اصول فضیلت چنانچه در کتب اخلاق

مذکورست

مذکورست منحصرست در عفت و شجاعت و حکمت و عدالت و فروع آنها بسیارست و مقابل آنها رذائل است مثل بخل و حسد و کبر و جبن و حرص و غیر ذلک و هیچ انسانی ازین ملکات خالی نیست و تعبیر از مذکورات بطبع و خلق و شیمه و عادت میکنند پس اگر تغییر اخلاق مذکوره ممکن نباشد مواعظ و وصایا و وعد و وعید و امر و نهی بیفایده و باطل خواهد بود و نیز مشاهد است که بعض اخلاق و عادات بمجاهده و ریاضت نفس تغییر می‌یابد حتی در حیوانات و بعضی از محققین گفته‌اند که مبادی این اخلاق من عند الله است و رسوخ و زوال و زیاده و نقصان آنها باکتساب و مجاهدهٔ با نفس خود تواند شد و فی الحقیقه مشاهدهٔ احوال صبیان بر صدق اینمدعا شاهد عدلیست بدون خفا زیرا که اطفال در ابتدای سن باعتبار جبن خلقی از رؤیت اشیاء هائله مخوفه بسهل بغایت متأثر

میشوند و چندانکه عقلشان ازدیاد پذیرد خوفشان بهمان قدر
زایل میگردد ونیز درهمین کتاب خواهد آمد فقره که حاصل
مضمون آن اینست که فضیلت انسان درآنست که بر عادات
قبیحهٔ خود غلبه نماید باین معنی که ترک آن نماید بسبب تفکر و تدبر در بدی
عاقبت آن و بزجر خود را بترک آن وا دارد ومعلومست که شرور
در جبلت انسانی مرکوز است مانند بخل و حسد و غضب و کبر
و حرص و طمع و غیر ذلک و آنچه مانع از ارتکاب آنها است
غفلت و غالب اینست که عقل دفعةً از عهدهٔ قلع و قمع آن
قوی نمیتواند برآمد مگر بتدریج و تمرن افعال قبیحه را از خود
سلب و افعال جمیله مثل سخا و علم و کرم و حلم و تواضع و شجاعت
و غیرت و حمیت و غیر ذلک را ملکه و عادت ~~خود سازد و حلم~~
~~و تواضع و شجاعت و غیرت و حمیت و غیر ذلک را ملکه و عادت~~

خود سازد

خود سازد پس بنابر آنچه مذکور شد معلوم میشود که صاحب صفات
حسنه و اخلاق مستحسنه عاقل و مستحق مدح و صاحب افعال قبیحه
بیعقل و مستحق ذمست ونیز معلوم شد که مبادی آنها از جمله
عطایای حق تعالی است و آنکه مذکور شد که هر یک از آنها باکتساب
و فعل عباد زیاده و نقصان می پذیرند آن زیاده و نقصان نیز
فعل حق تعالی است که مشروط است بسعی عباد مثلاً کسی که در مقام
ازدیاد ملکهٔ شجاعت باشد و در این باب اهتمام نموده مساعی
جمیله بظهور آرد حق تعالی بسبب سعی جمیل او توفیق میدهد او را
که این ملکهٔ حسنه را در طبع خود قوی گرداند پس ظاهر شد که از جمله
عطایای الهی است و مع ذلک صاحب آن مستحق مدح میشود

اَلْجُبْنُ آفَةٌ ❁ اَلْعَجْزُ سَخَافَةٌ

بددلی و نهایت خائف بودن آفتست — عاجز بودن سخافتست

میتواند بود والله یعلم که مراد از فقرهٔ شریفهٔ اولی آن باشد که
جبن آفتی است در معارک که باعث اتلاف نفس جبان و
جمعی کثیر از اخوان نیز میگردد و یا بلیه و مرضی است مسری که مفاسد
و اضرار آن برفقا و همراهان میرسد چنانچه مشاهد است که
جبان را از ملاحظهٔ مهلکات امور بدون ورود صدمه ارتعاش
عظیم در اعضا طیش در جان و لکنت در لسان بهم میرسد
و رنگ از رخسارش می پرد و غالب آنست که در مجاورش نیز
اثر میکند و بآن وسیله ضررها بنزدیکان او میرسد و از فقرهٔ
شریفهٔ ثانیه آنکه با وجود قدرت و عدم مانع بتکاهل و تساهل
راضی شدن و بمحض قصد طلب راحت و فراغت عجز را برخود
بستن و در دفع دشمن اهمال جایز داشتن ناشی از کمی و بی
استحکامی عقلست یا مراد اینست که کسی که عجز و سستی و کاهلی

برخود قرار دهد بنای هستی او سخیف و بی ثبات و تار و پود وجود
او در معرض آفاتست مانند جامه که التیام تار و پود آن سست و بی
بقا و در محافظت از سرما و گرما کم فایده و در معرض زوال و فنا است
بدانکه عجز بر دو نوع است یکی آنکه خلقی است و بنده را در آن مدخلی نیست
و صاحب آن مستحق مذمت نیست مانند کوری و شلی و امثال آنها
که از صفات جسمانیه بدنیه باشد و نوع دیگر که ناشی از ملکات عقلیه
یست و اخلاق نفسانیه و صاحب آن بحسب شرع و عقل مذموم است عجز
که نه برحسب خلقت و عوارض بدنی باشد بلکه آنست که با وجود قدرت
بقصد رحت و استراحت در امور ضروریه تهاون و تساهل ورزد
و در ادعیهٔ ماثوره استعاذه ازین نوع عجز شده که اللّهمّ
اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْعَجْزِ وَ الْکَسَلِ بعض شراح احادیث
رضوان الله علیهم گفته که مراد از آن ترک امور چندیست که الله تعالی

واجب ساخته فعل آنهارا یا تسویف نمودن در آن امور یا بن
روش که کار امروز را بفردا اندازند اعم از اینکه در امور
دین باشد یا دنیا مانند مساهله در امر جهاد و حج و زکوة
و قضای صلوات فائته و تحصیل قوت عیال واجب النفقه
و ادای دیون و امثال آن و مؤید این معنی است آنچه در روایات
واقع شده و حاصل آن اینست که روزی حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله جمعیرا دید که بر سر مردی هجوم آورده اند از
حال آنکس پرسید گفتند که دیوانه است آنحضرت صلی
الله علیه و آله فرمودند که اینمرد صاحب آفت و مرضی است
مجنون کسیست که عصیان و نافرمانی حق تعالی نماید یعنی در
اقدام بواجبات کاهلی و سهل انگاری نموده در جر
ارتکاب منهیات بیتقدم جرات پیش آید

الشجاعة زین ❊ الجبن شین

شجاعت زینت است   بغایت خائف بودن عیب است

بر ظاهر است که شجاعت باعث رنگینی و مهابت در نظر خلق است
بحیثیتی که با وجود آن محتاج تزیین خود بجامهای فاخر دیگر نیست
و اوصاف و طریقه انیقه آنحضرت صلوات الله علیه مصداق
همین معنی است زیرا که هیچ وقت خود را با ثواب و الکبه تزیین
نمود و عیب و عار بودن جبن و بددلی گذشت و از آن ظاهر تراست
که محتاج بشرح و بیان دیگر باشد

العجز اضاعة ❊ الحزم بضاعة

بر خود بستن عجز سبب تضییع است   احتیاط نمودن سرمایه است

یعنی عجز و کاهلی در جهاد و سایر اعمال و عبادات نمودن و
بیرون نیامدن از عهده واجبات بحسب دین و دنیا سبب تضییع

عزت و اعتبار بلکه اهل و عیال و فقدان اسباب و اموال
و در آخرت سبب حرمان از مثوبات و حسنات و حصول
عقاب و نکال است برخلاف حزم و پیش بینی و مبادرت
بلوازم زندگانی که باعث میشود که در دنیا صاحب این صفت
حمیده مسعود و عاقبت کارش در نشاءه اخرویه محمود باشد

اَلشَّجاعَةُ عِزٌّ حاضِرٌ ❁ اَلْعَجْزُ ذُلٌّ ظاهِرٌ

شجاعت عزتیست حاضر ❁ عاجز بودن خواریست ظاهر

اَلْعَجْزُ سَبَبُ التَّضْيِيعِ ❁ اَلْجَنَّةُ جَزاءُ

عجز سبب ضایع شدن اشیاء موجوده است ❁ بهشت پاداشت

الْمُطِيعِ ❁ اَلْعَجْزُ يُثْمِرُ الْهَلَكَةَ ❁

فرمانبرداری حضرت معبود است ❁ عجز حاصل میکند هلاکت را

اَلْمَعْصِيَةُ تَفْرِيطُ الْعَجَزَةِ

نافرمانی حضرت رحمن تقصیر و تهاون عاجزانست

عَجَزَه جمع عاجز است مانند فَجَرَه و فاجر و مراد بعجزه در اینمقام
و الله یعلم جمعیند که از بطالت و کسالت و فرط خواهش استراحت
خود را از جهاد واجب و امثال آن باز داشته و در زمرهٔ عجایز
داخل ساخته و سرمایهٔ فرمانبرداری حضرت باری را در باخته و بامتثال
اوامر و نواهی او نپرداخته اند چه معلوم است که نافرمانی حق تعالی
تفریط و تقصیریست که از عاجزان صادر میگردد و کسی که
ارتکاب معاصی نماید فی الحقیقه بسبب این صفت ذمیمه در
سلک عجایز و ارباب اعذار منسلک است و الله تعالی در مقام
مذمت جمعی از منافقین که از جهاد تخلف ورزیده اند
فرموده که رَضُوا بِاَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ حاصل معنی
آنکه راضی شدند بآنکه باشند در زمرهٔ بازماندگان در خانها
و ایشان زنان و کودکان و بیماران اند

اَلْعَجْزُ شَرُّ مَطِيَّةٍ ✤ اَلْعَجْزُ يُطْمِعُ الْاَعْدَاءَ

عجز بدترین مرکوبیست عجز بطمع می اندازد دشمنانرا

اَلصَّبْرُ اَدْفَعُ لِلْبَلَاءِ

صبر نمودن بر حوادث و شداید دهر خواه در حروب و خواه غیر آن دفع کننده ترات مر بلاها را

بدانکه سبب طمع اعدا در نصرت خود از مشاهده عجز خصم آنست

که چون پیوسته اهتمام خصم مصروف بر تعجیز خصم میباشد پس

هر قدر که آثار عجز در خصم او ظاهر شود بهمان قدر طمع او بغلبه بر خصم

قوت میگیرد و ازدیاد می پذیرد و حاصل این فقره شریفه تعلیم

شجعان مجاهدین بل عامه مؤمنین است که در معارک حروب و غیر

آن بکسل و بطالت و بالجمله آنچه موهم عجز باشد اطماع دشمن خود را

قوی و او را بر خود جری نسازند و اگر در صف قتال و معرکه جدال

خصمی ایشانرا بمحاربه دعوت نماید بدون هراس اجابت نمایند

وصبر را که دفع کننده ترین بلاهای زمان و نصف ایمانست شعار

و دثار خود سازند که چنانچه گذشت صبر یکساعت حقیقت

شجاعت است و شجاعت دافع بلا و بلیت بدانکه جمیع احوال آدمی

در مدت حیوة یا موافق خواهش است یا مخالف خواهش و

هیچوقت احوال او ازین دو نوع خارج نیست و انسان در هر یک

ازین دو محتاجست بصبر اما در وقت موافقت خواهش مانند

وجود و حصول صحت و سلامت و مال و جاه و کثرت اتباع و انصار

و امثال ذلک و گفته اند که صبر برین امور اصعب است از صبر

بر مکاره زیرا که اعتبارات عاریه ظاهریه در اغلب اوقات محرک

هوای غلبه و گردنکشی و طغیان و سرکشی میگردد علی الخصوص در

جمعی که ضعیف النفس باشند که ایشان باندک مایه اعتباری

زود از جا بر می آیند و بعصیان و طغیان میگرایند و اشاره باین نیست

کریمهٔ اِنَّ الْاِنْسانَ لَیَطْغیٰ اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنیٰ حاصل
ظاهر معنی آنکه بدرستیکه انسان هرآینه سرکش میشود و تکبر و تمرد
و فساد مینماید از اینکه به بیند خود را بی نیاز کرده شده و الله تعالی
فرعون را باین جهات طاغی نامیده **وصبر درین مقام** جهاد با نفس است
و آنرا جهاد اکبر گویند چنانچه درباب جهاد خواهد آمد و صبر در
حروب را که عبارت از ثبات قدم ورزیدنست در معارک
شجاعت و صبر بر فضول دنیویه یعنی ترک تعلقات را زهد نامند
و صبر بر مذکورات آنست که شخص اعتماد برآنها ننماید و بداند که
عمر و جوانی و اسباب زندگانی و مال و اعتبارات جهان فانی بجملگی
عاریه و در معرض زوال و فنا و قابل اعتماد عقلا نیست و با وجود
قدرت و اعوان و مکنت و سایر متممات اعتبار و اقتدار و عزت
از جا بر نیاید و تکبر و تجبر و تفرعن پیشه ننماید و بالجمله مذکورات را

همگی

که همگی از اجل نعماء الهی است در غیر مراضی او جل شانه العزیز صرف نسازد
نوع دیگر که صبر بر مکاره است یا آن مکروه اختیاری عبد است یا
غیر اختیاری **آنچه اختیاریست** مانند جهاد و زکوة و حج و صوم
و صلوة و غیر ذلک از عبادات چون طبع بشری مجبول بطلب
راحت و استراحت و راغب بجمع و تکثیر مال و امساک در همه احوال
میباشد و بالخاصیه از مقاسات مشقت و ادا حقوق واجب
و سنت متنفر بلکه بر او متعسر است پس هرگاه بانفس خود جهاد
نموده او را بر اداء طاعات و صرف اموال در مصارف واجبه ترغیب و
تحریص نماید و از ریا و سمعه محافظت فرماید و اعمال مذکوره را
باخلاص قرین سازد در عداد صابرین فی البأساء درآید و
آنچه غیر اختیاریست مانند موت عزیزان و فوت مال و سامان
و زوال صحت و امن و امان که صبر بر مذکورات نیز از اعلی مقامات

صابرین است اگر درین نوع مصایب دندان بر جگر فشرده
صبر را شعار و دثار خود سازند در صف صابرین فی الضرآء کردن
مفاخرت افرازند **پس بنابراین** صبر بر جمیع مذکورات دافع
بلاهای دنیویه و اخرویه و مظهر شجاعت شجعان خواهد بود

اَلشَّجاعَةُ اَحَدُ الْعِزَّیْنِ ❊ اَلْفِرارُ اَحَدُ الذُّلَّیْنِ

شجاعت یکی از دو عزتست فرار نمودن از معرکهٔ قتال یکی از دو خواریست

عزت بمعنی غلبه است و غلبه بر خصم بر دو نوعست **یکی** غلبه بسبب تدبیر
و دیگری غلبه بعنوان شجاعت بدستیاری شمشیر و سنان
و تیر بنابراین حاصل فقرهٔ شریفه این میتواند بود که شجاعت یکی
از دو نوع غلبه است بر خصم **و بمعنی** قوت و شدت نیز آمده اند
کریمهٔ فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ اَیْ قَوَّیْنا بِثالِثٍ **و بنابراین** معنی چنین
میتواند بود که شجاعت یکی از دو قوتست که بآن مستظهر توان

بود که یکی قوت و شدت و دیگری عبارت از کثرت و عدت
باشد **و محتملست** که مراد این باشد که عزت بر دو نوعست یکی آنکه
بر حسب اتفاق باشد بدون مدخلیت اسباب کسبیه مثل اینکه
شخص از خاندان منیع و عزیز باشد و امثال آن و دیگری آنکه
باشد باسباب کسبیه مثل اینکه هر گاه دشمنی باو رو آورد بوسیله
شجاعت و حسن تدبیر و کفایت اندیشی آن دشمن را مقهور و
شر او را از خود و عشایر و اقارب دور سازد **پس** شجاعت یکی
از دو عزت حقیقی تواند بود **و همچنین** مدلول فقرهٔ شریفهٔ الفرار
احد الذلین میتواند این باشد که فرار خواریست که فرار نماینده
خود بدست خود تحصیل مینماید نه مذلتی که برای او بدون اکتساب حاصل شود

اَلشَّجاعَةُ نُصْرَةٌ حاضِرَةٌ وَفَضیلَةٌ ظاهِرَةٌ

شجاعت نصرتیست حاضر و فضیلتی است ظاهر

اَلْجُبْنُ وَالْحِرْصُ وَالْبُخْلُ غَرائِزُ سُوءٍ یَجْمَعُهَا

بزدلی و حرص و بخل طبیعتهای قبیح و زشت که جمع میکند

سُوءُ الظَّنِّ بِاللّٰهِ

آن صفتها را بدگمان بودن بخدا

یعنی ناشی از بدگمانی با دوست جلّ و علا حاصل آنکه کسی که گمان او نیکو باشد
بخدای خود و جزم نماید که بی اجل نخواهد مرد و در حین حلول اجل
بیقین جان نخواهد برد جبن او زایل و توکّل کامل حاصل میکردد
وهمچنین حریص اگر یقین نماید که روزی مقرر او بنابر تواتر اخبار
و آثار ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم بدون زیاده و نقصان بتقدیر
رازق انس و جان البته باو خواهد رسید حرص او زایل شده
کوشش بسیار در جمع ذخایر ناپایدار نخواهد نمود وهمچنین بخیل
که از جملهٔ صفات ذمیمهٔ او آنست که ادا حقوق واجبه نمینماید و چنین

کی

کسی البته بجناب اقدس آلهی بدگمانست زیرا که اگر گمان نیک
باو میداشت بیقین میدانست که در وعدهٔ او خلاف روا نیست
چنانچه در آیت وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ
وعدهٔ عوض دادن فرموده و حاصل مضمون آن اینست که آنچه
انفاق کنید از هر نوع انفاقی که از وجه حلال باشد و بر اهل آن
باشد و بر وجه اسراف و تبذیر نباشد پس بدرستیکه الله تعالی
عوض میدهد آنرا و نیز در آیت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
عَشْرُ أَمْثَالِهَا بعباد خود وعده فرموده که هر که در راه او دیناری
دهد او باز اد هر دیناری ده دینار با عوض کرامت فرماید تخلّف
نخواهد فرمود و نیز می آید درین کتاب حدیثی که حاصل مضمون آن
اینست که عجب است از کسی که بخل ورزد بدنیا و حال آنکه دنیا
رو آورده باشد باو و یا بخل کند بدنیا و دنیا رو گردانیده باشد

از و پس نه انفاق بار و آوردن دنیا ضرر میرساند او را و نه

امساک بار و گردانیدن دنیا نفع میرساند با و پس معلوم شد

که این سه صفت قبیحهٔ خبیثه ناشی از بدگمانی باوست عز شانه اعاذنا الله و سایر المؤمنین منه

اَلْعَجْزُ مَعَ لُزُومِ الْخَیْرِ خَیْرٌ مِنَ الْقُدْرَةِ

عاجز بودن با لازم بودن خیر و نیکویی بهتر است از قدرت داشتن

مَعَ رُکُوبِ الشَّرِّ

با ارتکاب نمودن شر و بدی

ممکنست و الله یعلم که مراد بعجز درین فقرهٔ شریفه عجز خلقی یا عارضی

باشد مانند کوری و شلی یا امراض دیگر که بسبب آن از

حرکات عاجز آید و محصل مطلب این باشد که عجز چنینی ترجیح دارد

بر قدرتی که بسبب آنقدرت کسی بر خلق ظلم نماید و در فقرهٔ شریفه

تسلیهٔ صاحبان امراض ملحوظ باشد و در همینمقام گفته اند

چگونه شکر این نعمت گزارم ❁ که زور مردم آزاری ندارم

و نیز میتواند بود که مراد از فقرهٔ شریفه این باشد که اگر کسی را کاری

پیش آید که ارتکاب آن متضمن تهییج فتنه و فساد یا تخریب بلاد

و عباد باشد و عدم ارتکاب آن در نظر مردمان موهم عجز و ضعف

قوت یا عار و منقصت باشد مثل افعالی که مقتضیات حمیت

جاهلیت است چنانچه عربان در زمان جاهلیت دختران خود را

زنده در خاک میکرده اند که مبادا در دست دشمنان اسیر

گردند و اشاره باینمعنی است آنچه مرویست که اَلْعَارُ خَیْرٌ

مِنْ دُخُولِ النَّارِ یعنی ارتکاب عار بهتر است از داخل شدن در

آتش پس در این صور الیق بحال عقلا آنست که آن شایبهٔ

عجز و ناتوانی را ترجیح داده مرتکب شرور و مفاسد نگردند

و بجهت دفع مذلت ظاهری خود را مستوجب عذاب و نکال اخروی

نکردانند و کلام معجز نظام آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه چنانچه
درهمین کتاب خواهد آمد مشعر است بامر بربستن عجز وناتوانی برخود در
حین حدوث فتن بقول او علیه السلم کُن فِی الفِتنَةِ کَابنِ
اللَّبُونِ لَا ظَهرٌ فَیُرکَبُ وَلَا ضَرعٌ فَیُحلَبُ حاصل معنی آنکه باش
درحین حدوث فتنه مانند شتر بچهٔ دوساله که نه پشتی دارد که کسی
سوار شود ونه شیری که دوشیده شود مطلب اینکه درحین
هنگام فتنه بهیچوجه اعانت مفتنین منما وبطلمه اشفاع مرسان

اِحذَرِ الجُبنَ فَاِنَّهُ عارٌ وَمَنقَصَةٌ

بپرهیز از خائف و بددل بودن که این معنی موجب عار ونقصان عزت واعتبار است

اَشجَعُ النّاسِ مَن غَلَبَ الجَهلَ بِالعِلمِ

شجاعترین مردمان کسیست که مغلوب سازد جهل خود را بعلم

ممکنست که مراد بجهل درا ینمقام صفت ذمیمهٔ جبن باشد زیرا

که چنانچه گذشت جُبن ناشی ازبدگمانی بجناب اقدس الهی است و
نیز گذشت که جبن عبارتست ازحرص بر تأخیر اجل محتوم ومقدر است
ومعلومست که اجهل ناس کسیست که آرزو کند تبدیل آجال
ودفع تقدیر حضرت ذوالجلال را و نیز ممکنست که مراد ازین فقرهٔ
شریفه این باشد که شجاعترین مردمان آنست که غالب شود
جهل را بدانائی یعنی بوسیلهٔ علوم دینیه ومعارف یقینیه برنادانی
غالب آمده مغلوب شکوک باطله وشبهات نایله نگردد و
براهل ضلال وبدعت باقامهٔ حجج وبراهین عقلیه ونقلیه فیروزمند
گردیده بوساوس شیاطین جن وانس گمراه نشود خواه در اصول
اعتقادیه وخواه درفروع عملیه چنانکه در تفسیر آیهٔ کریمهٔ و
الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنَا مذکور است
که مراد بمجاهده درین آیهٔ شریفه اعم است از مجاهده بتیغ وسنان

و محاجه بدلیل و برهان و ظاهر است که قسم ثانی از قسم اول بمراتب
اعظم و نفع آن در اشاعه حق و زوال باطل اکمل و اتم است و
مندرج در تحت اینمعنی است مجاهده با نفس اماره زیرا که خواهشهای
نفس اماره همگی مقتضیات جهل و نادانیست و مغلوب شدن
این دشمن جانی دلیل عجز و ناتوانی

اوهن الاعداء کیداً من اظهر عداوته

سست ترین دشمنان از روی مکر و حیله کسیست که ظاهر سازد دشمنی خود را
زیرا که اگر دشمن پنهان سازد عداوت خود را یا از عالم
نفاق خود را دوست وانماید اکثر از و مطمئن میگردد و او چون
پیوسته در کمین فرصت میباشد هرگاه فرصت یافت بکمین زن
خاطر خود را ظاهر میسازد بر خلاف دشمنی که عداوت خود را
آشکار سازد چه این کس در این هنگام پیوسته در کمال احتیاط

میباشد از و و هرگز غافل نمیگردد و بانجاح حیل در دفع ضرر
او میکوشد و ممکنست که باین وسیله از ضرر او ایمن تواند شد
بخلاف اول که منافق شریرست و علاج او بغیر التجا بحضرت عزت
جل و علا نمیتواند بود

ان فی الفرار موجدة الله سبحانه والذل

بدرستی که در گریختن در حالتی که مقام اقتضای آن نماید چنانچه بعد ازین می آید غضب خداست

اللازم والعار الدائم وان الفار غیر

که پاکست از نقص و عیب و خواری که مفارقت نکند و عاری که دایم باشد و بدرستی که گریزنده

مزید فی عمره ولا موخر عن یومه

زیاد نمیشود در عمر او و تاخیر نمیشود از او روز او

یعنی روزی که مقرر شده برای انتهای اجل او از ان یکساعت
پیش و پس نخواهد شد البته چنانچه کریمه اذا جاء اجلهم لا

يَتَأَخَّرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ بر آن دلالت دارد
اين فقرهٔ شريفه و چند فقرهٔ بعد دلالت تعليم آداب جنگ است
كه در جنگ صفين آنحضرت صلوات الله عليه باصحاب خود فرموده اند

ثَمَرَةُ الشَّجَاعَةِ الْغَيْرَةُ

حاصل شجاعت غيرتست

غيرت بكسر معجمه بحسب لغت بمعنى نفرت طبيعت است از شريك
بودن غير در امرى كه محبوب شخص باشد و بفتح غين بمعنى ننگ داشتن است
پس حاصل اين فقرهٔ شريفه آن ميشود كه ميوهٔ شجاعت ننگ داشتن است
از چيزى چند كه لايق او و دوستان و هواخواهان او نباشد پس كسى را كه صفت
غيرت در او يافت نشود بشجاعت موصوف نخواهد بود

شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَغَيْرَتُهُ عَلَى قَدْرِ حَمِيَّتِهِ

شجاعت مرد بر مقدار همت اوست و غيرت او بر مقدار حميت او

همّت بمعنى عزم بلوغ بمراتب عاليه است حاصل معنى آنكه شجاعت
و همّت لازم ملزوم يكديگرند باين معنى كه هركرا همّت بلند است
باندازهٔ آن بصفت حميدهٔ شجاعت ارجمند است و حميّت بمعنى دفع كردن
و منع نمودن امورى چند است كه آن امور موجب نقص و عيب و عار
و ننگ و ناموس و بالجمله آنچه مورث بدنامى او و منسوبان او باشد
و پوشيده نيست كه هركس حميّت باين معنى داشته باشد
البته غيرت او نيز باندازهٔ آن خواهد بود و فى الحقيقه غيرت
و حميّت بحسب معنى قريب بيكديگرند

شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَضَعْفِ الْيَقِينِ

شدت بددلى و خوف ناشى از عجز نفس است و ضعف يقين

ممكن است كه مراد از عجز نفس در اينمقام ضعف قلب باشد زيرا كه چنانچه
گذشت شجاعت عبارت از قوت قلب است و بددلى كه ضد آنست ناشى

از ضعف قلب پس محل هر دو قلبیت و بشدت و ضعف

آن شناخته میشوند شجاع و جبان اما ناشی بودن بیدلی و خوف

زیاد از ضعف یقین بر هر مستبصری ظاهرست که کسی که یقین بقضا

و قدر الهی داشته باشد جبن ندارد و از جهاد فرار نمینماید و حضرت

کرار غیر فرار صلوات الله و سلامه علیه در رجز فرموده چنانچه گذشت که

اَیَّ یَوْمَیَّ مِنَ الْمَوْتِ اَفِرّ ✤ یَوْمَ مَا قُدِّرَ اَمْ یَوْمَ قُدِرَ

عَاوِدُوا الْکَرَّ وَ اسْتَحْیُوا مِنَ

مواظبت نمایید برجوع کردن بمیدان و عطف عنان نمودن و حمله کردن و شرم دارید از

مِنَ الْفَرِّ فَاِنَّهُ عَارٌ فِی الْاَعْقَابِ وَ نَارٌ یَوْمَ الْحِسَابِ

گریختن گریختن موجب عارست در اولاد و اعقاب و موجب آتش جهنم است در روز

حساب پس هرگز میگریزیم

حاصل این فقرهٔ شریفه تحریص مجاهدینست بر حمله نمودن در میدان

بر اهل بغی و عدوان و منع از گریختن در آن و تخویف و تحذیر

از لحوق ننگ و عار و عذاب نار در روز حساب و جزا و ثواب و عقاب

غُضُّوا الْاَبْصَارَ فِی الْحُرُوبِ فَاِنَّهُ اَرْبَطُ

بپوشید چشمها را در جنگها بدرستیکه آن محکم کننده ترست یعنی قوی کننده تراست

لِلْجَاشِ وَ اَسْکَنُ لِلْقُلُوبِ

مر دل را اهرکاه مضطرب شود از خوف دشمن و آرام دهنده ترست مر دلها را

میتواند بود که پوشیدن چشم کنایه ازین باشد که بنظر نیاورند

بسیاری دشمن را زیرا که آن باعث خوف و اضطراب میگردد

و فی الحقیقه نصرت از جانب خدای عزیزست چنانچه در بدو اسلام

نصرت حضرت خیر الانام علیه و آله صلوات الله ما کر اللیالی و الایام بهمینه

چنین بود که بامعدودی از اهل اسلام فتحهای نمایان نمودند

قَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ اَخِّرُوا الْحَاسِرَ

پیش دارید در روز مصاف کسی را که زره در بر دارد و در آخر صفوف دارید کسیرا که زره در بر ندارد

عَضّوا عَلَى الأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ

وبگزید بر دندانها یعنی محکم بفشارید دندانها را بر یکدیگر پس بدرستیکه آن

عَنِ الْهَامِ

کند کننده تراست شمشیرها را از سر

یعنی چون دندان بر یکدیگر نهید و محکم بفشارید ضرب شمشیر در
سر کمتر تاثیر مینماید بعضی از محققین گفته اند که از فشردن دندانها
بر یکدیگر صلابتی در سر بهم میرسد که ضربت خوب کارگر نمیشود
ونیز در مقام دیگر فرموده که مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ عَضُّوا عَلَى
النَّوَاجِدِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ حاصل معنی آنکه
ای جماعت مسلمانان در وقت جهاد و مقاتله با دشمن دندانها را
برسر هم بگذارید و بر یکدیگر بفشارید که بدرستی که فشردن دندانها
بیکدیگر کند کننده تر است مر شمشیرها را از سرها بعضی گفته اند

نواجد

نواجد چهار دندان آخرین است و بعضی گفته اند تمام دندانهاست
و صاحب مجمع البحرین ره گفته عض بر نواجد مثل است در شدت
استمساک و بنا بر این محتمل است که فشردن دندانها بر یکدیگر
کنایه باشد از ثبات قدم ورزیدن و صبر و جلادت نمودن و
مطلب آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه آن باشد که ثبات قدم
در شداید و حروب مانع می آید دشمن را از تسلط و فرصت
آن نمی یابد که ضربت زند و غالب آید و الله عالم بمقاصد اولیائه
مجملا حاصل این کلمات اعجاز سمات ارشاد علامات تعلیم
نفوس است بطریقه انیقه جهاد با اهل بغی و فتنه و فساد
و مناسب اینمقام است آنچه حق سبحانه وتعالی در مقام امتنان
خود بر خلایق بمسخر ساختن دواب و بهایم برای ایشان در
سوره زخرف فرموده است که وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ

وَالْاَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُا عَلٰى ظُهُورِهٖ ثُمَّ تَذْكُرُوا
نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنَّا اِلٰى
رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ پس لایق بحال مومنان آنست که چون در
کشتی یا پشت چارپا قرار گیرند خواه در محاربات و خواه غیر
آن یاد کنند نعمت حق تعالی را بدل و بزبان بگویند الحمد لله
و بعد از آن این آیه را بخوانند که سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا
هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ
ترجمهٔ ظاهر آیهٔ شریفه والله یعلم اینست که منزه و پاکست
آنخدایی که فرمانبردار کرده است برای ما این را یعنی کشتی و این
حیوانات سرکش را و حال آنکه نبودیم ما که از عهدهٔ آنها
برآییم و آنها را مسخر خود سازیم و بتحقیق که ما هر آینه بجناب

اقدس الهی باز گردنده ایم اغلب آنست که هر که بر این آیهٔ شریفه
از روی اخلاص مداومت نماید از افتادن از مرکوب محفوظ ماند
و این حقیر از بعد مداومت بر آن که مدتهاست بخاطر ندارد که از این معنی تخلف دیده باشد
و نکته در اینکه در اینحالت باید اعتراف نمودن باینکه رجوع ما بجناب
اقدس اوست دو چیز است یکی آنکه سواری دواب و نشستن در
کشتی برای منتقل شدن از جاییست بجایی پس باید که کسی که
در اینوقت از جایی بجایی منتقل میشود بیاد آورد منتقل شدن
از سرای دنیا را بسرای عقبی و بازگشتن از سرای تکلیف بدار ال
جزا و رجوع نمودن از جهان فانی را بعالم باقی و نکته دیگر آنکه سواری
دواب و نشستن در کشتی محل خطر و مظنهٔ ضرر است چنانچه گاهی
راحله بسر در می آید یا سرکشی نموده راکب را هلاک مینماید و
کشتی گاهی در هم میشکند یا در دریا بگرداب سرگردانی می افتد

پس مناسب اینست که درچنین حالات کسی یاد نعمت حق تعالی
ورجوع بجناب اقدس او جل وعلا نموده اعتراف نماید باینکه اصل
هر نعمتی ازو و بازگشت همه بسوی اوست که مبادا ناگهان اورا
قضیه رو دهد و او از یاد حق تعالی و فکر معاد غافل باشد و مرویست
که روزی کسی در حضور حضرت امام الثقلین ابی عبد الله الحسین
صلوات الله وسلامه علیه بر راحله سوار شده گفت سبحان
الذی سخر لنا الآیه آنحضرت علیه السلام با و عتاب نموده فرمود
که آیا بهمین مامور شده اید مراد آنحضرت این بود که آنشخص
حمد حق تعالی نکرد و حق تعالی فرموده ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ
رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ یعنی یاد نعمت حق تعالی بکنید و بعد از
حمد او بگوئید سُبْحَانَ الَّذِی الآیه و غرض ازین کلام آنست
که چنانچه هر کسی باید در هر حال متذکر حمد حضرت ذو الجلال و منعم

حقیقی بوده ورجوع بجناب اقدس او را در هر حال یاد مینموده
باشد همچنین ضروریست که همیشه متذکر این معنی باشد که سر رشته
تصاریف امور جمهور بید قدرت حضرت اوست و حفظ
و نصرت و غلبه و حصول هر مراد مبتنی بر لطف و مرحمت او چنانچه
از مدلول دعائی که خاتم اولیا و نخبه اصفیا سرور هر دو سرا
علی مرتضی علیه التحیة والثنا در حین ملاقات اعدا و محاربات
با قاسطین و مارقین دعا میخوانده اند معلوم میشود و ذکر آن
در این مختصر برای تنبیه مجاهدین و تعلیم شجعان مؤمنین مناسبست
و دعا اینست که اَللّٰهُمَّ إِلَیْکَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ
مُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ
وَ أُنْضِیَتِ الْأَبْدَانُ اَللّٰهُمَّ قَدْ صَرَحَ مَکْتُومُ الشَّنَآنِ
وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَشْکُو إِلَیْکَ

غیبة نبینا وکثرة عدونا وتشتت اهوائنا ربنا

افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین

ترجمهٔ ظاهر دعا آنکه بار الها بسوی تو کشیده است خود را دلها
یعنی پناه بتو آورده است و بریده شده است از هر چه سوای تست
و بسوی تو کشیده گشته است گردنها و باز مانده است دیدها
یعنی مرتفع شده است بسوی عفو و رحمت تو و نقل کرده شده است
قدمها و لاغر ساخته شده است بدنها حاصل معنی آنکه دلها را بتو
آورده‌ایم و از هر چیز که غیر تست بریدیم و گردنها بسوی تو کشیدیم
و دیدها سوی تو باز کردیم و قدمها بسوی تو نقل نمودیم و تنها در راه
تو گداختیم بار الها ظاهر شد و پرده بر انداخت عداوت پنهان
میان ما و ایشان و جوش زد دیگهای کینها در سینها
بار خدایا بتو شکایت میکنیم از غایب بودن پیغمبر ما و بسیاری

دشمنان ما و پراکندگی خاطرها و ارادهای ما ای پروردگار ما تو حکم
کن و میانجی کن میان ما و میان قوم ما بحق و تو بهترین حکم کنندگانی
و نیز مناسب اینمقام است وصایا و تعلیماتی که آنحضرت صلوات
الله وسلامه علیه در باب حروب سرداران عساکر ظفر مآثر
خود فرموده و تحریر آن در طی احادیث این باب ضرور و در کار سبب
انتباه و ارشاد مجاهدین دهور و اعصار و مستحفظین
ثغور و امصار است که این لآلی آبدار و درر شاهوار را گوشوارهٔ
گوش هوشمندی خود ساخته از فرمان و تعلیم آن معلم دین و
ایمان تجاوز ننمایند و بوسیلهٔ پذیرایی اوامر آن مقتدای
انس و جان خویشتن را در سلک کامل عیاران نقود ایمان منسلک
سازند تا در دنیا قرین فتح و ظفر و در عقبی در صف رستگاران
گردن مفاخرت افرازند از آنجمله وصیتی است که بعسکر خود قبل از

ملاقات دشمنان در جهاد صفین فرموده که لا تقاتلوهم
حتی یبدؤوکم فانکم بحمد الله علی حجة و ترککم
ایاهم حتی یبدؤوکم حجة اخری لکم علیهم فاذا کانت
الهزیمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا
معورا و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء
باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امراءکم فانهن
ضعیفات القوی و الانفس و العقول و ان کنا
لنؤمر بالکف عنهن و انهن لمشرکات و ان کان
الرجل لیتناول المرأة فی الجاهلیة بالفهر او الهراوة
فیعیر بها و عقبه من بعده حاصل معنی آنکه قتال
مکنید با ایشان تا ایشان ابتدا کنند زیرا که شما بحمد و منت خدا
بر حجت و بصیرتید و ترک نمودن شما جنگ را تا ایشان ابتدا

بجنگ کنند

بجنگ کنند حجتی دیگر است شما را بر ایشان و الغرض عذر خود را بر
ایشان مضاعف گردانید و ایشان را بهدایت و موافقت
بخوانید و شما در جنگ ابتدا مکنید و شر بر پا مینگیزید
تا ایشان ابتدا کنند و بمضمون البادی اظلم ظالم باشند
پس هرگاه هزیمت دشمنان واقع شود باذن خدا نکشید کسی را که پشت
داده میگریزد و زخم مرسانید کسی را که دست بر او می‌یابید
و مکشید زخم خورده را که در میان کشتگان افتاده ببینید
و بر مینگیزانید زنان را بآزاری هر چند دشنام دهند عرضهای
شما را و فحش گویند بامرای شما که ایشان ضعیفند در قوتها و نفسها
و عقلها بدرستیکه ما مامور شدیم بعدم تعرض ایشان یعنی زنان
وقتی که مشرک بودند پس در این وقت بطریق اولی تعرض ایشان
لایق نباشد و بدرستی که مردی در جاهلیت تعرض زن میکرد

تمام کنید و حجت را بر ایشان هم

بسنگ یا عصا یعنی بسنگ یا چوب او را میزد پس سرزنش
میکردند او را و اولاد او را بعد از آن **وایضا** از جمله وصایای
آنحضرتست صلوات الله وسلامه علیه که بمعقل بن قیس ریاحی
در حین سرداری لشکر شام فرموده اِتَّقِ اللهَ الَّذِی لَا بُدَّ
لَکَ مِنْ لِقَائِهِ وَلَا مُنْتَهَی لَکَ دُونَهُ وَلَا تُقَاتِلَنَّ
اِلَّا مَنْ قَاتَلَکَ وَسِرِ الْبَرْدَیْنِ وَغَوِّرْ بِالنَّاسِ وَرَفِّهْ
فِی السَّیْرِ وَلَا تَسِرْ اَوَّلَ اللَّیْلِ فَاِنَّ اللهَ جَعَلَهُ سَکَنًا
وَقَدَّرَهُ مَقَامًا لَا ظَعْنًا فَاَرِحْ فِیهِ بَدَنَکَ وَرَوِّحْ
ظَهْرَکَ فَاِذَا وَقَفْتَ حِینَ یَنْبَطِحُ السَّحَرُ اَوْ حِینَ
یَنْفَجِرُ فَسِرْ عَلَی بَرَکَةِ اللهِ فَاِذَا لَقِیتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ
مِنْ اَصْحَابِکَ وَسَطًا وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوَّ مَنْ
یُرِیدُ اَنْ یُنْشِبَ الْحَرْبَ وَلَا تَبَاعَدْ مِنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ

یَهَابُ الْبَاْسَ حَتَّی یَاْتِیَکَ اَمْرِی وَلَا یَحْمِلَنَّکُمْ شَنَآنُهُمْ عَلَی قِتَالِهِمْ
قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْاِعْذَارِ اِلَیْهِمْ حاصل معنی آنکه آنحضرت صلوات
الله وسلامه علیه معقل ریاحی را مقدم لشکر خود گردانیده این
سفارشها میکند که بترس از خدائی که ناچار هست ترا از
ملاقات او تعالی شانه ونهایتی نیست ترا نرسیده باو عز وعلا
یعنی البته باو باید رسیدن و پاداش نیک وبد دیدن و جنگ
مکن مگر با کسی که با تو جنگ کند و سیر کن در دو طرف روز
که هوا خنکست ومردم را در میان روز فرود آر تا استراحت
وخواب کنند و برفاهیت و آسانی سیر فرما لشکر را و سیر مکن
اول شب که آنرا خدای عز وجل وقت سکون و آرام گردانیده است
وبرای اقامت و قرار نه سیر و رفتار آفریده پس استراحت ده
در آن بدن خود را و آسایش ده پشت خود را و مراکب خود را و چون

واقف شدی وقتی که پهن شد آثار روشنی سحر باشکافتن صبح
منور پس روانه شو بنام و برکت خدا و چون با دشمن ملاقات نمودی
بایست در وسط اصحاب خود و نزدیک مشو بدشمن نزدیک شدن
کسیکه خواهد و حریص باشد که آتش جنگ در گیراند و دور مشو
دور شدن کسی که از واقعه بترسد یا از مردم جنگجو بترسد
بنا بر اختلاف نسخ تا فرمان من بتو بیاید و بالجمله تعجیل مکن در
جنگ چون بر خوری بلشکر خصم تا من بگویم جنگ کنی و باید بغض ایشان
ترا بر آن ندارد که قتال کنی با ایشان پیش از آنکه براه حق بخوانی
و عذر خود تمام گردانی وایضا وصیتی است که آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه باصحاب خود در حین محاربه فرموده اند و آن
اینست وَایُّ امْرِئٍ مِنْکُمْ اَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ
جَاشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَرَاٰی مِنْ اَحَدٍ مِنْ اِخْوَانِهِ فَشَلًا

فَلْیَذُبَّ عَنْ اَخِیهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِی فُضِّلَ بِهَا عَلَیْهِ
کَمَا یَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ اِنَّ
الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِیثٌ لَا یَفُوتُهُ الْمُقِیمُ وَلَا یُعْجِزُهُ الْهَارِبُ
اِنَّ اَکْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِی نَفْسُ ابْنِ اَبِی طَالِبٍ
بِیَدِهِ لَاَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّیْفِ اَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیتَةٍ
عَلَی الْفِرَاشِ حاصل معنی آنکه و هر مرد از شما که دریابد از خود
دلیری و ثبات قلبی هنگام ملاقات دشمن و ببیند از یکی برادران
خود ضعف دلی یا واماندگی را دفع کند شر دشمن را از آن برادر
خود بمزیت شجاعتی که تفضیل داده شده است بفضل الهی بآن
شجاعت بر برادر خود همچنانکه دفع میکند از خود شر دشمن را
پس اگر خدای تعالی میخواست هر آینه میگردانید آن برادر را مثل
او یعنی در قدرت و شجاعت یا او را مثل این برادر در ضعف

و شکستگی و بدرستی که مرگ طالبیست شتابنده از جنگ او
بیرون نمیرود کسی که اقامت کند و ثبات قدم ورزد و راضی
باشد بقضای الهی و عاجز نمیکرداند مرگ را کسی که بگریزد و
دشمن داشته باشد مرگ را بدرستی که گرامیترین و نیکوترین مردنی
کشته شدنست بحق آنخداوندی که جان پسر ابوطالب بید
قدرت اوست هزار ضرب شمشیر یعنی در مقام شهادت
در راه خدا آسانترست مطلقا یا بر من علی اختلاف نسخ از
مردن بر روی فراش یعنی نظر بآنچه مهیا کرده است الله تعالی
برای شهدا رزقنا الله تعالی الشهادة بمحمد و آله

صَمْدًا صَمْدًا حَتّٰى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ

قصد کنید قصد کردنی یعنی اعدا را در روز مصاف تا اینکه
ظاهر شود برای شما ستون حق یعنی ظاهر آشکار و محکم و استوار شود دین حق

وانتم

وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللّٰهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

و شما بلند مرتبه باشید و حال آنکه خدا با شماست و کم نمیکند برای شما عملهای شما را

اینفقره شریفه اعجاز طریقه تعلیمیست که آنحضرت صلوات الله علیه
باصحاب خود فرموده اند در جنگ صفین و مراد از آن تعلیم
آداب حروب و تحریص بر آنست و تکرار لفظ صمد برای تاکید
در آن امرست یعنی جد و جهد نمایید و بکوشید در جهاد تا آنکه
ظاهر شود که حق با شماست و یاری میدهد شما را بر دشمنان
شما بگشودن صبح فتح و ظفر والله عالم بدقایق الخبر

لَا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ وَ

سخت و گران نباید بر شما فراری که بعد از آن بازگشتنی باشد و

لَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا صَوْلَةٌ وَأَعْطُوا السُّيُوفَ

نه جولان کردنی که بعد از آن حمله کردنی باشد و عطا کنید شمشیرها

ووطّنوا للجنوب
و پهلوها بر زمین جا دهید یعنی دشمن را بر خاک هلاک بیندازید

حُقُوقَهَا وَوَقِّصُوا لِلْحَرْبِ مَصَارِعَهَا

حقوق آنها را یعنی خوب بکار برید و راست بروید بجانب جنگ و دلیری کنید در مقامهای هلاکت

وَأَذْمِرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِي

و حریص کنید نفسهای خود را بر طعنی که شدید باشد اثرش

وَالضَّرْبِ الطِّلَحْفِي وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ

و ضربی که سخت باشد ضررش و آوازها بمیرانید و صدا ملکم بر آورید

فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ

پس بدرستی که این دور کننده تر است ترس و بد دلی را

مجربین گفته اند که بتجربه رسیده که هر لشکری که بدون سبب آواز و اضطراب از ایشان بسیار شنیده شود زود شکسته میشود مراد تعلیم و تحریص مجاهدینست و تنبیه برانکه سپاهی را گاه ضرور و ناچار میشود که چون دشمن زور آورد قدمی چند

عقب

عقب گذارند و باز برگردند مطلب اینست که برگشتنی از لشکری اگر اتفاق افتد نباید از آن دلتنگ بود و آنرا مستم داشت بلکه اهتمام در مراجعت باید نمود و دشمن را از جا کند

و در نهج البلاغه اینفقره شریفه را تتمه ایست مشتمل بر حکم و وصایا نافعه در جمیع غزوات و حروب که ایراد آن درین باب مناسبست

و آن اینست که وَرَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخِلُّوهَا

وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ وَالْمَانِعِينَ

الذِّمَارَ مِنْكُمْ فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ

هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِهِمْ وَيَكْتَنِفُونَهَا حِفَافَيْهَا

یکتنفونها

وَوَرَاءَهَا وَأَمَامَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا

وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا أَجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ

وَآسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ

فيجتمع عليه قرنه وقرن اخيه وايم الله لئن

فررتم من سيف العاجلة لا تسلموا من سيف

الآجلة انتم لهاميم العرب والسنام الاعظم

ان في الفرار موجدة الله والذل اللازم و

العار الباقي وان الفار لغير مزيد في عمره

ولا محجوز بينه وبين يومه من رائح الى الله

كالظمآن يرد الماء الجنة تحت اطراف العوالي

اليوم تبلى الاخبار والله لانا اشوق الى

لقائهم منهم الى ديارهم **حاصل معنى** آنكه اما رايت و علم

خود را پس ميل مدهيد آنرا يعني حركت مدهيد واز جايي بجايي

مبريد وآنرا خالي مگذاريد و مدهيد علم را مگر بدست شجعان و

مانعين زمار از شما يعني كساني كه قدرت بر محافظت و حمايت

الآخرة

عكر و علم داشته باشند و اصحاب نام و ننگ باشند

زيرا كه صابران بر نزول بلايا و قضاياي حقه ناگزير يعني شجعان

معركه قتال اث نند آنكساني كه در مي آيند بگرد رايات خود و

احاطه ميكنند بآن از دو جانب آن و از عقب و از پيش آن باز

نمانند از رايت پس رها كنند آنرا و تقدم بنجويند بر رايات

پس تنها گذارند آن را زيرا كه رايت در معركه حكم سردار

دارد چندانكه بر پا است لشكر نيز ثابت و بر جا است و چون از

پاي در آيد قدم لشكر قرار نگيرد پس واجب باشد حمايت آن هم

كفايت ميكند مرد قرين خود را يعني خصم همسر و كفو خود را

وهم نصرت ميكند بخود برادر خود را بر دفع دشمن او و دشمن

خود فقره اجزا امرؤ قرنه آخ امر است در صورت خبر يعني البته

چنين بايد كرد و توضيح آن مطلب اينست كه هر گاه بالفرض

دو نفر در میدان قتال باشند و در برابر دو خصم داشته
باشند که قرین ایشان باشند آن دو خصم یعنی کفو ایشان
باشند در شجاعت یا اعم از آنکه کفو باشند هر یک باید خصم
خود را کفایت کند و برادر خود را نیز مواسات و حمایت نماید
و هیچیک باید خصم خود را حواله برادر خود نماید و خود کناره گیرد
چه اگر چنین کند آن دو خصم با یکدیگر متفق شوند و برادر را از پا
در آورند و باتفاق قصد او کنند و کار در آنوقت بر دو مشکل
و بر دشمن آسان گردد بنابراین حاصل آنچه آنحضرت صلوات الله
و سلامه علیه در طی این کلمات اعجاز سمات در باب ارشاد
مجاهدین فی سبیل الله فرموده اند بر سه نوع است یکی آنکه هر یک
خصم خود را کفایت کند و این اقل مراتبست دوم آنکه خصم
خود را کفایت کند و با برادر خود مواسات نموده او را نیز نصرت

دهد و این بهترین شقوق و علامت شجاعت و جوانمردیست
و سیوم آنکه نهی از آن فرموده اند آنست که خود کناره گزیند
و هر دو خصم را متوجه برادر مؤمن خود سازد و ظاهر است
که این فعل قبیح علامت جبن و نهایت شقاوت و سوء عاقبت است
و بعد از آن میفرماید بخدا قسم که اگر بگریزید از شمشیر این زمان
حاضر سالم نمانید از شمشیر زمان آخر یعنی آخر بموت برسید
یا در آخرت از عذاب نرهید شما اشراف عرب و کوهان
بزرگتر شرفید بدرستی که در فرار خشم و غضب کردگار
و مذلت لازم و عار باقی بر صفحه روزگار است و بدرستیکه
گریزنده زیاد نمیشود در عمر او و فرار مانع نمیگردد میان او
و روز او یعنی اجل او و کیست رونده در رواح یعنی اول روز
و آخر شب بسوی خدا از روی اشتیاق تمام بطلب ثواب همه

تشنه که وارد شود بر آب بهشت در زیر جوانب نیزهاست
گویا نیزه بهر طرف که میگردد بهشت بآنطرف میگردد و ذکر
اطراف میتواند بود که برای آن باشد که اطراف نیزها
در جهاد بکار برده میشود و الله یعلم امروز یعنی روز مصاف
آشکار میشود چیزهای پنهان یعنی از باطن مردان جهان و شجعان
و قوی ایمان و ضعیف ایمان و حسن عاقبت و بدی آن
و در بعض نسخ بدل اخبار اخیار است بیای دو نقطه در
پایین و بنا بر آن معنی چنین میشود که امروز یعنی روز کارزار
ممتاز میگردند اخیار از اشرار قسم بخدا که هر آینه من
مشتاقترم بدیدن ایشان از شوق ایشان بدیار خود
و غرض از این فقره بیان شدت اشتیاق آنحضرت است
صلوات الله علیه بر جهاد بلکه تشویق و تحریص اصحاب نیز

لا اشجع

لا اشجع من لبیب ❋ لا اجبن من مریب

نیست کسی شجاعتر از مرد عاقل ❋ نیست کسی ضعیف دل ترسنده‌تر از شک کننده

ریب بمعنی شکست و شک خلاف یقین است یعنی تردد
داشتن در میان دو چیز خواه طرفین مساوی باشند
و خواه احدهما راجح باشد و گفته اند ریب شکی است با
تزلزل و اضطراب و گذشت که جبان یقین بقضا و قدر
الهی سیما در آجال و ارزاق او ندارد و نمیداند که اجل
نارسیده سپریست که هرگز از آدمی جدا نمیشود و چون
اجل رسید هیچ سپری دفع آن نمینماید و البته اجل
او را در می یابد هر چند در پناه حصن حصین بلکه حصارهای
آهنین باشد با صد هزار مستحفظ شجاع امین و هوا خواه
گزین داشته باشد و مصدق اینست کلام معجز نظام

امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة که بمناسبت در بعض
ابواب همین کتاب مذکور است که اِنَّ عَلَیَّ مِنْ اَجَلِی
جُنَّةً حَصِینَةً فَاِذَا جَاءَ یَوْمِی انْفَرَجَتْ عَنِّی
وَاَسْلَمَتْنِی فَحِینَئِذٍ لَا یَطِیشُ السَّهْمُ وَلَا یَبْرَءُ
الْکَلْمُ حاصل معنی آنکه بدرستی که بر من از اجل من سپریست
محکم و استوار پس هرگاه بیاید روز من یعنی روزی که
مقرر شده باشد در آنروز قبض روح من دور میشود
یعنی از من و وامیگذارد مرا پس در ینوقت خطا نمیشود تیر
تیر اجل و ملتئم نمیشود و بهبود نمی پذیرد جراحت و زخم را
آفتیست و یقین بقول حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله وسلامه علیه شکست و شک را مراتبست و بعض
مراتب آن کفر است چنانچه بعد ازین خواهد آمد و یقین

عبادتیست

عبادتیست عظیم و اساس جمیع عباداتست بلکه قبول جمیع
عبادات منوط بر آنست و می آید فقره که حاصل ترجمه آن اینست
که کسیکه بیدا شود شک او فاسد میشود دین او بنابر این
مقدمات معلوم شد که هرکه یقین ندارد دین ندارد و هرکه
دین ندارد عقل ندارد پس شجاعت هرکس بقدر عقل و یقین او
خواهد بود و همچنین جبن هرکس بقدر شک و تزلزل و اضطراب او
فنعوذ بالله من الشک فی الدین ونسأله فضل مراتب الیقین

لَا اَشْجَعَ مِنْ بَرِیءٍ ۞ لَا اَوْقَحَ مِنْ بَذِیٍّ

نیست کسی شجاعتر از آنکه بری باشد ۞ نیست کسی بیحیاتر از کسی که سفیه و فحش گوینده باشد

بری بمعنی پاکست یعنی عاری از عیب و نقص و گذشت در فقره
اول همین باب که اَلْجُبْنُ عَیْبٌ یعنی بددلی و بغایت خائف بودن
عیب است بنابراین ممکنست که مراد در این فقره شریفه بری بودن

از صفت ذمیمهٔ جبن باشد ونیز ممکنست که مراد بری بودن
از جمیع نقایص و ذمایم باشد والله عالم بمقاصد اولیائه

عَلَى قَدْرِ الْهِمَّةِ تَكُونُ الْحَمِيَّةُ * عَلَى قَدْرِ
براندازه همت میباشد حمیت براندازهٔ

الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الشَّجَاعَةُ
حمیت میباشد شجاعت

حمیت بمعنی ننگ و عار داشتن است از هرچه موجب نقص و
عیب باشد خواه در خود و خواه در اقربا و متعلقان مانند رعیت
و سایر منسوبان و این صفت فاضلهٔ ممدوحه در هر کس یافت
شود غالب آنست که سبب شجاعت و دلیری و میگردد
زیرا که فرار از معرکه کارزار قطع نظر از عذاب بار منسوب جب
ننگ و عار عظیمی است که در اعقاب باقی میماند و او و اولاد او را

بان سرزنش

بان سرزنش مینمایند و کسی که عیب جبنی را بر خود روا دارد ادعای
حمیت نمیتواند نمود پس از عالم غیرت دندان بر جگر فشرده ثبات
قدم ورزیده صبر مینماید و شجاعت عبارت از صبر یکساعت است
حکایت در مستطرف منقولست که یکی از خلفا شخصی را بسبب تقصیری
مقرر فرموده بوده که تازیانه شدید بزنند و هرچند میزدند
او اصلا ناله نمیکرد و آه نمیکشید شخصی از و پرسید که مگر
بتو ازین ضرب شدید الم نمیرسید گفت چون نه ولیکن از حاضرین
کسی بود که بمن اعتقاد غیرت و شجاعتی داشت غیرتم نگذاشت
که او را از خود بی اعتقاد کنم و عجز من بر او ظاهر گردد و لهذا مقاسات
آن درد را بر خود سهل شمردم و اظهار جزع ننمودم پس بنا
مضمون بلاغت مشحون این فقرات شریفه هر کس را همتش بلند
باشد حمیتش بیشتر باشد خواهد بود و هر کس را حمیتش بیشتر باشد

پیشتر

شجاعتش بیشتر خواهد بود و هر کس را شجاعتش بیشتر باشد غیرتش خواهد
بود و سعی در ازالهٔ نقایص و معایب بیشتر خواهد نمود حاصل
آنکه این چهار خصلت که عبارت از شجاعت و سخاوت و حمیت
و غیرت باشد باندازه و مقدار هم و لازم ملزوم یکدیگرند
و از یکدیگر منفک نمیشوند پس اگر کسی ادعای شجاعت نماید و از
خصال مذکوره بری باشد در ادعای خود کاذب خواهد بود

عَلَى قَدْرِ الحَمِيَّةِ تَكُونُ الغَيْرَةُ

بر قدر حمیت میباشد غیرت

غیرت و حمیت قریب بیکدیگرند و در اکثر بیکمعنی مستعمل
میشود و گاه غیرت میگویند و از آن ننگ داشتن از
شرکت غیر در امر مخصوص بشخص را میخواهند مثل اهل حرم از
منکوحات و اماء و غیر آنها و الله تعالی غیرت را بحکمت کامله

خود

خود در انسان خلق کرده برای حفظ نسل و مصالح خفیهٔ دیگر
و لهذا این صفت در مردان ممدوح و در زنان مذموم است
زیرا که از شرکت چندین زن با یکمرد این مفسده لازم نمی آید
بخلاف شرکت رجال در یک زن که بر آن مفاسد عظیمه مترتب میشود
از اختلاط انساب و مواریث و غیر ذلک چنانچه معلوم است
و لهذا صاحب شریعت صلوات الله و سلامه علیه و آله نهی
و تشدیدات عظیمه درین باب فرموده و نیز بجهت همین
حد زانی و زانیه را رجم مقرر نموده پس بنا بر آنچه مذکور شد
صاحب حمیت و غیرت کسیست که بحرم غیر خود بدون وجه
شرعی نظر نگشاید و از سوء عاقبت آن حذر نماید و در آثار
و اخبار ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم وارد شده که مَنْ
زَنىٰ زُنِیَ بِهِ وَلَوْ بِجِدارِ دارِهِ یعنی کسی که زنا کند زنا کرده

میشود با وو اگرچه بدیوار خانه او باشد و بر هر هوشمندی واضحست

که شجاعی که متصف باین صفات حمیده مذکوره باشد ارتکاب

هیچ نوع قبیحی ننماید خصوصا زنا که افحش قبایحست

اِلْتَوُوا فِي اَطْرافِ الرِّماحِ فَاِنَّهُ اَمُوْرُ

بپیچانید خود را در اطراف نیزه‌ها پس بدرستی که آن گذراتر

لِلاَسِنَّةِ اَعْجَزُ النّاسِ مِنْهُمْ

میگرداند نیزه‌ها را نیغ در بدهای دشمنان عاجزترین مردمان امین‌ترین ایشانست

لِوُقُوعِ الْحَوادِثِ وَهُجُومِ الْاَجَلِ

از وقوع حوادث زمان و ناگاه و بیخبر رسیدن اجل

حاصل آنکه کسی که از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار مطمئن

و فارغ البال بوده تدارک سفر دور و درازی که در پیش دارد

ننماید و زاد و راحله بجهت آن سفر پرخطر مهیا نسازد و از عدم

مبالات

مبالات و ترک احتیاط دشمن ضعیف را هیچ نشمارد و بدفع او

نپردازد بلکه او را باین اسباب قوی سازد و متاع حیوة خود را

در بازد در حقیقت عاجزترین خلقست زیرا که در اغلب اوقات

وقوع حوادث دهر مانند اجل با غلبه و قهر بیخبر میرسد پس لبیب

عاقل کیست که یکدم غافل و از تدارک این دو حادثه

ذاهل گردد و در همه اوقات با توکل و یقین قرین و در سرا و

ضرا عافیت دین و دنیا را از جناب رب العالمین و نجات

دهنده مضطرین مسئلت نماید و خود را در عداد ضعفا

عاجز در نیاورد الله تعالی بر جمیع همگنان قوت ایمان نصیب کناد بمحمد و آله الامجاد

لا لُؤْمَ لِهارِبٍ مِنْ حَتْفِهِ

نیست دنائتی برای گریزنده از هلاک خود

یعنی در مقامی که جزم نماید که البته کشته میشود و در گریختن احتمال

سلامتی هست درچنین حالتی فرار نمودن از مرگ خود عار نیست
بلکه برابر ظفر یافتن است چنانچه از فقره بعد مستفاد میگردد زیرا
که اگر بسبب گریختن جان او سلامت ماند ممکن است که عطف
عنان نموده بر دشمن خود بفضل الهی غالب آید چنانچه حضرت
البشر صلی الله علیه وآله الی یوم المحشر را الله تعالی بجهت رعایت
مصالح غیبیه امر بهجرت از مکه بیثرب فرمود و بعد از آن بامداد
جنود غیبیه بر جمیع مشرکین غلبه عطا نمود و ناظر است باین قول
اَلفِرارُ مِمّا لا یُطاقُ مِن سُنَنِ المُرسَلینَ الحاصل فراری
که مذموم است آنست که منشا آن جبن و بد دلی باشد اما در
مقامی که معلوم باشد که البته مقاومت ممکن نیست و مهلت
که جانی بدر تواند برد اگر معارضه نماید تهور خواهد بود نه شجاعت
و تهور نیز مانند جبن مذموم است چنانچه در دیباچه مفصلا مذکور شد

الفرار

اَلفِرارُ فی اَوانِهِ یَعدِلُ الظَّفَرَ فی زَمانِهِ
گریختن از جنگ در مقامی که اقتضای آن نماید برابری میکند با غالب شدن
و ظفر یافتن بر دشمن در زمانی که اقتضای آن نماید
اَلاِستِصلاحُ لِلأَعداءِ بِحُسنِ المَقالِ
بصلاح آوردن دشمنان بحسن مقال
وَجَمیلِ الأَفعالِ أَهوَنُ مِن مُلاقاتِهِم
و نیکویی افعال آسانتر است از ملاقات ایشان
وَمُغالَبَتِهِم بِمَضیضِ القِتالِ
و غلبه نمودن بر ایشان بالم قتال و جدال
اینفقره شریفه اعجاز طریقه تعلیمیست صاحبان تاج و تخت و
نگین و فرمانفرمایان روی زمین و مستحفظان ثغور مسلمین
بل عامه مؤمنین موحدین را که هر دشمنی را که بمکالمه نیکو و سخنان
ناشی از خوشی خو توان اصلاح نمود با او بدون جهتی مجادله

و مقاتله نباید نمود بنابرین هرگاه دشمنی با وجود طالب صلح شود قبول
مسئول او اولی و اوجب خواهد **و ایضا** در اخبار و آثار ائمهٔ اطهار
سلام الله علیهم امر شده بقبول صلح از دشمن هرگاه فروتنی
نماید و در مقام صلح درآید و استدعای آن نماید زیرا که گفته‌اند
که هرگاه از دو پادشاه یا دو خصم کائناً من کان یکی فروتنی کند
و در مقام صلح درآید و آن دیگری استکبار کند و بر عناد
و خصومت اصرار و از صلح امتناع نماید غیرت الهی البته او را
مغلوب و منکوب گرداند و آنکه طالب صلح و فروتنی است
او را عزیز و غالب سازد و این معنی بتجربه در احوال سلاطین و
غیرهم معلوم گشته و در سیر السلاطین نیز مذکور است و اقبح
و اشنع و اسوء عاقبةً از اینست حال بعد از صلح در نقض
عهد و ارتکاب غدر که از دو خصم هر کدام که نقض عهد کند و غدر

نماید

نماید غالب آنست که منکوب و مغلوب میگردد و این معنی را از
مجربات شمرده‌اند **و صدق** این مقال در کتب سیر کالشمس فی
وسط النهار روشن و هویداست **و ایضا** آنحضرت صلوات
الله علیه در عهدنامهٔ مالک رضوان الله علیه فرموده فقره که
حاصل مضمون آن اینست که دفع مکنی البته صلحی را که بخواند ترا
دشمن تو بآن صلح که خدا را بآن رضا باشد زیرا که در صلح
راحت و آسایش است لشکریان ترا و ترا از اندیشها و غمها و
سبب امنیت مملکت تست انتهی **پس** تمیز صلحی که خدا بآن راضی
باشد ضرورست بعضی از شراح نهج البلاغه رضوان الله علیه گفته
که اصل و قاعدهٔ کلی در اینمقام آنست که بسبب آن صلح
سنتی که محکوم به باشد از سنن دین مبین و حکم ثابتی با اصل
شرع از احکام ملت قویم مبدل نشود و جوری عاید بعباد و بلاد

نگردد و حوزهٔ دین مصون و بیضهٔ اسلام محروس ماند و اگر
جهات خیر و شر در آن متعارض باشد حکم بر اکثر و اهم باید کرد
و تمیز آن در غایت اشکال و نهایت احتیاط و تامل در آن باب
واجبست و در اینمقام مشاوره با علمای اعلام و متتبعین احادیث
اهل بیت علیهم السلم و ارباب تجارب و عارفین بدقایق و تمیز
محق از مبطل و هالک از ناجی و قاسط از باغی و همچنین متتبعین
علوم سیر و تواریخ نافع مینماید و الله تعالی یعلم و در همانمقام
آن ولی ملک علام علیه الصلوة و السلم بعد از تاکید تمام بامر
مصالحه میفرماید که وَلٰکِنَّ الْحَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ
بَعْدَ صُلْحِهِ فَاِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِیَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ
وَاتَّهِمْ فِی ذٰلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ حاصل معنی آنکه ولیکن حذر کن
حذر تمام تمام البته از دشمن خود بعد از صلح نمودن او از آنکه

دشمن بسا باشد که با تو نزدیکی کند بصلح یعنی در صلح زند
برای آنکه ترا غافل نماید و از روی مکر و حیله بر تو کمین کشاید
پس فرا گیر طریق احتیاط را و متهم و بدگمان ساز در آن
باب حسن ظن خود را غرض اینکه مبادا از حسن ظن که علامات ایمان
و صفت کریمانست اعتماد بر دشمن و عهد و صلح او نمایی و غافل مانی
از احتیاط پس دشمن غدار از تو غفلتی استشمام نماید و فرصت
غنیمت شمارد و بکار خود سازد و آنچه در کتب سیر از امثال
این امور که بر سلاطین عظیم الشان بسبب غفلت ضررهای عظیم
رسیده ذکر نموده اند مصدق این مقالست و باید خود وفای
بعهد را از لوازم دانسته بغدر رضا ندهند که موافق فرمودهٔ
آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه نقض عهد و عمل بغدر شوم و
وبال و نکال آن بر جمیع اهل مذاهب و ادیان واضح و معلومست

و مؤید اینست این فقره شریفه که اِن وَقَعَت بَینَکَ وَبَینَ
عَدُوِّکَ قِصَّةٌ وَعَقَدتَ بِها صُلحًا وَاَلبَستَهُ بِها
ذِمَّةً فَحُطْ عَهدَکَ بِالوَفاءِ وَارْعَ ذِمَّتَکَ بِالاَمانَةِ
وَاجعَل نَفسَکَ جُنَّةً بَینَکَ وَبَینَ ما اَعطَیتَ
مِن عَهدِکَ حاصل معنی آنکه اگر واقع شود میان تو و میان دشمن
تو قصه یعنی امری که نوشته شود و ببندی بآن صلحی و مشتمل سازی
بر آن امر ذمه یعنی عهدی و پیمانی پس محافظت نما یکطرف
ذمام عهد خود را بوفا نمودن و منع کن عهد و پیمان خود را یعنی
از تخلف نمودن در آن بسبب امانت داشتن و بگردان
عقل خود را سپری میان تو و میان آنچه عطا کرده از عهد و پیمان

آفَةُ العُهُودِ قِلَّةُ الرِّعایَةِ

آفت عهدها و پیمانها کمی رعایت آنهاست

بدانکه

بدانکه فواید و اثمار وفای بعهد در دنیا و عقبی غیر محصور و در
کتب تواریخ زیاده از حد احصا مذکور است از آنجمله بایراد یک روایت
کثیر المنفعتی که مصداق این مقال تواند بود اکتفا مینماید حکایت
چون امیر اسمعیل سامانی در نواحی بلخ با عمرو لیث مقابل گشت
چنانچه مشهور است عمرو را دستگیر نموده متفحص خزائنی که با او
بود مشغول گشت هر چند تجسس نمود اثری از آن ظاهر نگردید
و معلوم نشد که هیچ احدی را از آن عساکر بر آن اطلاع بوده باشد
فرمود که از عمرو بپرسید عمرو گفت که از اقارب من کسی بود
نام او سام و امور خزاین با و مفوض بود شاید بهرات معاودت
نموده باشد چون بعد از چند روز امیر اسمعیل بهرات رسید
اهل هرات امان خواستند ایشانرا امان داد و از حال سام
و خزانه عمرو استعلام فرمود هیچ آفریده از آن اخباری ننمود

و مشاهیر و اعیان بر عدم اطلاع ایمان مغلظه یاد نمودند وانجا
تفحص و تجسس در آن باب بعمل آمد و اثری از آن ظاهر نشد و چون
اموال بدست نیامد و عساکر از ابتدا توجه باین سفر بغنیمتی
محظوظ و بهره یاب نگشته بودند تنگی و پریشانی تمام بایشان
راه یافت و از مردم هرات هیچگونه امداد و اعانتی واقع
نشد امرا و اعیان دولت و غیرهم متفق الکلمه گشتند
که اهل هرات را حال انحرافیست و در آخر خلافی خواهند کرد
پس اقرب بصلاح آنست که برسم استمداد بر ایشان تحمیلی
نموده شود تا عساکر رفاهی حاصل گردد و با میر اسمعیل
عرض نمودند که در این شهر و ولایت صد هزار کس خواهند
بود اگر هر یک یک دو مثقال طلا مساعدت کنند دویست هزار
مثقال میشود و اگر یکمثقال صد هزار و باین مبلغ مرمت احوال

لشکر

لشکر میتوان کرد امیر فرمود هرگاه من چندین هزار مؤمن
و مسلم را امان داده باشم و بعهد و سوگند مؤکد گردانیده
خلاف آن بهیچ ملتی و مذهبی و تأویلی جایز نباشد و لیکن بسرعت
و استعجال هر چه تمامتر از هرات بیرون رفت که مبادا دیگر
باره این سخن بمیان آرند و شیطان تسویلی و وسوسه کند
که موجب نقض عهد و میثاق گردد چون بمنزلی نزول کرد امرا
و ارکان دولت همان حکایت پیش امیر اسمعیل آغاز کردند
و گفتند از مملکتی که محقق نیست که در تصرف قرار خواهد یافت
بانه چنین بی استعداد بیرون آمدن از صلاح ملکی مستبعد
مینماید امیر اسمعیل باز همان جواب داد و گفت خدایی که اسباب
عمرو لیث را بتازیانه تقدیر پیش من دوانید و او را اسیر
و دستگیر گردانید قادر هست بر آنکه بدون غارت جمعی امان

داده شده مظلوم تهیه اسباب شکر من نماید آنجماعت
مأیوس از پیش او بیرون آمدند و در این اثنا کنیزی از کنیزان
امیر اسمعیل باراده طهارتخانه حمایل از گردن برآورده بر بالای
جامه نهاد و چند قطعه لعل در آن حمایل بود اتفاقاً غلیواژی
بگمان اینکه پاره‌های گوشتست از هوا درآمده آنرا برداشت
ملازمان سوار شده بر اثر غلیواژ تاختند چون خواستند
فرود آید سواران از اطراف و جوانب رسیدند حمایل را از
مخلب افکند اتفاقاً برابر چاهی بود حمایل در آنجا افتاد طنابها
آوردند و کسی را در چاه فرستادند از آنجا بچاه دیگر راه
بود و صندوقهای چند مینمود چون نزدیک آن رفتند
خزانه عمرولیث بود که سام از بلخ گریزانیده و بر سهول از جبال
از طرفی که مرور خلق بر آن واقع نباشد بحدود هرات در این

موضع

موضع مخفی ساخته بود القصه آنچه از خزانه عمرو منصور بود و
آنچه بر اهالی و سکنه هرات و توابع تحمیل آن منظور بود ضعاف
مضاعف آن ظاهر شد و امیر و امرا و سایر عساکر خرم و
خوشحال گردیدند غرض از تسطیر این حکایت آنکه بر طریقه مصالح
و عهد و پیمان مقیم و مستقیم بودن فواید و ثمرات غیر محصوره دارد

آفَةُ الشَّجَاعَةِ إِضَاعَةُ الْحَزْمِ

آفت شجاعت ضایع ساختن احتیاطست

باین معنی که شجاع اعتماد بر شجاعت خود نموده ترک احتیاط نماید

وَآفَةُ الْقَوِيِّ اسْتِضْعَافُ الْخَصْمِ

و آفت مرد قوی ضعیف شمردن خصم است

مَنْ ضَعُفَتْ آرَاؤُهُ قَوِيَتْ أَعْدَاؤُهُ

کسی که ضعیف باشد فکرهای او و تدبیرهای او قوی میشوند دشمنان او

كِذْبُ السَّفِيرِ يُوَلِّدُ الْفَسَادَ وَيُفَوِّتُ

دروغ گفتن کسی که پیغامی کسی برد منشأ فساد و فوت

الْمُرَادَ وَيُبْطِلُ الْحَزْمَ

مقصود و مراد و بطلان احتیاطست

سفیر فعیل بمعنی فاعلست و در لغت بمعنی رسولیست در میانه
در میانهٔ قومی که رفع وحشت فیما بین ایشان نماید یعنی اصلاح
کدورات بین بین کند و در اصطلاح او را ایلچی گویند
و باید که او امین و صادق القول و عاقل و باکیاست و حاضر جواب
و خیراندیش و صاحب فراست باشد زیرا که عقل رسول مشعر
بر عقل مرسل اوست چنانچه از فقرهٔ شریفهٔ اعجاز طریقه
رَسُولُكَ تُرْجُمَانُ عَقْلِكَ ظاهر میگردد یعنی فرستادهٔ
تو تعبیر کنندهٔ عقل تست

خاتمه

خاتمه

بدانکه اخبار و آثار در بیان فضیلت شجاعت شجعان بسیارست
از جمله آنکه إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الشُّجَاعَ وَلَوْ عَلَى قَتْلِ حَيَّةٍ
یعنی بدرستی که الله تعالی دوست میدارد شجاع را هر چند شجاعت
او بر کشتن ماری باشد و میتواند بود که مراد دفع ظلم ظالمی از مظلومی
باشد و از اینجا ظاهر میشود که شجاع را باید قصد و نیت دفع
ضرر از غیر باشد زیرا که ضرر مار عام است و تعظیم و تکریم شجعان
واقعی که شرایط و لوازم آن را چنانچه در دیباچه گذشت و
عنقریب محلی از آن مذکور میشود رعایت مینموده باشند
بر هر کس واجبست زیرا که ایشان در مصاف با اعدای دین و
دولت و حفظ ثغور ملک و ملت پیوسته ساعی و تقویت احکام
شریعت را مراعی میباشند و اگر بلوازم آن قیام و اقدام نمایند

هیچ ضرر از اعدا بمال و عرض احدی نمیرسد و وجود ایشان موجب
امنیت و رفاهیت عامهٔ خلایق میگردد **و باید دانست**
که بعض احوال شبیه بشجاعت از غیر شجعان صادر میگردد که شجاعت
نیست و تسمیهٔ آن بشجاعت ناشی از اشتباه و عدم مهارتست
مانند احوال جمعی که بامور خطرناک و افعال هولناک برای مطالب
خسیسه و مقاصد رذیله قیام مینمایند و مقصودی بغیر جلب
و غضب مال و یا شهرت بین الامثال ندارند مانند پهلوانان
و عیاربیشگان و اشباه ایشان چنانچه انشاء الله تعالی مجملا
بآن اشاره میشود **و از همین قبیل است** تهور و آن عبارت
از افراط فوران قوت غضبی و شدت آنست بدون تأمل
و تدبر و آن شرعا و عقلا مذموم و صاحب آن در نزد هر
ادنی بصیرتی بتوسط میانهٔ افراط و تفریط داشته باشد معاتب

وملومست

و ملومست و تهور عبارت از حالتی است که باعث میشود
بر اقدام بقتال و جدالی که بحسب عادت خارج از قدرت و طاقت
آن شخص باشد و بدون تقدیم لوازم آن فعل اقدام بآن
مینموده باشد و نزد عقلا غلبه و ظفر دربارهٔ او مظنون
و فعل او نزد ارباب بصیرت برعایت حکمت و مصلحت مقرون
نباشد بلکه بمحض استیلای قوت غضب یا جهل و عدم بصیرت
او بمآل هر کار و مطلب اقدام نماید و از عالم جهالت یا غلبهٔ عصبیت
حقیقت و واقع امور را ادراک ننماید اما اگر از روی الجاء و اضطرار
و برای رفع شوایب ننگ و عار و یا مقرون بودن بفکر و رویه
و انحصار چارهٔ آن امر در ارتکاب آن قضیه باشد پس این
نهایت مرتبهٔ شجاعت و کار بالغان باقصی مراتب شهامت
و بسالتست **چنانچه** جناب مستطاب امام الثقلین و نور

المشرقین حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه و اکرامه
علیه در واقعهٔ پربلای کربلا مکرر این مصراع بر زبان الهام بیان ادا
میفرمودند و تنها بدون مددکار و معاونی بر خیل اعدا حمله مینمودند

مصراع اَلْقَتْلُ اَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ بنابر آنکه آنحضرت

نظر باسباب عادیه یا وحی و الهام الهی جزم نموده و بیقین
میدانست که مخالفان علیهم اللعنة و النیران بر هر تقدیر
اقدام بر قتل او خواهند نمود و فرار از کارزار یا مسالمه و مداهنه
با آن اشرار را اثری جز لزوم عار و شنار نخواهد بود و
اصحاب آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین در آنروز همگی صاحب
همین حال بودند و باندک ثبات قدم و تحمل مشقت و الم
خود را همان لحظه واصل مهمانسرای نعیم پر مکرمت بل
اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ مینمودند و دیگر از صفاتی که در

نظر مردمان شجاعت مینماید اما حد شجاعت بر آن صادق
نمی آید حال اهل شر و فساد و سعی کنندگان در اضرار عباد
و تخریب بلاد است بمقاتله و مجادله مثل قاطعین طرق و سارقین
و اهل جدال از باغین و اشباههم من الضالین المضلین و نیز
جمعی که بر سر قمار و تعشق بزنان محرمه و امثال آنها جری و بیباک
و قتال و فتاک میباشند و گاه ظفر بر مطلب باطل خود می یابند
و بر خصوم قویه غالب می آیند و تحمل مشاق شدیده درین باب
نموده توطین نفس خود بر امور شاقه مانند حبس و قطع
اعضا و هلاک مینمایند این افعال قبیحهٔ ایشان از مقوله
شجاعت و موجب مدح و شهامت و بسالت نیست بلکه
از مقوله شیطنت و افساد است نظیر این آنکه کسی که
عادت کرده باشد بصرف مال خود در محرمات یا در امور سفاهت

بیفائده پس او موصوف بسخاوت نیست بلکه از جملهٔ مسرفین
و مبذرین و اخوان شیاطین است **و حاصل اینست** که ملکات
جمیله هرگز سبب و منشأ افعال قبیحهٔ رذیله نمیگردند و حالاتی
که منشأ و مبدأ باشند برای رذایل موصوف بحسن قبول
نمیشوند **و مجمل مراتب مذکوره** آنست که حکما گفته اند که شجاع
کسیست که افعال او مطابق حکم عقل بوده دوری جستن
و حذر نمودن او از ارتکاب امر قبیح بیشتر از احتراز او
باشد از کشته شدن زیرا که مردن بطریق مردان به از
جان بردن بشیوهٔ زنان و بددلانست و گاه باشد
که سبب ارتکاب این افعال محض عصبیت باطله و حمیت
جاهلیه باشد قطع نظر از توقع در مالیات و قضاء شهوات
مثل آنکه بازاء دشنامی یا بسبب نقص احترامی در مقام

مقاتله در آید و دشنام دهنده را هلاک نماید یا بازاء
یکمقتول بقتل چندین بیگناه اقدام نماید پس اینحالت
شجاعت نیست بلکه عصبیت جاهلیت است **و برین معنی**
ضررهای عظیمه و مفاسد خطیره مترتب گشته و میگردد **چنانچه**
بسیاری از اشراف مکه و اقارب حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله را مانع نبود از ایمان بآنحضرت مگر حمیت و عصبیت
که بر خود عار و عیب میشمردند که تابع آنسرور گردند و معبودان
پدران خود را دشنام دهند با آنکه صدق و امانت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه غلبهٔ دین آنحضرت بر کل امم و
ادیان را میدانستند **پس** شجاعت نمیباشد مگر ثبات قدم
و دفع خصم و تعهد مقاتله بمقتضای مصلحت و رویه و امضای
امری که آن امر بحسب عقل و شرع مستحسن باشد و در هر صورت

آنحالت که در نفس انسانی موجب این ثبات و اقدام شده
شجاعت است در وقتی که ثابت و راسخ گردد یعنی بکثرت مداومت
و ممارست یا بمحض خلقت و فطرت بهر سببی قابل زوال نباشد
و این در حفظ حوزهٔ دین و سد ثغور مسلمین و معاونت امام
معصوم و رفع ظلم از مظلوم و حمایت مسلمین خصوصا حرم
و جار از موجبات ننگ و عار و حفظ مال و عرض از تعرض
مفسدین و اشرار و امثال اینها جاریست و هر جا که طرف
مقابل کافر و مشرک و مرتد نباشد در دفع او باقل آنچه دفع او
بآن ممکن باشد اکتفا باید نمود مثلا هرگاه بضرب تنها دفع او
ممکن باشد مرتکب جراحت نباید شد و در صورت کفایت
جراحت از قتل احتراز باید نمود و تفصیل این مراتب از رجوع باحادیث
متعلقه بفروع و کتب فقهیه ظاهر میشود پس اگر کسی در خود حالتی

ببیند

ببیند که آنحالت منشا میشده باشد برای اقدام بقبایح
در شرور و فساد پس باید بداند که اینصفت در ذات او محتاج
بتعدیل است تا شجاعت برای او حاصل آید و بعد از آنکه پیوسته
همت او مصروف باشاعهٔ خیرات و دیانات و منع از فساد
و شرور باشد و در غیر آنها در خود مبدا اقدام و انتقام مشاهده
نمیکرده باشد پس این قوت فاضله که شجاعت عبارت از آنست
در او قوی میشود بتصور آنکه فرار از جهاد موجب بقا و خلود او
نخواهد گردید و البته مرارت مرگ را خواهد چشید و رنج مقدمات
آنرا خواهد کشید کما قال الله تعالی قُل لَن یَنفَعَکُمُ الفِرارُ
اِن فَرَرتُم مِنَ المَوتِ اَوِ القَتلِ وَاِذاً لا تُمَتَّعُونَ
اِلّا قَلیلاً و بعد از آنکه در مدت قلیل باقی ماند ارتکاب آن
ننگ و عار همیشه موجب تنغیص عیش و زندگانی و شنیدن

عتاب و سرزنش از دوستان جانی و دشمنان جانیست شعر

باری چو فسانه میشوی ای بخرد ❊ افسانهٔ نیک شو نه افسانهٔ بد

ونیز اغلب انیست که ارتکاب این عار فرار موجب جرأت اعدا
و خیرگی همان دشمن با سایر ارباب هوا و هوس گشته در وقت
دیگر او را بنحوی در میان گیرند که فرصت فرار نیابد یا توقعی در
عرض و حریم او نمایند که هیچ طبعی تحمل آنرا برنتابد و بباید دانست
که در بعض اوقات فرار جایز و ممدوحست مثل گریختن برای
رفتن بجایی که برای جنگ مناسبتر باشد مثل دامن کوه و
ایستادن پشت بباد و امثال اینها یا گریختن برای اینکه در
عقب مددی باشد و معاونت نماید و این هردو در قرآن
مجید مذکورست اِلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ اَوْ مُتَحَیِّزاً اِلٰی
فِئَةٍ ونیز فرار جایزست در حالی که نگریختن از مقولهٔ تهور باشد

ومشهورست که اَلْفِرارُ مِمّا لا یُطاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِین
و در قرآن مجید وعده بنصرت شده در صورتی که مخالف دو برابر
مجاهد باشد والعلم عند الله واهله لِلّٰهِ الحمدُ والمنّة
که بمیامن الطاف حضرت منان و بوسیلهٔ احسان خالق انس و
جان زمام اختیار و فرمانروایی و کفایت مهام فرقهٔ ناجیه
تابعان عترت اهل بیت رسالت پناهی صلوات الله علیهم در
کف حمایت و اقتدار پادشاه عالم پناه ظل اللهیت آیت
خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین برّه وعدله و
احسانه که دیباچهٔ احوال میمنت اشتمال او سرمشق و دستور
العمل سلاطین ذیشان الی انقراض الدهور والازمان تواند
بود و هریک از خواقین اکاسره و قیاصره اگر برخی از اخلاق
جمیله و ملکات مستحسنهٔ نبیلهٔ این سردفتر شاهان جهان را کسب نمایند

تا آبد احیای ذکر جمیل خویش میتوانند نمود و آنچه در امور سلطنت
و جهانبانی و عالمگیری و حکمرانی ضرورست همگی بمحض موهبت
ربانی در بدو فطرت علیا برای این مظهر الطاف حق تعالی حاصل
گشته و باندک اقبال و التفاتی رتبهٔ ذات همایون صفاتش
از مرتبهٔ هر صاحب دولت و شوکتی گذشته و همگی همت علیای او
بترویج قواعد دین مبین مصروف و عنان عزیمت قضا امضایش
باشاعهٔ عدل و انصاف و منع ظلم و اعتساف معطوف نیکان را
بیک اشارهٔ لطف و احسان باعلی مدارج عزت و اعتبار
میرساند و اشرار و مفسدان را بیک کلمهٔ عتاب عنوان باسفل
حضیض مذلت و هوان میگرداند روز و شب تیر تدبیرش
مشغول دشمن شکاری و عدوسوزی و گاه و بیگاه آفتاب مرحمت
و معدلتش در ذره پروری و عالم افروزی و خاطر ملکوت ناظرش

همواره متعلق بانتشار حقایق و معارف و ضمیر اشراق تنویرش
مایل بتوضیح دقایق و عوارف فیض عامش مایل بوصول منافع
جلیله بعموم عباد و احسان و اکرامش متعلق بآسایش جمیع اهل
امصار و بلاد پس درینصورت اگر برخی از دستورات
و ضوابط کلیه در امر سلطنت و جهانبانی که بتتبع احوال فیروزی
اشتمال این پادشاه بیهمال و تصفح کتب سیر و اخلاق
برین حقیر شکسته بال معلوم گردیده بر زبان خامهٔ صدق بیان
جاری نماید و بمناسبت فقرات اعجاز سمات این باب
در مقام تبیین قلیلی از کثیر آن مطالب که نفع آن عام و دستور
سایر سلاطین ذوی الاحترام تواند بود در آید میشاید
بعد از تمهید این مقدمات بعرض مؤمنین ناظرین این کلمات
صدق آیات میرساند که بر هر کسی که دیدهٔ عبرت بین گشوده

وزنگ غفلت از آینهٔ بصیرت زدوده باشد هویدا و روشن است
که تفویض امر سلطنت و فرمانروایی از خزانهٔ الطاف نامتناهی و از
جلایل نعم الهی است و آیهٔ وافی هدایهٔ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ
شاهد عدلیست بر اینمدعا پس بر ذمت همت سلاطین والا تبار
و پادشاهان عظیم المنزلة و المقدار فرض عین و عین فرض است
که قدر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری که مالک الملوک هر دو سرا
ایشان را از جملهٔ عباد خود امتیاز داده و زمام مهام عالمی را
بکف کفایت ایشان نهاده بدانند و بشکرگزاری آن
کما ینبغی و یلیق قیام و اقدام و در آن باب غایت اهتمام نمایند
پس در این هنگام از بیان حقیقت شکر و مقدار واجب
آن ناچار است و لهذا بر لوح عرض مینگارد که هر نعمتی از نعم نامتناهی الهی
شکری خاص دارد مثلاً شکر چشم و گوش و زبان و سایر جوارح

وارکان که عمدهٔ نعمتهای بدنی و موقوف علیه حیوة جسمانی بلکه وسیلهٔ
اکتساب زندگانی روحانی و سعادت جاودانیند اینست که کسی
هریک از اینها را در آنچه برای آن عطا شده مصروف دارد بدین نهج
مشاهدهٔ آثار مصنوعات و از آنجا بجلالت شان حضرت صانع
جلّ شانه مطّلع گردد و بوسیلهٔ آن چراغ خدایی راه و چاه را از
یکدیگر تمیز دهد و از صرف آن بتماشای ملاهی و محرمات اجتناب نماید
و همچنین گوش را همیشه متوجه آیات قرآن و احادیث حکمت اقتران
و مواعظ و نصایح داشته بوسیلهٔ آن اکتساب حقایق و معارف
نماید و نیز بوسیلهٔ آن در مقام اکتساب مکاسب محلّله و قضای
حوائج و مطالب مؤمنان درآید و از گوش کردن ساز و غنا
و غیبت و کلمات باطله احتراز و اجتناب لازم شمارد و بزبان
تلاوت قرآن و حمد و ذکر حضرت منان و بیان علوم معارف

واظهار مطالب ضروریه نموده از افترا و بهتان و غیبت و سخن
چینی و امثال اینها محترز باشد و همچنین است حال در سایر جوارح
و ارکان مثل دست و پا و غیر آنها و صرف هر یک از اینها در کسب
معاش از وجه حلال و در مجاهدهٔ اعدا که آن نیز از جملهٔ مراسم
شکرگزاریست و شکر غنا و ثروت توسعه بر اهل و عیال
و اعانت فقرا و مساکین و اطعام ضیف و قرض حسنه دادنست
اما سلطنت و جهانبانی که اعظم نعمای حضرت ربانیست پس
شکر آن سعی در ازالهٔ ظلم و جور و اشاعهٔ عدل و داد و حفظ
حال رعایا و عباد و منع و دفع دشمنان و زجر و سیاست
اشرار و مفسدانست نه محض استیفای لذات و قیام بمقتضای
شهوات و پادشاه فی الحقیقه امانتدار است از جانب حق تعالی
که رعایا و برایا را باو سپرده و حکم او را بر ایشان جاری کرده

پس

پس باید که پادشاهان با بصیرت همیشه در فکر این باشند
که امانت حق تعالی را چگونه پاس میدارند و کسب رضای حق تعالی
بچه عنوان مینمایند بر مقتبسان انوار حکمت عملی پوشیده نماند
که چنانچه مذکور شد حق سبحانه و تعالی هر یک از قوی و اعضا را
بجهت غایتی و مطلبی خلق فرموده تا مجموع اسباب تحصیل معرفت
او شوند پس صرف آن قوی و اعضا در آنچه الله تعالی برای آن عطا
فرموده عبادتی عظیم است و فی الحقیقه شکر منعم حقیقی همین است
و صرف نمودن در غیر آن معصیت و ظلم و کفران و چون این معنی
کما ینبغی در غایت صعوبت و دشواریست الله تعالی در کلام
مجید خود این طایفه را بقلت و کمی وصف فرموده چنانچه گفته
وعز من قائل وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و عمده در مجموع
آنها عدالت نمودن خلق است با یکدیگر در معاملات و حقوق الناس

ومناکحات در این صورت نپذیرد مگر بعدالت پادشاهان زیراکه بدون
عدالت پادشاهان با عدل و داد امنیت و آسایش در بلاد و عباد
ممکن نیست زیراکه تدبیر منازل و تعدیل حال موقوف بر انتظام
احوالست و معلومست که در ایام هرج و مرج و فتنه و آشوب
و وقوع انواع محن و کرب فراغبال که عمده اسباب تحصیل
کمالست میسر نتواند بود و لهذا در اخبار و آثار وارد شده
که سلطان اگر عدالت ورزد در ثواب هر طاعت که از رعایای
او صادر شود شریک باشد و اگر ظلم نماید در وبال هر معصیت
با ایشان سهیم و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست
حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که نزدیکترین مردمان
بخدای عز و جل از روی منزلت در روز قیامت پادشاه عادلست
وایضا عدل یکساعت بهتر از عبادت هفتاد ساله است زیرا

زیراکه اثر عدالت یکساعت بهمه عباد و بلاد میرسد
بلکه سالهای بسیار باقی میماند و دستور سلاطین بعد از
ایشان و ثواب آن بایشان عاید میگردد و همین حال
دارد ظلم و بدعت در شمول نقمت و باین مضمون احادیث
بسیار وارد و مشهور و در مقام خود مذکورست واز آنجمله
منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حسنات
ظالم منتقل میشود بدیوان اعمال مظلوم یعنی هر حسنه که ظالم
در مدت عمر خود کسب نموده از نماز و روزه و حج و بر والدین
و صله ارحام و تعمیر مساجد و بقاع خیرات و غیر ذلک
تمام را حفظه اعمال عباد از دیوان اعمال ظالم محو و در دیوان
اعمال مظلوم مثبت مینمایند پس باید مظلومین بسبب این مژده
اندوهناک نگردند بلکه شکر اینمعنی که الله تبارک و تعالی

ایشانرا ازین شقاوت بفضل و کرم خود محافظت فرموده قیام
نمایند و مشعر براینست آیهٔ کریمهٔ وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِن كَانُوا
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و چون معلومست که شغل سلطنت امریست
بغایت دشوار و از روز و شب در فکر آن بودن ناگزیرست
و ناچار پس واجبست که بنفس نفیس خود را در اکتساب محاسن
اخلاق و فضایل و افراختن رایت مکارم و حسن شمایل بنوعی
اهتمام نمایند که چنانچه ظل حمایت بیغایت فیاض قدیر جل
شانه عن التشبیه والنظیر بر فرق فرقد سای ایشان ممدودست
بطاق اتصاف بصفات حمیده و خصال پسندیده نیز بر سایان
جان مرحمت توامانشان ممدود باشد تا تمام افراد امم
در نشر محامد شیم ایشان متفق اللفظ والکلمه باشند
چه ظاهرست که هر حرف و حرکت که از پادشاهان عالیشان

بظهور

بظهور آید در اطراف عالم مشهور و بر زبان نزدیک و دور مذکور
میگردد بر خلاف اوساط الناس که کسی متوجه احوال و اقوال ایشان
نمیگردد پس سلاطین را اتصاف بمکارم اخلاق ضرورتر است
و باید که در اول شروع بهر مطلب و مدعا از ملاحظهٔ عاقبت و
خاتمهٔ آن غافل نگردند و در جمیع مطالب و مآرب منافع و غوایل
عواقب آنرا ملحوظ و منظور داشته بدون تأمل در اطراف هر امری
از امور ارتکاب آن ننمایند چه بسا امر سهلی که ارتکاب آن موجب
هرگونه رنجی شود یا بسبب آن فتنهٔ خوابیده بیدار گردد و مرد را ثبات
که بعد از استحکام امری و اجرای عزمی متوکلاً علی الله تعالی
بآن اقدام و آن اراده را بانجام و در غایت اهتمام آن کار را
باتمام رسانند مگر آنکه سهو یا نقصی در آن امر بین و هویدا و
موجب خلاف مدعا و مستوجب نقض و بدا گردد زیرا که عزم

ملوک را نسبتی بعزم غیر ملوک نیست و عزم نیک ایشان را در ابتدا
هر امری از امور تفکر و تدبر و تأمل ضرور و ظهور آثار تزلزل و تلون
در مزاج ایشان خلاف دستور است **و مشهور است** که مأمون
خلیفهٔ عباسی بگل خوردن عادت کرده بود روزی جمیع حذقهٔ اطبای زمان را
خود را در یک مجلس جمع کرده از ایشان استعلاج این مرض مینمود
و هر یک دوایی غیر آن دیگر میفرمود در آن اثنا یکی از حضار مجلس گفت
اَیْنَ عَزْمَةٌ مِنْ عَزَمَاتِ الْمُلُوكِ یعنی کجا رفت عزم پادشاهانه
شاهان مأمون گفت دوای من همین است و با طبا فرمود که دیگر
دست از تدبیرات بکشید و خود دیگر مرتکب آن فعل قبیح نگردید
و دیگر آنچه سلاطین را اهتمام در کار و منافع عاجل و آجل آن
بیشمار است آنست که بصیقل مرحمت و مکرمت زنگ ملال
و کدورت از آینهٔ خاطر نیکان و خیرخواهان بزدایند و اخیار را

از اشرار

از اشرار و بی طمع را از طمع کار امتیاز دهند باین معنی که بر قدر
و منزلت نیکان بیفزایند و اشرار و بدان را ببدی جزا دهند و با
ایشان لطف ننمایند تا نیکوکار در کار خود ثبات ورزد و
بدکار از طریقهٔ خود برگردد **و این تدبیر است** بغایت سهل و آسان
و باعث تربیت و اصلاح جمیع بنی نوع انسان و باین معنی از جملهٔ
جلایل حکمتهای عملی جمیع ارباب دول و پادشاهان عالیشان است
و عقلا گفته اند که امر سلطنت بدون مراعات این حکمت مستقیم
نمیشود و اگر خلاف این نمایند متزلزل بلکه منقلب میگردد **و چون**
تمیز باین معنی بسبب اکاذیب باطله و تسویلات فاسدهٔ جمعی که بسبب طمع
یا حسد یا اغراض لاطایل بد باطل را در لباس حق جلوه میدهند
در غایت اشکال است پس طریقهٔ استکشاف آن آنست
که بعد از آنکه در تعیین حکام و عمال نهایت اهتمام ورزیده

و خدمات را در خور قابلیت و مناسبت بمردمان کار دیده کار آزموده
شایسته مرجوع نموده باشند بهمین قدر اکتفا نموده بر
هر یک از ایشان جواسیس متعدده معتمده صادق القول که
ایشان را نشناسند و بطمع بنده خود نسازند گماشته
و همواره سرا و جهارا استعلام احوال ایشان می‌نموده باشند
تا هر که دستور عدل و داد و کم طمعی و سداد را مرعی دارد
او را العطا و لطف و کرم و قرب و منزلت سزاوار نمایند و آنکه به
بطمع و ظلم و بیداد و خلاف رشد و سداد عمل نماید از نظر مرحمت
خود بیندازند و در هر حال از نوید و وعده و وعید غافل
نگردند که بهمین تدبیر لطیف در اندک فرصتی اسم ظلم از صفحه
روزگار بلطف حضرت کردگار محو الآثار میگردد و دیگر آنکه
در ناصیه احوال هر کس که فضل و عقل یا کمالات دیگر تفرس نمایند

دلو

و نور سداد و صواب از چهره حال او استنباط فرمایند
باصناف مواهب و اقسام تربیت و ترقیات مراتب محظوظ
و مطالب و آرا او را بعین قبول ملحوظ و بوستان وجود
چنین کسان را از رشحات تربیت سرسبز و شاداب سازند
و دیگر آنکه مردمی را که خیرخواه عامه خلایق نباشند و بر دوش
از لباس کسب خصال حمیده و صفات پسندیده عاری با
بشرارت موصوف و معروف باشند برای و رویت ایشان عمل
ننمایند و بصحبت و مجالستشان رغبت نفرمایند زیرا که
عقلا گفته اند الصحبة تؤثر وایضا یعرف الصاحب
بالصاحب و الفت با مردم بداندیش و بدخواه نزد
اهل تحقیق و معرفت قبیح است و اگر در ظاهر انکار آن ننمایند
در دل آنرا مکروه میشمارند و نزدیکان ملوک باید خیرخواه

جمیع خلایق سیما عجزه و زیر دستان که ودایع حضرت خالق اند
باشند و پیوسته در تحصیل دعای خیر و رفع بد دعایی ایشان
ساعی و حقوق عنایات ایشان را کما بامثال این اسباب مراعی
باشند **چه بر هر کس** که بهره از شعور داشته باشد معلوم و
مفهوم است که پادشاهان ذیشان را سوای دعای خیر کافهٔ
رعایا و برایا بهیچ نحو احتیاجی نیست پس کسی که پیوسته
مشمول عواطف ایشان باشد اگر تحصیل بد دعایی نماید خاین
و ظالم و بداندیش و کافرکیش و دل عالمی از عمل او ریش خواهد
بود و با او مکالمه نیز نتوان نمود **و دیگر** آنکه پیوسته در ایام سلطنت
ریاض ملک و ملت را از صرصر ظلم و فساد و تطاول مردمان
شرارت پیشه بنهاد مصون کردانند **چه بر ذمم سلاطین**
عالی همم خار ستم را از راه عامهٔ امم برداشتن و دست

تغلب

تغلب ظلمهٔ عمال و عساکر را از دامن عرض و مال اصاغر و اکابر
کوتاه و کشیده داشتن از جملهٔ واجبات و موجب نجات و رفع
درجات و کسب حسنات است پس واجبست که این مطلب مهم را
اهم دانند و دل هیچ احدی از آحاد ناس را بتکالیف ما
لا یطاق متغیر نساخته باحسان و انعام دل خاص و عام را شاد
کردانند **و دیگر** آنکه در هر امری از امور بعد از شرایط تأمل و تدبر
و تذکر و تفکر و مشاوره چون عزم خود را جزم سازند سر نیاز
و خشوع بر خاک عجز و خضوع کذارند تا بفضل و کرم قدیر خبیر
صورت تقدیر با تدبیر موافق کردد **چه کفته اند** که دولت
عبارت از توافق تدبیر است با تقدیر بعد از مشاورت با مردان
پیر و مجربین روشن ضمیر و عقلاء خبیر چنانچه در مجلد سابق بتفصیل
کفته در باب آداب مشاورت و مشیر **و بعد از** دریافت توفیق

یکجهت شده خزانهٔ خیال را از وسوسهٔ تخیلات و تعلقات
و مشتهیات نفسانی خالی و عاری ساخته متوکلاً علی الله تعالی
بر آن امر قیام و اقدام نمایند چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن
مجید بحبیب خود تعلیم فرموده که وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
حاصل معنی بنابر قول مفسرین آنکه مشورت نما با ایشان در کارها
یا در خصوص امر محاربه علی اختلاف المفسرین پس چون عزم نمایی
بر آنچه ما بر زبان ایشان جاری میسازیم و یا بخاطر تو می اندازیم
پس شروع کن در آن کار یعنی بعزم راسخ و جازم و توکل
کن بر خدای متعال بدرستی که او دوست میدارد توکل کنندگان را
و نصرت میدهد ایشان را و بر لبیب هوشمند ظاهر است که
کسی که خالق عالم مدبر امور او باشد محتاج بمشورهٔ مخلوق نباشد

لیکن

لیکن این امر برای تعلیم امت او میتواند بود که ترک مشورت
ننمایند هرچند خود عالم باشند و بعد از عزم از روی صدق
نیت توکل نمایند و بر عزم خود ثابت باشند چه الله تعالی فرموده
که وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و باید که اگر آن امر محاربه
باشد در کانون ضمیر منیر خود جز حفظ شریعت و پاس ملت و حراست
حوزهٔ رعیت ننگارند و جسارت و جرأت را محض سعادت ازلی
و عین کرامت لم یزلی دانند و در مقام قرار و ثبات بکلمات
واهیهٔ مردمان ضعیف نیات خیانت سمات التفات ننمایند

حکایت منقولست که دشمنی بپادشاهی متوجه شده بود و او فرزند
خود را که با دکانی داشت بدفع او فرستاده و جاسوسان براو
گماشت بعد از مراجعت جاسوسان بفرزند خود نامه نوشت که
بمن رسیده که تو شبها درع از خود دور مینمایی و در منزلی که

با صفا و خوش هوا باشد بمحض تعیش و استراحت بدون رعایت
مصلحت دولت و مملکت چند روز توقف میفرمایی بدان و آگاه
باش که حق سبحانه و تعالی عباد را که خلق کرد هر طبقه را قسمتی داد
طبقهٔ پادشاهان را دولت و عظمت با رنج و تعب کرامت فرمود
و سایر خلایق را درویشی و راحت نصیب نمود این هر دو نصیب
یکجا جمع نمیگردد اگر راحت خواهی درویشی اختیار کن و اگر
سلطنت خواهی دست از راحت و فراغت بدار و توقع از دولت
و مملکت مدار **شعر**

بزم مردان عرصهٔ رزم است و عشرت دار و گیر	باده خون دشمن و جام دمادم تیغ و تیر

و شک نیست که نقش ممات بر جبههٔ ذات به از گلگونهٔ بیدلی
بر چهرهٔ حیوة است و نزول قبر با جراحت حسام و سنان اولی از
عروج معارج با طعن لسان اقران و علی الله التکلان لم یوفق

مَنِ استَحسَنَ القَبِیحَ وَاَعرَضَ عَن قَولِ النَّصِیحِ یعنی
توفیق نمی یابد کسیکه نیکو شمارد قبیح را و قبول نماید گفتهٔ نصیح را

حکایتی منقول از حضرت سلیمان متضمن پند خسروان جهان

در تفسیر بهایی مذکور است که حکم حضرت سلیمان علی نبینا و آله
و علیه السلام هفتصد و شصت ماهه راه جاری بود و در تواریخ
و تفاسیر مسطور است که صنّاع جن بنا بر مضمون آیهٔ کریمهٔ
یَعمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ از برای آنحضرت علیه السلام بساطی از زر
و ابریشم یکفرسنخ در یک فرسنخ ترتیب داده بودند که دیده
از حسن منظر آن خیره بود و صحن ارم نسبت بطراوت آن
تیره و منبری زرّین در میان بساط وضع کرده بودند که در
نظر مردمان با کرسی آسمان برابری مینمودی و معارج سعادت
در مدارج قدرش مندرج بودی و آنحضرت علیه السلام سرافرازی

بود که در مقام علو قدر و فخامت منزلت قبه بر قبهٔ افلاک سودی
نیکنهادی بودی که بر جادهٔ تمکن روی بمحراب آورده پیوسته
با ذکر و مناجات بودی مرشدی که هرکه در امور شرع اطاعتش
نمودی در روش پایهٔ اعلی رسانیدی صاحب صدری که در محراب
نشسته هزار نکتهٔ شیرین ادا نمودی در کتاب ریاض الملوک
مسطور است که سیصد و چند کرسی زرین و سیمین در حوالی
آن بساط بی قرین نهاده بود انبیا بر کرسی زرین و علما بر کرسی سیمین
نشستندی و در اطراف ایشان مردمان قرار گرفتندی و این
مجموع بدایرهٔ جن محفوف شدی و حوالی ایشان شیاطین
صفوف برکشیدندی و مرغان که مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ
مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ صفت ایشانست پر در پر کشیده
سایه گستردندی پس ریح را امر کردی تا آن بساط را از جا

برداشتی و باد نرم را فرمان دادی تا در نشر و ترویج میان
در بستی و در چنین حالتی که در میانهٔ زمین و آسمان با نهایت جلالت
و کمال سلطنت و شان سیر مینمود ایزد تعالی بر حسب ولقد آتینا
مزید وحی فرمود که انعام دیگر در حق تو شفقت فرمودیم و گردن
جنابت را بقلادهٔ منتی تازه مقلد گردانیده حکم فرمودیم که
هر چرنده و چمنده و پرنده که با ابنای جنس خود زبان بصوتی
گشاید باد مفهوم آنرا بگوش تو رساند و چون آنحضرت
بوادی نمل رسید پادشاه مورچگان ضعفاء رعایا خود را از سر
شفقت و کمال مرحمت بتفرق و اختفا و تستر و انزوا امر فرمود بر باد
بیکدم این سخن را بجانب سمع آنحضرت رسانید پس حضرت سلیمان
ازین حالت تبسم فرمود و تبسم او منجر بضحک گردید از سخنان
متینی که از آن نمله شنید پس باد را فرمان داد تا بساط او را

بزمین رسانید و در ساعت باحضار نمله فرمان داد و چون نمله بشرف
باط‌بوس مشرف شد آنحضرت مور ضعیفی دید که بعضی از اعضای
او بعلّت فالج باطل گشته او را ملحوظ نظر مرحمت گردانید و او را
ترحیب فرموده در کف دست مبارک خود نشانیده با او در
مکالمه آمد و گفت موجب نفرت دادن موران از من چه بود
و بچه سبب نگذاشتی که در مقام فراغت مملکت عریض ما را نظاره
کنند مور گفت معلوم رای عالی باد که ایزد تعالی زمام حلّ و عقد
موران را در دست من نهاده و مرا بر ایشان مزیت سلطنت
ارزانی داشته است و بر والی رعایت جانب رعیت از لوازمست
و مراقبهٔ احوال ایشان از فرایض حضرت سلیمان فرمود مگر ندانستهٔ
که از ورود عساکر ما گرد وحشتی بر چهرهٔ احوال احدی نمی‌نشیند
و خار آزاری در دامن کسی نمی‌آویزد و در زمان مرحمت ما عطر باد

طفل

طفل گل را در مهد غنچه از خواب بر نمی‌انگیزد و در اوان معدلت
ما شیر بیشهٔ فلک از غزال گردون می‌گریزد مور گفت نه آخر
گفتم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ چه میدانستم که تو مؤیّدی بتأیید رحمانی
و مخصوصی بفیض و فضل یزدانی و جمعی که در تحت قهر و سلطان تو باشند
و گروهی که دست پرورد عدل و احسان تو بر ظلم و فساد و جور
و بیداد اقدام نمایند اما چون حقارت قدر و ضعف موران
ظاهرست ممکن که بی وقوف و شعور ایشان عرضهٔ پایمال اهلاک شوند
و در عیون اخبار الرضا عذر نمله را در جواب حضرت سلیمان علیه السلام
در طی حدیثی از امام همام ثامن ضامن که آنحضرت از پدر بزرگوار خود
صلوات الله علیهما روایت فرموده چنین نقل شده که سبب ترسانیدن
من مورچگان را از خوف ظلم تو نبود بلکه چون من کوکبهٔ عظمت و
زینت ترا دیدم ترسیدم که مبادا مورچگان آن عظمت و زیور را

بنظر آورده مفتون گردند و از حق و یاد او غافل و ذاهل گردند و کفران
نعمتهای مناسب حال خود نمایند و همین معنی باعث حطم و شکست
ایشان و روزی ایشان گردد و مؤلف کتاب ریاض الملوک در تلو
این حکایت نقل نموده که در بعض از کتب قصص بنظر رسیده که چون
سلطان مورچگان جنود خود را که از حد عد و احصا متجاوز بود
بر حضرت سلیمان عرض نمود میان ایشان مکالمات و محادثات
و اسوله و اجوبه واقع شد از جمله آنکه حضرت سلیمان علیه السلام
با او گفت حاجتی داری از من بخواه تا مبذول افتد مورچه گفت یک نیمهٔ
تن من بعلت فالج باطل است از تو میخواهم که بر صحت آن بر من منت نهی
حضرت سلیمان علیه السلام گفت مرا در کارخانهٔ خلق و آفرینش مدخلی
نیست و التماس تو از مقدور من خارج است مورچه گفت تو
که نیمهٔ اندام موری باز نتوانی داد بملک و سلطنت پنج روزه مباهات

بجهانه

مینمایی بیا تا هر دو حاجت بدرگاهی بریم که در مقام قدرتش
سلیمان مورست و در عالم حکمتش موری سلیمانی این سخن بزرگ
از آن جانور خورد چنان بر دل سلیمان خورد که صفای عیشش را
کدورت آن سخن ببرد پس سر تفکر بزیر انداخت و لحظه‌ای باندیشه
حال خود پرداخت و بعد از آن سر برداشت و مورچه را بلطف و
کرم بنواخت و فرمود که دیگر باره نصیحت نما مورچه گفت یا نبی
الله هیچ دانی که تخت ترا بر باد چرا روان گردانیده اند گفت بگو
مورچه گفت یعنی بنیاد مملکت تو بر باد نهاده ایم و در مقام بینایی
بهر گوشه چون تو بسی باد داده یا نبی الله پدرت را معجزهٔ وَأَلَنَّا
لَهُ الْحَدِيدَ دادند و ترا کرامت وَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ ارزانی
داشتند هیچ دانی حقیقت حال شما هر دو چیست گفت بگو گفت
در دنیا پدرت آهن سرد میکوفت و تو باد می پیمایی و این اشاره‌ای است

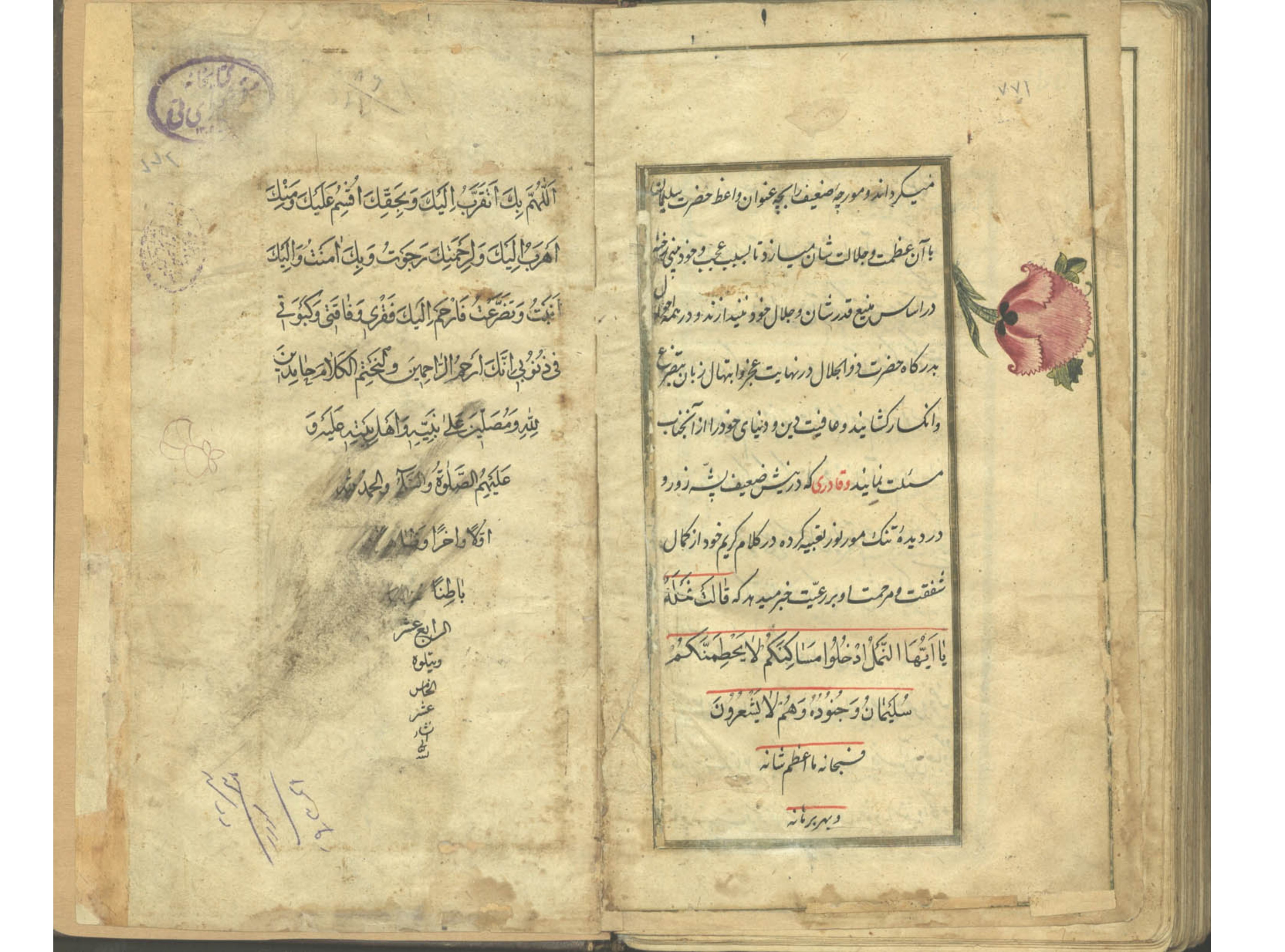
که از عروس بیوفای دنیا چشم وفا داشتن آهن سپرد
کوفتن است و بر عمر و پادشاهی اعتماد نمودن تکیه بر باد کردن است **شعر**

ملک سلیمان بنگر کان بجاست ⁂ ملک همانست سلیمان کجاست

بدانکه مور یکی از هوامست که بذکاوت و فطنت شهرتی دارد و در زیر
زمین مقر و منازل مشتمله بر دهالیز و غرف و طبقات میپردازد
و از غایت شعوری که حق تعالی باو عطا فرموده هر دانهٔ از گندم و غیر
آن از حبوب را که بجهت ذخیرهٔ زمستان خود میبرد البته دو حصه
یا کمتر میکند و چون بالهام غیبی میداند که تخم گشنیز را دو
پاره کردن مانع از روییدن نمیشود آنرا چهار پاره میسازد
و بجهت قوت خود ذخیره مینماید **و از جمله** آنچه دلالت بر قدر و
منزلت مور و استجابت دعوت او در درگاه قادر مطلق جل شانه
دارد حدیثی است که در روایات معتبره از حضرت امام جعفر صادق ع

منقولست

منقولست که حاصل مضمون آن اینست که روزی حضرت سلیمان
علی نبینا و آله و علیه السلام با طوائف جنیان و آدمیان بجهت
طلب باران بصحرا میرفت پس در آن حین گذشت بر مورچهٔ لنگی
که خود را بر زمین کرده بود و دست بسوی آسمان بلند کرده و میگفت
بار خدایا ما خلقیم از جملهٔ مخلوقات تو و محتاجیم بروزی تو پس ما را
مؤاخذه منما و هلاک مکن بگناهان فرزندان آدم و باران از
برای ما بفرست پس حضرت سلیمان علیه السلام باصحاب خود فرمود که
مراجعت نمایید که شفاعت دیگری را در حق شما قبول کردند و بروایتی
دیگر آنکه شما را ببرکت دیگری باران دادند **بر واقفان اسرار**
خفی و جلی و عارفان لطایف الطاف لاریبی عین فرض و فرض
عین است که تأمل نمایند که احسان جناب اقدس آلهی بعباد خود
تا چه مرتبه است و بچه نحو وسیلها عباد خود را متنبه و آگاه



میکرداند و مورچه ضعیف را بچه عنوان واعظ حضرت سلیمان
با آن عظمت و جلالت شان میسازد تا بسبب عجب و خودبینی رخنه
در اساس منیع قدرشان و جلال خود نیندازند و در همه احوال
بدرگاه حضرت ذوالجلال در نهایت عجز و ابتهال زبان بتضرع
وانکسار کشایند و عافیت دین و دنیای خود را از آنجناب
مسئلت نمایند وقادری که در نیش ضعیف پشه زور و
در دیده تنگ مور نور تعبیه کرده در کلام کریم خود از کمال
شفقت و مرحمت او بر رعیت خبر میدهد که قالت نملة
یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون
فسبحانه ما اعظم شانه
و بهر برهانه

اللهم بك اتقرب اليك وبحقك اقسم عليك ومنك
اهرب اليك ولرحمتك رجوت وبك آمنت واليك
انبت وتضرعت فارحم اليك فقري وفاقتي وكبوتي
في ذنوبي انك ارحم الراحمين ولنختم الكلام حامدين
لله ومصلين على نبيه واهل بيته عليه و
عليهم الصلوة والسلام والحمد لله
اولا واخرا وظاهرا
باطنا [illegible]
الرابع عشر
ويتلوه
الخامس
عشر
[illegible]

